

حضرت نقطہ اولی

۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ ہجری

۱۸۱۹ - ۱۸۵۰ میلادی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۲۲ بیع

مؤسسه ملی نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی

لانگمنان - آلمان غربی

۱۴۳ بیع - ۱۹۸۷ میلادی

تألیف

محمد علی فیضی

آذرماه ۱۳۵۲

زندگانی حضرت نعتیه اولی^{۱۰} نام تألیف شریفی است که جناب محمد علی فیضی مؤلف محرم پس
 از سالیان درازستبع در آثار مبارکه و تحقیق در کتب تاریخیه و محبتش در احوال مبشرین و مؤمنین
 اولیه جمع آوری آن موفق شده که برای اولین بار در محرم الله سال ۱۳۱۱ بدیع طبع و
 انتشار آن توسط لجنه نشر آثار صورت گرفت. این اثر از قیمت که بسیار مورد توجه
 اهل مطالعه و وقت قرار گرفت و تقاضاست که نایاب گشته و تجدید چاپ آن لازم و
 ضروری بتظر آید. این لجنه پس از کسب اجازه از جناب فیضی سادت بتجدید
 طبع آن نیامید. بانظور داشتن تصحیحات جزئیة این کتاب نفیس را در کسوفی جمیل
 و صحافی محکم و متن متشره بآید آنکه در اقطار عالم مورد توجه و تمعن اصحابی نازنین
 قرار گیرد و بخصوص جوانان که اطلاع دقیق ایشان بر مضامین آن موجب ترید و آرب
 ایمان و ایقان و توسعه داناتی آنان بر این عهدی نظیر و مشیل خواهد شد.

بار جای آید لجنه نشر آثار ملی ب نهجی

فاسی و بی دستان غربی

۱۳۴ بدیع

تاریخ ۸ شهرالشرف ۱۲۹

مطابق ۱۶/۱۰/۱۳۵۱

محفل روحانی ملی

بهائیان ایران

نمره ۹/۴/۸

ناشرنفات الله جناب محمد علی فیضی علیه بها ء الله

یکی از ضیافات نوزده روزه پیشنهاد کرده است که مانند کتبی که در شرح حیات جمال قدم جل ذکره الاعظم وهمچنین حضرت مولی الوری ارواحناله الفداء تالیف و نشر یافته است کتابی نیز بن تاریخ زندگی حضرت نقطه اولی روح الوجود لفردانیته الفدا اختصاص یابد • با مشورت محفل مقدس روحانی طهران این محفل از آن دانشمند ارجمند دعوت میکند که هرگاه مایل به تالیف چنین کتابی باشند این محفل را از تصمیم خویش مطلع فرماید موجب کمال امتنان خواهد بود •

با تقدیم تحیات بهائوسی

منشی محفل روحی ارباب

با زیارت مرقومه مطاع محفل مقدس روحانی ملی
بشرح فوق این بنده شرمنده با مراجعه به کتب مختلفه
تاریخی و مجموعه هائی که از توقیعات مبارکه و بادداشتهای
دیگر کتاب مورد نظر را مبنی بر شرح خیات مبارک حضرت
نقطه اولی تهیه و اینک که پاکنویس آن خاتمه یافته بحضور
محفل مقدس روحانی ملی تقدیم میگردد و امید از فضل و
عنایت آن مظهر مظلومیت کبری ارواحنا لمرمه الا طهر فدا چنان
است که این تالیف مورد مطالعه و استفاده احبای عزیز
قرار گیرد .

فدوی محمد علی فیضی

مقدمه

—————

برخوانندگان دل آگاه پوشیده نیست که تاریخ حوادث و وقایع امر مبارک در دوران عصر رسولی مشتمل بر صحنه ها و داستانهای شگفت انگیز از ایمان و عشق و فداکاری پیروان امر حضرت منان است که شایسته است برای هر يك كتابی جداگانه تالیف گردد . چه که بهذر کلمة الله که از آن شب تاریخی یعنی اظهار امر حضرت اعلی در اراضی قلوب طیبه صافیه افشانده شد بسرعت عجیبی رشد و نمو نموده و هر لحظه و آبی شاخ و برگ و شکوفه آن جالب انظار و سبب مزید بینائی و بیداری اولوالبصار گردید .

مقارن با همین پیشرفت سریع و نفوذ امر نازنین که آن نهال تازه غرس شده جلوه و ظهوری بدیع از خود نمودار میکرد طوفانی سهمگین از غوغا و هیجان مخالفین آن نهال بیهمال رانگاهان احاطه کرده و فریاد و فغان معارضین از هر سو بعنان آسمان رسید بنحویکه نفوس کوتاه فکر که آن —

اوضاع را باهی اعتنائی نگریسته و هر دم ناظر منظره شهادت و شجاعت اصحاب در هنگام شهادت و جانبازی و استقامت بی نظیر آنان بودند چنین می پنداشتند که شدت تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بزودی این نهال نورسته از بیخ و بن برکنده شود غافل از آنکه تعرض بامور

وجدانیه سبب مزید ثبوت و رسوخ است و این کلمه طیبه چون از سرچشمه تائیدات غیبیه الهیه سیراب گشته اصل و ریشه آن در قلوب محکم و استوار گردیده است .

تاریخ مفصل این آئین نازنین تا آن اندازه که اسناد و مدارک مثبت به دست آمده در کتب و مجلدات دیگر برشته تحریر آمده و امید آنستکه روز بروز کاملتر گردد .

اکنون آنچه در این کتاب منحصراً در شرح حیات حضرت نقطه اولی نوشته شده و شرح احوال نورین نیرین جناب شیخ وسید مبشرین این امر اعظم بر آن مزید گردیده دارای آن تفصیل از کلیه وقایع و حوادث نیست و سعی شده است حتی الامکان آنچه که مستقیماً مربوط بحیات مبارک از ایام طفولیت تا هنگام شهادت است درج گشته و از سایر حوادث که در حاشیه و اطراف حیات مبارک واقع گشته بنحو اختصار یاد شود و ضمناً از ذکر پاره فی جزئیات خودداری گرد امید و طیب آنستکه مورد استفاده دوستان و یاران الهی قرار گرفته و هرگاه نظری داشتند بنده شرمنده را مطلع فرمایند بر مراتب امتنان و تشکر قلبیم افزوده خواهد شد .

شهرالاسماء ۱۳۱ بدیع - طهران محمد علی فیضی

۱- شیراز حنت طراز

در خرابات نغان نور خدا می بینم
 این عجب بین که چه نوری ز کجای منم
 کسیت زردی کش این یکده یا یکده
 قبله حاجت و محراب دعای منم
 (حافظ)

بطوریکه در کتاب شیراز نامه تالیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی که در حدود سنه ۷۳۴ هجری تالیف گشته مرقوم شده است شهرها و نواحی فارس در دوره شاهنشاهی سلاطین ساسانی و عظمت و قدرت ایران باستان از حدود رود جیحون تا رود فرات بوده و به پنج بهر تقسیم میشده و هر بهری را کوره یا خوره میگفته اند .

شهر استخر در خطه فارس مرکز این نواحی و شهرها بوده و شخص والی و فرمانفرمای این نواحی در این شهر ساکن بوده و محلی که فعلاً شهر شیراز است قطعه زمینی بوده بایر و سلاطین و شهریاران این قسمت از سرزمین ایران هر سال يك نوبت باین اراضی حاضر شده و چندی توقف نموده آنرا بفال نیک گرفته اند و برای خود با شکوم میدانستند .

پس از غلبه و هجوم اعراب بایران و تصرف این کشور در زمان خلافت عبدالملك مروان که حجاج بن یوسف وزیر او بود برادر خود محمد بن یوسف ثقفی را بحکومت این نواحی منصوب داشت و او در ده فرسنگی جنوب شهر استخر شهر

شیراز را بنا ساخت و روز بروز بر اهمیت آن افزوده شد تا آنکه بیشتر مردم استخر جلای وطن کرده و در این شهر جدید مقیم شدند . و سبب بنای شهر مزبور را چنین آورده اند که محمد بن یوسف که بانی شهر شیراز گردید شبی در خواب مشاهده نمود که گروهی از ملائکه آسمان بر زمین آمده و بر آن قطعه زمین بروی افتاده سجده میکنند و در عالم رویا باو گفتند که این سرزمینی است که صاحبان کرامات از آن برخوردارند خاست و قدمگاه نفوس مقدسه خواهد شد و محلی است که مسافران عوالم غیب الهی از آن توشه برخوردارند گرفت و مرکز ولایت و خمیرمایه فقرای بالله است و منبع علم و حکمت و دودمان تقدیس و طهارت است و محمد بن یوسف در عالم خواب هم بر آن مقدار که اثر تجلی انوار ملکی ملکوتی بود خطی پیرامن آن درکشید و روز دیگر بر اثر این رویا از استخر متوجه آن سرزمین شد و همان آثار آن خط و دایره برقرار دید و آن قطعه زمین را شناخت و همانطور که در رویا عوالمی معلواز نور و روشنائی خیره کننده بر او جلوه نموده بود در این جا هم در نظرش جلوه گر شد اطمینان خاطر یافت و باستادان و معماران دستور داد تا اساس شهر را بنا نهادند و منجمین و ستاره شناسان بنا بر معمول آن زمان طالع آن شهر مبارک را دیده احکامی استخراج کردند که دلیل بر مبارکی و میمنت این بنای شهر

جدید بود و بطوریکه نوشته اند این احکام نجومی در میان خزانة عضدالدوله دیلمی پادشاه مقتدرایران بوده است و بعد در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که در بین خلفای اموی بزم و تقوی و عدالت معروف بوده بر آبادی آنجا افزوده مساجد و معابد بنا نمود و در سنه ۲۸۱ هجری عمرو لیث صفاری برادر یعقوب لیث صفاری که اولین سلسله ایرانی است که قیام نموده بر قسمت عمده ئی از نواحی ایران تسلط یافت از جمله تمام قسمت فارس بحوزه تملک و سلطنت او درآمد و او در شیراز مسجد عظیمی را بنا نمود که بنام جامع عتیق معروف است و در آنوقت مسجد جامع در شیراز نبود و در زمان سلطنت دیالمه شهر شیراز آبادی بیشتری یافته و بناهای جدید ساخته شد •

و همچنین در این کتاب مذکور است که فارس نام پسر پهلوی بن سام بن نوح بوده و او در عهد خود مالک این مرز و بوم بود و فارس بنام او اشتهار یافت •

و نیز مذکور است که ملوک عجم و شهر باران ایران زمین هر سال یک نوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدند و گفتندی که صومعه سلیمان در این زمین بوده و آنرا بر خود فال (نیک) میدانستند و در آنوقت دارالملکست و سربر السلطنت و مقام الخلافت در خطه فارس شهر استخر بوده است و در توصیف شهر شیراز مینویسند :

" عرصه مملکت شیراز زبده ممالک روی زمین است پس مرتع رباع مسکون سواد شیراز بر مثال مردمک چشم جهان بین ممالک تواند بود و بی شک نسخه نزهت نامه بهشت برین است اگر جنت فردوس در دنیا توان یافت اسواق مرجه و اطراف موسعه این ملک است در فصول اربعه طراوت ریاض بساتینش شهر سمرقند برگوشه طاقچه نسیان نهاده و در جنبه رحمان لطافت شمال مشگ افشان مُصَلِّیْ اِهْوَاءِ مُصَلِّیْ او گشته حدیقه بهشت آثار اِرم شعار باغ بنفشه از قافیه بنفشه در جهان تنگ تر نموده "

مطالب فوق که در کتاب احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی مندرج است تقریباً عقیده اکثر مورخین اسلامی است ولی بعضی از محققین و نویسندگان ایرانی بعد از بدست آمدن خشتهائی در ضمن اکتشافات و حفاری های تخت جمشید و خواندن خطوط میخی آن بوسیله استادان این فن عقیده دارند که شهر شیراز که نام آن هم پارسی خالص است پیشتر در زمان سلطنت سلاطین هخامنشی وجود داشته حتی در بعضی از کتب تاریخی اسلامی نیز مذکور است که شیراز در زمان فرزند طهمورث که نام او هم شیراز بوده ساخته شده و بعد روخرای نهاده تا در زمان حکومت محمد بن یوسف ثقفی تجدید بنا یافته است .

در حال قبول این عقیده که بنای شیراز بوسیله

محمد بن یوسف ثقفی بعمل آمده مانع قبول عقیده اولی که

قدیم بودن شیراز است نیست و هرد و رامیتوان پذیرفت
 باین نحو که حاکم اُموی، این شهر فراموش شده و ویران
 شده را تجدید بنا نموده است. اما آنچه که مورد توجه
 است کلمات و عباراتی است که درباره عظمت آتیه شیراز
 و فارس در عالم اسلام از حضرت رسول اکرم و ائمه نقل گردیده
 و بیانات پیغمبر اسلام مورد قبول هرد و فرقه از شیعه و
 سنی است و تحقق معانی و حقایق آن پیش گوئی ها و نبوتها
 مورد انتظار جامعه مسلمین بوده است *

در تفسیر این آیه شریفه که در سوره محمد نازل گردیده

(إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ)

مفسرین شیعه و سنی معنی آنرا درباره قیام و پیدایش شخصیت

عظیمی از فارس دانسته و نوشته اند که او علم و دین و ایمان

را از آسمان بزمین می آورد چنانکه مرحوم ملامحسن فیض

کاشانی رحمه الله علیه در تفسیر کبیر صافی چنین آورده است :
 « وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَدْ وَاللَّهِ أُبَدِلُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ الْمَوَالِي

و فيه روى إن إنا سأمنا أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا

يا رسول الله من هؤلاء الذين ذكر الله في كتابه وكان سلمان إلى

جنب رسول الله صلى الله عليه وآله فضرب يده على فخذ سلمان فقال

هذا وقومه والذي نفسي بيده لو كان الإيمان منوطاً بالشرا لتناوله رجال

من فارس »

و نیز در کتاب مصابیح السنه که جامع احادیث صحاح سنّه است در باب جامع المناقب وارد است :

رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ مِنْ سُورَةِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ وَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ إِنْ تَوَلَّوْنَا اسْتَبَدَلُوا بِنَاثِمٍ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَنَا فَضَرَبَ عَلِيٌّ فِخْذَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ثُمَّ قَالَ هَذَا وَقَوْمُهُ وَلَوْ كَانَ الَّذِينَ عِنْدَ الثَّرِيَالِ تَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنَ الْفُرْسِ

و در کتاب صحیح بخاری که از ائمه اهل سنت و جماعت است چنین مذکور است :

رَحِثُ قَالَ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي الثَّرِيَالِ تَنَاوَلَهُ أَيْدِي رِجَالٍ مِنْ فَارِسٍ

شیخ اجل سعدی علیه الرحمه در وصف شیراز میفرماید :

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بهنم باز

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین

که بارایمنی آرد نه جور قحط و نیاز

نه لایق ظلماتست بالله این اقلیم

که تختگاه سلیمان بدست حضرت راز

هزار پیره‌لی بیش باشد اندر وی

که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز

بذکرو و فکر و عبادت بروح شیخ کبیر

بحق روزبهان و بحق پنج نماز

که گوش دار تو این شهر نیکمردان را

زدست ظالم بددین و کافر غماز

بحق کعبه و آنکس که کرد کعبه بنا

که دار مردم شیراز در تجمل و ناز

هر آنکسی که کند ^۳ قَصْدَقَةً ^۳ الْأُسْلَام

بریده باد سرش همچو زر و نقره ^۳ بگاز

که سعدی در حق شیراز روز و شب می‌گفت

که شهرها همه بازند و شهرها شهباز

و خواجه حافظ علیه الرحمه میفرماید :

خوشا شیراز و وضع بیمثالش

خداوندا نگهدار از زوالش

ز رکن آباد ما صد لوحش ^۳ اللّٰه

که عمر خضر می بخشد ز لالش

میان جعفر آباد و مصلی ^۳ شی

عبیر آمیز می آید شمالش

بشیراز آی و فیض روح قدسی

بخواه از مردم صاحب کمالش

و از پیر جمالی است :

جمالی ز شیراز و شی—رازبان

همان روح خیزد که از تازیان

که شیراز دارد نشان از حجاز

حقیقت شمر این سخن نی مجاز

ایضاً از اوست :

کونسیمی که دل مرده از آن زنده شود

ای جمالی مگر از جانب شیراز آید

* * * * *
* * * * *

۲- طلوع دو ستاره درخشان

جناب شیخ احمد احسانی و جناب سید کاظم رشتی

مبشرین ظهور حضرت باب

در اواخر قرن دوازدهم اسلامی که افق عالم اسلام از غیوم کثیفه اختلافات آراء و عقاید فقها و پیشوایان روحانی تیره و تار شده بود ستاره درخشان از خلال این ظلام هالکه ظاهر گردید که انوار آن قلوب اهل فؤاد را روشن و جان و دل آنها را نمونه گلزار و گلشن ساخت و از یأس و ناامیدی رهائی بخشیده جمودت و خمودت فکر و ذکر آنها را به سیلان و روانی آب زلال حیات تبدیل نموده بظهور امر جدیدی که تمام عالم اسلام بخصوص شیعیان منتظر آن بودند بشارت داده و نفوس برگزیده شی را مستعد درک لقای صاحب الامر فرمود .

این نجم بازغ الهی و مصباح هدایت ربّانی جناب شیخ احمد احسانی بود که قلب پاک و ضمیر منیرش با اسوار تقدیس و تنزیه محل تجلّی اسرار پروردگارش و با اتصاف بکمالات روحانی و زهد و تقوای ربّانی نفوس مستعد را بقرب طلوع صبح حقیقت بشارت داد .

حسب و نسب جناب شیخ از این قرار است :

ایشان فرزند زین الدین وجدش داغرین رمضان و اجداد

ایشان همه بادیه نشین و درکوه و بیابان زندگانی چادر نشینی داشته اند و بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده اند .

زمانی ما بین داغروپدرش رمضان نزاعی واقع شده و

داغراگزیر اهل و عیال خود را برداشته بمطرفی که از قراء احساس است آمده ساکن گردید و مدتی نگذشت که مذهب

شیعه و ولایت اهل بیت را قبول نموده و شیخ از نسل او بوجود

آمد (۱) تاریخ تولد جناب شیخ را بروایات مختلفه ذکر کرده اند .

در رساله ثی که شیخ عبدالله فرزند جناب شیخ نوشته و بفارسی

ترجمه شده در صفحه پنجم چنین مرقوم است :

" ... تا آنکه آفتاب جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارک

شیخ زین الدین علیه الرحمه در ماه رجب از سال یک هزار و صد و

شصت و شش هجری عَلَىٰ مُهَاجِرِهَا الْآفُ التَّحِيَّةِ وَالْثَنَاءِ "

در ذیل صفحه ۲۳۱ کتاب روضات الجنات چنین مذکور است :

" و اما تاریخ ولادت صاحب الترجمة فَقَالَ نَفْسُهُ فِي الرِّسَالَةِ

الْفَهْمِ لِبَيَانِ اَحْوَالِهِ وَنَقَلْنَا نَسَبَهُ عَنْهَا وَكَانَتْ وِلَادَتِي

(۱) طبق مندرجات رساله ثی که شیخ عبدالله فرزند جناب شیخ

احمد در شرح احوال پدر خود بلسان عربی نوشته و آنرا محمد

ظاهر نام از فرقه شیخیه بدستور حاج محمد خان پسر حاج محمد

کریم خان کرمانی بفارسی ترجمه نموده و در تاریخ ۱۹ شعبان سال

۱۳۱۰ در بمبئی با خط خوش نستعلیق بچاپ رسیده است .

و همین رساله بانغییراتی در سال ۱۳۸۷ در کرمان بضمیمه

رساله تذکره الاولیاء بطبع رسیده است .

فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ وَالسِّتِينَ بَعْدَ الْمِائَةِ وَالْأَلْفِ مِنَ الْهِجْرَةِ
فِي شَهْرِ رَجَبِ الْمُجَرَّبِ "

و اما مستر برون مستشرق مشهور انگلیسی در جلد
چهارم تاریخ ادبیات ایران تاریخ تولد و وفات شیخ را عیناً
از کتاب روضات الجنات نقل نموده است ولی در حاشیه چاپ
مقاله سیاح تاریخ تولد آنجناب را ۱۱۵۷ و وفات شیخ را
در سال ۱۲۴۲ نوشته است و نیز بعضی تاریخ تولد جناب
شیخ را سال ۱۱۵۷ هجری دانسته و آنرا با جمله (انفض
المدافع) مطابق نموده و حروف این جمله بحساب اجد
همان ۱۱۵۷ میشود .

در رساله شیخ عبدالله در باب چهارم که ذکر سفر
شیخ راه عتبات نموده جمله ایست که تلویحاً دلالت دارد
بر اینکه تاریخ ۱۱۵۷ صحیح باشد . زیرا او مینویسد :
" در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش که گذشته بود از سن
مقدس بیست سال در این حال آن اسرار الهی و حکم نامتنا^{هی}
را اهلی برای اظهار بلکه بیان یک از هزار در آن بلاد و دیار
نیافت ... و راه عتبات در پیش گرفت . "

و چون بیست سال را از یک هزار و یکصد و هفتاد و شش کسر کنیم
میشود ۱۱۵۶ تاریخ تولد آنجناب که قریب بماخذ مزور میباشد .
در هر صورت آنچه بیشتر شایسته توجه است حالاتی
است که از ایام طفولیت در ایشان نمودار بوده و شگفت انگیز^{ست}
زیرا بطوریکه در رساله مزور مینویسد ایشان در سن پنج سالگی

از قرائت قرآن فارغ گردیده و غالب اوقات ب فکر و تدبیر
 میگذرا بیده و خود آنجناب فرموده است که در ایام طفولیت
 و معاشرت با اطفال جسم با آنها بود ولی در امری که
 محتاج به نظر و تدبیر بود بر آنها سبقت میجستم و غالباً به
 عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر میکردم و عبرت میگرفتم
 و متذکر حال صاحبان و ساکنان آنها میشدم و میگریستم .

و نیز از گفتار جناب شیخ نقل شده که میفرمود ساکنین
 قریه ایشان بمعاصی و ملامتی رغبت تام داشته و کسی در
 میان ایشان نبود که آنها را با و امر و نواهی راهنمایی کند
 و چنان بله و ولعب مشغول بودند که اسباب بازی خود را
 بر در خانه ها میآویختند و بدانها بریکدیگر مفاخرت مینمودند
 و من چون بر مجالس آنها میگذشتم با اطفال در کناری نشسته
 و جسم در میان آنها ولی روح در عالم بالا بود و چون بخلوتی
 میرفتم ب فکر فرو رفته بحال خویش میگریستم و نفس خود را از
 مجالست با آنان ملامت میکردم و بر اینحال بودم تا یکی از
 بستگان نزد من آمده گفت اشعاری گفته ام و از تو کمک میطلبم
 با آنکه طفل بودم پذیرفتم و در پایان اظهار کرد که هر کس
 نحو نداند نمیتواند چون من شعر بسراید . از آن بهعد
 شائق تحصیل نحو گشته بخواندن عوامل جرجانی مشغول
 شدم و پدرم رغبت مرا دید نزد شیخ محمد نام فرستاد
 به تحصیل مشغول شدم ولی همیشه قلق و اضطرابی در باطن
 خود میافتم و همواره طالب خلوت و کناره گیری از مردم بوده

و پیوسته در اوضاع روزگار فکر نموده و عهت میگرفتم "

از جناب شیخ رؤیاهای صادقہ فی مذکور است کہ در او ان جوانی دیدہ و دلالت بر ترقیات روحانیہ ایشان مینمود از جمله فرمود کہ در ایامی کہ مشغول تحصیل بودم شبی در خواب دیدم کہ جوانی بسن بیست و پنج در کنارم نشستہ و با او کتابی بود روی خود را بمن نموده آنرا گشود و این آیه را معنی نمود " الَّذِي خَلَقَ فَسُوًّا وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ " خَلَقُ اَصْلُ الشَّيْءِ يَعْنِي هَيُولَاهُ فَسُوًّا صُورَتُهُ النُّوعِيَّةُ وَقَدَّرَ رَأْسِبَابَهُ فَهَدَاهُ إِلَى طَرِيقِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ يَعْنِي مِنْ هَذَا النُّوعِ . پس از خواب بیدار شدم و خاطر مرم از دنیا و مافیہا پرداختہ و بالمرہ از تحصیل علوم ظاہرہ منصرف گشتہ و با کسی از خواب خود کلمہ فی نگفتم و با اینحال با مردم معاشر گشتہ و هر چند جسم در میان آنها بود ولی جان و روانم فرسنگها دور بود "

از آن بعد غالباً جناب شیخ ایام خود را بعزالت و گوشہ نشینی میگذرانید و گوئی ندای غیبی ہمیشہ او را بعوالم دیگر میخواندہ ولی خوانندہ ناپیدا بودہ از جمله آنکہ شبی در عالم رؤیا حضرت امام حسن را در خواب دید و مسائلی چند پرسید و جواب شنید آنگاہ دہان مبارکش را بردہان شیخ نهادہ و از آب دہان خود بردہان او ریخت و او آشامیدہ لذت ہی نہایت یافت ^(۱) و از همان ایام جناب شیخ در عوالم

(۱) جناب سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحرین این موضوع (بقیہ در صفحہ بعد)

کشف و شهود سیر مینموده و غالباً میفرموده است که من در عالم رؤیا خدمت ائمه اطهار میرسم . و هر مسئله مشکلی برایم ظاهر و واضح میگردد در سال ۱۱۷۶ در حالیکه بیست سال از عمر آنجناب گذشته بود چون در محل خود که غالباً اهل سنت و جماعت بودند کسی را برای ابراز حقائق نیافت عازم عتبات عالیات گشت و در کربلا و نجف در مجالس علما و فضیلاب آن زمان شرکت جستہ از مشاهیر علمای آن زمان آقا باقر بهبهانی و سید مهدی بحر العلوم مجلس درس و افاده داشتند و جناب شیخ در محضر درس آنان حاضر شده و وقتی از سید اجازه روایت خواست و چون سید بر حال ایشان چندان معرفتی نداشت تأمل نموده پرسید تالیف و تصنیف چه دارید جناب شیخ اوراقی که در شرح تبصره علامه حلی مرقوم نموده بود ارائه داد و سید پس از دقت در مندرجات آن اوراق گفت یا شیخ تو را سزاوار است که مرا اجازه دهی . پس از آن

بقیه از صفحه قبل :

را چنین نقل میکند : (مولای ما " جناب شیخ احساسی " در عالم رؤیا حضرت امام حسن را مشاهده نمود که لسان مبارکش را در دهان او گذاشت و از آب دهان خود در دهان او ریخت که شیرین تر از شکر و عسل بود و بوی مشک میداد و چون صبح از خواب برخاست خود را محاط بانوار معرفت الله و سرشار از فضل و عنایت خداوند و انقطاع از ماسوی الله دید و اعتقاد او بر این شد که در برابر اراده الله باید تسلیم محض باشد و از شدت شوق و تمایل شدیدی که در قلبش مستولی شده بود همه چیز حتی اکل و شرب و لباس پوشیدن را مگر بقدر ضرورت فراموش کرده بود)
ترجمه نقل از ذیل تاریخ نبیل

اجازه را نوشته بایشان تسلیم نمود و چنین نوشت :

..... و بعد فلما كان من حكمة الله البالغة ونعمته السابغة ان يجعل
 لحفظ دينه واحكامه علماءً مستحفظين لشرائعه واحكامه صار يتلقف
 الخلف عن السلف ما استخفظوا من علوم اهل العظمة والشرف فبلغوا
 بذلك اعلى المراتب وما لوابه اتم المواهب وكان ممن اخذ بالحظ الوافوالا^{سنخ}
 و فاز بال نصيب المتكاثرا لهني زبدة العلماء العاملين ونخبة العرفاء الكا^{ملين}
 الابخ الأ سعد الأ مجد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الأحسائي زيد فضله
 ومجده وعلى في طلب العلاحده وقد التمس مني ايده الله تعالى الأ جازة
 في رواية الأخبار الوارده عن الأئمة الأ طهار سلام الله آناء الليل والنهار
 فسارعت إلى اجابته وقابلت التماسه با نجاح طلبه لما ظهر لي من ورعه
 وتقواه وفضله ونبله وعلاه فأجزت له وفقه الله لسعادة الدارين و
 خبا بكل ما تقربه العين رواية الكتب التي عليها المدار في الأعصار والأ^{مصار}
 ونيز در آن ايام رساله ئى درباره قدر نوشته بود به سيد
 بحر العلوم نشان داد و در نظر او جلوه ئى عظيم نمود و چون
 سيد شخص منصفى بود زبان به تعريف و تمجيد شيخ گشود
 واحترام فوق العاده درباره او مرعى داشت و از آن بهعد هر
 زمان كه شيخ در مجلس درس او حاضر ميشد بر ديگران مقدم
 داشته و توجه خود را بالمره بسوى او معطوف مينمود و همواره
 در غياب شيخ زبان به تعريف و تمجيد ميگشود *

پس از چندی بواسطه بروز مرض طاعون همه مردم

متفرق باطراف گشتند جناب شیخ هم بوطن خود بازگشته تاهل
 اختیار نمود و پس از چندی در سال ۱۲۱۲ ثانیاً به عتبات رفته
 و در مراجعت در بصره اقامت نمود و چون غالباً تمایل به گوشه گیری
 و انزوا داشت بچندین محل دیگر نقل مکان نمود تا فراغتی یابد •
 در سال ۱۲۲۱ از عتبات حرکت نموده و بعنوان زیارت مشهد
 خراسان از راه خلیج فارس عازم ایران شد و بشیراز وارد گردید
 یعنی همان محلی که مقدر بود ندای مظهر الهی از آنسر زمین
 بلند شود و از مشاهده مسجد عنیق و دارالمصحف با لطافت
 بیان بآتیه پرجلال و عظمت این مدینه منوره اشاره فرمود
 در شهر یزد مورد احترام و افراهای و علما واقع و همه طالب
 اقامت آنجناب در آن محل گردیدند • پس از عزیمت بمشهد
 و اقامت چندی در آنحدود و انجام مراسم زیارت و نشر تعالیم
 خود و ایجاد استعداد در مردم با توجه بطهران و اقلیم نور
 مازندران که تشعشع انوار جمال موعود الهی را در آنحدود
 مشاهده مینمود مراجعت نمود و بتقاضای اهالی یزد
 چندی در آن شهر اقامت فرمود • و جمعی از محضر
 آنجناب استفاده مینمودند از جمله نفوسی که خدمت جناب
 شیخ رسید آقا سید کاظم رشتی بود که در سن بیست و دو
 سالگی از موطن خود گیلان بمحضر شیخ شتافت و مورد توجه
 و عنایات خاص ایشان واقع گردید و همچنین جناب حاج
 عبدالوهاب نائینی بود که از مصاحبین خاص و دائمی

جناب شیخ بشمار میرفت • (۱)

(۱) بطوریکه جناب نبیل زردی در مقدمه تاریخ نفیس خود در شرح احوال جناب شیخ نوشته است در ایام توقف ایشان در شهر یزد یکی از مصاحبین دائمی جناب شیخ حاجی عبد الوهاب بود که باوصاف حمیده و زهد و تقوی و خشیه اللّٰه موصوف بود وغالباً با شیخ عبدالخالق که به علم و نفوذ درین مردم مشهور بود بحضور شیخ میرسیدند ولی جناب شیخ بیشتر اوقات مایل بود با حاجی عبد الوهاب خلوت نماید و از شیخ عبدالخالق میخواست که آنها را تنها بگذارد و این مسئله سبب دهشت و حسادت او شده بود زیرا او خود را اعلّم از دیگران میدانست • حاجی عبد الوهاب بعد از حرکت شیخ از یزد از مردم گوشه گیری اختیار نمود و این سبب شد که رؤسای فرقه نعمة اللّٰهی و ذّهبی حاجی را متهم نموده و بر علیه او مطالبی شهرت دهند ولی حاجی عبد الوهاب ابدأ اعتنائی نگفته های آنان ننموده و از آنها کناره گیری کرد و تنها کسی که مورد اطمینان و مصاحب دائمی او بود حاجی حسن نائینی بود که حاجی عبد الوهاب او را به سّری که از جناب شیخ آموخته بود واقف و آگاه نمود و چون ایام حیات حاجی عبد الوهاب سپری شد حاجی حسن نائینی در همان طریق مشی نموده و هر شخص مستعدی را از آن سّر که بشارت بقرب ظهور موعود بود آگاه مینمود از جمله آن اشخاص میرزا محمود قمصری بود که در کاشان در سنی قریب به نود سال میزیست و او برای جناب نبیل زردی چنین حکایت کرده است که در ایام جوانی ساکن کاشان بودم شنیدم مردی در نائین مردم را بشارت بقرب ظهور میدهد و هر شخصی که کلام او را میشنود بزهده و عبادت و کناره گیری از دنیا میپردازد من برای تحقیق این گفته ها بنائین رفتم و در آنجا دانستم آنچه که میگویند حقیقت دارد • صافی و پاکی چهره او دلالت بر نورانیت ضمیرش

(بقیه در ص بعد)

در این ایام مراتب علم و دانش و اخلاق و صفات جناب

شیخ در ایران مشهور گردیده و اغلب ارادت میورزیدند

بقیه از صفحه قبل :

مینمود . روزی بعد از ادای نماز صبح از او شنیدم که گفت
 عنقریب روی زمین بهشت برین خواهد شد و ایران قبله گاه
 جهان خواهد گردید بطوریکه تمام ملل و اقوام برای طواف
 حول آن روی خواهند آورد و وقتی با کمال تعجب او را دیدم که
 در طلوع فجر بسجده در آمده و با کمال خلوص کلمه **اللَّهُ أَكْبَرُ**
 را مکرر بر زبان میآورد و بعد بمن توجه نموده گفت آن شخصیتی
 که بتو بشارت ظهور او را میدادم در این ساعت نورش دیده و او
 جمیع عالم را بنور خود روشن خواهد نمود . ای محمود براستی
 میگویم که تو بزودی آن ایام را خواهی دید . آن کلمات در گوش
 من باقی بود تا در سنه شصت که ندای الهی از جانب شیراز
 بلند شد متأسفانه بسبب ناخوشی که بر من عارض شده بود
 میسر نگردید که بشیراز سفر نمایم و بعداً هم که حضرت باب
 بکاشان و بمنزل حاجی میرزا جانی ورود فرمودند از زیارت
 آنحضرت محروم شدم و بعد در ضمن گفتگو با اصحاب مطلع
 شدم که تاریخ تولد حضرت باب اول محرم سنه ۱۲۳۵ است
 و این تاریخ با آن تاریخی که حاجی حسن نائینی اخبار کرد
 و بشارت داده بود منطبق نیست و دو سال اختلاف دارد تا
 زمانیکه بملاقات حاجی میرزا کمال الدین نراقی رسیدم و او مرا
 خرد داد بظهور حضرت بهاءالله در بغداد و از قصیده عز
 و رقائیه و کلمات مکنونه عربی و فارسی بر من خواند که تا اعماق
 روحم را بحرکت درآورد و چون از تاریخ تولد حضرت بهاءالله
 جوپا شدم دانستم که دوم محرم سنه ۱۲۳۳ است و بیاد
 آوردم کلام میرزا حسن نائینی را در آنروز و بسجده افتاده
 شکر الهی را بجا آوردم که مرا به یوم ظهور موعود بشارت داد
 (بقیه در ص بعد)

تا آنجا که شهرت علم و زهد و تقوای شیخ به سمع فتحعلیشاه قاجار رسید و او نامه‌ی نوشته و سئوالاتی درباره سرفضیلت و برتری قائم آل محمد بر سائر ائمه از جناب شیخ نمود و محل مشکلات خود را تقاضا نمود • جناب شیخ در جواب رساله‌ی مرقوم داشت که معروف است به رساله سلطانیّه و چون بنظر شاه رسید مجذوب کمالات شیخ گشته ارادت بهم رسانیده از آنجناب مکرر دعوت نموده و درخواست کرد که محل اقامت خود را طهران قرار دهند • از جمله نامه ذیل است که از منشآت میرزا عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی ملقب به معتمد الدوله میباشد و به جناب شیخ نوشته شده است :

ر الحمد لله الذی شوقنا بلقاء الشیخ الجلیل و الحبر التّیّب قُطِب
الأقطاب و لُبّ الألباب حجة الله البالغه و نِعْمَتِهِ السّابغه أضحّت

بقیه از صفحه قبل

و حالا با حالت رضایت و اطمینان از این عالم میروم " توضیح آنکه فامیل معروف پرنیا که عده‌ی از رجال کشور ایران از این عائله برخاسته اند از اولاد و احفاد حاج عبدالوهاب میباشد که به پیرنائین معروف گشته و مردم و بسیاری از شاهزادگان و اعیان با و ارادت میورزیدند محل دفن ایشان و حاجی حسن که در حقیقت از مبشرین ظهور مبارک میباشد در محلی موسوم به مصلی در خارج شهر نائین است که اکنون گنبد باشکوهی آن دو مدفن را پوشانده است •

به روحه العلوم غصنها سمعاً واميط عن صباحها من الجهل غسقاً
 علامة العلماء اعرف العرفاء و أفقه الفقهاء ارام الله بقائه و يتر
 لنا لقاءه و بعد لا يخفى عليك يا بدر اهله الذين و صدر ملة اليقين
 كعبة الفضائل و نقاوة الخصال انا نشاق اليك شوق الصائم الى
 الهلال و العطشان الى الزلال و المحرم الى الحرم و المعدم الى
 الدرهم و نرجو امك بعد وصول هذيه الورقة ان تقدم بالعطف و
 الشفقة و التوجه الينا و توقف برهة من الزمان لدينا حتى نستفيض
 منك و انت السحاب الممطر و نقتبس و انت السراج المنير و نجتنى و
 انت الشجر الباهر و نقطف و انت الروض الزاهر و اذا دُعيت فاجيبوا
 و ان منزلكم عندنا الرحيب . و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته)

جناب شيخ چون از معاشرت سلاطين و اعيان
 روگردان بود همیشه در مقابل تقاضای آنان عذری میآورد تا
 آنکه فتحعلیشاه مبالغه و اصرار نموده مکتوبی دیگر
 باین مضمون بحضور شیخ ارسال داشت :

((اگرچه مرا واجب و متحتم است که بزیارت آن مقتدای
 انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم چراکه مملکت ما را بقدم
 بهجت لزوم خود منور فرموده لیکن مراجهاتی مقدور نیست
 و معذورم و اگرخواهم خود روانه یزد گردم لا اقل باید

ده هزارقشون همراه آورد وشهریزد وادی است غیر ذی زرع
 واز ورود این قشون اهل آن ولا بقحط وغلا مبتلا خواهندگشت
 وآشکاراست که آن بزرگوار راضی بسخط پروردگار نیست •
 والا من کتسرازانم که در محضر انورمذکورگرم چه جای
 آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبر ورزم • پس از وصول این مکتوب
 هرگاه مارا بقدم میمنت لزوم سرافراز فرموده فیها المطلوب
 والا خود بناچار اراده دارالعباده خواهم نمود))

چون جناب شیخ مکتوب مزبور راملاحظه نمود تصمیم
 گرفت که راه وطن خویش درپیش گرفته ازبزد خارج شود
 واز راه شیراز ببصره برود ولی بزرگان و اعیان یزد واهالی
 مانع شده وگفتند شاید شاه تصور نماید که از جهت خوف
 ورود شاه اهالی یزد موافقت باعزیمت شیخ نموده اند لذا
 جناب شیخ ناچار توقف نموده ودر جواب نامه شاه همه
 متحیر ماندند ، عاقبت جناب شیخ باتفاق میرزاعلیرضا نام
 از علمای یزد که تعهد همه گونه خدمت شیخ رانمود به مشهد
 عزیمت نموده وسپس روانه طهران شد وفتحعلی شاه احترام
 واکرام فوق العاده نموده وروز بروز بر ارادتنش میافزود وچنین
 معتقد گردید که اطاعت او واجب و مخالفتش کفر است و در
 همان ایام زلزله سختی درشهر ری و توابع واقع شد که
 غالب اماکن منهدم گردید وشهی شاه در خواب دید که
 کسی میگوید اگر جناب شیخ در این بلد نبود تمام اهالی

هلاک میشدند و باین جهت بر ارادتش افزود .

باری جناب شیخ پس از چندی توقف در طهران قصد معاودت به بصره و عتبات نمود خاصه که حادثه خبر خروج وهابیها وقتاً عام آنها در کربلا شهرت یافت و از جهت عائله خود پربشان خاطر گشت ولی شاه اصرار در توقیف ایران خاصه پایتخت نمود ولی ایشان قبول نفرموده و بالاخره عازم شهر یسزد گشته چندی در آنجا اقامت نموده از هر جا علما و فضلا استفاده از محضرش را مغتنم شمرده بعزم ملاقات رو آوردند و یا سئوالات خود را میفرستادند و جناب شیخ جواب آنها را مرقوم و ارسال میداشت . و بعد بکرمانشاه عزیمت نموده و در آنجا رحل اقامت افکنده و مورد کمال تکریم و تجلیل مردم واقع گردید مخصوصاً شاهزاده محمد علی میرزادولت شاه فرزند فتحعلیشاه که حکومت کرمانشاه را بعهدہ داشت بانهایت خضوع استقبال کرده از جناب شیخ مدتی پذیرائی نموده تجلیل فراوان نمود و روزی شیخ در باره او گفت که محمد علی فرزند من است اگرچه از نسل فتحعلی است ، در شهر اصفهان نیز مدتی اقامت فرمود و مورد استقبال علما و اهالی واقع گردید و مجلس درس و افتاد بر قرار داشت (۱)

(۱) در کتاب تاریخ عضدی تألیف شاهزاده عضدالدوله فرزند فتحعلی شاه صفحه ۱۱۲ چنین مینویسد :
(بقیه در صفحه بعد)

در شهر قزوین در منزل حاج عبدالوهاب ورود فرموده
 جمعی از علما حسن استقبال نموده و در نماز اقتدا با و نمودند
 ولی حاجی ملا تقی مجتهد مشهور و متنفذ قزوین ورود ایشانرا
 در منزل دیگری موجب تحقیر خود دانسته اعتنائی ننمود

بقیه از صفحه قبل :

" پس از آنکه شیخ احمد مرحوم در سن بیست سالگی اجازه
 اجتهاد و تصدیق فقاہت از مرحوم سید بحر العلوم گرفته بعزم
 زیارت مشهد از بصره به یزد آمدند خاقان مغفور میرزا محمد
 ندیم را که یکی از رجال و مردی دانشمند و محترم بود نزد
 شیخ فرستاده نامه‌ی در کمال احترام نوشته این بیت از خود
 مرحوم خاقان است که بشیخ نوشته است :

محرمی خواهم که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد
 ایشانرا بدار الخلافه دعوت فرمودند با کمال عزت با تفاق
 میرزا علی رضا مجتهد معروف یزد بطهران وارد شدند و قدرشان
 محترم شعرده شد . حضرت خاقان بشیخ فرمودند که شما باید
 در دار الخلافه باشید هر نقطه‌ی که مایل باشید محل توقف
 شما معین میشود شیخ متعذر شد که با ملاحظه التفات
 پادشاه مردم مرا در شفاعت و توسط کارهای خود مجبور
 میکنند و آن توسطها موجب نقصان اعتبار در حضرت سلطان
 خواهد شد بالجمله قبول این معنی را ننموده بعشده
 مقدس مشرف شدند و پس از مراجعت شاهزاده محمد علی
 میرزا شیخ را بکرمانشاه برده در مدت توقف در آنجا نهایت
 تجلیل را از ایشان بعمل آوردند "

و با عقاید شیخ در مسئله معاد و معراج بسختی مخالفت نمود
آنجناب را در همه جا تکفیر کرد و عقائد ایشانرا در بالای منبر
رد نمود بسبب و لعن شیخ پرداخت و عاقبت جان خود را در
این راه گذاشت و بدست یکی از پیروان و ارادتمندان شیخ
در هنگام ادای نماز صبح در مسجد بقتل رسید در این مورد
لزوماً متذکر میشود که جناب شیخ مکتب جدیدی در عالم
اسلام آورد و حقائق عرفانی و فلسفی را با حقائق اسلامی
وفق داده معتقد بود که در اثر پاکی ضمیر و تزکیه نفس
انوار الهی بر قلوب تجلی نموده و بوسیله مکاشفات روحانیه
حقائق را ممکن است درک نمود و خود ایشان غالباً در ابتدای
بیان و صحبت خود در بسط و شرح حقائق معنوی با ذکر
جمله *سَمِعْتُ عَنِ الْحُجَّةِ* شروع میفرمود و مقصود ایشان از
ذکر این جمله آن بود که در عالم رؤیا خدمت ائمه اطهار
رسیده و حقائق را از امام شنیده است .

در هر حال جناب شیخ به فلسفه اشراق که مؤسس
آنها افلاطون حکیم دانشمند یونانی میدانند نظر و توجهی
داشته و از نظر دیانت و مذهب به عقیده و رویه اخباریون^(۱)

(۱) یکی از اختلافاتی که در قرن دوازدهم در میان علمای شیعه
اثنا عشری واقع شد قضیه اخباری و اصولی است علمای اصولی
معتقد بودند که علماء و مجتهدین با قوه عقل و ادارک خود
حق استنباط احکام از قرآن دارند و پیشوای آنان سید
محمد باقر بهبهانی مرجع شیعیان بود (۱۱۱۸-۲۰۶) (۲)
و او معروف بوحید و مُحَقِّق و مُجَدِّد و مَرَّوِّج رَأْسِ الْمَاءِ الثَّانِي
(بقیه در صفحه بعد)

اهمیت داده و اخبار موثقه ائمه اطهار را برای حل مشکلات و معضلات قرآن بکار میبرد و مشرب تازه‌ئی بین اصولیین و اخباریین بیان مینموده است و اوشیفته ائمه اطهار بوده و در حق چهارده معصوم که پیغمبر و فاطمه و دوازده امام هستند معتقد بوده است که خلقت کلیه موجودات عالم بخاطر آنهاست و آنها را علل اربعه خلقت بیان مینموده است باین طریق که خداوند در حقیقت خالق و رازق و محیی و ممیت است ولیکن چون آن خالق کل مقدّس و منزه از مباشرت اینگونه امور است لذا آنرا بعهده این نفوس مقدسه گذاشته و آنها را اسباب و وسیله افعال خود قرار داده است یعنی مَظَاهِرٌ لِأَفْعَالِ اللَّهِ وَ مَحَالٌ لِمَشِيَّتِهِ و همواره تبعیت از زهد و تقوی و اخلاق و رفتار این نفوس مقدسه را مورد نظر قرار داده و آرزو داشته است که شیعیان نیز به رویه آنان تأسی نمایند یکی دیگر از عقاید جناب شیخ درباره معاد و دنیای بعد

بقیه از صفحه قبل :

عشراست و قیام او بر ضد علمای اخباری او را معروف و مشتهر ساخته است و اکثر شیعه امامیه از او تبعیت کرده اند و اما اخباریون معتقد گشتند که اخبار صحیحه ائمه اطهار کاشف حقایق قرآن است نه عقل و علم، محدود بشری و علما و مجتهدین حق استنباط با عقل و علم خود ندارند پیشوای آنان شیخ یوسف بحرینی صاحب کتاب حدائق و میرزا محمد نیشابوری که بجرم اخباری بودن در شهر کاظمین در بلوای عام کشته شد و جسدش را گذاشتند دفن نمایند .

که از جمله اصول عقائد مسلمانان است این بود که معاد و دنیای بعد روحانی است نه جسمانی و قیام روح را در عالم بعد با جسم هورقلیائی بیان مینمود که منزّه از عناصر مادی است مانند وجود شیشه در سنگ (۱)

و در باره مسئله معراج پیغمبر اسلام که اکثراً آنرا جسمانی دانسته و منکر آنرا کافر و واجب القتل میدانستند معتقد بوده است که روحانی بوده نه جسمانی و بیان این مطلب را چنین مینموده است که چون پیغمبر با آسمان عروج فرمود در حرکت از کره خاک جسم عنصر خاکی را بر جای گذاشت و در کره آب جسم آبی را و همچنین در کره باد و کره آتش جسمی را که از آن عنصر بود بر جای گذاشت و بالأخره با جسم هورقلیائی به پیشگاه الهی ورود نمود و با طریقه خاصی مردم را از آن همه عقائد خرافیه و تعصبات دینیّه نجات داده و بحقائق دینی آشنا میفرمود و قلوب آنها را پاک و منزّه نموده و قابل و مستعد برای درک یوم ظهور میفرمود و معروف است که همیشه اوقات در بالای منبر بیانات خود را با این بیت شروع میفرمود :

من آن ستاره صبحم که در زمان ظهور

همیشه پیشرو آفتاب میآید

و در باره غیبت امام میفرمود : جسد عنصری از امام منتزع

(۱) هورقلیالغنی است سربانی و با اصطلاح جناب شیخ عالم برزخ است که حد فاصل بین عالم محسوس و عالم غیب است .

شده و در جسد هورقلیائی باقیست و این است سربقا و
حیات امام که فنا و اورا اخذ نمی نماید و از شیخ روایت است که
فرمود " اِنَّ الْاِمَامَ رُوْحِيْ لَهُ الْفِدَاءُ لَمَّا خَافَ مِنْ اَعْدَائِهِ خَرَجَ
مِنْ هَذَا الْعَالَمِ وَدَخَلَ فِيْ جَنَّةِ هُوْرَقْلِيَا وَسَيَعُوْدُ اِلَى هَذَا الْعَالَمِ
بِصُوْرَةٍ شَخْصِيٍّ مِنْ اَشْخَاصِهِ "

و دو شهر جا ببقا و جا بلصارا که محل سکونت امام غائب گفتم
بودند باصلاب شامخه و ارحام مظهره تعبیر میفرمود و در
باره بشارت به ظهور قائم موعود در کتاب (الصمته و الرجعه)
که در جواب شاهزاده محمد علی میرزا حاکم کرمانشاه مرقوم
داشته اند چنین مینویسند :

" سلطنت حسینی باقائم ظاهر میشود قائم ناطق و سید
الشهداء صامت است تا هفت سال یانه سال که قائم را
شهید میکنند و سید الشهداء اورا کفن و دفن مینماید و نمازش
را میخواند و بعد در فکر و تدبیر سلطنت روحانی و ظهور و بروز
خود قیام میکند "

و همچنین در موقعیکه بعنوان زیارت مشهد خراسان
از طریق خلیج فارس وارد شیراز شد در مسجد جامع عتیق
رفته و بنای دارالمصحف آنرا در وسط صحن مسجد ملاحظه
نموده فرمود :

" برستی خانه خدا را علاماتی مخصوص است که فقط
صاحب نظران بآن پی میبرند و من معتقدم کسیکه این مسجد

را بنا نموده مُلَّهُمَّ بوده است " (۱)

و بقدری در اوصاف این مسجد بیاناتی فرمود که همراهان همه متعجب گشتند و آنها میفرمود :

" تعجب نکنید بزودی سرسخنان من بر شما ظاهر خواهد شد • بعضی از شما آنروز را خواهید دید و بلقay دوره ثی که

(۱) مسجد عتیق از بناهای عمرولیت صفاری است و در قرن سوم اسلامی در سال ۲۸۱ ساخته شده و بطوریکه در کتاب فارسنامه صفحه ۱۵۹ مندرج است این همان مسجدی است که شیخ اجل سعدی درباره آن مینویسد :

تانشنوی زمسجد آدینه بانگ صبح

یا زدر سرای اتابک غریبو کوس

و نیز مینویسد :

که بانی این مسجد عمرولیت صفاری بوده که در سنه ۲۸۱ هجری بنای آنرا گذاشت و بنای عمارت بیت المصحف که در وسط مسجد قرار گرفته از بناهای شاه شیخ ابواسحق پسر شاه محمد اینجوی پادشاه کشور فارس است از سلسله آل اینجو که در سال ۷۵۲-

هجری مطابق با ۱۳۵۱ میلادی با تمام رسیده و در سال

۱۰۹۲ امام وردی بیک این مسجد را تعمیر نموده است •

حضرت اعلی در باب ۱۶ از واحد چهارم کتاب بیان

میفرمایند :

" و در ارض فا (فارس) مسجدی است که در وسط آن بنای

مثال کعبه شده • وضع این نشده ••• الا آنکه آیت الله

باشد از برای آن ارض در موهبت الهی ••• و در مظاهر آن نظر

نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق بیت محتجب

نگردند "

زکرکاف در حق ایشان میکند^(۱) بعد از نهی بسیار که نفی توانی محتمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت با و شنوند و او چون محتمل نشد کافر شد ولی ملتفت^{نشد} در مقدمه تاریخ نبیل راجع بشرح احوالات شیخ چنین مذکور است :

" یکی از شاگردان جناب شیخ روزی از ایشان سؤال نمود آن کلمه ثی که موعود منتظر آن تَفَوُّه میکند و نُقْبَاءُ اَرْضِ کَهِ سیصد و سیزده نفر رُوسای ارض از او فرار میکنند چیست که از شدت رُعب و ترس قادر بر حمل آن نیستند ؟ جناب شیخ باو فرمود چگونه تو قادر بر حمل کلمه ثی هستی که نُقْبَاءُ اَرْضِ قدرت حمل آنرا ندارند • طمع امر محال را از خود دور کن و این سؤال را از من منما و از خدا آمرزش بطلب شخص سائل مغرور اصرار در طلب معنی نمود تا جناب شیخ باو فرمود فرضاً اگر در آن یوم موعود بتو گفته شود که ولایت عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ را انکار کن و دست از ولای او بردار توجه خواهی کرد ؟ ناگهان آن شخص فریاد زده گفت خدا آنروز را بیاورد • ممکن نیست چنین امری و معقول نیست که شخص موعود چنین کلمه ثی بر زبان بیاورد • باین عبارت آن شخص مورد امتحان قرار گرفت و نقس ایمانی او ظاهر شد ؛ را ندانست که مُظْهِرٌ ظَهَرَ دَارِ اِی سُلْطَنَتِ

وقدرتی است که هیچکس نمیتواند با او معارضه و مناقشه نماید چون او مَظْهَرٌ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْكُمُ مَا یُرِیدُ است و کسیکه اندک تردیدی داشته باشد و مجادله کند در کمتر از لحظه شی محروم از فضل او شده و از غافلین محسوب است "

جناب شیخ در او آخر ایام حیات خود جناب سید کاظم رشتی را بجای خود به پیروانش معرفی نموده فرمود که جز او کسی بمقاصد حقیقی و واقعی تعلیماتش پی نبرده و احدی جز او قادر بفهم معانی و حقائق نیست از او کسب علوم الهی را بنمائید اوست که از ائمه طاهرین اخذ می نماید و ائمه طاهرین از رسول خدا و جناب سید کاظم فرمود منتظرو مترقب ظهور امام عائب باشد و اذهان عامه ناس را آماده برای درک ایام ظهور نماید و باو فرمود که بحق و حقیقت میگویم که ساعت نزدیک است و من از خدا خواسته ام که مرا از مشاهده آن یوم رهیب نجات داده و در این عالم نباشم زیرا که زلزله الساعه شیئ عظیم . و چون جناب شیخ از عتبات بقصد زیارت بیت اللہ الحرام عازم مکه گردید و محضر درس خود را جناب سید واگذار فرمود جناب سید در باره میقات ظهور موعود از آن جناب سؤال نمود که چه وقت و زمان خواهد شد . در جواب بخط خود چنین مرقوم داشتند که در کتاب دلیل المتحرین جناب سید مندرج است :

« اِنْ اطمئنْ بِفَضْلِ رَبِّكَ وَلَا تَيْسُ بِمَا يَعْمَلُونَ فَلَا بُدَّ لِهَذَا الْاَمْرِ
 مِنْ مَقَرٍّ وَ لِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٍّ وَلَا يُجَسِّنُ الْجَوَابُ بِالْتَعْيِينِ فَسَتَعْلَمَنَّ
 نبأه بعد حين و لا تسئلوا عن اشياء اِنْ تَبَدَّلَكُمْ تَسْوَكُمْ وَ السَّلَامُ »
 یعنی مطمئن بفضل پروردگارت باش و از اعمال مردم مایوس
 مباش بناچار از برای این امر مَقَرِّ است و برای هر خبری
 مُسْتَقَرِّ جایگاهی است و جایز نیست تعیین صاحب این مقام
 باسم و رسم پس بزودی خبر او را بعد از حین خواهی دانست
 سئوال مکن از مسائلی که اگر حقائق آن ظاهر شود
 برای شما، اندوهِگین میشوید "

در این نامه اولاً جناب سید را بصبر و سکون دعوت
 و ثانیاً میفرماید صلاح نیست که صاحب امر صریحاً معرفی
 گردد بزودی امر او ظاهر خواهد شد و همچنین اشاره به چند
 آیه شریفه قرآن فرموده و سائل را متوجه بآیاتی میفرماید
 که تلویحاً ذکری از موعود اسلام گشته است •
 یکی آیه ۶۷ از سوره الانعام که میفرماید :

« لِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٍّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ »

یعنی برای هر چیزی وقتی مقرر است و زود است که بدانی •
 و دیگری آیه ۸۷ از سور ص که میفرماید :

« قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ
 لِّلْعَالَمِينَ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حِينٍ »

یعنی بگویند از شما اجری و مزدی نمیخواهم و از کسانی هم نیستیم که نبوت را بخود بسته باشیم و مگر ذکر الله از برای همه عالم و خیرا و بعد از حین خواهید دانست در این آیه شریفه بِالصِّرَاحِ میفرماید آن کسیکه خیرا و ذکر الله میدهد بعد از حین خواهید دانست .

در تفسیر و تبیین این آیه شریفه در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ۱۸ حدیثی از امام جعفر صادق باین شرح روایت شده که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کلمه (بعد حین) را بخروج قائم معنی فرموده است ، قوله : «عن ابی حمزه عن ابی جعفر فی قوله عز وجل قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ قَالَ مِيرَالْمُتَنِينِ وَ لِيَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ قَالَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ » حضرت اعلی در کتاب دلائل سبعة میفرماید :

« و آنچه از مرفوع شیخ اصحابی که از او شنیده اند از امارات ظهور لا یخصی است چنانچه بمرفوع سید نوشته بودند بخط خود لا بُدَّ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَقَرٍّ لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٍّ وَلَا یُحْسِنُ الْجَوَابَ بِالتَّعْيِينِ وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ »

حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب بجناب ابوالفضائل میفرماید :

« در بیان فقره وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین تفکر فرماید این آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم علیه بهاء الله الالهی و همچنین شیخ علیه بهاء ابهائه قبل از ایشان و همچنین نقطه اولی روح من فی الملکوت فداء ذکر فرموده اند و کل باین ظهور اعظم نسبت داده اند چه که بعد از اِکمال وعده شصت و هشت در تسع این امر اعظم اَبْدَعِ اعْلَى از افق اراده مالک و رُی مشرق و ظاهر این است که نقطه اولی روح ما سوا فداء میفرمایند و فی السَّنَةِ التَّعِ انْتُمْ کُلَّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ و در مقام دیگر میفرمایند فی سَنَةِ التَّعِ انْتُمْ بِلِقَاءِ اللَّهِ تُرْزَقُونَ» حضرت عبد البهاء در توضیح این مطلب در لوحی چنین میفرماید «حضرت نور بهشتی جناب حاج سید کاظم رشتی علیه التَّحِيَّةُ وَالشَّاءُ از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم احسانی سؤال فرموده اند که مآل امری که در او هستند چیست و بچه انجا مد . حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لا بَدَّ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَقَرٍّ وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٍّ وَ لَا يَجُوزُ الْجَوَابُ بِالْتَعْيِينِ وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین ملاحظه کن که بچه وضوح بیان میفرمایند که مستقری بجهت این امر مقرر لیکن تعیین شخص با اسم و رسم جائز نه بعد میفرماید آیه مبارکه قرآن را ملاحظه کن که میفرماید إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین یعنی آن مستقر ذکر الله است و آنچه او خیر میدهد در سنه بعد شصت و هشت که مطابقت

عذر حین است و بعد حین شصت و نه است ظاهر و واضح می شود .
یعنی نتیجه می بخشد چنانچه فرموده است حضرت اعلیٰ ثم انتم فی سنّة
الیتع کلّ خیر تذرکون»

عاقبت چون جناب شیخ از عتبات عالیات بقصد
زیارت بیت الله عزیمت نمود در اثنای راه کسالت سخت
بر وجود آنجناب عارض شده و روز بروز شدت یافت تا در
نزدیکی مدینه منوره در روز یکشنبه ۲۱ شهر ذیقعدة الحرام
از سال ۱۲۴۲ هجری مطابق با سال ۱۸۲۶ میلادی داعی
حق را لبیک گفته روح پرفتوحش بجهان بالا شتافت و جسد
شریفش در قبرستان بقیع پشت دیوار قبه مطهره طرف
جنوب در زیر میزاب محراب بیت الحزن جنب قبر فاطمه زهرا
مدفون گردید و بر روی سنگ قبر ایشان این عبارات منقوش است
لا المرقد المطهر للشیخ العظیم الشأن الساطع البرهان ناموس الهدی
وتاج الفخر علامة العصر علم الأعلام مرجع علماء الإسلام مجید رأس
المیة الثالثة عشر مولانا احمد بن الشیخ زین الدین الأحسانی قدس
نفسه وعظم رمسه وقد توفی اعلیٰ الله مقامه فی سنة ۱۲۴۲ وهذ الجمل
تاریخ وفاته أجل الله شأنه (فرزت بالفردوس فوزاً یابن زین الدین احمد
و در کتاب ربحانة الادب جلد اول بعد از درج ماده تاریخ
فوق دو بیت ذیل راکه ماده تاریخ دیگری است ذکر نموده
است .

الْشَيْخِ أَحْمَدَ بْنِ زَيْنِ الدِّينِ
ذُو الْعِلْمِ وَالشَّهَادَةِ وَالْيَقِينِ
فَوَارَةِ النُّورِ جَلِيلِ أَمْجَدِ

بعد دعاء رحم الشيخ احمد

که هفتاد و شش عدد لفظ (دعاء) مدت عمر او دانسته و هزار و دو بیست و چهل و دو نیز عدد جمله (رحم الشيخ احمد) تاریخ سال وفات اوست .

و ایضاً در همین صفحه بعد از جملات مذکور چنین نوشته است :

" و بر سر قبر وی نوشته اند "

لِزَيْنِ الدِّينِ أَحْمَدَ نُورٍ عَلِيمٍ

تضییی به الدیاجی العدلهمه

يُرِيدُ الْعَالَمُونَ لِيُطْفِئُوهُ
وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ

و در کتاب هدایة السبیل که سفرنامه حج شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله است درباره آرامگاه جناب شیخ چنین نگاشته است :

" در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحر بنی است سنگ نازکی بر بالای قبر او بوده که شکسته شده است معلوم نشد که از نازکی شکسته شده یا کسی عمداً شکسته است چنانکه شیخ علی پسر او گفته " إِنَّ أَبِي ضِعَّوهُ تَلَامَذَتَهُ " وفات شیخ در ماه رجب هزار و دو بیست و چهل و دو قمری واقع

شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته سنگ سستی بوده ضایع شده است "

نقل از رساله تالیف مدرسی چهاردهی .

در واقعه قیام فرقه و هابیها در تاریخ ۸ شوال سال ۱۳۴۴ تمام قبور ائمه شیعه اثنی عشریه واقع در قبرستان^ن بقیع منهدم و با زمین صاف و هموار گردید لذا قبر جناب شیخ بهز در این حادثه خراب شد ولی آثار نورانیت ضمیر و صفا و خلوص این مرد خدا و تعلیمات روحانیه اش در قلوب عارف و عامی و دانی و قاصی ^اإِلَى الْأَبَدِ باقی و برقرار است عَلَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَبَهَائُهُ

—————

۳ - جناب سید کاظم رشتی

با آنکه جناب شیخ احمد احسائی عدّه زیادی از فضلا و علماد رُزمره پیروان و شاگردان خود داشت معذک جناب سید کاظم رشتی را برای جانشینی خود انتخاب و معرفی نمود و بعد از رحلت شیخ تمام پیروانش تسلیم گشته و پیشواشی جناب سید را برعموم شیخیه پذیرفتند .

جناب حاج سید کاظم رشتی فرزند آقاسید قاسم ابن آقاسید احمد و از سادات حسینی و از اعظام اهل مدینه طیبّه بود آقاسید احمد بعد از وفات پدر بواسطه بروز مرض طاعون بایران مهاجرت نموده و شهر رشت را برای سکونت خود انتخاب نمود و در آنجا متأهل شد و پسرش سید قاسم در آنجا بدنی آمد و او نیز در آنجا ازدواج کرد و جناب سید در سال ۱۱۹۹ از این عائله شریفه متولد گردید و مشهور برشتی شد . از آغاز طفولیت آثار نجابت و اصالت در او نمودار و غالباً میل و رغبت بحفظ کردن آیات قرآنیّه داشت و چون والدش تمایل زیاد او را به تحصیل کمال دید در نزد معلمی او را سپرد و در اندک زمانی به تحصیل علوم ظاهره توفیق یافت . در یازده سالگی تمام قرآن را در حفظ داشت و در سن چهارده سالگی بسیاری از احادیث و ادعیه را از حفظ میخواند و در هیجده سالگی تفسیری به آیه الكرسی قرآن نگاشت

که باعث تعجب دانشمندان گردید • میل و رغبت وافر او
 بعبادت ایشانرا بانزوا و گوشه گیری کشانید و قصد و آرزویش
 آن بود که بحق و حقیقت واصل گردد • بقرار معلوم مدت
 چهل شبانه روز هم در اردبیل بر سر قبر شیخ صفی الدین
 معتکف گردیده برباضت پرداخت و در سن جوانی بود که
 مضمّم برای سفر گردید ولی مواجه با مخالفت اقوام و بستگان
 گردید • تا آنکه در عالم رؤیا خدمت حضرت فاطمه زهرا
 رسیده او را دلالت فرمودند که خدمت جناب شیخ برسد
 لذا در سن بیست و دو سالگی بود که در یزد خدمت شیخ
 رسید و بمقصد دل و جان نائل گردید گمشده خود رایافت
 و ملازمت آنجناب را بر همه ترجیح داده در زمره شاگردان
 و پیروان مخلص و باوفای شیخ درآمد و جناب شیخ در همان
 لحظات اولین ملاقات آثار بزرگی و روحانیت و نورانیت در
 جبین ایشان دیده احترام و اعتمادش را جلب نموده و
 مکرر میگفت " وَلَدِي كَاظِمٌ يَفْهَمُ وَغَيْرُهُ لَا يَفْهَمُ " و باو فرمود
 خوش آمدی • من مدتی است منتظر تو بودم که بیائی و مرا
 از رنج و ملالت این مردمان گمراه برهانی و این آیه مبارکه
 را تلاوت نمود •

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
 وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »

پس از چندی که در محضر شیخ بسر برد باو فرمودند خداوند
 بفضل خود بتوقوه شی عنایت نموده که خود میتوانسی
 مشکلات تلامیذ را حل نمائی در خانه خود باش و بمحضر من
 میا هریک از شاگردان مسئله شی ویا مشکلی داشته باشند
 باید خدمت توآمده سئوال کنند و حل مشکل خود را از تو
 بخواهند و توقوه بیان دین جدت رسول الله را که بواسطه
 اهمال و غفلت نفوس پزمرده شده حیات جدیدی خواهی
 بخشید (۱)

جناب سید در سفر شیخ بطهران که مورد کمال
 احترام فتحعلیشاه واقع شد از همراهان بود و غالباً در
 خدمت شیخ بسر میبرد و او در کربلا قبل از عزیمت به حج
 چنانکه ذکر شد محضر درس خود را یکسره بایشان تفویض
 نموده و جناب سید پس از رحلت شیخ در کربلا متوطن گشته
 بافاضه و تدریس و ترویج شریعت جد بزرگوار و بیان فضائل
 ائمه اطهار مشغول گشت و آنچه منظور و مقصود جناب شیخ
 بود بنحو احسن بیان فرمود و معارف و تعلیمات شیخ را
 توضیح و تبیین مینمود و عموم مردم روشن دل و خاصه تلامیذ
 خود را آماده و مستعد درک ایام ظهور موعود مینموسود •
 جمعی از علمای معاصر تصدیق بزرگواری و علم و فضل و زهد
 و تقوای او را نمودند بطوریکه سید محمود آلوسی مفتی

(۱) نقل بمعنی از رساله مکتب شیخی بقلم هنری کریین
 استاد دانشگاه در سرین و نقل بمعنی از تاریخ نپیل زرندی

بزرگ بغداد صاحب کتاب مقامات آلوسیّه و مجلدات تفسیر روح المعانی گفته است که اگر سید در زمانی بود که ممکن بود بیخیمبری مبعوث شود من اول مؤمن با او بودم زیرا شرایط حقانیت که علم و عمل و تقوی و پرهیزکاری و کرامات باشد در او بتمامه دیده میشود .

با اینحال عدّه از علمای شیعه ساکن در عتبات با عقائد سید بشدت مخالفت نموده همه جا برد و تکذیب ایشان پرداختند از جمله سید ابراهیم قزوینی بود که نفوس را بمخالفت با جناب سید تحریک مینمود باین جهت جناب سید برای آنکه بطمه شی از ناحیه مخالفین بگریان نشر تعالیم و اصول تعلیم و تربیتی که مورد نظر آن بزرگوار بود وارد نشود حمایت و مساعدت یکی از متنفذین علمای آن زمان جناب حاج سید محمد باقر رشتی ساکن در اصفهان را ضروری و لازم دانست . و ایشان با ثروت و قدرت زیادی در عامه مردم و علما نفوذ کامل داشت و برای این منظور لازم بود از بین شاگردان خود یک نفر که شایسته و لایق این کار مهم باشد انتخاب نماید لذا روزی در مجلس درس فرمود که آیادرمیان شما کسی هست که نهایت انقطاع و توکل باصفهان برود و جناب سید محمد باقر پیام مرا ابلاغ نماید و بایشان بگوید چگونه در ابتدای امر نهایت محبت و احترام را نسبت بجناب شیخ ابراز میداشتند و اکنون بطور ناگهانی پیروان او را ترک نموده و آنها را در چنگ اعدا وا گذاشته اید و این شخص باید متوکلاً علی الله قیام

نموده بانهایت انقطاع مشکلات و شبهات سید را حل نمود
 شکوک او را مرتفع نماید و ورقه‌ئی مبنی بر صحت تعالیم شیخ از
 او دریافت دارد و پس از آنکه این مقصود حاصل شد بمشهد
 خراسان نزد میرزای عسگری که بزرگترین علمای آنصفحات
 است رفته و مساعدت او را نیز جلب نماید و بعد از انجام
 این مقصود بکربلا مراجعت نماید ازین تلامیذ تنها کسیکه
 خود را لایق این امر خطیر دانست میرزا محیط کرمانی بود
 جناب سید باو فرمود این دم شیر است به بازی مگیر ما موربت
 مهمی است • لذا جناب سید ازین حاضرین جناب ملاحسین
 بشرویه‌ئی را انتخاب نموده و باو فرمود این خدمت مهم در
 خور شأن تو است قیام کن و عازم این سفر باش یقین بدان که
 خداوند تورا مساعدت کرده و مطمئن باش اعمال تو بتاج
 موفقیت مزیّن خواهد شد •

ملاحسین باکمال سرور دامن جناب سید را بوسیده
 و برای انجام این ما موربت خود را آماده و حاضر ساخت
 و متوکلاً عَلَى اللَّهِ بجانب اصفهان رهسپار گردید و چون وارد
 اصفهان شد بدون اندک استراحتی باهمان لباس سفر
 بمحضر درس جناب سید محمد باقر شتافت و در حالیکه جمعی از
 شاگردانش با لباسهای فاخر در محضر او حاضر بودند ورود نمود
 حاضرین بانظر تحقیر باو نگریستند ولی او ابدأً توجهی بآنها
 ننموده و خود را روبروی سید رسانیده نشست و باکمال

شجاعت باسید به صحبت پرداخت و گفت ای شخص بزرگوار بمطالب من گوش فرا دار هرگاه آنچه میگویم بسمع قبول پذیری دین جدّت رسول الله را نصرت کرده ای و اگر آنچه میگویم رد نمائید لطمه بزرگی بدین اسلام وارد ساخته جناب ملاحسین رسالت خود را مبنی بر ابلاغ پیام جناب سید انجام داد و سید محمد باقر درس و بحث خود را تعطیل نموده با دقت بمطالب ملاحسین توجه نمود و شاگردانش را که از شجاعت وی باکی ملاحسین بهیجان آمده و در صد داذیت و آزار او بودند امر بسکوت داد و ملاحسین تمام شکوک و ایرادات سید را که یک یک بیان می نمود با مراجعه بکتب شیخ و سید رشتی که در همان مجلس آوردند بانهایت شجاعت و فصاحت و قوت برهان رفع نمود بطوریکه سید محمد باقر قانع شده وصحت تعالیم شیخ را تصدیق نمود و رساله ثی مفصل در مراتب فضل و دانش جناب شیخ احساسی و سید رشتی و وصحت اقوال و تعلیماتشان نوشته و امضاء نموده بجناب ملاحسین تسلیم داشت (۱)

(۱) حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی فرزند سید تقی موسوی از اهل شفت از نواحی رشت میباشد او در سال ۱۱۸۰ هجری در شفت گیلان بدنیا آمد و نسب او به بیست و یک واسطه با امام زاده حمزه فرزند امام موسی کاظم میرسد * ایشان تاسن بیست در موطن خود به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس برای تکمیل معلومات عازم عتبات شد و در حوزه درس علمای معروف مانند سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی و میرسید علی (بقیه در صفحه بعد)

جناب ملاحسین پس از دریافت این رساله با نهایت مسرت مجلس درس ایشانرا ترك نمود و چون جناب سید محمد

بقیه از صفحه قبل :

طباطبائی و شیخ جعفر نجفی و ملامحمد مهدی نراقی به تلمذ پرداخت و موفق با خذ اجازه از اکابر علمای عراق گردید و در مراجعت مدتی در مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی بکسب علوم مشغول و اجازه مفصلی از ایشان دریافت نمود و در سال ۱۲۱۷ از قم باصفهان آمده در این شهر رحل اقامت افکند و تا آخر ایام حیات در این شهر ساکن بود و در ابتدا در نهایت تنگدستی و فقر بسر میبرد ولی بعداً ثروت او باندازه‌ی رسید که سالی هفتاد هزار تومان مالیات میداد و تعداد آبادیها و ثروت نقد و جنس ایشانرا کسی جز خود او نمیدانست و قدرت او باندازه‌ی بود که حکام و رؤسا بدون اجازه او در محضرش نمی‌نشستند تنها وقتیکه فتحعلیشاه و محمد شاه باصفهان آمدند با کوبه و جلالی که در خور سلاطین است بدیدن آنها رفت در اجرای حدود شرعی و امر بمعروف و نهی از منکر نیز بهمان اندازه که با حراز مقام و جمع ثروت و منال سعی و کوشش داشت بهمین اندازه جدیت عجیبی از خود نشان میداده است بطوریکه شماره کسانیکه بحکم او تازیانه خورده اند بیشمار و کسانیکه بادیست خود گردن زده است به یکصد و بیست نفر نوشته اند . او در سال ۱۲۴۵ مسجد بزرگی در محله بیدآباد ساخت و عاقبت در روز یکشنبه دوم ربیع الثانی از سال ۱۲۶۰ بمرض استسقا در اصفهان وفات یافته و در همان مدرسه و مسجد بیدآباد بخاک سپرده شد "

باقر خواست باوكمك مالى بنمايد قبول ننمود .

جناب ملاحسين آن رساله رانزد جناب سيد رشتى
فرستاد و جناب سيد از وصول نامه جناب ملاحسين نهايت
مسرت را يافته جوابى در نهايت تكريم بايشان مرقوم داشت
و آن نامه بشرح ذيل است :

طياب
صحيفة الأشتياق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الأ
عالمى فهامى مخدومى آخوند ملاحسين بشرويه سلمه الله
تعالى مشرف شود ۸۶۴۲

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَخْدُومٌ مُعَظَّمٌ مُفَخَّمٌ مَرَّاسِلُهُ
دوستى مواصله آن برادر مهربان راجناب مستطاب قدوة
الأطياب كهف الحاج حاجى سيد محمد رسانيدند و لساناً
آنچه گفتمى بود گفتند جزاكم الله عن هذه الفرقة المحقة خيراً
اظهار حق كردى و كسر صولت باطل نمودى همين عمل افضل
است براى شما از جميع طاعات و عبادات و قربات زيرا كه كل
انها فروع و توابح اين اصل اصيل است الحمد لله حق
سبحانه و تعالى بهر كت مولا نا صاحب الزمان عجل الله فرجه
و روحى له الفداء اين تائيد و نصرت فرمود لا تخف كن ثابت
الجاه غير خائف ولا خاش فان الله يدافع عن الذين آمنوا حق
هر چند انصارش قليل است از اين خلق منكوس معكوس و لكن
حق سبحانه و تعالى با اوست ان الله مع الذين اتقوا

وَالَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ وَاللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ وَ الْمُحْسِنِينَ وَاللَّهُ
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثَابِتِينَ يَأْتِي صِرَاطًا وَمُعْتَكِفِينَ تَحْتَ آيِنِ
 فِسْطَاظٍ مِيبَاشِنْدٍ فَإِذَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَعَكُمْ فَجَمِيعُ الْمَبَادِي
 الْعَالِيَةِ مَعَكُمْ فَرَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةُ الطَّاهِرُونَ
 سَلَامُ اللَّهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَيْهِمَا وَعَلَيْهِمْ مَعَكُمْ فَأَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ
 إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه خوف از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا خَيْرًا نَصَارًا وَآمِدُوا أَعْدَائِكُمْ بِالْوَرَعِ وَ أَمَا رَجُوعٌ

بِاصْفَهَانٍ بَسِيَارٍ خُوبٍ اسْتَنْظَرَ بِمَقْدَمَاتٍ مَذْكُورَةٍ بِاِكْمَالِ وِرَعٍ

وَتَقْوَى وَحِفْظِ لِسَانٍ اَزْچِيزِي كِه مَنشَاءُ تَشْبِثٍ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

مَآئِشَاهَهُ مِنْهُ اِبْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ نَبَاشِدِ شَمَارَا بِخَدَا سَهْمِ رَدْمِ

وَالنَّمَا سِدْعَا وَ زِبَارَتِ تَحْتَ آن قِبَهُ مَنُورِهِ دَارِمِ وَ شُوقِ اِدْرَاكِ

عَنْبِهِ بَوسِي آن اِمَامِ مُطَهَّرِ اعْظَمِ اَزْ حِدِّ حَصْرِ اسْتِ بِجَمِيعِ

دُوسْتَانِ عَصْرِ سَلَامِ بَرَسَانِيدِ وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

جناب سید در محضر تلامیذ خود هرد و نامه را قرائت

نموده از مقامات روحانی و استعداد سرشار روحانی او تعریف

و تمجید فرمود بطوریکه حاضرین تصور کردند که موعود منتظری

که همه را برای درک ایام او مستعد میفرمود جناب ملاحظه

میباشند .

خلاصه جناب سید با لطافت بیان و رعایت حکمت

حجبات ناس را مرتفع و نفوس را برای درک ایام ظهور که خیلی

نزدیک بود آماده و مستعد میفرمود و پیوسته بشاگردان تذکر میداد که موعود منتظر از جا بلقا و جا بلبصا نخواهد آمد بلکه الان او موجود است در بین شما و او را با چشمهای خود می بینید ولی اورا نمی شناسید و چون از علائم او صحبت میداشت میفرمود او از عنتر رسول الله و از بنی هاشم است او در سن جوانی است • علم او الهی است نه اکتسابی • علم من نسبت بعلم او مانند قطره ایست بالنسبه بدریا • او جوان و متوسط القا می باشد و از استعمال دخان در کنار است و در نهایت تقوی و ثبات و استقامت است • بعضی از تلامیذ گمان نمودند که صاحب این علامات کسی جز خود جناب سید نیست یکی از آنها این اعتقاد خود را اظهار داشت و بسختی مورد خشم استاد بزرگوار واقع شد بطوریکه میخواست او را از ردیف تلامیذ و حوزه درس خود اخراج نماید ولی آن شخص توبه نموده طلب عفو و بخشش نمود و مورد عفو استاد قرار گرفت • جناب ملا محمد نبیل زرنندی در تاریخ خود حکایتی از قول شیخ حسن زنوزی که خود در زمره پیروان جناب سید و از جمله نفوسی بود که معتقد شد که خود آن جناب همان موعود منتظر میباشند روایت مینماید که در صبحگاه روزی باتفاق سید و ملا نوروز نام که گماشته جناب سید بود بملاقات حضرت اعلیٰ که در آنوقت در کربلا بسر میبردند نائل آمدند و شرح این مطلب در جای خود خواهد آمد

جناب سید در آثار قلمی خود مانند شرح قصیده (۱) و شرح خطبه طُنْجِيَه (۲) با عباراتی بس لطیف در باره معرفت مظهر ظهور الهی تلویحاً اشاره بنام حضرت باب و حضرت بهاء الله نموده و بانقضای اجل شریعت اسلام و انتهای دوره آن بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریه اخبار رقموده است در خطبه اولیه و دیباچه کتاب شرح قصیده چنین مندرج است :

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَوَّرَ دِيْبَاجَ الْكَيْنُونَةِ بِسِرِّ الْبَيْنُونَةِ بِطَرَازِ النُّقْطَةِ الْبَارِزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِلَا اشْبَاعٍ وَلَا اشْتِاقٍ »

(۱) در زمان سلطان محمود خان ثانی پادشاه عثمانی قطعه شی از پوشش قبر حضرت رسول اکرم برسم ارمغانی متبرک برای مرقد امام موسی الکاظم در کاظمین فرستاده شد باین مناسبت عهد الباقی العسری قصیده لامیه را در مدح امام همام ساخته تقدیم علیرضا پاشا والی بغداد نمود و والی مزور از جناب سید رشتی تقاضا نمود شرحی بر این قصیده مرقوم دارند جناب سید تقاضای او را اجابت نموده کتابی در شرح آن تالیف فرمود که غالباً مطالب مندرجه شرح حقایق و روح تعلیمات و معارف شیخ است که جناب سید در آن ایام انتشار میدادند و باین وسیله بسیاری از حجات ناس را خرق فرموده است و ایسن کتاب معروف گردیده به شرح قصیده *

(۲) خطبه طُنْجِيَه از خطب مشهور حضرت علی بن ابیطالب امیر المومنین است که در بین کوفه و مدینه ادا فرموده و تسبیح آن باین نام توجه بمعنی این کلمه است یعنی خلیج عمیق که ظاهراً آب صاف و باطن آن بسیار عمیق است و خواننده را از سوء ظن و شك و تردید بر حذر میدارد *

(نقل بمعنی از کتاب مشارق انوار الیقین)

که اشاره بنام مبارک (بهاء) است •

و نیز در همین کتاب میفرماید :

« فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ وَتَمَّتِ الدَّوْرَةُ الْأُولَى الْمُتَعَلِّقَةُ بِالظُّوَاهِرِ لَشَمْسِ النَّبُوَّةِ وَالْأَثْنَاءِ عَشْرَةَ دَوْرَةً لِقَمَرِ الْوَلَايَةِ مِنْ حَيْثُ التَّبَعِيَّةُ فَمَتَّتِ الدَّوْرَةَ وَتَمَّتْ مَقْضِيَّاتُهَا وَالْكُرَّةُ الثَّانِيَةَ وَالِدَوْرَةَ الْأُخْرَى لِبَيَانِ أَحْكَامِ ظُهُورِ الْبَوَاطِنِ وَالْأَسْرَارِ الْمَخْفِيَّاتِ وَالْمَخْبِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجُبِ الْأَسْتَارِ وَعِبَارَةٌ أُخْرَى الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ النَّبُوَّةِ كَانَتْ لِتَرْبِيَةِ الْأَبْدَانِ وَالْأَرْوَاحِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا مِثَالُهُ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ الْأُمِّ وَالْكُرَّةُ الثَّانِيَةَ لِتَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ الْقَادِسِيَّةِ وَالنَّفُوسِ الْمُجَرَّدَةِ الْغَيْرِ الْمُرْتَبِطَةِ بِالْأَجْسَامِ مِثَالُهُ تَرْبِيَةُ الْأَرْوَاحِ بِالْتَكْلِيفِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَلَمَّا تَمَّتِ الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ النَّبُوَّةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِتَرْبِيَةِ الظُّوَاهِرِ الَّتِي هِيَ مُقْتَضِي ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدَاتِ الدَّوْرَةَ الثَّانِيَةَ لَشَمْسِ النَّبُوَّةِ لِتَرْبِيَةِ الْبَوَاطِنِ وَالظُّوَاهِرِ فِي هَذِهِ الدَّوْرَةِ تَابِعَةٌ كَمَا أَنَّ الدَّوْرَةَ الْأُولَى لِتَرْبِيَةِ الظُّوَاهِرِ وَالْبَوَاطِنِ كَانَتْ تَابِعَةٌ فَكَانَتْ هَذِهِ الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةَ فِيهَا اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ فَكَانَ الْمَرْوُجَ وَالرَّئِيسَ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمِائَةِ الْمُسْتَمْتِئِ بِأَحْمَدٍ وَلَا يَبْدَأُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَعْدَابِ أَرْضٍ وَأَحْسَنِ هَوَاءٍ »

یعنی چون صد سال دوازدهمی سرآمد و دوره اولی که متعلق بظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای قمر ولایت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت و کُرَّة ثانیه و دوره آخری از برای

بیان احکام و ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقایق مخبیه
 تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله روحه
 بطون آیات قرآنیه و سائر صحف سماویه است که ترقی عقول
 بشر و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتائج آن در عالم ظاهر
 تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه
 کریمه "هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين
 نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق" و آیه مبارکه "بسم
 كذَّبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتيهم تأويله " چنانکه
 سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد و موقوف بود بظهور قائم آل محمد
 و قیام روح الله جل ذکرهما و عز اسمهما) و عبارت آخری
 دوره اولی شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلقه
 بآن بود و مثل آن مثل جنین است در بطن ام و کره ثانیه
 از برای تربیت ارواح مقدسه است و نفوس مجردة غیر مرتبطه
 باجسام و مثل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ بتکلیف
 در این دنیا پس چون دوره اولی شمس نبوت که متعلق
 بظواهر بود باقتضای اسم محمد سرآمد دوره ثانیه شمس
 نبوت که متعلق است بتربیت بواطن فرا رسید و ظواهر در این
 دوره تابع بواطن است چنانکه در دوره اولی بواطن تابع
 ظواهر بود و در این دوره اسم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه
 اسم مروج این ماه آخری نیز احمد بود و ناچار است که

صاحب دوره ثابیه از خوشترین ارض من حیث العذوبیه
 ظهور فرماید و از بهترین هوامن حیث اللطافه طلوع نماید " (نقل از کتاب فرائد)

در این قسمت اشاره بظهور حضرت نقطه اولی در شیراز که
 دارای بهترین آب و هوا است میفرماید •
 و در شرح خطبه طنجیه صفحه ۱۸۰ جناب سید چینی
 میفرماید :

« وَقَدْ أُشِيرُ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى الْوَائِي الْمُنْكَسِ فِي آخِرِ الْأَسْمَاءِ الْأَعْظَمِ ﴿۱﴾
 فَإِنَّ الْوَائِي وَادَانَ وَأَيْفُ قَائِمٌ فِي الْوَسْطِ فَالْأُولَى إِشَارَةٌ إِلَى الدُّنْيَا لِأَنَّهَا
 خُلِقَتْ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَالثَّانِيَةِ إِشَارَةٌ إِلَى الْآخِرَى لِأَنَّهَا كَذَلِكَ وَالْأَيْفُ
 الْقَائِمُ بَيْنَهُمَا مَا إِشَارَةٌ إِلَى الْقُطْبِ الْقَائِمِ عَلَى نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهَذَا
 الْقُطْبُ لَيْسَ هُوَ زَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِمَكَانِ الْاِقْتِرَانِ وَالْاِرْتِبَاطِ فَوْجِبَ أَنْ
 يَكُونَ ظُهُورُهُ بِفَعْلِهِ وَذَلِكَ الظُّهُورُ الْفَعْلِيُّ مَا تَحَقَّقَ الْآتِي إِشْرَافًا لِخَلْقِهِ
 وَاِكْرَمًا وَاعْظَمًا وَلَيْسَ هُوَ إِلَّا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فَالْأَوَّلُ مَقَامُ الْأَجْمَالِ
 وَالثَّانِي مَقَامُ التَّفْصِيلِ فَصَحَّ مَا ذَكَرْنَا قَوْلَهُ أَنَا النَّظَرُ فِي الْمَغْرِبِ الْمَشْرِقِينَ »
 و در این جا اشاره به شش دوره از آدم تا خاتم و الف قائمه
 که ظهور حضرت اعلی قائم موعود و اشاره به شش دوره ظهور
 بعد از قائم است که ظهور جمال مبارک میباشد که از جهت
 عظمت مساوی شش ظهور قبل است •

یکی از حوادثیکه در زمان جناب سید واقع شد شورش
 اهالی کربلا بتحریرک و اغوای پیشوایان و علمای مذهب شیعه

برضد اولیای دولت عثمانی بود که روز هشتم ذیحجه از سال ۱۲۵۸ هجری مطابق با سال ۱۸۴۲ میلادی صورت گرفت و این بلوا و شورش در حقیقت دسیسه‌ئی بود برای بدنام کردن جناب سید و پیروانش که از طرف سید ابراهیم قزوینی و سایر علمات تهیه شده بود • سردار سپاه عثمانی نجیب‌پاشا در این موقع از جناب سید کاظم رشتی تقاضا نمود که مردم را نصیحت نموده و از این عمل ناهنجار که شورش بر علیه دولت بود باز دارد جناب سید هم رؤسای آنها را خواسته با نصایح مشفقانه دالالت بخیر و صلاح فرمودند که از این انقلاب و شورش که پها کرده بودند دست بردارند • آنها نیز از بیانات جناب سید متأثر شده مایل بودند که مردم این رویه را ترک نموده و عقب کار خود بروند ولی باز علمای مذہبی آنها را تشویق به پایداری نموده و اعتنائی به نصایح جناب سید نکردند و حتی یکی از آنان خواهی را بر مردم نقل نمود که یکی از اولیای الهی با او گفته است مقاومت کنید فاتح خواهید شد • بنابراین مردم تهیج شده بر لجاج و پایداری خود افزودند و چون کار با این جا کشید نجیب‌پاشا به سپاه خود فرمان حمله و قتل عام ساکنین شهر را داد و ضمناً اعلام کرد که فقط منزل جناب سید مأمن و مصون از هرگونه تعرضی است و هر کس با آنجا پناه برد در مأمن و آمان خواهد بود • چون سپاهیان برای سرکوبی شورشیان دروازه شهر را خراب کرده وارد شدند اکثر

مردم را از دم تیغ گذرانیدند حتی کسانی که بمقامات مقدسه پناه برده بودند کشته شدند فقط منزل جناب سید و بیوت مجاور که پیروان سید اجتماع نموده بودند و کسانی که خود را در پناه او آورده بودند مصون و محفوظ ماندند. این واقعه جمعی که عده آنها را بالغ بر نه هزار و بعضی بیست هزار نفر گفته اند بقتل رسیدند.

این واقعه که به تحریک و تهیج عده ئی از علمای شیعه حادث شد در حقیقت غضب الهی بود که مخالفین جناب سید بسزای اعمال ناروای خود رسیده و بمقام و موقعیت جناب سید پی برند.

جناب سید در اواخر ایام حیات خود گاهی بصراحت و گاهی با اشارات لطیفه پیروان خود را موعظه میفرمود که زینهار زینهار غرور دنیا شمارا نفریبند مبادا خداوند را فراموش کنید و بر غرور شما افزوده شود. بر شما لازم است که دنیا و لذات آنرا ترک نموده و بجستجوی مطلوب و مقصود قلبی من و خودتان برآئید خود را از دنیا برکنار نموده در پی پیدا کردن مطلوب حقیقی متفرق شوید و با کمال تضرع و ابتهال از خدا بخواهید که شمارا هدایت و راهنمایی نماید. در عزم خود سستی روا ندارید تا بیا بید آن کسی را که در پس پرده عظمت و جلال مخفی است. و مواظبت و مراقبت در اعمال خود داشته باشید تا او بفضل خود شمارا راهنمایی نماید و بر شما منت بگذارد بمعرفت خود. ثابت و راسخ باشید تا در زمره پیروان و ناصران

امرقائم موعود در آئید • خوشابحال کسانیکه شربت شهادت در سبیل او بنوشند و خداوند مؤید بدارد کسانیکه رانه غروب کوکب هدايت و ظهور شمس حقیقت الهیه رابه بینند • مایوس و ناامید نشوید • زیرا بعد از حصول نفخه اولی که جمیع اهل ارض منصعق میشوند بزودی نداء دیگر که سبب حیات عالم خواهد شد بلند خواهد گردید • براستی میگویم بعد از قائم قیوم ظاهر خواهد شد • و پس از غروب کوکب اول شمس جمال حسینی عالم را روشن خواهد نمود در آنوقت سرکلمات شیخ آشکار خواهد گردید • ترجمه (نقل از مطالع الانوار)

جناب سید هر سال در ماه ذی القعدة از کربلا عازم کاظمین میگردد و برای روز عرفة بکربلا مراجعت میکرد از اینجهت در اوائل ماه ذی قعدة از سال ۱۲۵۹ قمری که آخرین سال حیات ایشان بود بکاظمین سفر فرمود و روز چهارم بمسجد برآه رسید این مسجد در بین بغداد و کاظمین واقع است • اول ظهر بود مؤذن رادستور فرمود که برای نماز ظهر اذان بگوید • جناب سید زیر درخت خرمائی که در جلوی مسجد بود ایستاده بودند ناگهان مرد عربی رسید و با جناب سید معانقه نمود و گفت مدت سه روز است که من گوسفندانم را در نزدیکی اینجا بیچرانم در عالم رؤیا حضرت محمد را دیدم که بمن اینکلمات را فرمود " ای چوپان کلمات مرا بشنو و بخاطر بسیار زیرا این کلمات ودایع الهیه

است که بتومیسپارم اگر باین امانت وفا کردی اجر عظیمی خواهی داشت و اگر سستی رواداری بعذاب شدید خواهی رسید در نزدیکی این مسجد توقف کن • در روز سوم یکی از فرزندان من که نامش سید کاظم است بهمراهی دوستانش بزودی اینجا خواهد آمد و در وقت ظهر زبر این درخت خرما خواهد ایستاد بمجرد آنکه او را دیدی سلام مرا برسان و از قول من باو بگو خوشحال باش که ساعت فراق تو رسیده است پس از زیارت کاظمین و بازگشت بکربلا سه روز خواهد گذشت و در بوم عرفه بسوی من پرواز خواهی کرد و زمان زیادی نخواهد گذشت که حق ظاهر میشود و جهان را بنور جمال خود روشن خواهد کرد "

جناب سید چون این مطلب را از آن چوپان عرب شنید تهسمی نموده فرمود شکی نیست که رؤیای تو رؤیای صادق و صحیح است • پیروان جناب سید از شنیدن این رؤیا خیلی محزون شدند • بآنها فرمود آیا نمیخواهید که من بروم و موعود منتظر و مولای شما ظاهر شود ؟

باری جناب سید بکره بلا مراجعت نموده در بستر نقاهت و کسالت آرمید و همانطوریکه در رؤیای آن شخص اعرابی بایشان مژده داده شده بود سه روز گذشت و در روز عرفه از سال ۱۲۵۹ قمری در سن شصت سالگی رحلت فرموده و روح مقدسش بجهان دیگر شتافت • قهر شریفش در حرم سیدالشهدا^۱ است و در روز تشییع جسد شریفش در

کر بلا از کثرت جمعیت رستاخیزی برپا شده بود و همان منزلی
که پناهگاه اهالی در موقع هجوم عساکر عثمانی بر شهر بود
محل اندوه و احزان فراوان جهت اصحاب و پیروان آن شخص
بزرگوار گردید . رحمة الله عليه رحمة واسعة •

(ترجمه نقل از مطالع الانوار)



شیراز پرغوغا شد دست از فتنه چشم ^{خوشت} ترسم که آشوبی عجب برهم زند شیراز را
(سعدی) ص ۵۲۲ کلیات سعدی)

۴- «حضرت باب»

در نیمه اول از قرن سیزدهم اسلامی و اوائل قرن نوزدهم میلادی در شهر دارالعلم شیراز در خانواده ثنی اصیل و شریف از سادات حسینی طفلی بوجود آمد که بنام مبارک "علیمحمد" که ترکیبی از نام نبی و ولی است نامیده شده و مصداق بیان ذوالأسمین الأعلین گردید .
و این طفل پس از طی ایام صباوت و وصول به مرحله شباب باراده الهیه پرده از سرائر ضمیر مبارکش برداشته شد و بامر عظیمی مبعوث و بالقاب شامخه کریمه ملقب گردید که از جمله آنها نقطه اولی ، رَبُّ اَعْلٰی و بَابُ اللّٰهِ الْاَكْرَمِ در بین خواص و عوام اشتها ربافت .

والد ماجد آنحضرت جناب آقاسید محمد رضا از تجار محترم شیراز فرزند آقاسید ابراهیم ابن آقاسید فتح الله و والده ماجده آنحضرت مسماة به فاطمه بیگم بنت آقا میر سید محمد حسین ابن میر سید زین العابدین ابن میر سید محمد و سلسله نسب والدین آنحضرت منسوب به خاندان رسالت و طهارت و بچند واسطه بحضرت امام حسین بن علی علیه السلام میرسد .

در رساله بین الحرمین چنین نازل گشته :

«قُلْ إِنَّ أَسْمَىٰ مُحَمَّدَ بَعْدَ كَلِمَةِ الْعُلَىٰ وَإِنَّ أَسْمَ ابْنِ بَعْدَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ كَلِمَةُ الرَّضَا قَدْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَسْطُورًا وَإِنَّ أَسْمَ جَدِي فِي كِتَابِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّ أَسْمَ أَبَاهُ بَعْدَ كَلِمَةِ نَصْرِ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ (فَتَحَّ اللَّهُ) قَدْ كَانَ مَكْتُوبًا» انتهى اشاره بآیه قرآن (نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قُرْبَىٰ)

از منسوبین پدری آنحضرت که در بین مردم ایران و شیعیان جهان شهرت تامه دارند جناب حجة الاسلام حاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد اعلم و بزرگ عالم تشیع است که پس از فوت جناب شیخ مرتضی انصاری مورد توجه تمام شیعیان واقع و بمقام اعلمیت در بین همه علما شناخته شدند فتوای ایشان در مورد قرارداد کمپانی رژی در سال ۱۳۰۹ و تحریم استعمال تنباکو در ایران معروف است ایشان پسر عموی جناب آقاسید محمد رضا میباشند .

در کتاب فارسنامه ناصری جلد ثانی از تالیفات حاجی میرزا حسن فسائی در شرح حال ایشان چنین مذکور است :

((جناب مستطاب فخرالانام حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی فرزند میرزا محمود حسینی شیرازی الاصل خوش نویس که کسی بعد از میرعماد نسخ نستعلیق نویس این خط را چون او ننوشت و شاهد این خط سنگ مزار مرحوم آقاهاشم در صحن تکیه خواجه حافظ است . در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد گشته و تحصیل کمالات علمیه را در

شیراز فرموده و در سال ۱۲۴۸ از شیراز باصفهان رفتسه و تکمیل، علوم عقلیه و نقلیه را نموده پس بعتبات عالیات مشرف و سالها در خدمت علما و مشایخ تعلّم نموده و بعد در حوزه درس طلاب علوم را بهره مند مینمود و در سال ۱۲۸۸ بمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و بعد در شهر سُرْمَن رَأی توطن اختیار نموده و امور شرعیّه را رتق و فتق مینمایند))

واجمالاً درباره شرح حال جناب میرزای شیرازی مذکور است که بعد از تکمیل مقدمات تحصیل متداوله زمان در شیراز باصفهان رفته و در حوزه درس سید حسن مدرس و حاجی کلباسی مشغول تکمیل تحصیلات خود گشته و در سال ۱۲۵۹ هجری به نجف اشرف مسافرت نموده و در حوزه های علمیّه وقت حاضر گشته و مقام اجتهاد ایشان مورد تصدیق شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام و معروف بشیخ الطایفه واقع گشته و مدتی نیز در محضر شیخ مرتضی انصاری تلمذ نموده اند و بعد از وفات شیخ که در شب هیجدهم جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ هجری واقع گردید در آن ارض بتدریس اشتغال یافته و شیخ محمد تقی شیرازی از تلامیذ ایشان بوده و جناب شیخ الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزا از محضر ایشان استفاده کرده است . ایشان در بین علما معروف به میرزای مُجَدِّد بوده است زیرا مذهب جعفری را از نو تجدید نموده و در امور سیاسیّه هم بینا و دانا بوده است در سال ۱۲۹۱ از نجف بسامره آمده و در آن شهر رحل

اقامت افکنده و محل رجوع جمیع شیعیان عالم بوده اند تا روز
۲۴ شهر شعبان از سال ۱۳۱۲ هجری در سن هشتاد و دو
سالگی رحلت نموده و جنازه ایشان با احترامات فوق العاده
در نجف اشرف مدفون گردید *

یکی دیگر از منسوبین پدری حضرت اعلی حجة الاسلام
حاج سید جواد امام جمعه کرمان است که مرجعیتی تامه
داشته و در بین مردم نافذالحکم بوده است و او پسر عموی دیگر
جناب آقا سید محمد رضا والد آنحضرت است و طبق مندرجات
تاریخ نبیل زندی در همان سال اول ظهور مبارک که جناب
قدوس از طرف حضرت اعلی مامور عزیمت بکرمان و اعلان امر
مبارک گشت پس از ورود بکرمان بمنزل جناب حاج سید جواد
وارد شد و ایشان کمال احترام را نسبت بجناب قدوس رعایت
نموده و بامحبتی زائد الوصف از ایشان پذیرائی نمود بطوریکه
سبب تحریک حس حسادت شاگردان حاج محمد کریم خان گزده
نزد خان مذکور شکایت نمودند و او دستور اخراج جناب قدوس
را بحکومت محل داد ولی بواسطه نفوذ جناب حاج سید جواد
کاری از پیش نبرده ناچار سکوت اختیار نمود و جناب قدوس شرح
ایمان خود و همراهی و ملازمت در حضور آنحضرت را در سفسر
حج و سایر وقایع را بجهت جناب حاج سید جواد حکایت نموده
و حرارت ایمان در قلب ایشان ایجاد گردید * ولی ایمان خود
را برای خدمت بامر و حفاظت احبا از شر اعدا محفوظ و مکتوم
داشت *

و دیگر از منسوبین پدری جناب آقا میرزا زین العابدین
والد جناب آقا میرزا آقا افناست ایشان فرزند حاج میرزا سید
محمد عموی جناب آقا سید محمد رضا بوده اند .

جناب آقا میرزا زین العابدین در ایام توقف حضرت بهاء الله
در بخداد اجازه تشرف خواسته و باتفاق فرزند خود آقا میرزا
آقا مشرف گشته اند .

این لوح مبارک بعد از عکا بافتخار ایشان نازل گشته است :
الْأَقْدَسُ الْأَمْنَعُ الْأَكْبَهُ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدَى الْقَيُّومِ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقَيُّومِ
لِيَجْذِبَهُمْ سَكْرَ خَمْرِ الْعِرْفَانِ فِي أَيَّامِ الرَّحْمَنِ وَيَنْطِقَهُمْ بِذِكْرِهِ بَيْنَ
مَلَاءِ الْأَكْوَانِ طُوبَى لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَكُونَ
نَاطِقًا بِذِكْرِ رَبِّهِ وَذَا كِرَاءٍ بِهَذَا الذِّكْرِ الَّذِي بِهِ أَضَاءَ وَجُوهُ الَّذِينَ
أَقْبَلُوا إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ لَا تَحْزَنَ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ رَبَّكَ مَعَ
الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَى الْوَجْهِ سَوْفَ يَجِدُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي أَعْلَى الْمَقَامِ إِنَّهُ
لَمَقَامٌ مَحْمُودٌ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ
بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْحَقُّ عَلَامُ الْغُيُوبِ إِذَا وَجَدْتَ
حَلَاوَةَ الذِّكْرِ وَآلَ وَجْهَكَ شَطْرَ اللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقَيُّومِ قُلْ لَكَ الْبَهَاءُ
وَلَكَ الشَّاءُ يَا أَيُّهَا الْمَسْجُونُ أَنْتَ الَّذِي نَاحَتْ بِضُرِّكَ سُكَّانُ
مَدَائِنِ الْفِرْدَوْسِ وَفَرَعِ عِبَادٍ مُكْرَمُونَ

و دیگر از منسوبین پدری * جناب آقا میرزا علی اکبر
پسر عموی حضرت اعلی است که در ردیف مومنین و مخلصین

قرار گرفته و ازد و ستان و اراد تمندان جناب میرزا اسد الله دیان^۳ بود و عاقبت او را بدستور یحیی ازل در بخداد شهید نمودند .
در لوح شیخ درباره او حضرت بهاء الله میفرمایند :
" ... این مظلوم که دارای خزینة علم الهی بود (جناب دیان) مح جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر فتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند "

و همچنین در لوح مبارک دیگر که در کتاب اشراقات صفحه ۴۸ مندرج است درباره او چنین میفرمایند :
" كذلك جناب میرزا علی اکبر رافتوی بر شهادت^ش دادند و شهیدش نمودند "

و حضرت اعلی در توقیعی خطاب بوالده ماجده نام او را ذکر میفرمایند :

" در هر حال اسباب فضل وجود الهی بوده و هست محزون نباشید مدتی قبل میرزا علی اکبر روانه بود صحیفه و دعاهای اهل بیت را فرستادم "

دیگراز منتسبین میرزا محمد حسین خاله زاده جناب آقا سید محمد رضا والد مبارک است جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الحق در شرح حال خود و منتسبین از ایشان و میرزا علی اکبر باین عبارت یاد مینمایند :

"...ویکی دوهم از سلسله والد حضرت بودند

میرزا محمد حسین خاله زاده که شاید اولادی

باقی باشد ویکی هم مرحوم میرزا علی اکبر که در

بغداد شهید شد "

و در نامه دیگر مرقوم داشته اند :

" و مرحومان میرزا محمد حسین که یزد آمده فوت

شد و مرحوم میرزا علی اکبر که در بغداد شهید شد "

و اما منسوبین آنحضرت از طرف والده مکرمه حضرات

خال اکبر جناب حاج میرزا سید محمد و خال اعظم جناب حاج

سید علی و خال اصغر جناب حاج میرزا حسن علی برادران و

آنحضرت میباشند و اولاد و احفاد آنان عموماً بنام و لقب

افنان در بین ناس مشهور و معروف هستند .

و نیز جناب میرزا سید علی عموی والده آنحضرت و پدر

سرکار خدیجه بیگم حرم مبارک حضرت اعلی میباشند . برادران

حرم مبارک نیز با اولاد و احفاد آنان نیز بنام افنان مشهورند .

و همچنین اخت حرم و فرزندان ایشان که بنام افنان

مشهور و در کتاب (خاندان افنان) مشروحاً معرفی گردیده اند

جناب میرسید محمد حسین پدر والده مبارک و جناب

میرسید علی پدر حرم مبارک هر دو فرزند جناب میرسیّد

زین العابدین ابن میرسید محمد بوده اند که چند واسطه

با امام همام حضرت امام حسین سید الشهداء^ع میرسند .

۵ - تولد حضرت باب

تولد مبارك حضرت باب واقع شده است در شب اول ماه محرم از سال ۱۲۳۵ هجری مطابق با روز ۲۰ ماه اکتبر از سال ۱۸۱۹ میلادی .

در رساله بین الحرمین که از آثار قلمی آنحضرت در سفرمکه معظمه و در جواب سئوالات میرزا محیط کرمانی است درباره تاریخ تولد خود چنین میفرمایند :

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنْ أَسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَبْدِهِ عَلِيٍّ حَكِيمٍ
وَإِنَّهُ لَعَبْدٌ قَدْ وُلِدَ فِي يَوْمِ أَوَّلِ الْمُحْرَمِ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائِينَ
بَعْدَ الْأَلْفِ (۱۲۳۵) فِي كِتَابِ اللَّهِ لِمَسْطُورٍ»

محل تولد مبارك در بالا خانه منزل مسکونی جناب میرزا سید علی عموی والده بوده است .

در این مقام نکته ایست که باید توضیح داده شود و آن این است که با وجود منزل پدری آنحضرت که الان بنام بیت مبارك معروف و زیارتگاه اهل بها است چگونه است که تولد مبارك در این خانه واقع شده این مطلب را جناب متصاعدالی الله حاجی میرزا حبیب الله افغان خادم بیت مبارك علیه رضوان الله چنین بیان مینمودند که قبل از تولد حضرت اعلی نوزادی که از اهل بین محترم متولد گردیده بود باقی نمانده و فاصله چند روز گذشته بود در این مرتبه که آثار حمل نمود ارشد مصمم .

گشتند که هنگام تولد طفل محل را تغییر دهند زیرا اعتقاد عمومی بر این بود که در چنین موردی باید محل تولد را تغییر داد تا طفل نوزاد بماند • باین جهت چون زمان وضع حمل فرا رسید والده آنحضرت را بمنزل عم خود جناب میرسیدعلی انتقال دادند و در این منزل است که آنحضرت چشم بدنیان گشود و باراده الهی باقیماند تا روشنی بخش جهان و جهانیا و چراغ دیده و دل آن خاندان گردیده و برای حمل امانت الهی آماده و مهیا گردد (۱)

(۱) والده محترمه حضرت اعلی در شیراز ساکن و پس از آنکه شهادت آنحضرت در تبریز واقع گردید و این خبر بانگد از شهرت یافت از شدت تاجر و احتراق قلب که از این مصیبت عظیم داشتند طاقت نیاورده با اتفاق مبارک غلام باوفای آنخانواده رهسپار گریلا گشته و در آنجا مجاورت اختیار نمودند و تا آنزمان بمقام شامخ فرزند خود ایمان نداشتند تا جمال مبارک به بغداد نزول اجلال فرموده و بر حسب امر مبارک زوجه جناب حاج عبدالمجید شیرازی و جناب حاج سید جواد کربلائی بحضور ایشان رفتند تا بامر مبارک تبلیغ نموده و اصول ایمان را بآن مخدره کبری بیاموزند ایشان نیز بامر مبارک اعتراف نمودند و تا آخر قرن سیزدهم هجری در حیات بودند و در حال ایمان و شناسائی آن عطیه الهی که خداوند بایشان بخشیده بود از این عالم رحلت فرمود •

حضرت اعلی در کتاب قیوم الاسماء سورة القراه ۲۸ در باره والده محترمه خود میفرمایند :

(بقیه در ص بعد)

با این شرح معلوم است که ابوبن محترم جز آنحضرت
 فرزندی نداشتند و این یگانه فرزند در بین افراد عائله
 مبارکه عزیز و گرامی بود و از همان اوان طفولیت آثاری از سکون
 و آرامش و متانت و جلال که علامات اولیه بروز و ظهور جمال
 و کمال الهی در ششون و احوال بود و نشانه‌ی از عظمت
 استقبال را نمودار مینمود در ناصیه آن طفل خردسال مشاهده
 میگردد که بهیچوجه متناسب با احوالات طفلی بآن سن و سال
 نبود و جناب آقاسید محمد رضا از مشاهده آن حالات شگفت
 د چار تحیرگشته و بر تعلقات قلبیش افزود همیشه *

بقیه از صفحه قبل

« يَا أُمَّ الذَّكْرَانِ السَّلَامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَيْكَ قَدْ صَبَرْتَ فِي نَفْسِ اللَّهِ
 الْعَلِيِّ فَأَعْرِفِي قَدْرَ وَلَدِكَ كَلِمَةَ الْأَكْبَرِ فَإِنَّهُ مَسْئُولٌ فِي قَبْرِهِ وَيَوْمَ
 حَشْرِكَ وَأَنْتَ قَدْ كُنْتِ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّوْحِ الْمُحْفِظِ عَلَى أَيْدِي
 الذَّكْرِ مَكْتُوبًا »

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع در باره آن مخد ره کبریا میفرماید
 « يَا قَوْمَ فَأَعْلَمُوا بَأَنَا قَدْ اصْطَفَيْتُنَا أُمَّ نَقْطَةِ الْأُولَى وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ
 مِنْ خَيْرَةِ الْأُمَمَاءِ لَدَى الْعَرْشِ مَذْكُورًا وَحُرِّمَ إِطْلَاقُ هَذَا الْأَسْمِ
 عَلَى غَيْرِهَا كَذَلِكَ رُقِيمٌ مِنْ قَلَمِ الْأَعْلَى فِي لَوْحِ الْقَضَاءِ الَّذِي كَانَ
 فِي كِنَاثِ عَصْمَةِ رَبِّكَ مُحْفُوظًا وَإِنَّهَا لَخَيْرُ النِّسَاءِ وَبَعْدَهَا تَطْلُقُ عَلَى
 ضَلْعِ النُّقْطَةِ الَّتِي مَا خَرَجَتْ عَنْ حِضْنِ الْعِصْمَةِ وَمَا مَسَّتْهَا
 أَيْدِي الْخَائِثِينَ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مَقْضِيًّا الْيَوْمَ خَيْرُ النِّسَاءِ
 أُمَّ نَقْطَةِ الْأُولَى اسْتِ وَحُرَامٌ شَدِيدٌ إِطْلَاقُ إِيْنِ اسْمِ بَرَامَاءِ اللَّهِ وَحَمِيْنِ

اذن داده شده. اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن ربانی خارج نشده اند»

۶- مکتب شیخ عابد

شیخ عابد نام اصلیش شیخ محمد ملقب به زین العابدین و او را شیخ انام نیز می‌گفتند و از جهت زهد و تقوایی که داشت به شیخنا و شیخ عابد هم شهرت داشت. او از پیروان جناب شیخ احمد احسائی بود و به علوم و معارف رائج زمان خود واقف و خطی نیکو داشت مکتب خانه او در محلی معروف به قهوه اولیا^۱ بود (۱) و فقط اطفال بزرگان و اعیان شهر را می‌پذیرفت.

جناب آقا سید محمد رضا آنحضرت را در سنی قریب سه ۶ سال به مکتب خانه شیخ سپردند و در روز اول که ایشان فرزند دل‌بند خود را به مکتب آوردند جناب حاج میرزا سید علی خاں اعظم نیز حضور داشتند. شیخ بنا بر معمول مکتب داران (۱) قهوه اولیا خانقاهی بوده است برای عبادت و ریاضت مرتاضان و سالکان طریقت و در رویشان واقع در محله بازار مرغ نزدیک بمنزل جناب حاج سید علی خاں اعظم در این محل چند حجره و ایوان و قبرستانی بوده که تدریجاً خراب و ویران شده و در زیر بقعه کوچکی سه قبر دیده میشود که هر کدام سنگی بر روی آن نصب شده یکی از آن سه قبر متعلق است به درویشی که مشهور و معروف به اولیا^۱ بوده و از این جهت این محل معروف به قهوه اولیا گردید و بر روی سنگ قبر او چند بیت حک شده که بیت آخر آن تاریخ وفات اوست باین عبارت :

" بیک هفته پیش از وفات اولیا خودش گفت حشرش بود بار سئو "

(بقیه درص بعد)

طفل عزیز را نزد خود خوانده و عمه جزو را باز نموده و چون خواست کلمه (بسم الله) را بر زبان آنحضرت بگذارد ابتدا خود جمله بسم الله الرحمن الرحيم را ادا نمود و آن حضرت تکلیف نمود که عیناً آنرا بر زبان تلفظ نمایند . آنحضرت از معنی بسم الله سؤال فرمود . شیخ دچار حیرت شده گفت شما حالا طفلید موقع این سؤال نیست . آنحضرت با ولطافت کودکانه جواب فرمود کلمه ثی را که معنی آنرا ندانم چگونه بر زبان بیاورم . شیخ که از میچیک از اطفال و شاگردان خود چنین حرفی نشنیده بود دچار اعجاب و شگفتی گشت ولی در باطن و قلب خود احساس نمود که در ماوراء آن چهره تابناک که اکنون مانند نهالی تازه است حقائقی مستور میباشد . و خود را کوچکتر از آن دانست که چنین طفلی را در مکتب خانه خود تعلیم دهد ولی جناب خال تعهد نمودند که آنحضرت مانند سایر اطفال مستمع بوده و مُعَلِّم را از خود راضی و خشنود سازند .

این حقیقت مستوره که در آنزمان مانند قوای مکنونه در بذر غائب از انظار بود و شیخ با قلب پاک خود در آن طفل عدیم المثال احساس کرده بود وقتی در عالم شهسود چهره گشود و شیخ بالمعاینه مشاهده نمود که اسرار

بقیه از صفحه قبل :

که جمله (حشرش بود بارسول) ماده تاریخ فوت اوست که میشود ۱۱۱۹ افعلا این محل بواسطه احداث خیابان احمدی در ضلع شرقی آن قرار گرفته و مبدل به مسجد گشته است .

باطنی آنحضرت آشکارا اعلام گردید و در آن هنگام تفسیری
متضمن حقایق و معانی متقن و متین در معنی (بسم الله)
از قلم معجز شیم آنحضرت صادر گردید و چون آن تفسیر در
حضور جمعی از اصحاب اولیه تلاوت گردید و شیخ نیز از
جمله حاضرین و استماع نمود اشک حسرت و مسرت از دیدگان^{نش}
جاری گردید. خاطرات ایام طفولیت آنحضرت را بیاد آورده و
به تلمیذ خود ایمان آورده جزء مومنین و اصحاب اولیه آنحضرت
قرار گرفت .

در فصل سوم از تاریخ نبیل زرنندی در شرح احوالات

آنحضرت چنین مذکور است :

|| جناب شیخ عابد که در نزد تلامیذ خود به شیخنا
معروف بود و از پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی
بود چنین حکایت کرده است که روزی از حضرت باب خوا^{ستم}
که جمله اول قرآن بسم الله الرحمن الرحیم را بخواند
فرمود تا معنی آنرا ندانم نمیخوانم من چنین وانمود کردم که
معنی آنرا میدانم بمن جواب داد که من معنی آنرا میدانم
اگر اجازه دهید بگویم و معنی آنرا با چنان بیان عجیبی اداء
نمود که مرا دهشت فرو گرفت . و در تفسیر کلماتِ **اللَّهُ** و **رَحْمَنُ**
و **رَحِيمُ** مطالبی فرمود که تا آنوقت نه شنیده بودم و نه میدانستم
هنوز شیرینی بیانش در **مُخَيَّلِهِ** من باقی است مجبور شدم ایشانرا
نزد جناب خال بازگردانم و برای حفظ این ودیعه الهیّه

بایشان سفارش کرده گفتم من خود را دارای چنان استحقاقی
نمی بینم که بچنین طفل عدیم المثالی درس بدهم اورا بسوی
شما بازگردانیده و بشما میسپارم این طفل مانند دیگر اطفال
نیست من در اوقوت و قدرت عجیبی می بینم که جز در صاحب
الزمان در شخص دیگری نیست برشمالا زم است که اورا بکمال
عنایت و محبت در منزل نگهداری نمائید و حقیقت این است که
او هیچ احتیاجی به معلمینی مانند من ندارد •
ولیکن جناب خال با آنحضرت تأکید نمود که به مکتب مراجعت
کنند و مانند دیگر اطفال درس بخوانند و بهرچه مُعَلِّم میگوید
گوش فرادهند لذا بمکتب مراجعت نمودند ولی روح آنحضرت
چنان قوتی از خود بروز میداد که روز بروز آثارش واضحتتر
و علائم حکمت و علم کُدُنیش آشکارتر میگردد •

—————

۷- حکایاتی چند از آیام طفولیت حضرت علی

۱- جناب حاج سید جواد کربلائی از جمله نفوسی بود که حضرت اعلیٰ را در سن طفولیت وایامی که بمکتب شیخ انام میرفته اند در منزل جناب خال زیارت نموده اند و شرح این ملاقات را که جناب ابوالفضائل گلپایگانی از خود ایشان مسموع داشته اند چنین مرقوم داشته اند :

"... و در شیراز در خدمت نقطه اولی جل ذکره در حینی که سن مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند میفرمود اول چیزی که از آنحضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در شیراز خدمت حضرت خال مشرف بودم درست بخاطرم نیست کدام خال را میفرمود ولکن ظن غالب اینست که مقصودشان مرحوم حاجی میرزا سید محمد رحمة الله علیه بود میفرمود در تالاری نشسته و صحبت میداشتیم که از نمازخانه تالار صوت کودکی مسموع بود که بنماز خواندن اشتغال مینمود لکن اثری از صوت ظاهر میشد که سبب انجذاب و اهتزاز سامع میگشت • پس از قلیل مدتی دیدم طفلی هشت یا نه ساله از نمازخانه بیرون آمد • مرحوم خال فرمود همشیره زاده است • و والدشان مرحوم شده است روزی دیگر نیز در بیت حضرت خال بودم که

دیدم آنحضرت از مکتب مراجعت نموده مشتی کاغذ در دستشان است • عرض کردم اینها چیست ؟ باصوتی آهسته و رقیق فرمود صفحات مشق من است •

۲— و همچنین جناب ابوالفضائل مرقوم داشته اند :

" واین شیخ که در نظرم هست که نام او را شیخ عابد میگفتند ولی در خاطر نمانده است که از که شنیدم مرحوم حاجی سید جواد از او در صباوت حضرت اعلی و مراتب نورانیت و متانت و جمال و وقار آنحضرت حکایتها مینمود از جمله میفرمود :

حالات آنحضرت بوجهی بکودکان شباهت نداشت و بله و بازی مایل نبود و جز بدرس و مشق در مکتب با مردمیگر مشغول نمیشد گاهی صبحها دیرتر بمکتب میآمد و چون حاضر میشد میگفتم چرا دیر آمدی چیزی نمیگفت • چند بار بعضی همدرسان او افرستادم او را بیاورند که از وقت درس تعویق نیفتد • چون میآمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را بچه کار مشغول دیدی گفت دیدم در زاویه تالار نماز میخواند ، روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی آهسته زیر لب گفت خانه جدم بودم چون صبحها غالباً دیر میآمد و معلوم شد کاری جز صلوٰه ندارد با و گفتم تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز ببلوغ نرسیده ای و بتکالیف مکلف نیستی برای چه اینهمه نماز میخوانی • باز آهسته فرمود میخواهم مثل جدم

بشوم ومن امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکان
مینمودم "

۳— و نیز مرقوم داشته اند :

" و مثل این حکایت را مرحوم آقا سید محمد شیرازی که در
سرای امیرد رطهران سالها سکونت داشت و بشغل
صحافی مشغول بود و بیتشان در جوار بیت نقطه اولی
بود از شیخ مَعْلَم حکایت میکرد . میفرمود در غالب ایام
اعتدال هوا عادت تلامذه این بود که هر هفته یکی از
ایشان استاد و تلامیذ را در یوم جمعه برای تفریح دعوت
مینمودند . صبح میرفتند و غروب مراجعت میکردند . شیخ
مَعْلَم گفته بود که در چنین اوقات که غالباً کودکان در باغ
جز بتفریح و بازی اشتغال نمی جستند . آنحضرت غالباً
ایشانرا غافل ساخته از آنها کناره میگرفت چون از آنحضرت
جستجو مینمودند میدیدند در جای خلوتی در سایه
درختان بنماز مشغول است "

باری جناب شیخ عابد در احوال و اطوار آنحضرت از آغاز
ورود به مکتب متحیر و متعجب بود و چون خود شاهد و ناظر
اخلاق و صفات آنحضرت در ایام طفولیت بود بارها ذکر کرده بود
که بهیچوجه رفتار و احوال آنحضرت مشابهتی و مماثلتی با
حالات و اطوار و صفات سایر اطفال نداشته است . بطوریکه
همیشه با همسالان خود با رافت و محبت و خوشروئی رفتار
میفرمود . و هر چه که با خود بمکتب خانه میآورد از خوردنی

ولوازم درس و مشق بسایر اطفال می بخشید • هرگز با اطفال
 کدورت و رنجشی حاصل ننمود و هیچیک از اطفال چنانکه
 عادت کودکان است از آنحضرت نزد شیخ شکایت ننمود • در
 درس و مشق خط بهمان گونه که معلم میداد میخواند و مینوشت
 و در همان بار اول درس خود را فرا گرفته محتاج به تکرار نمیشد
 و هرگز از معلم درباره درس خود غلط نپرسید و شیخ بفراس است
 در یافته بود که این طفل نورانی دارای چه استعداد عجیبی
 است و بارها بر زبان آورده بود که اگر این طفل دوره درس
 معمولی را به پایان رساند و در تکمیل آن بکوشد نخستین عالم
 زمان خود خواهد شد " ظهور الحق جلد ثانی
 مشاهده همین احوالات بود که عاقبت شیخ معلم
 چنانکه بعد ذکر خواهد شد بهمرحله ایمان و ایقان رسیده
 با آنحضرت ایمان آورد •

۸ - آیام تجارت حضرت اعلی

جناب آقا سید محمد رضا والد حضرت اعلی در سال ۱۲۴۳ هجری در حالیکه هشت سال از سن آنحضرت میگذشت برحمت ایزدی پیوست و جسد ایشان بکربلا نقل شده و در آنجا مدفون گردید . و آنحضرت و والدہ معظمه در تحت کفالت جناب حاج سید علی خال اعظم درآمدند . و جناب خال پس از چندی که حالات غریبه و عدم توجه آنحضرت را بر اکتساب علوم ظاهری در مکتب شیخ مشاهده نمود ناگزیر آنحضرت را از مکتب شیخ بیرون آورده بکار تجارت در حجره خویش مشغول داشت (۱) و شیخ معلم متاسف گشته و بارها بر زبان آورده بود که اگر والد این طفل در اینجهان بود هرگز فرزندش را از تحصیل باز نمیداشت . با آنکه حضرت نقطه اولی در آن موقع که قریب به ده ساله بوده اند در حجره تجارتی خال بکارهای تجارتی مشغول بوده اند ولی همچنان بعبادت و (۱) حجره تجارتی جناب خال که حضرت اعلی به شغل تجارت مشغول بودند واقع است در سرای گمرک در بازار وکیل که اکنون بهمان صورت اولیه باقی است و بطوریکه در فارسنامه ناصری نوشته است: (کاروانسرای گمرک در محله درب شاهزاده از بناهای حضرت کریمخان زند است گمرک جایی را گویند که مال تجارت را عشور کنند این کاروانسرا و کاروانسرای روغنی و کاروانسرای فیل صدمه چندین زلزله را دیده هیچ خللی در بنیان خود ندیده و محتاج به تعمیر نگشته اند تجار معتبر در حجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند

راز و نیاز خداوند بی انباز و استغراق در عوالم روحانی بیشتر
 رغبت داشته و توجهی بشئون مادی نمیفرمود بطوریکه اغلب
 روزها روزه دار بوده و بیشتر اوقات در جای خلوت دور از انظار
 عبادت و دعا و مناجات میپرداختند .

در این مورد حکایت ذیل از رساله تاریخیه جناب

حاجی میرزا حبیب الله افغان ... نقل میگردد :

" مرحومه جده ابی این عبد که با والده حضرت عموزاده بودند
 حکایت میکردند که خودشان از حضرت خال بدون واسطه
 شنیدند که با اخوی کوچک خود حاجی میرزا حسنعلی مکالمه
 میکردند و حاجی میرزا حسنعلی محاجه میکرد میگفت اخوی این
 چه عقیده ایست که شما پیدا کرده اید دین اجدادی خود را
 دست کشیده پیروی همشیره زاده خود مینمائید حضرت خال
 شهید جواب فرمودند شما چه میدانید خداوند علی اعلی
 حجت را بمن تمام فرموده آنچه خودم از بد و طفولیت برای
 دیده و بعد از بلوغ بعلم الیقین فهمیده ام جای تردید
 باقی نیست برای هیچکس خصوص من . بعد فرمودند آیا
 فراموش فرمودید وقتیکه ایشان طفل بودند سفری بسبزپوشان
 رفتیم (سبزپوشان امام زاده ثی می باشد سمت جنوبی شیراز
 وسط کوه واقع از شهر تا آنجا تقریباً دو فرسخ مسافت دارد را^{هش}
 بسیار بد و سخت میباشد . اشخاص پربنیه پس از قطع
 مسافت بواسطه بدی راه وقتیکه بمنزل میرسند زیاد خسته

میشوند اغلب تابستان آنجا میروند (۱)

جماعتی بودیم ایشان هم نه سال داشتند همراه بودند پس از آنکه وارد شدیم خیلی خسته بودیم تطهیر کرده وضو گرفته فریضه مغرب وعشا بجای آورده زیارت نموده و شام مصرف شده خوابیدیم طولی نکشیده بیدار شده نیمه شب بود دیدم ایشان نیستند خیلی مضطرب شدم و متوهم گشتم که مباد از کوه پرت شده باشند تا بالا خره پس از گردش زیاد شنیدم صدای نماز و مناجات با خدای متعال از زیر کمر کوه میآید پس از آنکه به تعقیب صد ارفتم دیدم آن طفل با خدای خود در نیمه شب در

(۱) در کتاب فارسنامه ص ۱۵۹ مینویسند: "بقعه سهزپوشان در کمر کوه جنوبی شیراز بمسافت سه فرسخ در شکافی از کوه نشانه مزاری است گفته اند نام شریفش سید ابواسحق است آب این مکان از کوه ایوان مانند چکیده در سنگ آبها جمع شود نسب و حال آنجناب بدست نیامد"

ایضاً در کتاب آثار العجم تالیف مرحوم فرصت شیرازی مینویسد: "سهزپوشان مدفن یکی از عرفا و مرتاضین است بنام شیخ ابواسحق که بعضی او را سید دانسته و او را سید ابواسحق نامیده اند ولی از تاریخ فوتش اطلاعی نیست زیرا جز سنگی بدون خط بر قبر او نیست بقرار معلوم با ایلات و عشایر اطراف فارس به قشلاق و بیلاق رفت و آمد مینموده و چون در صحرائی نزدیک باین کوه فوت نموده در آنجا دفن نموده اند این محل در سمت جنوب شیراز در کوهی بمسافت سه فرسنگ از شهر قرار دارد که از دامنه کوه تا مزار شیخ ربع فرسنگ است در دره وسیعی واقع شده بسیار با صفا و چند جا از کوه آب کمی میریزد و در برکه ها جمع میشود و گاهی اشخاص برای فراغت و عبادت با آنجا رو میآورند"

• میان کوه و بیابان مشغول راز و نیاز با خالق بی نیاز است .
 اخوی جان با اینحال دیگر جای تردید باقی است ؟
 بعلم الیقین وحق الیقین برمن ثابت شده و محقق گشته که
 موعودی که منتظر بودیم پس از هزارودویست و شصت سال
 ظاهر شده و حجت تمام گشته . هرکس بخواهد منکر شود
 با اینهمه آیات منزل که هر ورق آن معادل است با سسی
 جزء قرآن مجید از بی الصافی است . باری این مطلب را بکرا
 مرحومه جدّه برای ما حکایت میفرمود "

پس از چندی که از دوران کوتاه اشتغال حضرت
 اعلی با مورکسب و تجارت در شیراز گذشت جناب حاج میرزا
 سید علی خاں اعظم آنحضرت را در حالیکه بسن پانزده
 سالگی رسیده بودند به بندر بوشهر برده و در حجره تجار
 خود در آنجا بشارکت مشغول کار تجارت داشتند .

در یکی از توقیعات مبارک باین موضوع تصریح و چنین میفرماید :
 « فَلَمَّا بَلَغَ سِنَّ هَذَا الْقَتْلِ إِلَى حُكْمِ فَرْضِ الْعِلْمِ (بلوغ) قَدْ بَلَغْنَاهُ إِلَى
 جَزِيرَةِ الْبَحْرِ (بوشهر) سُنَّةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِهِ وَمَاتَلَى مِنْ
 سَبِيلِ عِلْمِكُمْ لَدَيْ أَحَدٍ مِنْكُمْ وَإِنَّهُ لَأُمِّي عَلَى هَذَا الشَّانِ وَأَعْجَمِي
 عَلَى هَذَا الصَّرَاطِ وَأَحْمَدِي مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فِي حُكْمِ لَوْحِ حَفِيفِ
 وَيَشْهَدُ كُلُّ ذِي عَقْلٍ إِنَّ مِثْلَ تِلْكَ الْآيَاتِ مَا نُزِّلَ إِلَّا مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ »
 پس از آنکه مدت چهار سال باین ترتیب گذشت

آنحضرت شرکت خود را با جناب خاں تفریق نموده و مدت

دو سال دیگر مستقلاً به تجارت پرداختند • محل تجارتخانه جناب خال و حضرت نقطه اولی در بوشهر واقع بود در سرای میمندی معروف بسرای شیخ در کنار خیابان ساحلی دریا (۱)

(۱) سوابق تاریخی این محل طبق شرحیکه جناب متصاعد الی الله عزیزالله ساعتچی که مدتها ساکن بوشهر و متصدی تعمیر و حفاظت و حراست حجره مبارک بوده اند مرقوم داشته و این بنده نگارنده در سال ۱۳۲۷ که از شیراز به بوشهر مسافرت نمود و بزیارت حجره مبارک نائل گردید از آن مشروحی استنساخ نمود بقرار ذیل است :

" بنای اول این محل در زمان شیخ ناصر ناخدا باشی کشتیهای نادر شاه بوده و او پسر شیخ مذکور از اهل ابومهیبر از اعراب نجد بوده است و در سال ۱۱۵۰ هجری بایک دسته کشتیهای شرعی خود به بوشهر آمده و محل مذکور را محل توقف خود و جلو همین محل را هم ایستگاه کشتیهای خود قرار داده مشارالیه حاکم بوشهر هم نامیده میشده بعد از او شیخ نصر که جوانی لایق بوده بجای پدر حاکم بوشهر شد که مشغول آبادی محل گردید و چند تجارتخانه در بوشهر بنا کرد از جمله ابتدا همین کاروانسرا را بوجود آورد که فقط اطراف آن - اطاقهای مختصری ساخته شد برای تجار و مسافرین و انبار امتعه تجارتنی تا در سنه ۱۲۰۵ هجری شیخ نصرفوت نموده و بعد از او شیخ حسین خان حاکم بوشهر شد و در زمان حکومت او حجره و عمارتهای بالای آن ساخته شد و در آنوقت این سرا برای توقف مسافرین و پیاده کردن بار کشتیها بوده تا اینکه جناب خال (حاج سید محمد) این محل را که دارای حجره در صحن حیاط و بالا خانه ئی برای توقف و سکونت داشته بجهت محل تجارتخانه و سکونت انتخاب میفرمایند و در همین محل آنحضرت باتفاق جناب خال مدت

(بقیه در صفحه بعد)

حضرت نقطه اولی دروشهر مدتی قریب بچهارسال

ختند

باشراکت خال و بعد مدت دوسال مستقلاً به تجارت پرداخت

بقیه ازصفحه قبل :

چهارسال بشراکت ومدت دوسال مستقلاً بتجارت مشغول بوده اند بعد ازچندی این کاروانسرا بچهارقسمت تقسیم گردید ومحوطه شی که حجره مبارک وبالا خانه قرارداداشت درسال ۱۳۱۷ از صاحب آن خریداری وبه تصرف امر درآمد . در بزرگی ورودی این سرا وحجره مبارک بهمان حالت اولیه تا این اواخر باقی بود واین آیه مبارکه قرآن بر بالای چهارچوبه در ورودی که از چوبهای محکم وضخیم هندوستان ساخته شده بود کنده کاری شده ونظر هر شخص واردی را جلب مینمود .

« وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ »

در یکی از توقیعات مبارکه حضرت اعلی عبارت ذیل مرقوم گشته و حاکی از آنستکه محل تجارت مبارک همین سرای شیخ بوده است :
" در بند روشهر سرای مرحوم شیخ جناب سیادت و نجاست انتساب شرف الحاج صاحبی حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی دام عزه العالی "

نقل از مرقومه شماره $\frac{563}{1316/6/7}$ محفل مقدس روحانی ملی ایران

بعد از مدتی که بنای مزبور تعمیر شده وبالا خانه بصورت اصلی درآمده بود در سال ۱۳۴۴ اجرای نقشه توسعه خیابان ساحلی دریا و ایجاد بلوار که از طرف شهرداری محل تهیه شده بود سبب شد که تمام عمارات و خانه هائی که در مسیر بلوار قرار گرفته بود خریداری و خراب گردیده اراضی آن خانه ها و عمارات برای توسعه خیابان بکار رفت از جمله حجره مبارک وبالا خانه و صحن کوچک حیات ومنضات آن که چند انبار در ساحل بود خریداری شده و مانند سایر بناهای معمولی با وجود اهمیت تاریخی که داشت خراب و برای توسعه خیابان بکار رفت.

و در بالا خانه سرای تجارتخانه محل سکونت آنحضرت بود و در
 آن ایام آثار و استعداد ذاتی و فطری آنحضرت بیش از پیش
 ظهور و بروز نمود و بعضی آثار مهمه از ادعیه و خطب در توصیف
 و تعریف مقام اهل بیت عصمت و طهارت ائمه هدی از قلم
 آنحضرت صادر گردید و از جهت کثرت زهد و تقوی و عبادت
 متعددی غالباً در حال انزوا میگذرایدند و مکرر مشاهده شد
 که آنحضرت در هنگام روز و بحبوحه حرارت و گرمای سوزان
 در بالای بام بدعا و مناجات و نماز مشغول میباشند و این کثرت
 عبادت باعث مزید شهرت و اعجاب جمیع تجار و اهالی گردید و
 بود و آثار قلمی و بیانات شفاهی آنحضرت مبنی بر مواعظ
 حسنه و پند و نصیحت و راهنمایی و ارشاد مردم و مخصوصاً
 بازرگانان و تجار در ترک رویه های غیر ممدوحه که در خرید و
 فروش امتعه بکار میبردند بیشتر بر شهرت آنحضرت افزوده و
 سبب مزید توجه و وثوق و احترام مردم نسبت بآنحضرت گردید و
 و در امور تجاری نزد همه تجار مورد اعتماد و اطمینان قرار گرفته
 و ارتباط تجاری آنحضرت در بنادر فارس و بعضی امتداد
 یافت و این بیان مکرر از آنحضرت شنیده شده که فرمودند :
 " هرگز برای نوشتن بر بسته های تجاری منحنی نگشتم مگر
 آنکه در همان حال خداوند متعال را سجده نمودم "

و درباره اشتغال به تجارت از قلم آنحضرت چنین نازل
 گردیده است :

« قُلْ إِنْ مَا آخْتَارَهُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ ثُمَّ لِعَلَى قَبْلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِ
التَّجَارَةِ أَنْتُمْ بِهَا تَعْلَمُونَ ثُمَّ لَتُعْزِزُونَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَانزِلْ بَرَكَاتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَجَرَّوْنَ فِي الْأَرْضِ وَهُمْ
فِي تِجَارَتِهِمْ يُنصِفُونَ وَيُحِبُّونَ لِدُؤْلِهِمْ مَا هُمْ لِأَنْفُسِهِمْ يُحِبُّونَ اللَّهُمَّ
ارْزُقْهُمْ وَاعْزِزْهُمْ وَاعْنَهُمْ مِنْ عِنْدِكَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
قُلْ فَمَنْ يَتَجَرَّ فِي اللَّهِ ضَمِنَ اللَّهُ أَنْ يُغْنِيَهُ وَمَنْ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ
حَدِيثًا فَلْتَجْعَلَنَّ تِجَارَتَكُمْ بِاللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ تِجَارَتِكُمْ بِمَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ
إِنْ أَنْتُمْ بِالْحَقِّ تَتَجَرَّوْنَ »

از این بیانات مبارکه بخوبی استنباط میگردد که آنحضرت
با وجود اشتغال به کسب و تجارت در همه حال و بتمام وجود
مستغرق در بحر عبادت و توجهات قلبی باستان الهی بوده
و از ماسوی الله فارغ و آزاد بوده اند .

در فصل سوم تاریخ نبیل این حکایت را که خود
جناب نبیل از حاج سید جواد کربلائی مسموع داشته اند
مذکور و چنین مینویسند :

" جناب حاج سید جواد کربلائی حکایت نمود که
هنگام مسافرت به هندوستان از بوشهر عبور کردم و چون با
جناب حاج میرزا سید علی سابقه آشنائی داشتم و ملاقات
مینمودم میسر گردید که حضرت با براهم ملاقات کنم و در
هر مرتبه که آنحضرت را میدیدم نهایت خضوع و خشوع و
لطف و محبت در سیمای آنحضرت ظاهر بود که بهیچ
عبارتی وصف آن ممکن نیست و جمیع مردم بطهارت اخلاق

ونجابت و اصالت و شدت صداقت و تقوای آنحضرت شهادت میدادند • یکدفعه شخصی امانتی برای فروش نزد آنحضرت فرستاد که بفروش برسانند و قیمت آنرا هم معین کرده بود • چون حضرت باب قیمت آنرا برای آن شخص فرستادند مشاهده کرد که وجه بیشتر از قیمتی است که خود معین کرده بود و آنرا بحضور حضرت باب نوشت و علت آنرا جویا شد حضرت باب با وجواب دادند که قیمت امانت تو همان است که فرستادم چیزی زیاد تر نیست • زیرا امانت تو وقتی باین قیمت رسید و من آنرا فروختم و تا خیر واقع شد بر من واجب بود که وجه آنرا مطابق همان قیمت برای تو بفرستم • و هر چه صاحب مال اصرار کرد که وجه زیادی را پس بفرستد قبول نفرمودند "

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخیه خود چنین مینویسد : ((از جمله حضرت ابوالفضائل اوقاتیکه در مصر تشریف داشتند و مشغول تالیف کتاب فرائد بودند روزی برای این عهد حکایت فرمودند چون مذاکره قبل از اظهار امر و ایام تجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه در میان بود میفرمودند از مرحوم حاجی سید جواد معروف بکربلائی شنیدم که فرمودند اوقاتیکه حضرت در هوشهر مشغول تجارت بودند من بواسطه آشنائی و رفاقت و دوستی که با خالوهای ایشان داشتم هر وقت هوشهر یا شیراز میرفتم محل سکونت را منزل آنها قرار میدادم روزی از روزها مرحوم حاجی میرسید محمد خال بمن فرمودند که خواهش دارم شما قدری نصیحت به همشیره زاده بفرمائید که پاره ثی مطالب ننویسند و نگویند که اسباب حسد مردم میشود چون نمی توانند به ببینند که از جوان تاجر عامی اینگونه بروزات علمی ظاهر

شود اسباب حسد آنها میگردد • خیلی اصرار کردند که
 من ایشانرا نصیحت کنم بالاخره جواب گفتم :

پری رو تاب مستوری ندارد چو در بندی سرازوزن برآرد
 عوالم لاهوتی ایشان از نصایح ناسوتی ما خارج است •))
 و همچنین مرقوم داشته اند :

((مخصوص سفری از اسفار که این عهد بساحت اقدس
 حضرت عبدالبهاء مشرف بودم روزی بمناسبت ذکر ایام
 توقف و تجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه رامیفرمودند
 فرمودند : حضرت اعلی ایام توقفشان در بوشهر کارهای
 غریب میکردند شالوده بیحسابی مردمان را بکلی خراب
 میکردند فرمودند • تجار بوشهر رسمی داشتند معامله که
 میکردند بعد از ختم معامله دَپَه میکردند و مبلغی تخفیف
 میگرفتند آمدند خدمت حضرت معامله نیلی کردند و مبلغ
 گزافی نیل خریدند پس از ختم عمل که نیل را حرکت داده
 در حجره خودشان وارد کردند نوبت به دَپَه رسید آمدند
 دپه نمایند • حضرت قبول نفرمودند • گفتند معامله
 کرده اید صیغه خوانده اید عمل تمام شده من تخفیف
 نمیدهم و دَپَه را از شما قبول نخواهم کرد • آنها اصرار
 کردند فرمودند مطلب همان است که میگویم عرض کردند
 رسم مملکت است • فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب
 موقوف خواهد شد • آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند
 باز تجار اصرار کردند - فرمودند تنخواه گران است • پس

بدهید . دَبَّهٔ قبول نخواهم کرد عرض کردند رسم اینجاست فرمودند میخواهم این رسم را موقوف کنم عرض کردند اجناس که خریده و نقل در حجره شد هرگاه مجدداً از حجره عودت دهند اسباب بی اعتباری تاجر فراهم خواهد آمد فرمودند مختارید قبول کنید و دَبَّهٔ نکنید باز عرض کردند رسم مملکت است فرمودند این رسم را من موقوف میکنم . حضرت عبدالبهاء روحی لِرْمَسِ الْأَطْهَرِ فِدَايَ فَرْمُودَنَدِ بِالْآخِرِ نِیلَ رَا فَرَسْتَادَنَدِ آوَرْدَنَدِ وَ دَبَّهٔ رَا قَبُولِ نَفْرَمُودَنَدِ وَ خِیْلِ آدَابِ سَخِیْفَهٔ آنهارا در ایام تجارت بوشهر ترك دادند (بعد فرمودند) طولی نکشید یکنفر از خالوهای مبارک آمدند بوشهر همان تجار که نیل را پس داده بودند آمدند نزد خالوهای حضرت بنای شکایت را گذاردند که اعتبار ما را فلان کس زایل کرده معامله نیل کردیم حسب المعمول خواستیم دَبَّهٔ نمائیم قبول نکردند فرستادند نیل را از حجره ماعودت دادند . این فقره برای ماتجار و هن بزرگی بود قدری ایشان را نصیحت نمائید که اینگونه کارها را دیگر نکنند . خال حضرت را نصیحت کردند که چرا بمیل مردم راه نمیروید و رسم معمول مملکت را بهم میزنید . فرمودند حال هم هرگاه بخواهند معامله کنند و بعد دَبَّهٔ نمایند باز قبول نخواهم کرد . باری آنروز روز بسیار خوشی بود حضرت عهد البهاء ارواح العالمین فداه خیلی تبسم فرمودند و مکرر فرمودند که حضرت اعلیٰ قبل از اظهار امر فرمودند خیلی آداب را تغییر خواهم داد ((

۹ - غزمت حضرت اعلیٰ کبریا

مدت پنج سال و چند ماه ایام توقف مبارک در بوشهر هر چند بشغل تجارت اشتغال داشتند ولی خاطر منیر آنحضرت از توجه باینگونه امور دچار ملال گشته و همواره میل واشتیاق بانزوا و عبادت و دعا و مناجات داشتند • چه بسیار اتفاق افتاد که آنحضرت از امور تجارتنی برکنار بود عا و نماز مشغول بودند و هر وقت که برام آن سرای تجارتنی به نماز دعا برمیخواستند توجه مبارک بسمت طهران بود که آن مدینه را در آثار مبارکه خود ارض مقدس و محل ظهور و بروز کنز ثمین الهی میدانستند •

عاقبت کراهت از اشتغال با مورد نیا و اشتیاق فراوان بزیارت اماکن متبرکه علیا زمام اختیار از کف رهود و بجنابان خال حاج سید محمد و حاج سید علی که در شیراز بودند شرحی مرقوم داشته و آنها را از قصد و نیت خود مطلع فرمودند که بیایند حجره و امتعه تجارتنی و دفاتر حساب را تحویل بگیرند ولی آنها باین امر توجه ننموده و به تعلل و مسامحه گذراندند لذا آنحضرت دفتر معاملات و محاسبات تجارتنی را مرتب و منظم نموده و حجره و انبار را بسته و قفل نموده کلید آنرا بشخص امینی سپرده و شرح احوال و شوق واشتیاق خود را باین سفر حضرات خال مرقوم و رهسپار

کربلا گردیدند .

جناب حاج سید محمد که از ماوقع مطلع گردیدند —
 پریشان و مضطرب شدند چه که باحوالات آنحضرت آشنا
 بودند که اعتنا و توجهی با مورد نیوی ندارند . ولی جناب
 حاج سید علی که بیشتر توجه به غرائب و عجائب اخلاق
 و صفات روحانی و اسرار باطنی آنحضرت داشتند کاملاً مطمئن
 بودند که ایشان باتوکل و اطمینان قلبی همه چیز را بار آورده
 غیبیه الهیه تغویض نموده و جز برضای الهی قدمی برنمیذارند
 اگرچه اعمال و رفتارشان بر حسب ظاهر منافی با میل و اراده
 محدود بشری باشد . در هر حال جناب حاج سید محمد فوراً
 از شیراز به بندر بوشهر آمده تمام امور تجارتی را بجای خود
 منظم دیده اطمینان خاطر حاصل نمودند .

در این موقع که حضرت اعلی در کربلا اقامت فرمودند
 در سن بیست و یکسالگی بودند و زمانی بود که جناب سید
 کاظم رشتی جانشین جناب شیخ احسانی در کربلا توطئن
 اختیار نموده با فاضله و تدریس و ترویج معارف جدید مبنی
 بر بیان فضائل ائمه اطهار و تبیین حقائق اسلامی و دعوت
 عامه ناس بیوم موعود مشغول بودند و بطوریکه قبلاً ذکر
 شد جناب سید کاظم رشتی کاملاً به قُرب ظهور موعود
 واقف و بعلم الیقین میدانست که مظهر ظهور در آتیه خیلی
 نزدیک پرده از وجه خود بر خواهد داشت .
 و همچنین آگاه بود که حیات غلیظه ئی سبب عدم عرفان

نفوس خواهد شد . لذا سعی و کوشش بسیار مبذول میداشت که بارعایت کمال حکمت حجات خلق را مرتفع سازد و نفوس را برای درك ایام ظهور آماده و مستعد نماید . لذا مکرر بتلامیذ خود میفرمود که موعود منتظر از جا بلقا و جا بلصا نخواهد آمد بلکه اودرین شماست و شما اورا می بینید ولیکن نمی شناسید . او جوانی است از سلاله طاهره . علم او الهی است نه اکتسابی علم من نسبت بدانها ماند قطره بدریاست . من مانند ذره فی از خاک هستم در برابر قدرت و فضل او . او متوسط القامه و از استعمال دخان بکلی برکنار است و بقدری در این باره تاکید میفرمود که بعضی از شاگردانش تصور نمودند که خود جناب سید کاظم مصداق این علائم و بشارات است . و علائم را یک بیک با او منطبق مینمودند تا آنکه یکی از تلامیذ این مطلب را اظهار داشت و مورد خشم و غضب جناب سید قرار گرفت بطوریکه نزدیک بود او را از جرگه شاگردان خود خارج نماید ولی او طلب عفو و بخشش نمود باز اودر گذشتند .

و در فصل دوم تاریخ نبیل زرندی حکایتی از جناب شیخ حسن زنوزی نقل شده است که بمناسبت موضوع در این مقام درج مینماید :

((شیخ حسن زنوزی که او خود از جمله اشخاصی بود که همین عقیده را در باره جناب سید داشت که او را مصداق آن علامات و بشارات میدانست و همیشه از خداوند مسئلت مینمود که او را از این وهم و خیال خلاص کند برای من حکایت

نمود که من بقدری از این امر مضطرب و پربیشان بودم که سه
 دیگر خوردن و آشامیدن را کنار گذاشته و تمام اوقاتم را صرف
 خدمت جناب سید که تعلق تام با او داشتم مینمودم • یک روز
 در هنگام طلوع فجر ملا نوروز که از پیروان سید بود مرا بیدار
 کرد و بمن دستور داد که با او بمنزل جناب سید برویم چون
 بمنزل سید رسیدیم دیدیم ایشان لباس دربر کرده و عبا
 بدوش انداخته و آماده برای رفتن بمحلی است و بما فرمود
 شخص جلیل القدری وارد شده و واجب است بر ما که بزیارت
 او برویم • هواروشن شده بود ما از کوجه ها گذر نموده
 بمنزلی رسیدیم که جوانی با عمامه سبز و چهره شی که علائم
 خشوع و لطافت از آن نمودار بود در جلوی در منزل ایستاده
 و مانند آن بود که در انتظار ما میباشند • آن جوان نورانی
 بآرامی بطرف ما آمد و سید را در آغوش گرفته و بانهایت
 محبت و شفقت با سید معانقه فرمود • جناب سید نیز نسبت
 بآن جوان احترام زیادی رعایت مینمود • بطوریکه سرخود را
 بزیر انداخته و ساکت بود وارد غرفه شی در بالای
 منزل شدیم • گلهای زیادی هوای آنجا را معطر نموده بود
 و آن سید جوان ما را امر بجلوس نمود • بدرجه شی سرور و نشأ^ط
 ما را احاطه نموده بود که نمیدانستیم در کجا نشسته ایم
 در میان حجره ظرفی مملو از شربت و چند جام نقره در
 اطراف آن گذاشته شده بود • آن جوان جام نقره را

پراز شربت کرده بجانب سید داد و فرمود (سَقَاهُمْ رَبَّهُمْ
 شَرَاباً طَهُوراً) جناب سید جام شربت را گرفته نوشید و چنان
 سروری در او ظاهر شد که وصف شدنی نیست • بمن نیز جامی
 از آن شربت عطا فرمود ولی کلمه فی و بیانی فرمود • مذاکراتیکه
 بین آنجوان و جناب سید میشد در اطراف آیات قرآنی بود •
 بعد از زمانی برخاستیم و آنجوان ما را تا دم آستانه دَرِمنزل
 مشایعت فرمود • جلال و جمال و لطف و صفای آنجوان و چهره
 جذاب او مرا به تعجب آورده بود و بیشتر تعجب و دهشت
 من از این بود که دیدم استاد جناب سید از جام نقره شربت
 نوشید در حالیکه بحسب قواعد اسلام استعمال ظروف نقره
 و طلا حرام است • و برای من میسر نگردید علت احترام
 زائد الوصف جناب سید را نسبت بآن جوان سئوال کنم • زیرا
 احترام جناب سید از آنجوان بیش از احترامی بود که نسبت بمقام
 سیدالشهداء رعایت مینمود • پس از سه روز همان جوان رادر
 حلقه درس جناب سید دیدم که در بین تلامیذ سید در نزد
 درجالت است و با کمال ادب و وقار بدرس سید گوش میدهد •
 چون چشم جناب سید باو افتاد سکوت اختیار نمود • یکی از
 شاگردان تقاضا نمود که بیان خود را ادامه دهد سید باو
 فرمود چه بگویم زیاده براین • و بطرف آنجوان توجه نموده
 گفت حق آشکارتر از آن شعاع آفتابی است که بر آن دامن افتاده
 است • و من چون در آن حین نظر کردم دیدم نور آفتاب
 از روزنه دَر بر دامن آنجوان که ما او را زیارت کرده بودیم

افتاده است .

باز همان شخص سؤال کرد که چرا اسم و شخصیت او را با معرفت نمی‌نمائید در این جا جناب سید با انگشت خود به گلوی خود اشاره نمود یعنی اگر او را معرفی کنم فوراً بقتل خواهد رسید . و این بر حیرت من افزود . و من مکرراً از استاد خود شنیدم که میفرمود درجه گمراهی این قوم با اندازه ایست که اگر با انگشت خود او را نشان دهم و بگویم اینست محبوب قلب من و شما او را انکار میکنند و قبول نمی‌کنند و من خود دیدم که جناب سید اشاره به دامن آن سید جوان نمود معذک احدی مقصود سید را از این اشاره درک ننمود . من همینقدر دانستم که شخص موعود خود سید کاظم نیست ولیکن همیشه درباره آن جوان غریب جذاب فکر میکردم و بسیاری از اوقات خواستم جسارت نموده و از جناب سید کشف این سر و رمز را استدعا کنم . ولیکن هیمنه جناب سید مرا از این پرسش بازداشت . و بارها از جناب سید شنیدم که فرمود خوشحال باش زیرا اسعت حسن است . ابتدای توحسن و انتهای تو نیز حسن است . تو به شرف لقای شیخ احمد مشرف شدی و با من نیز بسر بردی و در آتیه برای تو فرح و خوشحالی عظیمی رخ خواهد داد و بزودی خواهی دید آنچه را که چشمی ندیده و گوش نشنیده و بقلب احدی خطور نکرده است . و چندین بار خواستم با اشتیاق تام با آن سید جوان رو برو شده و این سر را کشف کنم و من

مراقب او بودم که در حرم حضرت امام حسین نماز میگذارد و غرق در دعا و مناجات است بطوریکه به کسان اطراف خود نظری نمی نمود . واشگ از چشمانش جاری بود و کلماتی نظیر آیات الهی از لسانش شنیده میشد و مکرر این عبارت را میفرمود :
" یا الهی و محبوب قلبی " اکثر از نمازگذاران نماز خود را قطع نموده بآیات رحمت و خشوعی که از لسان آن جوان جاری میشد گوش فرامیدادند و مانند او میگریستند و چگونگی زیارت را از او میآموختند .

آن سید جوان بعد از اتمام نماز و دعا بمنزلش مراجعت مینمود بدون آنکه با کسی تکلم نماید و یا بر آستانه مقام سید الشهداء داخل شود . چند مرتبه خواستم با آنحضرت صحبت کنم . چون نزدیک میرفتم قوه پنهانی مرا باز میداشت که قادر بر توصیف آن نیستم . بعد از تفحص همینقدر دانستم که این جوان ساکن در شیراز و بشغل تجارت مشغول است از طایفه علما نیست . خود و بستگان و اقاربش همه نسبت بشیخ وسید نظر خاصی دارند . و بعد از آن شنیدم که به نجف مسافرت نموده و از آنجا بشیراز خواهد رفت))

حضرت اعلی غالباً بز زیارت مرقد حضرت امام حسین مشرف میشدند و برای رعایت احترام و تجلیل مقام امام همام داخل ضریح نشده در پائین سر جلوی در ورود ایستاده با حالت خضوع و خشوع کامل در حالیکه اشک از دیدگان

آنحضرت فرو میریخت زیارتنامه تلاوت مینمود و از همان نقطه با حالت ادب و احترام زائد الوصف رو بقبز امام مراجعت میفرمودند و این نحو از زیارت و خضوع و احترام تمام انظار زائرین آن بقعه مطهره را بجانب آنحضرت معطوف میداشت و در حال صمت و سکوت دیده ها بآنحضرت متوجه و همه دچار شگفتی و تعجب گشته از یکدیگر پرسش مینمودند که این جوان کیست و از کجاست که حالت روحانی و طرز زیارت خاضعانه اش جاذب و جالب انظار است .

از جمله نفوسی که در حالت زیارت منجذب بآنحضرت گشت جناب ملاصادق مقدس خراسانی از کبار علما و اصحاب جناب سیدرشتی بود که در کربلا سکونت اختیار نموده و روزی در موقع زیارت مرقد امام حسین ناگهان چشمش بسید جوانی افتاد که چهره اش در نهایت صاحت و ملاحظت جذاب و در کمال خضوع و خشوع و ابتهال و توجه تام در خارج ضریح دور از مرقد امام ایستاده و اشک از دیدگانش جاریست .

از مشاهدۀ این حالت متحیر و منجذب گشت و روز دیگر نیز باز آنحضرت را بهمین حالت دیده نزدیک رفت و سلام داد ولی آنحضرت چنان مستغرق در عوالم روحانی و انجذاب بودند که جوابی نفرمودند . و ملاصادق تامل کرد تا از زیارت فراغت حاصل نموده در کمال ادب خارج شدند آنگاه نزدیک رفته سلام گفت و آنحضرت جواب داده رسم احترام بجای آوردند جناب مقدس با کمال ادب از آنحضرت تقاضا نمود

که روز جمعه بمنزل او که مجلس ذکر مصیبت حضرت امام حسین برپاست و جناب سید رشتی و همراهان در آن مجلس شرکت مینمایند تشریف بیاورند • آنحضرت دعوت و تقاضای ایشانرا پذیرفته فرمودند زهی سعادت و شرافت که انسان در مجلسی که ذکر نورالله الاعظم (۱) بشود حضور یابد و نسبت بجناب مقدس بسیار اظهار ملاحظت فرمودند و در روز موعود هنگامی که جناب سید کاظم رشتی و جمعی از تلامیذ در منزل جناب مقدس حاضر شده بودند و جناب ملاحسین بشرویه نسی در بالای منبر ذکر مصیبت مینمود حضرت نقطه اولی ورود فرمودند و چون جناب سید چشمش بآنحضرت افتاد بپاس احترام ایشان قیام نمود و تمام حضار مجلس نیز به تبعیت از استاد خود از جای خود بلند شده احترام نمودند و این باعث تعجب حضار گردید • زیرا جناب سید در مواقع وعظ و روضه خوانی هیچگاه برای اشخاص هر قدر هم مهم و مقتدر بودند بپای نماندند • ملاحسین نیز که بالای منبر نشسته بود و بذكر مصیبت مشغول بود ناگهان از این پیش آمد غیر مترقب صحبت خود را قطع نمود • متحیر و مبهوت ماند • جناب سید در مقابل آنحضرت تواضع نموده و بتکرار گفت : سیدنا اینجا • بالاتر بالاتر بفرمائید • و هر دفعه محل جلوس خود را نشان

(۱) حضرت اعلی در همه جا حضرت امام حسین را با جمله نورالله الاعظم یاد فرموده اند •

میداد و خواهش مینمود که آنجا جلوس فرمایند • و لیس
 آنحضرت قبول نفرموده در داخل مجلس نزدیک به ^{دَرِ} ورود
 جلوس فرمودند و همینقدر که مجلس آرام و صورت عادی یا
 جناب سید رشتی بملاحسین فرمودند چند بیت از اشعار
 جناب شیخ احساسی که در مصیبت امام شهید انشاء نموده
 بخواند • و او شروع بخواندن ابیات نمود و در اینموقع
 بآنحضرت چنان حالت حزن و اندوه دست داد که بی اختیار
 میگریستند • بطوریکه تمام حاضرین مجلس متأثر شده گریستند
 و مجلس بخواندن این چند بیت خاتمه یافت و شربت حاضر
 شده آنحضرت و تمام حاضرین نوشیدند و جناب سید رشتی
 معذرت خواسته برای حضور در مجلس ذکر مصیبت که در منزل
 خود ایشان منعقد بود منزل ملاصادق راترک نمود اصحاب
 نیز با ایشان رفتند آنگاه ملاصادق از آنحضرت خواهش
 نمود که بالاتر بنشینند و آنحضرت بلند شده در محلی که
 قبلاً سید کاظم نشسته بود جالس شدند و شربتی دیگر
 نوشیده باملاصادق خدا حافظی نموده بیرون شدند (۱)
 پس از سه روز مجدداً ملاصادق مقدس آنحضرت را در
 حرم مطهر امام حسین ملاقات نمود و در این مرتبه آنحضرت
 باو فرمودند دای من (جناب حاج سید علی) از شیسراز
 آمده اند آیا میل دارید ایشانرا ملاقات نمائید • جناب

(۱) در تاریخ مسیونیکلافرانسوی نیز این حکایت را مفصل و مشروح
 ذکر نموده است •

ملاصداق این دعوت را پذیرفته بدیدن جناب خال رفتند و از ملاقات ایشان دریافت که ایشان برای زیارت وهم برای اینکه آنحضرت را با خود بشیراز ببرد آمده اند لذا با ایشان از صفات و اخلاق مدوحه آنحضرت مذاکره نموده گفت هرگز جوانی با اینهمه مزایای اخلاقی و صفات رحمانی ندیده ام • جناب خال فرمودند همشیره زاده من از جهت اخلاق و صفات قابل تمجید است • تنها چیزی که مایه نگرانی ماست اینست که می بینیم به تحصیل میل و رغبت نشان نمیدهد و چون در اینجا کاری ندارند میل دارم دوباره ایشان را بشیراز مراجعت دهم • ولی جناب ملاصداق که مایل بود آنحضرت بمعارف شیخ و سید آشنا شوند از جناب خال خواهش کرد که از این نیت صرف نظر نمایند و تعهد نمودند که آنحضرت را به تحصیل تشویق و وادار نمایند لذا جناب خال باین وعده جناب ملاصداق قانع و راضی شده و چون ایام زیارتش خاتمه یافت بشیراز مراجعت نمود •

جناب مقدس با وجود تعهدی که کرده بود نتوانست با آنحضرت در این باره صحبتی بنماید و چنان تحت تأثیر رفتار و اخلاق و صفات آنحضرت قرار گرفته بود که قادر به تکلم در این قبیل مواضع نبود تا روزی که حضرت اعلیٰ را یکمرتبه در مجلس درس سید کاظم رشتی دیده و چندی نگذشت که آنحضرت بشیراز مراجعت فرمودند •

۱۰- مراجعت آنحضرت از کربلا

مدت توقف آنحضرت در کربلا بیش از یکسال بطول
 نیانجامید و چون والده مکرمه آنحضرت طاقت تحمل دوری
 یگانه فرزند خود را نداشتند شوق دیدار فرزند دلبد ایشان را
 به بازگردانیدن آنحضرت وادار نمود و جناب حاج میرزا سید علی
 خال نیز بهمین قصد و نیت بکربلا آمده و مراجعت نمودند
 ولی تقدیرات الهیه بر آن بود که تامیقات معلوم اقامت
 مبارک در آنجا بطول انجامد تا نفوس مستعده اهل دین
 و تقوی و طالبین راه هدی که در حوزة درس جناب سید
 رشتی بروح معارف و تعلیمات آن بزرگواری برده و در حال
 انتظار بسر میبردند بزیارت آنحضرت نائل و انجذاب و محبت
 حاصل نموده و برای یوم موعود آماده و مهیای قیام و اقدام
 گردند و چون این مقصد و مقصود بنحو دلخواه حاصل
 گردید به تقدیرات الهیه آنحضرت بشیراز مراجعت فرمودند
 قسمتی از دعا و مناجاتی که از قلم مبارک نازل و سنین
 اقامت در شیراز و هوشهر و کربلا را معین فرموده اند در اینمقام
 درج میگردد :

« يَا اَللهِ تَعَلَّمْ مِنْ اَوَّلِ يَوْمِ الذِّهَبِ قَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ مَاءِ مَحَبَّتِكَ اِلَى اَنْ قَضِيَ
 مِنْ عُمْرِي خَمْسَ وَعَشْرَ سَنَةً لَقَدْ كُنْتُ فِي اَرْضِي الَّتِي قَدْ شَهِدْتَ
 عَلَيَّ خَلْقِي عَلَيْهَا رَتَا سَنَ پانزده سالگی در شیراز) ثُمَّ قَدْ اصْعَدْتَنِي عَلَيَّ

جزیرهٔ البحر هُنَالِكَ اِتَّجَرْتُ بِالْاِئْمَانِ مَمْلِكَتِكَ وَمَا قَدْ خَصَّصْتَنِي
 مِنْ جَوَاهِرِ بَدَائِعِ عِنَايَتِكَ اِلَى اَنْ قَضَى خَمْسَةَ هُنَالِكَ (پنج سال
 اقامت بوشهر) قَدْ صَعَدْتُ اِلَى اَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ وَقَدْ قَضَى عَنِّي حَوْلًا
 هُنَالِكَ (یکسال اقامت در کربلا) ثُمَّ قَدْ رَجَعْتُ اِلَى اَرْضِ اَلَّتِي قَدْ
 شَهِدْتُ خَلْقِي عَلَيْهَا وَاسْتَشْهَدْتُ فَوَاضِلَكَ الْعُلِيَّاءَ وَمَوَاهِبَكَ
 الْعُظْمَى هُنَالِكَ (مراجعت بشیراز) « (۱)

در این موقع که چندی از مراجعت آنحضرت گذشت
 والده معظمه و جناب خال که از بازگشت آنحضرت قریب
 سرور و حبور بودند اقدام نموده و سایل ازدواج آنحضرت را
 فراهم ساختند و سرکار خدیجه بیگم صبیبه جناب آقامیرسید
 علی عم والده را بازدواج آنحضرت در آوردند . تاریخ وقوع
 عقد ازدواج طبق ورقه عقد نامه مبارک که موجود است روز-
 جمعه ۱۸ شهر رجب از سال ۱۲۵۸ هجری قمری است و از
 این ازدواج فرزندی بوجود آمد که احمد نامیده شد و لسی
 در همان سنین شیرخوارگی درگذشت (۲) و نسلی از آنحضرت
 باقی نماند .

(۱) این دعا و مناجات در ایام سجن چهریق از قلم مبارک نازل
 گردیده است .

(۲) جسد طفل رضیع آنحضرت در بقعه بی بی دختران در

(باقیه در صفحه بعد)

آنحضرت در این ایام تا زمان اظهار امر در شیراز توقف فرموده و همچنان بکار تجارت مشغول و بفرط امانت و دیانت و تقوی و عبادت در بین خلق معروف و مشهور بودند و انوار خفیه و اسرار باطنیه مانند آغاز طلوع فجر از افق اعمال و رفتار و اطوار آنحضرت ظاهر و آشکار میگردید . خصوصاً پس از رحلت جناب آقا سید کاظم رشتی در کربلا مسائلی واضحتر و مطالبی آشکارتر از آنحضرت بسمع اهل تقوی و فوآد میرسید و آثاری از تفسیر آیات و ادعیه از قلم مبارک در همان ایام صادر گردید مانند تفسیر سوره بقره که جالب انظار بعضی از نفوس مستعد گردید .

بقیه از صفحه قبل :

زیر سایه درخت سروی مد فون بود تا اوا خرسال ۱۲۳۲ هجری شمسی که اداره فرهنگ شیراز اراضی محوطه مزبور را برای ساختمان مدرسه مورد استفاده قرارداد و مشغول حفر زمین و شالوده ریزی شدند محفل روحانی شیراز با کسب اجازه از حضور مبارک حضرت ولی امر الله رس مظهر ایشان را از محل مزبور عمق دو متر بد آورده و در کیسه ثی از حر بر بخته در صندوق کوچکی از سمنت قرارداد و مدت سه ماه در یکی از اتاقهای غریبی حظیره القدس محفوظ داشت تا در اول اردیبهشت ماه سال ۱۲۳۴ که مطابق با روز جمعه ۲۸ شعبان و بوم شهادت حضرت اعلی بود با تجلیل فراوان به گلستان جاوید شیراز منتقل نموده و پس از تلاوت آیات و الواح مبارکه صندوق مزبور با حضور جمع کثیری از احبای مجاور و مسافر در فلکه وسط گلستان جاوید استقرار داده شد و این اقدام مورد رضایت و خورسندی کامل حضرت ولی امر الله قرار گرفت .

در خطبه اولیه همین تفسیر است که خبر فوت جناب سید
رشتی را از تعبیر روایاتی که مشاهده فرموده و قبل از وقوع
اخبار فرموده بودند بیان میفرمایند : قوله الاعلی

« سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الَّذِي أَرْفَعُ مِنْ أَقْلَامِنَا الْحُزْنَ وَتُدْخِلُنَا فِي جَنَّةِ الْعَدْنِ
بِإِشَاءِ اللَّهِ إِنَّكَ أَنْتَ لَتَعْلَمُ فِي يَوْمِ الَّذِي أَرَدْتَ إِشَاءَ ذَلِكَ لَكِنَّا
قَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِهَا بَانَ أَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ قَدِ صَارَتْ ذَرَّةً ذَرَّةً وَرَفَعَتْ
فِي الْهَوَاءِ حَتَّى جَاءَتْ كُلُّهَا تِلْقَاءَ بَيْتِي ثُمَّ اسْتَقَامَتْ ثُمَّ جَاءَتْ
خَبْرَ فُوتِ الْجَلِيلِ الْعَالَمِ الْجَلِيلِ مَعْلَمِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ هُنَاكَ
وَقَدْ أَخْبَرْتُ بَعْضَ النَّاسِ قَبْلَ الْخَبْرِ بِنُومِي فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِجُورِهِ
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ »

۱۱ - قیام جناب ملاحسین و همراهان در سجوی موعود

در شرح احوال جناب شیخ و سید مذکور گردید که آن دو بزرگوار در اکثر تعالیم و آثار خود بانقضای دوره هزار ساله ایام غیبت و ظهور امام غائب اشارات لطیفی فرموده و مخصوصاً جناب سیدرشتی با بیان واضح تر و روشن تر توأم با حکمت که جز اهلش قادر به کشف اسرار مودعه در تعالیمش نمیگشت دائماً شاگردان خود را مستعد و آماده درک لقای موعود میفرمود باین جهت کسی را بسمت جانشینی خود تعیین ننموده و به تلامیذ خود تاکید و سفارش نمود که پس از من آرام ننشینید و با اخلاص و صفای باطن و توجه و توکل و انقطاع قدم در راه مجاهده بگذارید تا موفق بزیارت موعود منتظر و اعانت و نصرت امر او شوید . و آیه مبارکه " وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا " را بر آنها میخواند و میفرمود او روشن تر و آشکارتر از آفتاب است . او در میان شماست ولی حُجبات مانع از شناسائی است . تنها صاحبان بصیرت و اخلاص باطنی از این شناسائی و معرفت بهره و نصیب دارند و او را خواهند شناخت .

جناب ملاحسین پس از انجام مأموریتی که جناب سیدرشتی جهت ملاقات آقا سید محمد باقر گیلانی در اصفهان و میرزا عسگری در خراسان و اثبات حقانیت تعالیم شیخ با او واگذار شده بود در یوم اول محرم از سال ۱۲۶۰ مطابق با

۲۲ ژانویه ۱۸۴۴ میلادی بکره‌لا مراجعت نمود و موقعی رسید که جناب سید بجهان دیگر رحلت نموده و تمام پیروانش از این واقعه اندوهناک و عزادار بودند و دشمنان آنها رحلت آن بزرگوار را مغتنم شمرده در پی تحکیم وضع ریاست و شهرت خود و تفرقه شاگردان سید بودند . جناب ملاحسین سه روز بعزاداری و سوگواری نشست و تلامیذ سید از او دیدن نموده و برفوت استاد تأسف خوردند ولی جناب ملاحسین توجه بسیار به انجام وصایای استاد بزرگوار خود داشت لذا جمعی از آنها را که دارای اخلاص و حسن نیت بودند دعوت به مجاهده نمود . و این سبب شد که پس از رحلت جناب سید رشتی جمعی از تلامیذ و پیروان آن جناب که بروح تعالیم استاد خود واقف بودند در پی تفحص و جستجو قیام نمودند و پیشرو آنان جناب ملاحسین بشرویه می بود که از حیث علم و فضل و تقوی و خلوص بر سایرین مقدم و بر مقاصد و مآرب جناب سید احاطه کامل داشت . ایشان با اتفاق برادر کوچکتر خود جناب میرزا محمد حسن و جناب میرزا محمد باقر خالوزاده ابتدا در مسجد کوفه معتکف شده و در آن پناه گاه خلوت و دور از هیاهوی مردم بر ریاضت و عبادت پرداخته و با تجدید قوای باطنی روحانی خود را مُمهّیای قیام و نصرت امر الهی نمودند و چند روز بعد جناب ملا علی بسطامی نیز که از مشاهیر تلامیذ جناب سید بود با دوازده نفر دیگر بآن جمع

ف
 پیوسته و به عبادت و راز و نیاز پرداختند (۱) مدت این اعتکا
 چنانکه معمول مرتاضین و زُهَّاد و عُبَّاد بود چهل شبانه روز طول
 کشید • ملاحسین بملاقات میرزا حسن گوهر و میرزا حسین
 محیط کرمانی هم که خود را از بزرگترین شاگردان سید رشتی
 میدانستند رفته بود و آنها مُقَدِّم جناب ملاحسین را محترم و
 گرامی داشتند • جناب ملاحسین در ضمن مذاکرات و مباحثات
 نسبت به دستورات و وصایای موكده استاد بزرگوار آنها را
 منذر داشت که قیام نموده در صد دفعه و جستجوی موعود
 و مولای خود باشید • ولی آن دو نفر را بکلی از روح و جوهر
 تعالیم جناب شیخ و سید بی نصیب یافت • لذا آنها را بحال
 خود گذاشته و از کربلا منصرف شده و تصمیم گرفته مادر و
 خواهر و اثاثیه زندگانی را در کربلا گذاشته با اتفاق برادر
 و خالوزاده خود رهسپار ایران گردید • و باراده غیبیه الهیه
 طریق مسافرت را از راه بوشهر انتخاب نمود و در ورود به
 بندر بوشهر که چندی محل توقف و تجارت حضرت نقطه اولی
 بود نفحات طیبه ئی بمشامش رسیده و باطناً احساس مینمود
 که قوه ئی پنهانی او را بصوب شیراز راهنمائی مینماید لذا توقف
 ایشان در بوشهر زیاد طول نکشیده با همراهان رهسپار شیراز
 گردید •

(۱) در کتاب بحار الانوار از جلد سیزدهم ص ۱۹۷ این حدیث
 مذکور است (عن ابی عبد الله جعفر بن محمد انه قال کیف انتم
 اذا ضرب اصحاب القائم الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج
 الیهم المثل المستانف امر جدید علی العرب شدید)

۱۲- ملاقات جناب ملا حسین و حضرت اعلیٰ

دروازه کازرون در قسمت جنوبی شهر شیراز بوده که اکنون اثری از آن دروازه باقی نیست و محله‌ئی از محلات شیراز است که بهمین نام نامیده شده و درخت چناری در این محل در سر چهار راه باقیمانده که فقط علامت و اثری از آن ایام است و در همین مکان است که حضرت اعلیٰ با جناب ملا حسین ملاقات فرموده اند .

جناب ملا حسین بمحض ورود بشیراز به همراهان خود میرزا محمد حسن برادر رکھتر و میرزا محمد باقر خالوزاده خود دستور دادند که بروند در مسجد ایلخانی منزل نمایند و منتظر باشند تا خود ایشان هم بآنها ملحق شوند (۱)

جناب ملا حسین در خارج دروازه مشغول گردش بود در آنوقت ناگهان ملاحظه نمود سید جوانی با عمامه سبز و چهره نورانی بطرف او می‌آیند . آن جوان نزدیک شده با تبسم شیرینی سلام داد فرمودند **الْحَمْدُ لِلَّهِ** سلامت وارد شدید و مانند یک دوست قدیمی ایشانرا بانهایت محبت

(۱) مسجد ایلخانی از بناهای مرحوم جانی خانی فرزند اسمعیل خان قشقائی رئیسرایل قشقائی بود که بعد از پد رحکومت موروثی ایل قشقائی راد داشته و ایلخانی بوده است و این مسجد راد رجوار منزل خود در محله میدان شاه در سال ۱۲۲۰ و اند سال ساخته و خود او در سال ۱۲۲۹ فوت نموده است .

و مهربانی بمنزل خود دعوت فرمودند (۲) جناب ملاحسین از این ملاقات احساس روحانیتی عجیب درخود نمود و ابتدا عرض کرد همراهانم درمسجد ایلخانی منتظرند • مرا معذور بدازید • آنحضرت باو فرمودند آنها را بحفظ و حمایت الهی بگذار و فرمودند تا درحضورمبارک بمنزل آنحضرت بروند • بیان شیرین و جَدَّاب آنحضرت اثرخود را نمود و جناب ملاحسین بی اختیارشده و مانند آنکه قوه مغناطیسی او را بطرف خود میکشاند • درعقب آنحضرت روانه منزل مبارک شد •

(۱) جناب ملاحسین بشرویه ئی فقط یکمرتبه حضرت اعلی رادرمجلس روضه خوانی منزل جناب ملاصادق مقدس درکر بلا زیارت نمود که درآن مجلس جناب سید رشتی و جمعی از شاگردان حضورداشتند و جناب ملاحسین بالای منبر بمرثیه خوانی مشغول بود و در اینحال حضرت اعلی بدعوت جناب ملاصادق مقدس درآن مجلس ورود فرمودند و شاید دفعه دیگرهم درمجلس درس جناب سید کاظم رشتی که گاهی حضرت اعلی تشریف میبردند آن جمال نورانی را زیارت کرده بود •

۱۳- اظهار امر مبارک

اولیاست
 « قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل »

(بیانات حضرت بهاء الله در کتاب ایقان)

چون حضرت اعلی و جناب ملاحسین بشرویه طی بدر منزل رسیدند و دَقُّ الباب فرمودند غلام سیاه در را بساز نمود و حضرت اعلی جناب ملاحسین را بورود در منزل دعوت نموده و این آیه را تلاوت فرمودند (فَادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ) و از پله ها بالا رفته و بحجره بالا خانه بیت مبارک ورود فرمودند در آن حال وسایل شست و شو حاضر شده و خود آنحضرت ابریق را بدست مبارک گرفته و خواستند دست و روی مهمان را از گرد و غبار راه بشویند ولی جناب ملاحسین قبول ننموده احتراماً تقاضا نمود که خود اینکار را انجام دهد حضرت اعلی قبول نفرمودند و بادست خود آب ریخته و ایشان دست و روی خود را شست و شو دادند . سپس شربت و چای حاضر شده باکمال محبت و مهربانسی از میهمان خود پذیرائی فرموده از رنج و زحمت سفر بهیرون آمد جناب ملاحسین پس از ادای شکر و سپاس از اینهمه ملاطفت و مهربانی اظهار خجلت و انفعال نموده عزم خدا حافظی نمود که هرچه زودتر خود را بهمراهان که در حال انتظار در مسجد

ایلخانی بسر میبرند برسانید لذا حضور مبارک عرض نمود که حال موقع ادای فریضه مغرب است اولی آنستکه بمسجد رفته با همراهان بادای صلوة بپردازد حضرت اعلیٰ باو فرمودند اولی آنکه امور را بمشیت و اراده الهی تفویض نمائید اکنون اراده و مشیت خداوندی چنین است که شما در اینجا توقف نمائید • ملاحسین با نهایت تعجب و تحیر در مقابل قدرت و جذابیت کلام آنحضرت سکون و آرامش حاصل نمود و تفویض گردید • آنگاه برخاسته وضو ساخت و بادای صلوات پرداخت • آنحضرت نیز بتلاوت نماز مشغول گردیدند و در آنحال که ملاحسین بادای صلوات مشغول بود افکار بسیاری از مساعی گذشته و وضعیت حاضره و این ملاقات غیر مترقبه او را احاطه نموده بدعا و مناجات و تضرع و توسل پرداخته از آستان الهی درخواست مینمود که ثمره مجاهدت و سعی و کوشش او را در تفحص و تجسس مولا و پیگانه مقصود و موعود منتظر هرچه زودتر ظاهر و آشکار سازد و سر و رمز و عده های استاد بزرگوارش چهره بگشاید •

پس از فراغت از نماز با آنحضرت بمصاحبه و مکالمه پرداختند و در آن هنگام نیمساعت از شب گذشته بسود • مسائلی که مورد گفتگو و مفاوضه قرار گرفت بیشتر در اطراف وفات جناب سید رشتی و امور پیروان شیخ و سید و وعده هائی که آن دو بزرگوار بقرب ظهور موعود منتظر داده بودند دور میزد تا بالاخره بانجا رسید که جناب سید کسی را

بسمت جانشینی خود تعیین فرمود و تاکید نمود که جمیع تلامیذ بعد از ایشان قیام نموده با انقطاع و توکل بمجاهده پردازند تا مولای خود را بیابند و علامات و نشانه هائی را معین فرمود که با هیچیک از مدعیان نیابت سید مطابقت ندارد چنانچه فرمود آن موعود منتظر جوانی است امّی از خاندان رسالت و طهارت صاحب علوم لدنی والهی • منزه و مبری از هرگونه نقص و عیب جسمانی و از زمان کودکی به تقوی و پرهیزکاری مألوف و مقدّس از هر خطا حتی از مکروهات اسلامی است •

ملاحسین در اثناء مکالمه و مصاحبه و مبادله کلام چنان مجذوب نورانیت و لطف کلام و بیان آنحضرت گردیده بود که حقائق عمیق تر در آلوده مبارک احساس مینمود لذا هر لحظه خود را خاضع تر مشاهده نموده و آماده تر برای استماع پیام غیبی الهی که مستور از ابصار بود میگردد و روح و قلب خود را سرشار از مسرت میدید • در این موقع حسّاس که سرنوشت جمیع اهل عالم در این لحظه و برهه از زمان بارآده و مشیت نافذه الهیه تعیین میگردد • آنحضرت پرده از سرائر ضمیر برداشته و چهره مبارک را باو متوجه نموده و فرمودند : خوب دقت نما و مشاهده کن • تمام این علامات و آثار در من موجود است • و انطباق هر یک از علامات و صفات را در باره خود بیان و شرح فرمودند • ملاحسین که کاملاً روحاً آمادگی قبول این امانت الهی

را باراده نافذه غیبیه الهیه پیدا نموده بود بدیده حقیقت نگریست و تمام آن علامات و آثار را مانند انوار آفتاب در آن وجود مبارک ظاهراً و باطناً مشاهده نمود . معذک باز بخاطرش گذشت که هر چند صفات و حالات روحانی و تقوای الهی و جذّابیت و نورانیت آنحضرت انکارپذیر نیست ولی بالاترازمه این صفات احاطه و قدرت باطنیه و روحیه مافوق قوه بشری توأم با علم الهی لازمه این ادعای بزرگ و خطیر است تا بر جمیع اسرار قلوب واقف و آگاه بوده معضلات و مشکلات را حل فرموده درهای بسته شده علوم را بر روی بشر بگشاید . چنانکه جناب سیدرشتی فرموده بود که علم من قطره ایست از آن دریای بیکران .

چون این فکر در خاطرش گذشته و خلجان مینمـود آنچه بر خاطرش خطور نموده بود معروض داشت و آنحضرت شنیده سکوت اختیار فرمودند . و جناب ملاحسین مصمم گردید که هرگاه مرتبه ثی دیگر این دعوی بزرگ را اظهار و تکرار فرماید مسائل مشکله ثی را که در ایام جناب سیدرشتی در دفتری جمع نموده و کسی را تاکنون قادر به حل آن مشکلات نیافته بود بیرون آورده مورد امتحان قرار دهد . او با این افکار خود مشغول بود که ناگهان آنحضرت باردیگر باو خطاب نموده فرمودند درست فکرنمائید مگر ممکن نیست آن کسیکه سید مکرر در باره او داد سخن داده و تأکید میفرمود من باشم ؟

ملاحسین که از شنیدن بیان محکم و قاطع و پیران جذاب
 مبنی بر داعیه این مقام عظیم بکمال دهشت و تحیر ب فکر عمیقی
 فرو رفته و در خاطر خود تقدیم آن رساله را که مملو از سئوالات
 مشکله بود میزان تشخیص خود قرار داده بود ناگهان بخود
 آمده بلا درنگ آن دفتر را بیرون آورده بانهایت خضوع
 تقدیم داشت و بانگرانی هرچه تمامتر منتظر بود که چه
 اثری خواهد بخشید .

آنحضرت رساله را از او گرفته لمحہ در آن نظر
 فرموده یکایک مسائل مشکله را که در آن مندرج بود با بیانی
 واضح و روشن تفسیر و تبیین نموده شرح و توضیح فرمودند
 و علاوه بر آن درباره مسائل مهمه دیگری که در هیچیک از
 آثار و کتب بنظر او نرسیده و هرگز بخاطرش خاطر نکرده
 و حتی از جناب سید هم نشنیده بود بیاناتی جالب و
 جاذب فرمودند بنحویکه ملاحسین غرق در بحور معانی
 گشته قلبش چنان روشن گشت که یگسره تسلیم و تقوی
 گردیده دل بباخت آنگاه آنحضرت خطابی مهیمن باو فرمودند
 که با آنکه شایسته بنده ضعیف نیست که خداوند قدیر
 را امتحان نماید بلکه سزاوار آنستکه خداوند بنده خود را
 در مراتب بندگی امتحان بفرماید . اگر تو میهمان نبودی کار
 بسی مشکل و صعب بود معذک برای نجات تو که میهمان
 عزیز بودی آنچه خواستی باراده الهیه ظاهر گردید
 و اینک بدان و آگاه باش که در این ساعت و دقیقه باب

مدینه علم الهی مفتوح گردیده و من باب این مدینه الهیه
 میباشم و از این به بعد هر کس هر چه بخواهد و مسئلتی دارد
 باید از اینجا بطلبد و منم نقطه علم و عرفان و شناسائی الهی
 هر کس مرا شناخت بِمَعْرِفَتِ اللَّهِ واصل شده است .
 سپس قلم بدست گرفته شروع به نزول آیات در تفسیر و تشریح
 سوره یوسف که به أَحْسَنُ الْقِصَصِ معروف است فرمودند
 زیرا ملاحظه حسین در نزد خود تفسیر بدیع و جدیدی را برای
 سوره مبارکه قرآنیه یکی از موازین شناسائی و عرفان موعود
 منتظر قرار داده و قبلاً از جناب سید رشتی تفسیر آنرا تقاضا
 نموده بود و ایشان فرموده بودند در قدرت من نیست
 بزودی کسیکه بعد از من میآید بدون آنکه کسی از او خواهد
 تفسیری برای سوره خواهد آورد که بزرگترین دلیل بر
 جلالت قدر و صدق دعوت اوست (۱) .

(۱) در تاریخ جدید تالیف میرزا حسین همدانی چنین مذکور است

و نیز روزی منفرداً شرفیاب خدمت جناب سید مرحوم شدم
 (روایت جناب ملاحظه حسین) در کتابخانه تشریف داشتند در بین
 صحبت سئوال نمودم که چرا سوره یوسف را در قرآن احسن
 الْقِصَصِ نامیده اند فرمودند در این زمان موقع بیان جهت آن
 نیست (در اخبار و احادیث اسلامی است که قائم موعود تفسیری
 جدید بر این سوره مبارکه با خود خواهد آورد و حضرت اعلی
 در این ليله مبارکه اولین سوره از این تفسیر را بنام (سوره
 الْمَلِكِ) نازل فرمودند و تکمیل تفسیر شامل یکصد و پانزده سوره
 است که در مدت چهل شبانه روز صورت اتمام پذیرفت باین
 معنی که سوره یوسف در قرآن شامل یکصد و پانزده آیه است و در این
 تفسیر برای هر یک از سوره نازل فرموده اند باین تفسیر در هر یک از سوره پانزده

قلم مبارک بسرعت غیرقابل تصویری در میدان لوح به تحریر و جولان مشغول بود و همان آیات را در حین نزول و تحریر بالحنی دلربا و جذاب تَخْتی میفرمودند و بعد از هر چند جمله این آیه قرآن را مکرر تلاوت میفرمودند :

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

ملاحسین چنان مجذوب گشته و دل داده بود که خود را در جنت موعود مشاهده نمود و زمام اختیار از کفش روده شد اجازه رفتن خواست با و فرمودند با اینحال هر کس تو را به بیند دیوانه می پندارد و امر فرمودند در آنجا بماند و سپس با و فرمودند :

ای ملاحسین این ساعت و دقیقه فجر طلوع آفتاب حقیقت است و مقامی بسیار عظیم دارد و در آتیه در تمام عالم وزندگی بشر پاس احترام این لحظه را رعایت نموده جشنها برپا خواهند نمود و تو شکر کن خدا را که بچنین موهبت عظیمی نائل گشتی (۱)

(۱) در کتاب دلائل سبعة ص ۵۴ در حق جناب ملاحسین چنین میفرمایند : "تو خود اول مومن را میشناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی طفلهای اصفهان هم در وقتیکه وارد شدم میگفتند که يك طلبه پیراهن چاك آمد از قبل سيد و عالم كه پیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل و برهان الزام کرد حال این یکی از ادلاء این ظهور است که بعد از فوت مرفوع سید رفیع الله دَرَجَتَه اکثر علمای اذقت نموده و بیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بعوضه ثنی
(بقیه در صفحه بعد)

در آن موقع دو ساعت وپازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول^۱
سال ۱۲۶۰ هجری گذشته بود که مطابق است با شب ۲۳
می از سال ۱۸۴۴ و شب شصت وپنجم از تحویل حمل کسه
منطبق بود با سوم خرداد ماه باستانی (۱)

چون سه ساعت از شب گذشت طعام ومائده حاضر
گشته مشغول تناول گشتند جناب ملاحسین بطوریکه خود
بعداً اظهار نموده بود در آنحال تمام اوصاف و حقائق
آیات شریفه قرآن را که در وصف بهشت موعود نازل گردید ه

بقیه از صفحه قبل :

مستوهب شده که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم
القیامه دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند
کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید "

(۱) در باب ۷ از واحد ثانی کتاب مستطاب بیان فارسی
میفرمایند :

لله
" واز حین ظهور رر شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول
(ص) هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن
بعدا از دو ساعت وپازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی
سنه هزار وویست و شصت که سنه هزار وویست وهفتاد
بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود ... "

از مناره مسجد بلند شد و مردم راه حضور در مسجد و ادای صَلَوَة دعوت مینمود . در این شب پس از نزول تفسیر سورهُ یوسف با و فرمودند من بَابُ اللَّهِ وَنُقْطَةُ أَوْلَیِّهِ هستم و تو بَابُ الْبَابِ . هفده نفر دیگر جز تو متدرجاً بنحوی که احدی در راهنمایی و ایمن آنها دخالتی نخواهد داشت بمن ایمن خواهند آورد و جمعاً هیجده نفر حروف حسی نورانی خواهند بود . و چون تعداد حروف حسی کامل گردد باتفاق یکنفر از آنها بسفر مکه و مدینه خواهم رفت و پیام الهی را بشریف مکه ابلاغ خواهم نمود و از آنجا مراجعت به عراق عرب کرده و در آنجا اعلاء امر خواهم نمود و با و فرمودند به مسجد ایلخانی نزد همراهان معاودت نموده سکونت اختیار نماید و بدون آنکه کسی از آنچه که امشب تحقق یافته و بظهور رسیده آگاه گردد بتدریس مشغول شود جناب ملاحسین طبق دستور مبارک به مسجد ایلخانی نزد رفقا و همراهان خود رفت و در آنجا جمعی از پیروان شیخ و سید چون از ورود ایشان مطلع شدند گردش جمع شده و برای استغاضه از محضرش حاضر گشتند . ایشان هم اهتمام نموده مجلس درس و وعظ برپا کرده کتاب شَرْحُ الزَّیَّارَةِ جناب شیخ را تدریس و تبیین و تشریح مینمود (۱) و حضرت

(۱) کتاب شرح الزیاره از تالیفات مشهور جناب شیخ احمد احساسی است در چهار جزء که در تشریح مطالب زیارت جامعه کبیر که در بین شیعیان شهرت بسزائی دارد تالیف فرموده اند و در حدود سی هزار بیت است .

نقطهٔ اُولیٰ نیزگاهی در آن جمع حاضر شده و ما بین حاضرین مجلس قرار می‌گرفتند و بعضی از شبها حضرت نقطهٔ اُولیٰ مُبَارَكُ غُلامِ خود را می‌فرستادند و جناب ملاحسین را بمحضر مبارک احضار می‌فرمودند • و بر این منوال مدت چهل شبانه روز گذشت که جز جناب ملاحسین احدی از آن سَرِّ اَللهی که پرده از چهره مبارک خود گشوده بود واقف و آگاه نبود (۱) و در این مدت تفسیر سوره یوسف که قیومُ الاسماء نیز نامیده شده کامل و همچنین صحیفه مخزونه مشتمل بر چهارده ادعیه عظیمه بر سبک صحیفه سجادیه از قلم آنحضرت نازل گردیده و تلاوت آیات نازله در این دو اثر مهم موجب اتمام حجت بر خلق می‌گردید •

(۱) در باب ۱۵ از واحد هشتم بیان فارسی چنین می‌فرمایند :
 " و همچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف (سین) مؤمن به « با » نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد " توضیح آنکه نوزده نفر واحد اول بیان را به تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم تعیین فرموده اند • خود آنحضرت بمنزله با و اول من آمن بمنزله سین و هفده نفر بقیه بمنزله یکی از حروف آن میباشند •

۱۴- تشکیل حروف حتی بیان

بطوریکه مذکور گردید تا مدت چهل شبانه روز جز جناب باب‌الباب از امر الهی کسی آگاه نبود روزها بر حسب امر مبارک در مسجد ایلخانی با آرامش و سکون قلب بتدریس مشغول بود و بعضی از شبها بحضور مبارک احضار میگردید و بمفاوضه و مصاحبه در آن محضر نورانی میگذرانید. تاشبی حضرت نقطهٔ اولیٰ با و فرمودند بزودی سیزده نفر از دوستان تو خواهند آمد بآنها نهایت محبت را بنما تا خداوند بصرف لطف و کرم خود آنها را که حیاتشان را وقف یافتن محبوب خود نموده اند بطریق حق که دقیق تراز مو و برنده از مشیر است هدایت و راهنمایی فرماید.

صبح آن شب که ملاحسین از منزل آنحضرت مراجعت نمود مشاهده کرد که جناب ملاعلی بسطامی باتفاق دوازده نفر از همراهان که همه از شاگردان جناب سیدرشتی بودند بشیراز ورود نموده و برای ملاقات ایشان بمسجد ایلخانی آمده اند.

جناب ملاحسین با کمال محبت از آنها پذیرائی نمود و بعد از چند روز جناب ملاعلی از سکون و آرامش قلب جناب ملاحسین که مشغول تدریس بود تعجب نموده در یافت که بمقصود واصل شده است. لذا با و گفت ما هم

به تبعیت از شما به تفحص و جستجو قیام نموده در پی شما بشیر از آمده ایم و حال چنین استنباط میکنیم که شما پی بمقصود برده و دوره انتظار بسرآمده است باید جهت از تو می‌خواهیم که ما را از این حیرت و سرگردانی نجات دهی .
 جناب ملاحسین که آماده گی آنها را مشاهده کرد با اشاره و تلویح آنها را بشارت داده و تاکید نمود که هر نفسی خود باید بمجاهده و ریاضت و نورانیت ضمیر بر این سرّ الهی واقف گردد و راه بمقصود و مطلوب بیابد . جناب ملاعلی و همراهان از شنیدن این مژده بزرگ غرق در مسرت گشته بر ریاضت و عبادت مشغول شدند . روزها بروزه داری و شبها به بیداری و نماز و دعا پرداختند تا شب سوم در حین ادامه صلوة تیر دعا به هدف اجابت مقرون گشته و جناب ملاعلی در حالیکه بمناجات و راز و نیاز گذرانده بود در عالم رؤیا نوری را مشاهده نمود که او را بمقصود دل و جان راهنمایی کرد .

او بانهایت فرح و سرور بحجره جناب ملاحسین وارد شده او را از چگونگی رویای خود آگاه نمود . ملاحسین او را در آغوش گرفته مسرور شد و در هنگام طلوع آفتاب متفقاً به بیت مبارک شتافتند . مبارک غلام آنحضرت را در بیرون در بیت در حال انتظار دیدند و او بانها خوش آمد گفته بداخل بیت راهنمایی نمود . ملاعلی بحضور مبارک رسیده و با کمال اطمینان خاطر بدون احتجاج بصرف نورانیت ضمیر ایمان

خود را عرضه داشت (۱) و باقی همراهان او نیز هر یک بطریقی از مکاشفه روحانی و توسل بدعا و مناجات و راز و نیاز بسر منزل مقصود راه یافتند و بهمراهی جناب ملاحسین بحضور حضرت نقطه اولی مشرف گشته ایمان خود را عرضه داشتند و در ردیف حروف حَیّ بیان محسوب گشتند و اسامی آنها در لوح محفوظ الهی مشهور گشت • تاشبی حضرت اعلیٰ جناب ملاحسین فرمودند یک نفر دیگر باقیست که هیجده نفر حروف حَیّ تکمیل شود و او فردا وارد شیراز خواهد شد •

در روز بعد وقتیکه جناب ملاحسین در حضور مبارک بطرف منزل میرفتند در اثناء طریق جوانی تازه از راه رسید بملاحسین برخورد نموده او را در آغوش کشید و از چگونگی حال او و کیفیت تحقیق و تجسس محبوب عالمیان پرسش نمود و جناب ملاحسین طبق دستور از جواب صریح خود داری نمود و او را دعوت با استراحت کرد آن جوان چون حضرت اعلیٰ راقبلاً در کربلا زیارت نموده بود بطرف آن حضرت که در آن حین از آنجا عبور میفرمودند اشاره نموده گفت من این امر عظیم را از این سید بزرگوار برکنار نمی بینم • ملاحسین با مسرتی

(۱) حضرت اعلیٰ درباره جناب بسطامی میفرماید: "فَإِنَّ فِي عِبَادِ اللَّهِ عِبَادًا إِذَا سَمِعُوا آيَةَ يَوْمِنَا كَمَا آمَنَ عَلَى الْبِسْطَامِيِّ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِاسْتِمَاعِ آيَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ دُونِ طَلَبِ بَيِّنَةٍ مِنْ غَيْرِهَا"

زائد الوصف بی اختیار این بیت برلسانش جاری شد :

دیده ئی خواهم که باشد شه شناس

شاه را بشناسد اندر هر لباس

وقضیه را فوراً بحضور مبارک معروض داشت • باو فرمودند :

تعجب مدار مادرعوالم روحانی با اینجوان مرابطه و مکالمه داشته و منتظر ورودش بودیم این جوان جناب ملامحمد علی بارفروشی بود که بقصد زیارت و حج خانه کعبه رهسپار طریق فارس گردیده و موقعی بشیراز رسید که جناب ملاحسین و سایر اصحاب در شیراز بودند و با ایمان او حروف حی کامل گردید و بعداً بلقب قدوس شهرت یافت •

هرچند آخراز همه حروف حی بیان مشرف گشت ولی بر همه آنها تقدّم یافت سن ایشان در هنگام ورود بشیراز بیست و دو سال بود •

ازین هیجده نفر حروف حی فقط جناب قرّة العین بود که بشیراز نرفته و نعمت تشرف نصیبش نگردید و لسی از جهت ایمان و عرفان که غائبانه حاصل نمود و فضل و کمال و فداکاری و شهامت و شجاعت بمقامی اعلیٰ و ارفع رسید که گوی سبقت را از رجال رهود •

جناب قرّة العین که بعداً بلقب طاهره شهرت یافت بعد از وفات جناب سیدرشتی در کربلا ساکن و محضر درس دایر نموده عده ئی از تلامیذ جناب سید از محضرش استفاده مینمودند تا وقتیکه ندای حضرت باب از شیراز

بلند گردید و جناب میرزا محمد علی شوهر همشیره ایشان که
مرضیه نام داشت بقصد زیارت حضرت باب از کربلا حرکت
نمود حضرت طاهره عریضه ثی نوشته و غزل معروف که مطلعش
این است :

لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ وَشُعَاعُ طَلْعَتِكَ اِغْتَلَى

زچه رو اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ نَزْنَى بِنَى كَه بَلَى بَلَى

در جوف نهاده تقدیم داشت و چون میرزا محمد علی عریضه اش
را بحضور مبارک رسانید آنحضرت ایمان غائبانه او را پذیرفته
و در سلك حروف حی بیان محسوب داشتند و به صد ورتو قیعی
ایشانرا سرافراز فرمودند و بقرار معلوم قبل از آنکه جناب ملا
علی بسطامی حسب الأمر حضرت اعلیٰ به کربلا وارد شود و
آیات اَحْسَنَ الْقِصَصِ را اعلام نماید جناب طاهره در رو یادیده
بود که سید جوانی در بین زمین و آسمان آیاتی تلاوت مینماید
و قتیکه بیدار شد قسمتی از آنچه که در عالم رو یادیده بود
نوشته یاد داشت نمود و همان جملات را در آیات اَحْسَنَ
که جناب ملا علی بسطامی با خود آورده بود زیارت کرده بر
مراتب عشق و محبت وانجذابش افزود .

اسامی حروف حی از اینقرار است

—————

- ۱— جناب ملاحسین بشرویه ثی اول من آمن ملقب به باب الباب
- ۲— " ملاعلی بسطامی ثانی من آمی
- ۳— " میرزا محمد حسن برادر کوچک جناب ملاحسین
- ۴— " میرزا محمد باقر خالوزاده جناب ملاحسین
- ۵— " ملایوسف اردبیلی
- ۶— " ملاجلیل ارومیه ثی
- ۷— " ملا محمود خوئی
- ۸— " ملا احمد ابدال مراغه ثی
- ۹— " سید حسین یزدی
- ۱۰— " ملا خدا بخش قوچانی که بعداً معروف بملاعلی شد
- ۱۱— " میرزا محمد یزدی روضه خوان
- ۱۲— " شیخ سعید هندی
- ۱۳— " میرزا محمد علی قزوینی فرزند ملا عبد الوهاب
- ۱۴— " میرزا هادی برادر میرزا محمد علی قزوینی
- ۱۵— " ملا باقر تبریزی
- ۱۶— " ملاحسن بجزستانی
- ۱۷— " قرة العین که بعداً بلقب طاهره نیز شهرت یافت
- ۱۸— " ملا محمد علی بارفروشی که بلقب قدوس مشهور گردید (۱)

(۱) در کتاب مستطاب بیان باب ثانی از واحد اول حضرت اعلی

(بقیه درص بعد)

چون تعداد حروف حی کامل گردید هر يك از آن نفوس مقدسه نورانیه را برای اعلان امر و ابلاغ بشارت ظهور نقطه اولسی و مفتوح شدن باب علم الهی بدون ذکر نام و نشان بسمتی مامور فرمودند (۱) و قبل از عزیمت آنان همه را بتائیدات غیبیه و امدادات محتومه الهیه مطمئن و امیدوار فرموده و به پیروی از انقطاع و جانفشانی حواریین حضرت روح توصیه و سفارش فرمودند و آن جمع فداکار با ایمانی کامل و قلبی سرشار از عشق و شهادت و جانبازی در راه محبوب تازه یافته خود بمیدان خدمت که محاط بهممه گونه مخاطرات و آفات و بلیات بود رونهادند و هر يك بطرفی بحرکت درآمدند *

بقیه از ص قبل :
حروف حی را بنام اقرب اسماء الهی مورد ستایش قرار داده —
چنین میفرمایند : " و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده
خداوند اسماء ایشان را در این کور حروف حی زیرا که چهارده
نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که با اسماء ابواب اربعه
یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند
که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوی آنها مهتدی هستند
بهدای ایشان "

(۱) در کتاب دلائل سبعة میفرمایند : " قسم بذات مقدس
الهی که من حیقم میآید که کسی مرا بشناسد زیرا که عرفان حق
صرف عرفان الله است و حب او حب الله است و چون حد این
خلق را میدانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم این
همان خلقند که در حق مثل رسول الله (ص) که لا مثل بوده و هست
گفتند انه لمجتون و اگر میگویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر
کذب قول آنهاست "

جناب پاپ الباب بعزم ورود بارض طاء و تشریف بمحضر حضرت بهاء الله که در آنوقت بسن بیست و هفت سالگی در بین افراد عائله جلیله و سایر وزیرزادگان بصفات و اخلاق و رفتار نیک ممتاز و به تمسک و تشبث به اصول ادیان و رعایت جمیع مهانی روحانی و عرفانی مشهور بودند طریق طهران را در پیش گرفت که در ضمن مأموریت خود را برای رسانیدن توفیق مبارک خطاب به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و ابلاغ امر مبارک بپایان برساند • و جناب ملا علی بسطامی مامور عزیمت به عتبات جهت ابلاغ توفیق مبارک به شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام و اعلان امر و اتمام حجت در مجمع علما و طلاب علوم دینی و تلامیذ جناب سید رشتی شد و جناب شیخ سعید هندی بطرف هندوستان و اعلان امر مبارک در آنصفحات حرکت نموده و هر کدام بطریقی با تحمل بلایا و مصائب بمقصود خود نائل گردیدند • و بعضی از حروف حی را هم امر فرمودند در موطن خود توقف نموده بخدمت بپردازند • و جناب قدوس را نیز جهت همراهی و مرافقت در سفر حج انتخاب فرمودند •

۱۵- غزمت حضرت باب به مکه و مدینه

حضرت نقطه اولی بعد از انجام امور مهمه مخصوصاً خبروصول جناب باب الباب بطهران و ابلاغ پیام بحضور مبارک حضرت بهاء الله سرور فوق العاده در آنحضرت ایجاد نموده عازم سفر حج گردیدند • والده و حرم مبارک را جناب خال اعظم سپردند و باتفاق جناب ملا محمد علی قدوس و غلام باوفای خود مبارک روز ۲۶ ماه شعبان از سال ۱۲۶۰ که قریب چهار ماه از اظهار امر گذشته بود از شیراز حرکت فرمودند (۱) مدت ده روز طی طریق تا بوشهر طول کشید و روز ششم ماه رمضان بوشهر ورود فرمودند •

جناب حاج سید محمد خال هنوز در این بند ربه تجارت مشغول بودند بعد از تهیه موجبات این سفر طولانی شب ۱۹ ماه رمضان با همراهان به قایق کوچک شرعی سوار شده بعد از سه ساعت بکشتی بزرگ که آنهم شرعی و در دریا لنگر انداخته بود سوار شدند • در این لحظه تازه آفتاب افق را روشن نموده و منظره بدیعی در دریا بوجود آورده بود •

(۱) در باب ۱۷ از واحد چهارم بیان میفرمایند: "وکسی که اورا میشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد براو گذشته که خداوند با او مباحات فرمود در ملاء اعلیٰ بانقطاع او و اخلاص او در رضای او"

در آنسال چون عید اضحی در روز جمعه واقع
 میشد وحج اکبر بود در نظر مسلمین زیارت خانه کعبه و
 انجام مناسک حج اهمیت خاصی داشته و امید بظهور موعود
 منتظر در بیت الله الحرام میرفت از این جهت حجاج بیش از
 سالهای قبل در مکه معظمه اجتماع نموده بودند و از شهر
 شیراز نیز عده کثیری از مردم با شمین کشتی بقصد انجام این
 فریضه مهم و وصول به منقبت عظمی عازم مکه بودند و بواسطه
 کثرت جمعیت و عدم وسائل و هیاهو و نزاع حجاج با یکدیگر
 بر آنحضرت خیلی سخت گذشت (۱) مخصوصاً شیخ هاشم
 برادرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز در بین جمعیت
 بعناد و اذیت و آزار آنحضرت پرداخت و راکبین کشتی را بر علیه
 آنحضرت می شورانید تا آنجا که ناخدای کشتی بر مظلومیت
 آنحضرت واقف گشته خواست شیخ را از کشتی خارج و بدریا
 اندازد ولی آنحضرت شفاعت فرمودند و او را خلاص کردند و
 این مطلب باعث تحیر و تلبه ناخدا گشت .

(۱) در باب ۱۶ از واحد چهارم بیان میفرمایند: " چنانچه
 خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرجهای کلیه مینمود و از رفیق
 خود که هم منزل او بود بقدریک فنجان آب از او مضایقه مینمود
 در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط
 که دوازده روز طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند بمَدَنی
 گذرانیده ... چه در سپیل مکه امری که اَقْبَح از هرامری بود نزد
 حق و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این
 امر در هر حال حرام بوده و هست "

بعد از دو روز کشتی به بندرکنگان رسید . در خطبه کنگان این آیات نازل گردیده است :

« فَبِحَانَ الذِّبَى قَدْ أَسْرَى بِعَبْدِهِ فِي يَوْمٍ مِّنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ إِلَى الْفُلْكِ الْمُسْخَرِ فَوْقَ مَاءٍ هَذَا الْبَحْرُ الْأَجَاجِ الدَّاخِرِ الدَّاخِرِ الْمَوَاجِ الْمَمْوَجِ بِمَوْجِ الْأَبْتِهَاجِ وَالْمَسِيرَةِ بِرِيحِ هَوَاءِ الشَّمَالِ مِنْ عَيْنِ يَمِينِ الْعَرْشِ عَلَى سَبْلِ الْمَنْهَاجِ الدَّاعِي أَهْلَ الْبَحْرِ فِي كَمَالِ الْأَسْتَوَاءِ فِي يَوْمٍ مِّنَ النَّهَارِ إِلَى جَزِيرَةِ الْوَاقِعَةِ فِي سَاحِلِ هَذَا الطَّمْطَامِ مَاءِ الْمَلْحِ الْأَجَاجِ الَّتِي قَدْ خَلَقَ اللَّهُ اسْمَهَا فِي الْحُرُوفِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ كَحَرْفِ كَلِمَةِ أَمْرِهِ كُنْ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَدْ اتَّقَنَ سَبْلَ مَحَبَّتِهِ لِأَهْلِ اجَابَتِهِ عَلَى مَقَامٍ لَا يُمْكِنُ فِي الْأَبْدَاعِ بِمِثْلِهِ لَثَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ أَجْرَى اللَّهُ آيَاتِ فَضْلِهِ عَلَى ذَلِكَ الْمَنْهَجِ لَكُنْتُ مِنَ الشَّاكِرِينَ »

و کشتی از بندرکنگان حرکت نموده بعد از ده روز دیگر به مسقط وارد شد و آنحضرت و همراهان چند روزی در این محل استراحت و در منزل و اهل مسقط سکونت اختیار فرمودند و در اینجا یکی از علما ابلغ امر فرموده اند ولی از اوقالی مشاهده فرمودند چنانکه میفرمایند :

« وَلَقَدْ نَزَّلَ ذِكْرَ اللَّهِ أَرْضَ مَسْقَطٍ وَبَلَغَ حُكْمَ اللَّهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ قَدْ اتَّبَعَ هَوَاهُ مِنْ بَعْدِ مَا تَلَى آيَاتِنَا وَإِنَّهُ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ لَمِنَ الْمُعْتَدِينَ قُلْ مَا نَرَى أَهْلَ الْكِتَابِ فِيهَا رَافِقَةً إِلَّا قَوْمٌ بَوْرٌ جَاهِلِينَ وَكَذَلِكَ قَدْ كَانَ حُكْمُ اللَّهِ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ إِلَّا نَفْسًا مِنْهُمْ إِنَّهُ قَدْ آمَنَ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْمُتَّقِينَ »

از توفیق مبارک خطا بجهت

(۱) و بعد کشتی حامل آنحضرت و سایر حجاج از مسقط به سمت جدّه حرکت نمود در جدّه آنحضرت لباس احرام پوشیده و بر شتر سوار شدند و راه مکه را در پیش گرفتند • جناب قدوس در طی طریق مهارشتر آنحضرت را بردوش خود گرفته و این راه را پیاپی پیاده و ابدأً به مشقات ناشی از این قسم سیروسفر توجهی نداشت و شبها تا صبح بیدار و مواظب راحتی و آسایش مولای محبوب خود بود • اول ماه ذیحجه الحرام آنحضرت و همراهان بمکه رسیدند و در آن مرکز بزرگ روحانی که جمعیت کثیری از مسلمین کشورهای مختلف جهت انجام فرائض حج و وصول به ثواب و منقبت حج اکبر حضور داشتند در ضمن انجام مناسک حج نداء الهی را بسمع حضار و نفوس مهمه رسانیدند بطوریکه این خبر در میان تمام حجاج منتشر گردید و هر یک پس از خاتمه مناسک و اعمال واجبه با وطن خود که مراجعت نمودند غالباً طلوع سیّدی جوان و نورانی و با صفات و اخلاق ملکوتی و داعیه جدید از امور خارق العاده آن سال شمرده و برای مردم حکایت مینمودند • عده ثی از آن نفوس توفیق زیارت آنحضرت نصیبشان گشت و از بشارت ظهور جدید آگاه

(۱) حضرت اعلی این محل را ارض حوّانا میده اند و وجه تسمیه این بندر بنام جدّه هم از این جهت است که محل زندگی آدم و حوا را در آن صفحات میدانند و قبر حوا را که اُمّ البشَر و جدّه نوع انسان دانسته اند در این جا نشان میدهند •

شده بعرفان وایمان نائل آمدند و با قلبی سرشار از ایمان و محبت به آنحضرت مراجعت نموده و بامسرت زائد الوصفی این بشارت را بسمع بستگان و اقارب خود رسانیده بذر ایمان در قلوب مستعدۀ افشاندند که بعد ها هریک سرسبز شده درخت باروری گردیدند مانند حاج ابوالحسن شیرازی که در همان کشتی که از بوشهر حرکت نمودند همسفر آنحضرت بود و آنحضرت را مکرر در حین دعا و مناجات و نزول آیات در کشتی زیارت نموده توفیق ایمان حاصل نمود .

در تاریخ نبیل فصل ۷ مذکور است ((از حاجی ابوالحسن شیرازی که خود یکی از مسافرین این کشتی بود شنیدم که گفت من در مدت دو ماه مسافرت خود که با سایر حاج در این کشتی از بوشهر تا جدّه رسیدیم مشاهده میکردم که حضرت باب تمام ایام مستغرق در نزول آیات بود که آنحضرت اِمالا میفرمود و جناب قُدّوس مینوشتند و آنحضرت و جناب قُدّوس با اطمینان کامل مشغول اینکار بودند حتی در موقعیکه کشتی بواسطه باد و طوفان دچار انقلاب دریا میشد و مسافرین همه مضطرب و نگران بودند اهدا تأثیری در شاشت و مسرت آن دو وجود مبارک نمی نمود .))

ولیز حاج سید جواد مُحَرِّر اصفهانی که ندای ظهور جدید را شنیده عازم شیراز شده بود ولی چون حضرت اعلی بقصد حج حرکت فرموده بودند او نیز عازم شده بالأخره در منزل والی مسقط که چند روزی حضرت اعلی استراحت فرموده بودند

آنحضرت را زیارت نموده و سئوالاتی از حضور مبارک نموده و جواب دریافت کرد و در مکه و چند محل دیگر نیز توفیق زیارت نصیب او گشته عاقبت ایمان آورده بمحل خود مراجعت و موفق به تبلیغ جمعی گردید • و نیز حاج محمد رضا فرزند حاج محمد رحیم معروف به مخمل باف از تجار معتبر و محترم کاشان که در حین انجام مراسم حج مکرر زیارت آنحضرت نائل و مجذوب جمال و جلال و نورانیت آنحضرت شده بود و مردم بر حسن عقیدتش افزوده شده و در مدینه نیز حضور مبارک مشرف و از حقیقت حال آگاه گردیده بمقام ایمان فائز شد (۱) و عده ثانی نیز زیارت آنحضرت نائل شده و حتی در جواب سئوالا تشنان

(۱) بطوریکه جناب حاج معین السلطنه تبریزی در تاریخ خود مینگارد حاجی محمد رضا در مراجعت از سفر حج به کاشان بانهایت انجذاب و اشتعال بامومنین و محبین مانوس و مألوف گردیده و بدون ملاحظه رفت و آمد مینمود علمای کاشان از اینجهت برآشفته و حکومت را باذیت و آزار اوتشویق و تحریص مینمودند حاکم نیز که در پی چنین وقتی بود فوراً مأمورین خود را فرستاده حاجی را دستگیر و مدار الحکومه کشیده باشاره و دستور علما و ارباب فلك بسته چوب وافر زدند و اموالش را به یغما بردند و خودش را سر و روی آلوده بر درازگوشی و از گونه سوار نموده با تار و طنهور در کوجه و بازار گردانیدند و مردم او را باچنان حال بر سر و صورتش آب دهان انداخته با تیر ملامت و فحش و ناسزا و انداختن سنگ جسم و جانش را می آزدند در این هیاهو و جنجال شخصی زردشتی بنام سهراب پور کاوس که در کنج کاروانسرا از همه جا بیخبر بود از حجره خویش بیرون دویده پرسید این شخص آیا همان (بقیه در ص بعد)

از قلم مبارک توقیعی خطاب بآنها نازل گردیده و دعوت
 بامر حق گردیدند ولی آثار ایمان از آنها ظاهر نگردید • مانند
 میرزا محیط کرمانی که از تلامیذ معروف و مشهور سید رشتی بود
 و باو ابلاغ امر و تمام حجت در مقابل حَجْرًا لَأَسُودُ در حین طواف
 خانه کعبه فرموده او را دعوت بِمُهَاهِلِهِ فرمودند و در جواب
 بقیه از ص قبل :

حاج محمد رضا ولد حاجی محمد رحیم است گفتند آری همان
 است • او چون براحوالات حاجی از جهت دیانت و امانت
 و صدق و راستی آگاه بود در تعجب شده گفت این شخص
 با چنین شهرت و احوالی هرگز اشتباه نمیکند و بی جهت خود
 را بدین شناعة و قباحت نمیکشد لایمطلب بزرگی در کار است
 از آن به بعد در صد در تحقیق و جستجو برآمده از حقیقت امر آگاه
 و ایمان آورده در سلك مؤمنین درآمد • انتهى
 و او اولین شخص مؤمن از نژاد پارسی است و همان است که در
 مقاله سیاح نیز باین عبارت از او یاد شده است : " چنانچه
 روایت کنند که شخص باهی در کاشان اموالش بتاراج رفته و
 خانمانش پراکنده و پیریشان عربان نمودند و تازیانه زدند و
 محاسنش بیالودند و بر درازگوشی و از گونه سوار و در کوچه و
 بازار بمنتهای آزار باطل و شیپورتار و طنبور بگرداندند و
 شخص گبری در کناری در گوشه رباطی افتاده و ابداً از جهان
 و جهانیان خبری نیافته و چون های وهوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت و چون از جرم مجرم و سبب تشهیر و تعذیب
 بر وجه تفصیل مطلع گشت بجستجو افتاد و در همان روز در
 زمره بابیان داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر برهان
 حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود میمکن هزار سال
 میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد "

سئوالات او نیز رساله مخصوصی در بین مکه و مدینه بنام رساله بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ نازل گردیده بکریلا جهت او ارسال فرمودند ولی اثری از ایمان در او ظاهر نگردید (۱)

در رساله مزبور این آیات نازل گردیده است :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِمَا قُلْتُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عِنْدَ الْكَعْبَةِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ عَلَى السَّائِلِ تِلْكَ الْآيَاتِ الْأُولَى بِمَا قَدْ نَزَلَتْ عَلَى حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْفُرْقَانِ مِنْ قَبْلِ وَان حَاجُوكَ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَبَحَقِّكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْ عَبْدِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلَيْهِ شَهِيدًا فَيَا أَيُّهَا السَّائِلُ الْمَحِيطُ الْمَاقِلُ لَكَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَلْقَاءَ الْكَعْبَةِ مِنْ شَطْرِ رُكْنِ الْغَرْبِيِّ عَلَى مَحَلِّكَ وَمَقْدَمِ الْمَنْبَرِ فِي اللَّيْلَةِ النِّصْفِ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ شَهْرٍ الْحَجِّ بَعْدَ مَا قَدْ مَضَتْ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ بِثَلَاثِ سَاعَاتٍ اقْبَلْ دَعَائِي وَتَمَّ تَبَاهُلِي مَعِي لَدَى الرُّكْنِ عِنْدَ حَجْرِ الْأَسْوَدِ عَلَى شَأْنِ الَّذِي كُنْتَ عَنْ قَبْلِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَجْمَعِهِمْ مِنْكَ رَأْبَعَهُدَى حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَاللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ خَبِيرٌ»

و بهر توفیقی خطاب بشریف سلیمان شریف مکه نازل

و او را دعوت بقبول و تبعیت از امر حق فرمودند و توسط جناب قدوس برای او ارسال گردید ولی او در آن موقع بواسطه اشتغال

(۱) میززا محیط نامش میرزا محمد حسین کرمانی از تلامذ معروف جناب سید رشتنی بود و تربیت د و فرزند جناب سید رابعه سده داشت یکی بنام آقا سید حسین و دیگری بنام آقا سید احمد و بعد از رحلت جناب سید او نیز از جمله مدعیان نیابت و جانشینی سید بود

بأمر دیگر و کثرت غرور توجهی بتلاوت و زیارت توقیع مبارک
 ننمود و از اطلاع بر ظهور جدید محروم گردید .
 بطوریکه در تاریخ نبیل ذکر شده جناب حاج نیاز
 بغدادی در سال ۱۲۶۲ هجری در سفر حج با شریف مزبور
 ملاقات نموده و او اظهار داشت که بیاد دارم در سال ۱۲۶۰
 جوانی در اثناء حج کتابی مختوم بر من تسلیم کرد و بعد از چند
 روز همان جوان آمده مطالبه جواب نمود ولی من بواسطه
 کثرت اشتغال نتوانستم آنرا قرائت و جواب بدهم . پس از
 خاتمه ایام حج در بین اوراق خود آن مکتوب را یافتم و چون
 مطالعه کردم دیدم در مقدمه آن کلماتی مبنی بر مواعظ
 حسنه نظیر آیات قرآن مرقوم شده و چنین فهمیدم که نویسنده
 مردی است از سلاله فاطمه از نسل هاشم و در ایران بدعت
 جدیدی قیام و ظهور قائم موعود را بجمیع اقوام اعلان فرموده
 است . قسمتی از توقیع مبارک مزبور زینت بخش این اوراق میگردد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّ هَذَا كِتَابٌ قَدْ نَزَّلَتْ بِأِذْنِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنْ عَلِيِّ حَكِيمٍ وَإِنَّهُ لَعَلَىٰ
 صِرَاطِ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُنَزَّلُ الْآيَاتِ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ
 أَنْ اتَّبِعْ مَا أُلْقِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَهْدِي مَنْ
 يَشَاءُ بِأَمْرِهِ وَكَانَ اللَّهُ رَبَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا بَلِّغْ كِتَابَ رَبِّكَ إِلَى
 الْمُشْرِكِينَ لَعَلَّ النَّاسَ بآيَاتِ اللَّهِ يُؤْمِنُونَ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ لِأَهْلِ
 مَكَّةَ وَحَاضِرِيهَا أَلَّا يُشْرِكُوا الْعِبَادَةَ وَرَبَّهُمْ أَحَدًا»

وازمشاهیر حجاج ایرانی حاج سید جعفر کشفی و حاج سلیمانخان افشار صائین قلعه ئی و حاج سید علی کرمانی بود که بزبانت آنحضرت واستماع دعوت بامر جدید نائل شدند ولی ایمان حاصل ننمودند .

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخیه خود چنین مینویسند : " باز مرحوم حاجی ابوالحسن مذکور میداشتند که تقریباً جمعیت حجاج از عرب و ترک و عجم و کرد و هندی بالغ بر هفتاد هزار نفر متجاوز بود و اغلب از علما و اشخاص فاضل و نفوسی که در علم اعداد و جفر مسلط بودند و سنه ظهور را معین کرده بودند که باید در آن سال داعی حقیقی دعوت خود را در مکه علنی اظهار فرماید . آمده بودند از جمله حاجی سید جعفر کشفی معروف که از جمله جفاره‌های ماهرو در علم حساب بسیار مسلط بوده در آن سال بموجب حدیث مروی از معصوم علیه السلام که میفرماید فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره و از مرموزات عرفا مثل شاه نعمت الله ولی که اخبار ظهور را در اشعار خود صراحتاً میفرماید در سال غرس اگر بمانی بینی ملک و ملک و ملت و دین برگردد . ایضاً غر ر سین چه بگذرد از سال غائبی آشکار می بینم و در دیوان خواجه حافظ اشاره نموده که میفرماید :

ببین هلال محرم بخواه ساغر راج

صلاح

که ماه امن و امان است و سال صلح و

مطابق نموده و از علم حساب استخراج کرده از جفر سؤال

بینماید که آیا امسال که سنه شصت است قائم در مکه ظاهر میشود جواب میشود بلی • باز سؤال میکند که هرگاه من بروم مشرف میشوم جواب میگیرد مشرف میشوی سؤال میکند آیا مؤمن میشوم جواب میشوند مؤمن نمیشوی حاجی میفرمودند خودم حاجی سید جعفر را ملاقات کردم در مکه حاضر بودم و چشم خود دید و بگوش خود شنید اما مؤمن نشد •

باری میفرمودند من و حاج میرزا محمد علی (قدوس) و جمعی مومنین در حضور مبارک بودیم • پس از اَعمالِ حج در مسجد الحرام تمام حُجاج حاضر در صحن و پشت بام از مخلوق موج میزد حضرت تشریف فرما شدند و پشت مبارک را بدیوار زده حلقه در بکعبه را بدست مبارک گرفته بصوت بلند سه فقره این عبارت را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان فرمودند :

" اِنِّى اَنَا الْقَائِمُ الَّذِى كُنْتُمْ بِهٖ تَنْتَظِرُونَ "

میفرمودند اعجاز در اینجاست با وجود اینهمه جمعیت و همههمه يك دفعه تمام ساکت شدند بقسمیکه هرگاه گنجشکی بال میزد همه کس میشنید • پس از سکوت تمام نفوس مجدد بیان فرمودند " اِنِّى اَنَا الْقَائِمُ الَّذِى كُنْتُمْ بِهٖ تَنْتَظِرُونَ "

سه فقره این عبارت را بنهایت وضوح فرمودند که گوشزد تمام حاج گشت حُجاج عبارت مبارک را برای یکدیگر ترجمه و تفسیر مینمودند •

و در همین آیام پس از خاتمه اَعمالِ حج و حرکت آنحضرت

بسمت مدینه و در اثناء نماز در بین راه یکنفر عرب بَدَوِی ناگهان رسیده بسته اوراق و نوشتجات آنحضرت را رسیده و بسرعت در صحرا ناپدید شد • مبارک غلام آنحضرت خواست اوراق عقب نماید او را منع فرمودند • و با او فرمودند • محزون مباش این اوراق بوسیله این عرب بیابانی بزودی بمحلی خواهد رسید که جزاینوسیله شی دیگر نبود و این بار اَدَةُ اللَّهِ است • در توقیح مبارک میفرمایند :

(حَتَّى قَدْ سَرَقَ الشَّارِقُ فِي أَرْضِ الْحَرَمَيْنِ فِي مَنْزِلِ الثَّلَاثِ كُلَّمَا كَتَبَ اللَّهُ فِي السَّبِيلِ لَهُ لَيْلَةَ الْأَوَّلِ مِنَ السَّنَةِ الْأَوَّلِ إِحْدَى وَسِتِّينَ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ وَالْأَلْفِ مِنَ الشَّهْرِ الثَّلَاثِي بَعْدَ الْحَجِّ)

و نیز در توقیحی که از کیفیات سفر مذکور با قید تاریخ اوقات بیان فرموده اند چنین نازل گشته :

« قَدْ أَسْرَى كَلِمَةَ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ أَرْضِ مَوْلِدِهِ (شیراز) فِي سَنَةِ السِّتِّينَ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ وَالْأَلْفِ (۱۲۶۰) مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ يَوْمَ السَّادِسِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّلَاثِ مِنَ الشَّهْرِ الْمُقَدَّمِ عَلَى شَهْرِ اللَّهِ الْحَرَامِ (رمضان) الَّذِي نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (۲۶ ماه شعبان) وَابْلَغَهُ إِلَى جَزِيرَةِ الْبَحْرِ (بوشهر) فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الَّذِي قَدْ قَضَى الْمُقَدَّرَ فِيهَا عَلَى حُكْمِ اللَّهِ فِي لَيْلَةِ مِنْهَا عَلَى خَيْرٍ مِنَ الْفِ شَهْرٍ مِنْ رَوْحِهَا (۶ ماه رمضان) وَلَقَدْ أَرْفَعَهُ بِجُودِهِ عَلَى الْفَلَكَ الْمَسْمُومَةِ بِالْثَلَاثِ الْمَسْخَرِ فَوْقَ الْمَاءِ يَوْمَ التَّاسِعِ

من العشر الثاني من الشهر الحرام (١٩ شهر رمضان) شهر الله الذي
 قد فرض فيه الصيام وابلغه الى ام القرى (مكة) بيت الله الحرام
 في يوم الأول من شهر الحرام (اول ماه ذيحجه) شهر الله الذي قد
 قضى فيه حكم الحج لأهل الإسلام وَتَمَّ فِيهِ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَ
 الْمَرْوَةِ وَمَا قَدَرْنَا الطَّوَّافَ وَالْقِيَامَ وَقَدْ قَضَى فِيهِ حُكْمَ مَنَاسِكَ الْعُمْرَةِ
 فِي يَوْمِ الثَّلَاثِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّانِي مِنْ هَذَا الشَّهْرِ الْحَرَامِ (١٣ ذيحجه) ثُمَّ
 قَدْ اصْعَدَهُ إِلَى بَلَدِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاتَمَ
 النَّبِيِّينَ مِنْ مَضَى هَذَا الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ السَّابِعِ مِنْ سَنَةِ اِحْدَى وَسِتِّينَ
 بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ وَالْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ (٧ محرم ١٢٦١) مِنْ
 شَهْرِ الْحَرَامِ شَهْرِ اللَّهِ الَّذِي قَدْ قُتِلَ فِيهِ التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ بِقَتْلِ
 كَلِمَةِ التَّكْبِيرِ وَالتَّمْجِيدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَ
 الْكِبْرِيَاءُ بِمَا قَدْ احْفَظَهُ فِي حَرَمِ الْقُدْسِ (مَدِينَةِ) سَبْعَةَ وَعِشْرِينَ يَوْمًا
 مِنْ الشَّهْرَيْنِ الْعِظَامِ وَلَهُ الْمَجْدُ وَالْعِظَمَةُ فِي أَوَّلِ الصُّعُورِ فِي الْيَوْمِ
 الرَّابِعِ مِنَ الشَّهْرِ الْآخِرِ بَعْدَ شَهْرِ اللَّهِ الْحَرَامِ (٤ ماه صفر ١٢٦١) مِنْ كَلِمَةِ
 أَوْلِيَائِهِ إِلَى كُلِّ الْخَلْقِ بِإِبْلَاحِ كَلِمَةِ الْقَطْعِ وَالْعِزْمِ مِنْ مَعْرِفَةِ آلِ اللَّهِ
 سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي مَنْتَهَى الْمَنْعِ وَلَهُ الْجَلَالُ وَالْجَمَالُ مِنْ يَوْمِ الْخُرُوجِ إِلَى يَوْمِ
 الْوُقُوفِ بَارِضِ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى سَائِكِنِهَا مِنْ غَيْرِ وَصَفٍ وَلَا عَدَةٍ بِمَا
 قَدْ قَضَى اثْنَيْ عَشْرَ يَوْمًا فِي السَّبِيلِ كَمَثَلِ حُكْمِ النُّزُولِ مِنْ حَرَمِ الْجَلِيلِ إِلَى
 عَيْنِ التَّلَسُّبِيلِ وَقَدْ قَضَى حُكْمَ الْكِتَابِ بِالْوُقُوفِ فِي أَرْضِ حَوْأِ ثَلَاثَةَ يَوْمًا

معدوداً (سوره روز در جده) فبُحَّانَ اللهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّازَنَ لِعِبْدِهِ
 يَوْمَ الرَّابِعِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّلَاثِ مِنْ شَهْرِ الَّذِي قَدْ طَلَعَ بَعْدَ شَهْرِ الْحَرَامِ
 لِلرُّكُوبِ عَلَى الْفَلَكَ الْمَسْخَرِ عَلَى الْمَاءِ (٢٤ ماه صفر) سَفِينَةَ الَّذِي قَدْ
 رَكِبَتْ فِيهَا فِي يَوْمِ الصُّعُورِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ شِعْشَعَانِيًّا مَعًا
 مَتَقَدِّسًا بِتَقْدِيسِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ عَلَى كُلِّ الْخَلْقِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعِزَّةِ
 عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَلَهُ الْحَمْدُ وَالْكِبْرِيَاءُ كَمَا هُوَ آهْلُهُ بِثَنَاءٍ يُفَضَّلُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ كَفَضْلِ اللَّهِ لِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
 فبُحَّانَ اللهُ الَّذِي قَدْ قَضَى فِي سَبِيلِ سِيرِهِ مَا قَدْ قَضَى لِكُلِّ الْبَابِ
 مِنْ قَبْلِ وَرَأَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُلَّ الْأَزْمِيِّ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ وَالشُّكِّ تَلَكَّ
 سَنَةَ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِ وَمَا أَجِدُ لِسَنَةِ اللَّهِ فِي شَأْنٍ مِنْ بَعْضِ
 الشَّيْءِ تَحْوِيلًا وَلَنْ تَجِدَ وَالْحَكْمُ فِي بَعْضِ مِنَ الْحُرُوفِ تَبْدِيلًا حَتَّى تَدْسُرَ
 التَّارِقَ فِي أَرْضِ الْحَرَمَيْنِ (بَيْنَ مَكَّةَ وَمَدِينَةَ) فِي مَنْزِلِ الثَّلَاثِ كَلَّمَا
 كَتَبَ اللَّهُ فِي السَّبِيلِ لَهُ لَيْلَةَ الْأَوَّلِ مِنَ السَّنَةِ الْأَوَّلِ أَحَدِيَّ وَسِتِّينَ
 بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ وَالْأَلْفِ مِنَ الشَّهْرِ الثَّانِي بَعْدَ شَهْرِ الْحَجِّ (مَحْرَمِ ١٢٦١)
 وَإِنَّ ذَلِكَ حَكْمٌ مِنْ سَنَةِ الْأَوَّلِينَ وَمَا أَجِدُ لَشَأْنِ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْحَكْمِ تَحْوِيلًا

۱۶- مراجعت آنحضرت از سفر حج

قریب به نه ماه دوره سفر آنحضرت از شیراز به مکه طول کشید و در اواخر ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۱ هـ با همراهان که جناب قدوس و مبارک غلام باوفای حضرت نقطه اولی بود از همان طریق و با همان کشتی بهوشهر مراجعت فرمودند و در همان محل تجارتخانه که جناب حاج سید محمد خال کماکان بسر میبردند ورود فرموده چند روزی توقّف فرمودند .

در خلال این ایام که آنحضرت در سفر حج بسر بردند چنانکه ذکر شد بعضی از نفوس مستعده از حجاج حالت تذکر و تنبه حاصل نموده بمقام عرفان و ایمان رسیدند و بعضی بانکار و اعراض قیام نمودند . و نیز حوادث دیگری از نهضت و قیام حروف حی و ابلاغ امر به نفوس مهمه واقع شد که سبب هیجان و شور و نشور جدیدی در بین عامه ناساز موافق و مخالف شد . مخصوصاً قیام جناب ملا علی بسطامی در عتبات عالیات که باکمال شهامت و شجاعت به محضر شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام مرجع تقلید تمام شیعیان جهان ورود نموده و در آن مجمع و مرکز بزرگ روحانی که جمعیت زیاد از طلاب علوم دینیّه حاضر و ناظر بودند امر مبارک را اعلان و توقیع مبارک را باو ابلاغ داشت و در اثبات

ظهور جدید بتلاوت آیاتی از تفسیراً حَسُنَ الْقِصَصِ پرداخت و در نتیجه حاضرین به تَعَصَّب شدید برافروخته و او را گرفته در حبس انداختند و عاقبت او را از آن محل تبعید نموده از طریق موصل بعنوان بردن به قسطنطنیه حرکت دادند و مدتی از او خبری نبود تا آنکه بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک بمقام شهادت رسیده و او اولین نفس مقدسی است که در سبیل ابلاغ امر مبارک دچار مصائب و بلیات گشته به مرحله شهادت فائز شده است . با اینحال موجب ایمان عده شی از ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و سایر شهرها از طبقه علما و غیره گردیده با مرجدید اقبال نمودند . (نقل بمعنی از تاریخ ^{نبیل})
 و همچنین قیام جناب قرة العین در کربلا و ابلاغ امر و ترک رسوم و عادات قدیمه تقلیدیه برهیجان علما افزوده و عاقبت آن جناب و همراهان را توقیف و تحت نظر داشته به بغداد نقل مکان دادند و مدتی در منزل شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد ساکن گردیده بسیاری از علما و افاضل قوم بملاقات آمده و بمباحثه و گفتگو درباره امر جدید پرداختند و او بانهایت شجاعت و شهامت در اثبات حقانیت ظهور مبارک بتلاوت آیات و آثار مبارکه پرداخت و سبب ایمان و ایقاز جمعی از نفوس مخلصه گردیده و تعصب شدید عده شی نیز برانگیخته شد تا آنکه بر حسب حکم واصله از باب عالی هوالی بغداد بایران تبعید گردیده و حوادث دیگری واقع شد که در شرح احوال خصوصی آنجناب به تفصیل آمده است .

باینجهت این وقایع و اتفاقات دیگر موجب بیداری
 نفوس و توجه جمعی از مخلصین و متقیین در آن صفحات با امر
 الهی گردید و حضرت نقطه اولی از ورود بکربلا و قیام مؤمنین
 در آن سرزمین که قبلاً به اصحاب وعده فرموده بودند و آنها
 با عشق و علاقه تام عازم کربلا و نصرت امر حق بودند صرف نظر
 نموده و بر حسب امر مبارک بسمت شیراز بحرکت درآمدند و
 بعضی از اصحاب نیز با امتحان و افتتان مبتلا گردیده از جمع
 اصحاب کناره گیری نمودند

حضرت نقطه اولی پس از ورود بهوشهر توقیعی خطاب
 بمحمد شاه و توقیع دیگر خطاب بحاجی میرزا آقاسی صدر
 اعظم نازل و برای آنها ارسال فرمودند =
 قسمتی از توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه و قسمتی دیگر از
 توقیع مبارک خطاب بحاجی میرزا آقاسی صدر اعظم در این مقام
 درج میگردد †

الخط من ابو شهر الى سلطان العجم وان الله ربك لا اله الا هو لقوى^{حفظ}
 ان اقرأ يا ايها الملك كتاب ربك لتكون من الفائزين .

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرأ كتاب ذكر اسم ربك الذي لا اله الا هو العلي الكبير وانه لكتاب
 لا ريب فيه قد نزل من لدن امام مبين وانه هو الحق في السموات
 والارض يدعو الناس الى دين الله الخالص من حكم قسطاس قويم
 وانه هو السر في صحف النبيين والمرسلين يتلوا آيات ربك عن
 شجرة السينا ان لا اله الا هو قل اياتي فارهبون وانه هو الامر
 في كلمة الروح يدعو الناس بحكم ربك بشان يوم لا ريب فيه وكل في
 ذلك اليوم على الله يعرضون وانه ورقة مباركة عن شجرة البيضاء
 ثم الصفراء ثم الحمراء يتلوا كتاب ربك في كل شان لا اله الا هو ايا^ي
 فاتقون وان مثل نور ربك في كتاب الله كقمص شمس في كل وجه
 عبيد قد استقر على عرش يا قوت حمراء قد طاف حولها رجال قد
 رقت وجوههم كوجه الزجاج البيضاء هل تحكى الوجوه دون الوجه
 سبحانه وتعالى ما يدعو نفسا منهم الا من نفسه كذلك قد ارسل الله
 النبيين والمرسلين لأمره الا ان الحكم لله في كل شان كل اليه يرجعون
 ولقد ارسلنا اليك من قبل كتاب ربك لا تبدل حكمه ولن يجد الناس

في ذلك اليوم من دون ذكر اسم الله مُلتجِداً

يا ايها الملك ان اتبع حكم ربك ثم اشهد في آياتي كلمة العدل لتكون

من الفائزين ثم اسجد لله ربك مما نزلنا اليك من عنده لتكون من الموقنين

. أن اعلم يا ايها الملك إنني فتى عجمي من طائفة عدل التجار

أتمى على شأن لم يحط بعلمه أحد قد اختارني الحق لحكمه وأنه لا اله

إلا هو لقوتي عزيز وإذا ورد عليك كتاب ربك هذا فامر

أن تحضر الموحدين مقر عزتك ثم قل هذا كتاب من ذكر الله نزل إلي

أن استطعم بمثل آية منه فأتوني وإن لم تقدرُوا ولن تفعلوا ^{عليها} فأفأ

أن كلمة الله حق وأنه لعلى صراط مستقيم ولقد رجعت ^{لله} ذكراً

بأذن ربك من بلد الحرام (مكة) وأنه قد اراد ارض المقدسة

(كربلا) فانظر ماذا ترى في شأن ذكر الله على الأرض المقدسة في ملك

الروم والله عزيز حميد ولقد سمعنا اليوم ان الرسول قد حُيس في

البغداد (جناب ملا على بسطامي) ان اطلبه من قريب فانه لعلى عزيز

. ولقد نزلنا كتابا اليك لنا مر أن يكتب بمثل ما نزل فيه بالمداد

الذهب على خط نسخ كريم ثم ترسل كتاب ربك الى ملك الروم ثم

إلى كل الملوك لنعلم أى طائفة منهم قد صدقوا حكم الله وأى طائفة

منهم قد كذبوا ثم نحكم بينهم بالقسط وما كان الله ليعظم نفساً من بعض

نفس ذرّةً وَاللَّهُ قَوِيٌّ حَكِيمٌ .

يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ عَزِّزْ رُسُلَكَ عَبْدَ اللَّهِ ثُمَّ وَقِرْهُم فَإِنَّهُمْ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ لِمَنِ
الْمُقَرَّبِينَ الْأَوَّلِينَ لِمَسْطُورٍ»

تسمی از توقيع مُبارک خطاب به حاج میرزا آقاسی

اقْرَأْ يَا أَيُّهَا الْمَكِينُ كِتَابَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ كِتَابَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنْ إِمَامٍ حَقِي مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ
قَدْ نُزِّلَ مِنْ حُكْمِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنْ عَلِيٍّ حَكِيمٍ إِنْ اتَّبَعَ حُكْمَ مَا نَلَقَى إِلَيْكَ
الْآنَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ فَإِنَّ ذَلِكَ حُكْمٌ قَوِيمٌ وَإِنَّ اللَّهَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ إِنْ أَشْكُرَ
رَبِّكَ ثُمَّ اسْجُدْ لِحُكْمِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ثُمَّ اعْلَمْ إِنَّ بَقِيَّةَ
اللَّهِ حُجَّةٌ رَبِّكَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ بِأَذْنِ رَبِّكَ
قَدْ كَانَ عَلَى مَا يَشَاءُ مُقْتَدِرًا وَلَقَدْ نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ كِتَابِنَا إِلَى النَّاسِ لِيَعْلَمُوا
حُكْمَ رَبِّكَ فِي كَلِمَةِ الْبَدْعِ وَكَانُوا عَلَى صِرَاطٍ قَوِيمٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ بَعْضُهُمْ
النَّاسَ آيَاتِنَا بِمَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَإِنْ أُولَئِكَ هُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ
لِظَالِمُونَ إِنْ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آيَاتِ اللَّهِ بِالْحَقِّ فَوَلِّئْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ
وَإِنَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَاسْتَهْزَؤُوا آيَاتِ رَبِّكَ فَوَلِّئْكَ هُمُ الْمُشْرِكُونَ .

ان اتبع يا ايها المكين حكم ربك ثم احضر نفسك بين يدي الله ثم
 اقرأ كتاب الذكر بالعدل لتكون من الفائزين لمكتوب ولقد نزلنا
 الآن كتابا الى الملك لتتلوا كتاب الامر بالحق ولتكونن في دين الله من
 الموقنين فاذا نزل الكتاب بلغ باذن ربك في الحين ثم اقرأ لدى
 عرشه ثم فسر كلمات ربك بالعدل بلسان حق اعجمي جميل وقل
 ائني الله ولا تخف من حكم ربك فان ذلك حكم حق مبين
 ان اتق الله يا ايها الامين ولا تخف في سبيل ربك من احد واجهد بآياتنا
 بالعدل اوصيك يا ايها الانسان ألا ترى الملك في يديك
 باقية فان لكل نفس ذق الموت فرض وكل الى الله يرجعون
 واشهد بالعدل بان الملك لو انتصر الامر بالحق تثبت له ملك الدنيا
 والآخرة وانه في حكم الكتاب لمن التاصر من مكتوب . ان اتبع حكم
 بقية الله بالعدل فان اليوم لا مفر لاحد إلا ان يؤمن بآيات الله
 وكان من الساجدين ان انصردين الله بالعدل وقرأ كتاب
 ربك بالخوف فان الله ربك لسميع عليم اقرأ كتاب ربك من
 لدى عليهم واجهد عليهم بالحكمة والآية الحسنة لتكونن لمن التاصر
 لمكتوب فوالذي نزل الروح على قلبي ان الامر لحق مثل ما كان
 الناس في حكم ربك ينطقون ان اتبع حكمي ثم اصبر لامر الله فسوف

تَرَى الْمَلُوكَ بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَنْ عَلَى الْأَرْضِ فِي خِزَانَتِنَا وَاللَّهُ قَوِيٌّ حَمِيدٌ
 وَإِنْ أَمَرَ اللَّهُ أَكْبَرَ عَمَّا كَانَ النَّاسُ يَعْمَلُونَ وَارْسَلْ حَكْمَ الْجَوَابِ
 بِأَيْدِي أَهْلِ مُلْكِكَ مِنْ قَرِيبٍ ثُمَّ عَزَّزْ رُسُلَ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ رَبَّنَا لَفَعْلٌ
 عَزِيزٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»
 ونیز جناب حاج محمد علی قدوس را امر فرمودند بشیراز
 رفته واقعات سفر حج و مراجعت آنحضرت را بجناب خال
 واصحاب ابلاغ نمایند و توقیعی شامل هفت دستور که معروف
 به خصائل سبعة است از قلم مبارک نازل و بجناب قدوس
 فرمودند آنرا بجناب خال تسلیم نمایند و تمام اصحاب
 آن دستور را بموقع اجرا گذارند هفت شعائر مزبور عبارت
 است از :

۱- تلاوت زیارت جامعه کبیره در ایام جمعه و در اعیاد
 ولیالی متبرکه با غسل و تطهیر بدن و لباس با نهایت
 توجه و روحانیت .

۲- بجا آوردن سجده نماز بر تربت حضرت امام حسین
 بنوعی که بینی مُصَلَّى نیز بر آن قرار گیرد .

۳- افزودن جمله « أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ مُحَمَّدٍ بِابِ بَقِيَّةِ اللَّهِ »
 بر اذان (۱)

۴- هریک از اصحاب هیکلی بخط آنحضرت که بنام جنة الاسماء
 نامیده میشود و محتوی بر اسماء الله و رمزهائی دیگر از اسماء

(۱) مقصود از علیاً قبل محمد نام مبارک حضرت باب (علیمحمد)
 و مقصود از بقية الله اشاره بحضرت بهاء الله میباشد .

الهی است برگردن محاذی سینه بیاویزند .

۵- عربك از اصحاب انگشتری از عقیق سفید بر انگشت داشته

باشند که این جمله بر آن منقوش باشد :

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ ۲۷۳» و مقصود از

این عدد رزم از اسم مبارك (علیمحمد باب الله) بوده است .

۶- شرب چای در منتها درجه نظافت و لطافت .

۷- احتراز از کشیدن دخان مانند قلیان و غیره .

جناب قدّوس بورود شیراز جناب خال را ملاقات و

توقیح مبارك را تسلیم نمودند و جناب ملاصادق مقدس خراسانی

که در اصفهان جناب باب‌الباب را ملاقات نموده و از ظهور

جدید آگاه گشته و خود بصرف نورانیت ضمیر و مکاشفات روحانی

پی بشناسائی و معرفت صاحب امر برده بود و پای پیاده

بشیراز آمده و با جمعی از مؤمنین بانتظار ورود مبارك بسر

میبرد در مسجد نو امامت جماعت نموده و مردم در نماز باو

افتد امینمودند . در اینموقع بملاقات جناب قدّوس نائل گردید

و برای اجرای دستور مبارك حضرت نقطه اولی آماده و مهیّا

گشته قرار اعلان و ابلاغ امر را در مسجد نو گذاشتند لَسْذَا

بناهد دستور ملاصادق ملاعلی اکبر اردستانی بر مناره مسجد رفته

و جمله أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ مُحَمَّدٍ بَقِيَّةِ اللَّهِ را بر فصول

اذان اضافه نموده و با صدای رسا بگوش دور و نزدیک

رسانید و جناب مقدس بر منبر رفته عموم ناس را بظهور جدید

بشارت داد و شرح و تفصیل آنرا بیان نموده قسمتی از آیات

تفسیر أَحْسَنُ الْقَصَصِ را تلاوت نموده و نام و نشان صاحب الامر که تا آنوقت مکتوم بود اشتهار یافت .

عامه مردم از استماع این خبر جدید بهیجان آمده و زلزله در ارکان وجود افتاد خاصه علما و پیشوایان روحانی از این خبر خشمگین شده بحکومت و والی فارس حسین خان آجودان باشی نظام الدوله شکایت نمودند و تنبیه و تدمیر صاحب امر و رسولان را که با چنین بی باکی و صراحت امر جدید را اعلان نموده بودند بسختی خواستند . لذا والی مزبور که به قساوت قلب و فسق و فجور مشهور و از علم و اخلاق دور و برکنار بود چند سوار مأمور نمود که سریعاً خود را بهوشهر رسانده و حضرت نقطه اولی راتحت الحفظ بشیراز بیاورند و از طرف دیگر جناب قدّوس و جناب ملا صادق و جناب ملا علی اکبر را به دار الحکومه آورده و در محضر علما مورد عتاب و خطاب قرار داده سخت مؤاخذه نمود علما که در این قضیه بشدت عرجه تمامتر آشفته و برافروخته بودند جناب ملا صادق را مورد مؤاخذه قرار داده پرسیدند چرا در دین بدعت آورده ئی و فصلی برآذان افزوده ئی جناب ملا صادق جواب دادند اگر افزودن جملاتی برآذان بدعت است شما علما در اینکار مُقَدِّم بوده اید زیرا آذان در ایام رسول الله جمله أَشْهُدَانِ عَلِيًّا وَلِيِّ اللَّهِ رانداشته و بدستور شما علما اضافه گردیده است و بین شیعیان معمول گشته . حال اگر این بدعت از طرف شما پیشوایان دینی جایز بوده بدیهی

است در مورد شخصی که از سلاله طاهره و منتسب بخاندان نبوی و مدعی مقام باهیت است بیشتر رواست • بعد پرسیدند شنیده ایم که قرآن تازه شی آورده است و شما آنرا برای مردم تبیین میندازید جواب داد صحیح است زیرا بمصداق بشارا وارده در کتب اخبار و احادیث کتابش متمم قرآن و بیان حقائق آنست • علماء دیگر جوابی نداشتند و حسین خان ملاصادق راطرف خطاب قرار داده گفت سید باب در ابتدای کتاب قیوم الأسماء خطاب بحکام و سلاطین میگوید "یا معشر الملوك و ابناء الملوك انصرفوا عن ملك الله جمعیکم" و نیز "یا وزیر الملک خف عن الله الذی لا اله الا هو الحق العادل و اعزل نفسك عن الملک و انا نحن قد نرت الا رض و من علیها باذن الله الحکیم و انه قد کان بالحق علیک و علی الملک شهیداً" (۱)

اگر چنین باشد باید محمد شاه قاجار که مرا بحکومت این شهر منصوب داشته از تاج و تخت سلطنت بگذرد و من هم از حکومت دست بردارم ملاصادق جواب داد اگر صدق رسالت صاحب این کلام ثابت شد و مسلم گردید کلام او کلام الهی است باید محمد شاه و امثال او همه اطاعت نمایند • حسین خان از این جواب بشدت خشمناک شد ناسزا گفت و علمای حاضر در مجلس نیز چون جوابی نداشتند ناگزیر به تکفیر و تدمیر که سلاح اشخاص عاجز است تشبث جستند و حکومت را وادار

(۱) در سوره الملک اولین سوره از تفسیر سوره یوسف است که به قیوم الأسماء نامیده میشود •

نمودند که جناب مقدّس را بشدت تازبانه زده و با دونفس مقدس دیگر محاسن سوزانده مهّارنموده باهیا هو و جنجال عوام در شهر و هرکوچه و برزن گردانیده از شهر خارج نمودند و این هیا هو و غلغله خود سبب اولین مرتبه اشتها را مرالمه در صفحات فارس بلکه در تمام ایران گردید .

در توقیعی خطاب بجناب مقدس میفرمایند :

« . . . أَنْ اقْرَأْ آيَاتِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بَيْنَ النَّاسِ مِنْ دُونِ خَرَدَلٍ مِنَ الْخَوْفِ فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ لِحَقِّ مِثْلِ مَا كَانَ النَّاسُ يَنْطِقُونَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ اذْكُرُوا ذِكْرَ اللَّهِ فِي الْأَذَانِ بِحُكْمِ مَا نَزَلْنَا فِي كِتَابِ الْمُلُوكِ أَنْ يُعْرَفُوا حُكْمَ اللَّهِ جَهْرَةً لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ صَلِّ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي نَزَلَ الْآيَاتُ مِنْ رَبِّكَ فِيهِ وَادْرَسْ بِآيَاتِنَا فِيهِ بِالْعَدْلِ لَتَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَإِنَّهُ أَوَّلُ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ الْكِتَابُ وَإِنَّ فِيهِ قَدًّا مَنُورًا جَالِيًا أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ وَإِنَّ أَوْلَئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ وَإِنَّهُ لِمَسْجِدٌ قَدَّاسٌ مِنْ حُكْمِ رَبِّكَ بِالْعَدْلِ وَكَانَ فِي يَوْمِ الْأَوَّلِ بَيْتَ الْيَهُودِ وَإِنَّ الْآنَ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِمَسْطُورًا » (۱)

(۱) مسجدی را که در این توقیح مبارک بجناب مقدس امر میفرمایند در آن نماز بگذارد مسجد جنب بیت مبارک در شیراز است که در ابتدا خانه شی بوده متعلق بیک نفر یهودی و بعداً که این خانه خراب گردیده بجایش مسجد ساخته شده است .

ونظر بمقاومت واستقامتی که جناب مقدس در راه ابلاغ امر تحمل نمودند مناجاتی از قلم مبارک در حقیقت نازل و مورد الطاف و عنایات بی منتهای آنحضرت واقع گردید و در کتاب چهارشأن درباره این واقعه خطاب بجناب مقدس میفرمایند :

« وَقَدْرَأَيْتَ يَا ذَٰلِكَ الْأَسْمَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا يَحْتَزُنُّ بِهٖ قُلُوبُ الْعَالَمِينَ
سَيَجْزِيكَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ وَمَا فِي الْكِتَابِ اعْظَمُ جُزَاءً مِثْلَ مَا قَدَرْتِ
نَفْسَكَ بِأَنَّ تَكُونَنَّ لِلَّهِ وَسَبَبًا لِرِثْقِ الْأَرْتِفَاعِ أَمْرِهِ وَدَلِيلًا لِّلْأَمْتِنَاعِ عِزِّهِ
وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ لِيَبْقِيَنَّكَ بِذِكْرِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ »

۱۷- مراجعت حضرت اعلیٰ به شیراز

حضرت اعلیٰ پس از چند روز توقف در هوشهر قبل از آنکه سواران حکومتی بهوشهر برسند عازم مراجعت بشیراز شده باتفاق مبارک غلام خود حرکت فرمود بد در نزدیکی برازجان در منزلگاه دالکی بین راه بمأمورین رسیده و آنها از آنحضرت گذشتند حضرت اعلیٰ به مبارک فرمودند رئیس سواران را بحضور بطلبید و چون بحضور آنحضرت رسید بساو فرمودند شما بکجا میروید ؟ او مأموریت خود را پنهان داشته وگفت از طرف حکومت فارس در پی مأموریتی میرویم . باو فرمودند

بخود زحمت ندهید در طلب آن کسی که میروید من هستم •
 رئیس سواران که از طایفه عَلِيّ الْكَلْبِيّ بود فوراً متحیرانه از
 اسب خود پیاده شده رکاب مبارک را بوسید و سایر سواران نیز
 نهایت احترام نمودند و او اصرار و التماس نمود که بهر جا که
 مایلید تشریف ببرید و از حضور نزد این مرد قَسِي الْقَلْبِ ^{فطیرت} پست
 حاکم فارس احتراز کنید من و همراهانم شما را ندیده انگاشته
 میگذریم • آنحضرت نیت خیر او را تمجید نموده فرمودند
 من در حیات و زندگانیم جز بحق و حقیقت نکلّم نکرده ام مطمئن
 باش تا اراده الهی تعلق نگیرد احدی قادر بر خیر و اذیت
 من نخواهد بود لذا آنها تسلیم اراده مبارک گردیده و در
 حضور آنحضرت بشیراز آمده و یگسرید از الحکومه وارد شدند
 در این موقع بود که جناب ملا صادق و جناب قدوس و جناب ملا
 علی اکبر اردستانی که از شهر آنها را بیرون کرده بودند
 در خارج شهر و بیرون دروازه سعدی بزیارت آنحضرت
 نائل و محرمانه بشهر بازگشتند •

۱۸- سوره رقعه والی فارس نسبت به آنحضرت

چون حسین خان آجودان باشی والی فارس از ورود حضرت اعلی آگاه گردید دستور داد آنحضرت را در عمارت ارك دارالحکومه تحت نظر داشته و بعد به مجلس خود خواسته و مورد مواخذه سخت قرارداد علما و فقهای شهر نیز از ورود آنحضرت اطلاع یافته در دارالحکومه اجتماع نمودند و والی را به تعرض و ایذاء و اذیت حضرت اعلی تحریک میکردند لذا آجودان باشی آنحضرت را مورد عتاب و خطاب سخت قرارداد و گفت آیا میدانی چه لطمه بزرگی بر دین اسلام و اساس ملك و سلطنت وارد آورده می ؟

آنحضرت در جواب او این آیه قرآن را تلاوت فرمودند :

« إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِمِثْلِهِ فَنُصِيبُوا عَذَابَ مَا فَعَلْتُمْ نَارٍ مِّنْ»

و مقصود مبارك از تلاوت این آیه قرآن آن بود که باید در باره هر خبری تفحص و تحقیق شود ولی او بفسق و فجور و باده گساری این مردم مشهور بود و علما همه بر این اعمال زشت و ناروای او آگاه بودند لذا تلاوت این آیه را اشاره صریح به فاسق بودن او دانسته بانگاه های خود بوالی این تلویح و اشاره را رسانیدند و این موضوع هر او گران آمده سخت خشمگین

گردیده فریاد برآورد و کلمات ناروا گفت و به اشاره او یکی از گماشتگانش سیلی سختی بر چهره مبارک نواخت و این لطمه بقدری شدید بود که عمامه از فرق مبارک در وسط مجلس بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمود ارشد (۱) شیخ ابوتراب امام جمعه که از جمله حاضرین بود از این عمل قاسیانه والی سخت برآشفته و او را مورد ملامت قرارداد و بدست خود عمامه مبارک را برداشته بر سر آنحضرت گذاشت و آیه مبارکه مزبوره را معنی و تفسیر نمود تا خشم و غضب والی فرونشسته . آنگاه علما و فقهای حاضر در آن مجلس را نصیحت نمود و از نورانیت و تقوی و عصمت و شهارت و کثرت عبادت آنحضرت تعریف نمود و آنها را سرزنش و ملامت کرده و از جهت مخالفت و اذیت و آزارشان آنها را محروم از الطاف و عنایات اجداد آنحضرت گفت علما چون حمایت امام جمعه را در اینمورد مشاهده نمودند از صدور فتوای طرد و قتل آنحضرت صرفنظر نموده با سکوتی آمیخته به تحیر آن مجلس را ترک کردند و بالأخره جناب حاج سید علی خال که بانگرانی و تشویش ناظر جریان آن مجلس بود با دادن التزام کتبی بحکومت که آنحضرت را بمنزل خود برده نگهداری کند و باب مراده را مسدود بدارد و هر وقت حکومت حضرت اعلی را خواست تسلیم نماید حضرت اعلی را بخانه خود برده

(۱) در کتاب مقاله سیاح مذکور است : (حاکم فارس بصواب دید علما چند سوار فرستاده باب را احضار و در محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود زبان باز خواست گشود و چون باب رد توبیخ

والده و حرم مبارک را که در نگرانی و اضطراب سخت بسر میبرد آرامش یافته به زیارت آنحضرت شاد و مسرور گشتند .
مدتی بدینموال حضرت اعلی گذرانیده و غیر از جناب خال و والده و حرم مبارک کسی رفت و آمد نمی نمود .

۱۹ - حضور حضرت اعلی در مسجد وکیل

در این احوال علما و فقهای شهر آرام ننشسته از امام جمعه خواستند که حضرت اعلی را بمسجد احضار و در حضور جمعیت از عقیده خود تهری نمایند او بیز ناگزیر جناب خال اطلاع داده خواهش نمود که آنحضرت برای اسکات معاندین و صحبت در حضور عامه مردم بمسجد وکیل بیایند و این موضوع مورد قبول واقع گردید . از این خبر چون عامه ناس مطلع گشتند و در روز موعود جمعیت کثیری در محوطه مسجد اجتماع نموده والی فارس و گماشتگان حکومتی و جمعی از علما و روحانیین و بزرگان و اعیان شهر باین جمع کثیر پیوسته محل خالی در مسجد از صحن و بالای بام و غیره دیده نمیشد . در چنین موقعیتی حضرت اعلی بهمراهی جناب خال با کمال عظمت و جلال قدم بمسجد گذاشته

بقیه از ص قبل : نمود و مقاومت عظیم با اشاره رئیس لطمه شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمی که عامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمود ارشد .

تمام دیده ها بچهره ومشی وخرام مبارك دوخته شده و
 بی اختیار جمعیت راه را برای ورود آنحضرت بطرف داخل
 شبستان مسجد وجلوی منبر باز میکردند • شیخ ابوتراب امام
 جمعه در این موقع برپله بالای منبر که از سنگ مرمریک پارچه
 ودارای چهارده پله اشاره بچهارده معصوم است نشسته
 بوعظ مشغول بود ناگهان صحبت خود را قطع نموده و آنحضرت
 را بصعود ببالای منبر دعوت نمود • آنحضرت ابتدا درپله اول
 قرار گرفتند ولی باصرار امام جمعه بآخرین پله بالای منبر
 تشریف برده ایستادند بطوریکه امام جمعه که برعرشه
 منبرنشسته بود در پشت قامت مبارك پیدانمود • و در همین
 حال شروع فرمودند بِالْبِدَاهَةِ بِتِلَاوَةِ خُطْبَةِ غُرَّائِي مَهْنِي بِرِ
 تَوْحِيدِ ذَاتِ الْوَهْدِيَّةِ وَتَنْزِيهِهِ وَتَقْدِيسِ بَارِيْتَعَالَى وَ مَقَامَاتِ عَالِيَةِ
 لَبِ
 حضرت رسالت وعصمت وطهارت اهل بیت بطوریکه تمام
 مستمعین وحاضرین در این مجلس واله وحیران شده مجذوب
 و مسحور کلمات عالیه خطابه مبارکه شده وغیر آن رتبه
 ملکوتی صدائی شنیده نمیشد •

بیانات مبارك چنان مؤثر و جذّاب بوده که در نتیجه
 سبب اقناع وسکوت دشمنان وهم موجب مزید حب و ایمان
 پیروان گردیده جمعی نیز ایمان واطمینان حاصل نمودند •
 ناگهان حسین خان والی فارس بتحریرك شیخ حسین ظالم
 که از حاضرین این مجلس بود کلمات مستهزانه گفت وسید ی
 دیگر که مستخدم امام جمعه بود صدا را بلند نموده گفت

اظهارات علمیّه کافیهست اصل مقصود یعنی تبری از ادعای ظهور جدید را بگو • امام جمعه آنها را سخت مورد سرزنش قرار داده امر بسکوت نمود تا بیانات عالیّه آنحضرت خاتمه یافت • و سپس آنحضرت با امام جمعه معانقه فرموده از منبر پائین آمدند •

در این موقع همان شیخ حسین ظالم چون دید از این اجتماع نتیجه معکوس بخشید با شدت خشم و غضب عصای خود را بلند نموده خواست بر آنحضرت فرود بیاورد • یکی از اعیان شهر (۱) شانه خود را حائل نموده و آن ضرب بر او وارد شد •

آنحضرت با اتفاق جناب خال بهمان نحوکه تشریف آورده بودند بمنزل مراجعت فرمودند •

هرچند عین خطبه مبارکه را کسی ضبط ننموده ولی روح واصل بیانات مبارکه همه حاکی از تَمَسُّکِ شدید بایمان بوحدانیت خداوند و حقانیت حضرت محمد و وصایت حضرت علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین وائمه اطهار و تبری از نسبتها مردم بآنحضرت میدادند بوده است •

و بطوریکه در تاریخ نبیل مذکور گشته حضرت اعلیٰ در بالای منبر مسجد وکیل چنین فرموده اند :

(۱) بطوریکه جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخی خود مرقوم فرموده اند این شخص میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بوده است •

" غضب خداوند بر کسی باد که مرا وکیل امام یا باب او میداند و غضب خدا بر کسی باد که مرا منکر وحدانیت خداوند و یا منکر رسالت و نبوت حضرت محمد خاتم النبیین و سایر رسل و یا منکر وصایت حضرت علی امیرالمؤمنین وائمه اطهار بداند "

در رساله تاریخیه جناب حاج میرزا حبیب‌الله افغان راجع به واقعه مسجد وکیل چنین مرقوم است :

" ... آنچه مرحوم حاجی میرزا محمد صادق معلّم که آدم — منصفی بود واقعه آنروز را برای مرحوم عندلیب ذکر مینموسد این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ حضور داشتیم تفصیلش از اینقرار است :

بیان مطلب را این قسم ادا نمود که خودم تقریباً سنّاً بیست سال داشتم و بعد تمیز بودم انتشار یافت که حکومت حسب الخواش علما امر فرموده تمام اهالی شیراز از هر طبقه در مسجد وکیل حاضر شده سید باب میخواست براثت دعوی خود را بنماید من هم رفتم و مخصوص سعی کردم نزدیک باشم که مقالات و فرمایشات ایشانرا بخوبی استماع نمایم مردم از صبح دسته دسته در مسجد حاضر شدند تا سه ساعت بغروب بقسمی جمعیت در مسجد زیاد شد که شبستان و صحن و پشت بامها حتی گلدسته های مسجد از مخلوق پر بود شخص حکومت و علما و تجار و محترمین داخل شبستان و نزدیک منبر سنگی نشسته بودند (منبر سنگی منبر بیست و یک پارچه سنگ مرمر که دارای چهارده پله میباشد) من

نزدیک منبرنشسته بودم که در صحن صدای همهمه بلند شد که آمدند ... عمامه سرمبارک و عبا دوش داشتند بایک جلال و جبروت و عظمت و قدرتی که نمیتوانم عرض نمایم جمعیت باین زیادی مثل آنکه در نظرشان هیچ بود اعتنائی نداشتند . بعلماء و حسین خان فرمودند که مقصود شما از حضور من در اینجا چیست . جواب دادند . مقصود اینست که شما منبر رفتسه برائت از دعوی باطل خود نمائید تا این شورش و آشوب خاموش گردد . هیچ نمیفرمایند و روی پله اول می ایستند . شیخ حسین ظالم در کمال تشدد میگوید بروید بالای منبر تا همه کس شمارا به بیند و صدای شمارا بشنود . حضرت بالای منبر تشریف فرما شده در عرشه جالس شدند یکدفعه تمام مخلوق ساکت و صامت شدند مثل آنکه احدی در مسجد وجود ندارد تمام مردم گوش محض بودند . ایشان ابتدا در کمال فصاحت و بلاغت در نهایت قدرت و عظمت شروع نمودند بقرائت یک خطبه عربی غرائی در توحید که از استماع آن عبارات تمام مردم از عالی و دانی عالم و عامی همه مستمع و مجذوب بوده تقریباً نیمساعت طول کشید . سکوت مردم شیخ حسین را بهیجان آورده مخاطباً بحکومت گفت شما این سید را در اینجا در حضور این مردم حاضر کردید برای اثبات امر خود و بیا برائت از دعوی باطل . الان تمام مردم را باین عبارات مجذوب مینماید . بگوئید آنچه باید بگوئید . بگوئید ... حسین خان صاحب اختیار ، بگوئید سید آنچه گفته اند بگو ... حضرت

لمحه ثی سکوت اختیار فرموده بعد میفرمایند **أَيُّهَا النَّاسُ** ،
 بدانید و مستحضر باشید میگویم آنچه که جدم رسول الله
 در هزارود ویست و شصت سال قبل فرموده و نمیگویم چیزی که
 جدم نگفته باشد • **حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ حَرَامُهُ**
حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ • و بموجب حدیث مروی از معصوم
 "إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَمَةُ" و از منبر پائین تشریف میآورند
 جمعی از مخلوق در آنروز از آن بغض و عنادی که داشتند
 عاری و بری میشوند • پس از آنکه مواجه میشوند با شیخ
 حسین ظالم آن معاند با عصائی که بدست داشت بلند کرده
 حضرت بزند مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که آنوقت
 جوان بود شانه خود را حایل قرار داده چوبان ظالم
 بشانه میرزا ابوالحسن خان میخورد *** "

جریان این حوادث بعکس آنچه علما تصور میکردند
 سبب بروز و ظهور قدرت و عظمت آنحضرت گردیده و جمعی
 ایمان آوردند از جمله آنها شیخ علی میرزا خواهرزاده امام
 جمعه بود که ایام حضرت بهاء الله را نیز درک نموده در
 شیراز بنام امر مغروف و مشهور گردیده مورد اطمینان عامه
 قرار گرفت • و آقا محمد کریم که بعد از ایمان مورد اذیت
 و آزار خلق واقع شده در ایام توقف حضرت بهاء الله در
 بغداد بآن مدینه رو آورده برایمان و ایقانش آفزوده
 و حسب الامر مبارک بشیراز مراجعت و نهایت سعی و جد
 در انتشار و تبلیغ امر الله نمود و نیز میرزا آقارکاب ساز که

مجدوب گشته و در راه محبت و ایمان خود بآنحضرت تحمل همه گونه مصائب نمود و بحضور حضرت بهاء الله در بغداد مشرف و مفتخر بنزول لوح مبارك در باره تفسیر حروف مقطعات اوائل سور قرآنیه (۱) و همچنین تفسیری برسوره مبارکه نور گردید و بعد از ایامی در زمان حکومت ظل السلطان در حبس افتاده و عاقبت بر تبه شهادت نائل گردید (۲) و نیز

(۱) در لوح مبارك رئیس که خطاب به عالی پاشا صدراعظم عثمانی است در قسمت آخر که به حاج محمد اسمعیل ذبیح میفرماید: "انا قد بینا کل ما ذکرناه فی الالواح التي نزلناها فی جواب من سأل عن الحروفات المقطعات فی الفرقان انظر فیها لتطلع علی ما نزل من جبروت الله العزیز الحمید"

(۲) در زمان حکومت شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان در شیراز جناب میرزا آقا رکاب ساز و مشهدی محمد نبی و مشهدی محمد جعفریه اصرار و ابرام شیخ حسین ظالم دستگیرود رحبوس حکومتی افتادند و آنچه با آنها صحبت مینمایند که تبری نمایند آنها حاضر نشده بر ثبات و استقامت شان میافزایند تا بفتوای شیخ ظالم آنها را در هنگام شب در محبس بطناب انداخته شهید مینمایند مدفن آن نفوس مقدسه ابتداء در قبرستان دارالسلام بوده و در سال ۱۳۲۲ بقایای آن اجساد مطهره به گلستان جاوید شیراز منتقل گردیده است .

در کتاب تاریخ مسعودی که شاهزاده ظل السلطان تالیف و بچاپ رسانیده در صفحه ۱۵۵ راجع بشهادت جناب میرزا آقا رکاب ساز چنین مینویسد: "میرزا آقا رکاب ساز که از ظایفه ضاله باینها و مشهور بود که از ائمه آنها و از شاهیر علمای آنها بود بفتوای علما و حکم علما گرفته نزد من آوردند

(بقیه در ص بعد)

حاج ابوالحسن شیرازی که در سفر حج حضرت اعلی در همان کشتی عازم حج بود و محبتی حاصل نموده بود در این روز که عظمت و جلالت قدر و قدرت خلاقه آنحضرت را در مسجد و کیل مشاهده نمود بمقام ایمان و اطمینان کامل رسیده و در راه ایمان خود دچار مشکلات عدیده گشته ثبات و استقامت نمود و حاج محمد بساط که مورد اطمینان امام جمعه بود ایمان آورده و در زمره مومنین و مخلصین درآمد و میرزا رحیم خباز که بجرئت و شهامت ممتاز بود در ظل ایمان با مرجدید درآمد. ساعتی از خدمت غفلت ننمود.

بقیه از ص قبل :

چند روزی در زنجیر بود آنچه در آن چند روز از او تحقیق شد بنظر آدم مجنونی آمد بحکم حجة الاسلام حاجی شیخ مهدی نوری و حاج شیخ محمد علی محلاتی چون مرتد بود او را خفه کردند چون این اول نوبتی بود که در تمام عمر من که بصدقه گفتگوی این اشقیاء افتادم مکرر افتادم.

۲۰- ورود جناب باب‌الباب و همراهان شیراز

بعد از واقعه اجتماع علمات عامه ناس در مسجد وکیل و احضار حضرت اعلی در مسجد و شنیدن خطابه آنحضرت و حسن تدبیر امام جمعه و فرونشاندن هیجان و شورش علما و عوام الناس چندی آنحضرت از معاشرت و رفت و آمد مردم در کنار و در منزل جناب حاج سید علی خال عزلت اختیار نموده و جز معدودی از نزدیکان کسی بحضور مبارک مشرف نمیشد در این موقع جناب باب‌الباب که در ماوریت خود بطهران و ابلاغ امر مبارک و تقدیم آثار بحضور حضرت بهاء الله توفیق حاصل نموده و آنحضرت قیام به نصرت و حمایت امر حضرت اعلی فرمودند و همچنین توقیعات مبارکه را به محمدشاه و حاج میرزا آقاسی ابلاغ و رسالت خود را در این سفر بپایان رسانده بود حسب الامر مبارک عازم کربلا و شرکت در اجتماع اصحاب در آن ارض بود ولی این امر پس از مراجعت حضرت اعلی از سفر مکه پدأ حاصل شده و فرمودند اصحاب بجانب شیراز رو آورند و در اصفهان منتظر دستور باشند لذا جناب ملاحسین و همراهان از عزیمت بکربلا درین راه صرفنظر نموده اطاعاً لِلْأَمْرِ مراجعت نمود و چند روزی باتفاق میرزا محمد حسن برادر کهنتر و میرزا محمد باقر خالوزاده خود در انتظار صدور اجازه بسر برد و از شنیدن اخبار ظلم

وستم اعدا در شیراز سخت نالان و پریشان و همچنین از جهة محروم بودن خود از زیارت و تشرّف بحضور مبارک بی اندازه مضطرب و نگران بود لذا طاقت فراق نیاورده با تغییر عمّامه به کلاه و در لباس مردم خراسان عازم شیراز گردیدند و در نزدیکی شهر برادر خود میرزا محمد حسن را نزد جناب خال فرستاد تا ایشان را از ورود خود مطلع نموده از حضور مبارک تحصیل اذن و اجازه ورود و تشرّف نماید .

روز بعد جناب خال ایشانرا در خارج دروازه قرآن ملاقات و اجازه مبارک را ابلاغ نمودند و ایشانرا بمنزل خود بردند و باین ترتیب سوز آتش هجرت و فراقش بآب وصال تسکین و آرامش یافته اغلب شبها با همراهان در منزل جناب خال بحضور مبارک حضرت اعلی مشرف و باب مفاوضه و مکالمه تا قریب بطلوع فجر مفتوح بود و سایر اصحاب نیز تدریجاً با رعایت احتیاط که جلب انظار معاندین نشود اجازه یافته بشیراز وارد و تشرّف حاصل نمودند مانند میرزا محمد علی و میرزا هادی نهری از سادات اصفهان و ملا عبد الکریم قزوینی و ملا جواد برغانی و ملا عبد العلی هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی و تدریجاً باب لقا و استفاضه در محضر مبارک بر وجه اصحاب مفتوح گردیده و قلوب سرشار از افاضات معنویه و روحانیه بود و با آنکه در ابلاغ امر الله بجهت حفظ و صیانت احبا و یاران ملاحظه و خود داری میشد . معذک شوق و اشتیاق نفوس مستعده جهت درک حقائق امر جدید باعث اشتعال

انوار و بروز اسرار الهی گردیده و مقامات سامیه روحانیسه اصحاب مخصوصاً جناب باب‌الباب مردم ظاهرتر و آشکارتر شده سبب ایقاظ و انتباه اهل فؤاد میگردید .

در این ایام است که حضرت نقطه اولی لقب " باب " را که تا آنوقت خود آنحضرت بآن عنوان و لقب شهرت یافته بودند بجناب باب‌الباب عنایت فرمودند و خود آنحضرت بمقام ذکر الهی شهرت یافتند (۱) و باین وسیله طریق عرفان و شناسائی حقایق مودعه در هویت آنحضرت که بر حسب استعداد نفوس تدریجاً بر مؤمنین اشراق می نمود وسعت یافته و بدین طریق اصحاب را بسوی حقیقت و جوهر مقصود نزدیکتر فرمودند .

و از طرف دیگر چون حجابهای کثیره نفوس خرق میگردیدند عده ثی طاقت نیاورده دچار امتحان و افتتان شده از جمع اصحاب خارج گردیدند مانند ملا جواد برغانی که خاله زاده

(۱) کلمه ذکر در آیات شریفه قرآنیه بمعانی متعدد نازل گردید است در یک مورد بمعنی یادآوری خداوند است (اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ) و در موردی دیگر مقصود اولیاء الهی است (فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) و در آیه دیگر مقصود کتاب الهی قرآن کریم است (اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَاِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِیْزٌ لَا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیْلٌ مِنْ حَکِیْمٍ حَمِیْدٍ) و در آیه دیگر مقصود رسول الله و فرستاده خداوند است (قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَیْكُمْ ذِكْرًا رَّسُوْلًا یَتْلُوْا عَلَیْكُمْ اٰیَاتِ اللّٰهِ مُبَیِّنَاتٍ) و در این آیات شریفه اشاره صریح بمقام آنحضرت است (قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ مَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِیْنَ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ وَلِتَعْلَمُوْا نَبَاَهُ بَعْدَ حَیْنٍ)

جناب قرة العین واز واعظین شیخیه در قزوین شهرتی
داشت و بامر مبارک اقبال نموده و در شیراز با علاء العلی
هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی در اینموقع که جناب ملاحسین
بشرویه بی مقام باییت تعیین گشته بود با ایشان رقابت
ورزیده و از راه حسادت و عناد راه اعراض و اعتراض در پیش
گرفتند و بالأخره با معاندین و دشمنان از علما و فقها راه
مراوده و مرابطه پیدا کرده اجتماع اصحاب را انتشار دادند
و به نفاق برخاستند . و این خود سبب تجدید هیجان مردم
و تحریک شخص والی و پیشوایان روحانی گردیده و با آنکه
والی فارس خود آنها را از شهر خارج نمود با اینحال باعث
بروز بلایا رفتند ها گردید .



۲۱ - قیام اصحاب حجت ابلاغ امر و ایمان آوردن نفوس مهمه

بعد از چندی که خبر ورود مجدد جناب ملاحسین وعده ثی از اصحاب بشیراز بسمع علما وعامه مردم رسید چهار اضطراب و نگرانی شده بهیجان آمدند باین جهت حضرت اعلیٰ امر فرمودند برای رعایت حکمت و تسکین هیجان عمومی ایشان از راه یزد بخراسان عزیمت نمایند و در منازل طول راه هر جا که رسیدند و استعدادی در اهالی مشاهده نمودند امر اعلیٰ را بشارت داده و مردم را از ظهور جدید آگاه نمایند .

نتیجه و ثمر این سفر جناب ملاحسین وهمچنین سایر حروف حی و اصحاب جهت ابلاغ و انتشار امر مبارک در اطراف و اکناف کشور آن شد که نهضت امر جدید بایه اهمیت یافته عده زیادی از نفوس مستعد در صدد فحص و تحقیق برآمده ایمان آوردند حتی از درباریان دولتی مانند میرزا الطغلی پیشخدمت محمد شاه ایمان آورده و شخص محمد شاه نیز در باره ظهور جدید صحبت‌هایی از مخالفان و موافق شنیده و حسین خان آجودان باشی والی فارس هم با ارسال مکاتیب مملو از تهمت و افترا شاه راد چار نگرانی نمودند بود لذا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت شخص مورد اعتمادی را بشیراز گسیل دارد تا آنچه حق و حقیقت است

آشکار سازد و برای انجام چنین مأموریت خطیری جناب آقا سید یحیی دارابی را که در بین علما و روحانیین ایران به تقوی و پرهیزکاری و علم و دانش و احاطه حقائق و دقائق اسلامی معروف و طرف توجه شخص شاه و صدراعظم بود انتخاب نموده بشیراز اعزام داشت • ایشان پس از ورود بشیراز در سه جلسه بملاقات و تشرف بحضور حضرت اعلی توفیق یافت و در جلسه سوم چنان محو جمال و کمال و نورانیت ضمیر و احاطه کامل آنحضرت بر اسرار قلبش گردید که یکسره تسلیم گشته ایمان آورد و شرح ماوقع را توسط میرزا الطغلی پیشخدمت شاه و وزیر اعظم نوشت و قیام به تبلیغ و تبشیر امر جدید نمود و عاقبت در سبیل ایمان بآن مظهر ذوالجلال در واقعه نیریز برتبه شهادت رسید (۱)

و از نفوس مهمه که در این ایام بشرف ایمان و ایقان نائل شد و قیام بخدمت نمود جناب حاج سید جواد کربلائی است که چندین مرتبه در اثناء سفر خود ببوشهر و شیراز در تجارتخانه جناب خال در بوشهر و همچنین در منزل ایشان در شیراز

(۱) در تاریخ نیکلا فرانسوی چنین مذکور است: (پاره از— مولفین معتقدند که شاه در مقابل این انقلاب مذهبی مردد ماند که چه تصمیمی باید اتخاذ کرد و خواست بدقت در این موضوع و ارزش آن رسیدگی بعمل آید بنابراین شخصی انتخاب کرد که با وجود جوانی از حیث معلومات و مراتب زهد و تقوی و معرفت خانوادگی شهرتی بسزا داشت و او را مأمور کرد که بشیراز رفته حقیقت امر تحقیق و گزارش دهد این شخص آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر کشفی بود "

حضرت اعلی رادرسن طفولیت زیارت کرده بود و چنان اثری از جمال و صفات و نورانیت آنحضرت در قلب او جای گرفته بود که در هنگام اعلان ظهور بدون ذکر نام مبارک بوسیله جناب ملا علی بسطامی در کربلا و فقط شنیدن اسم شیراز از ایشان و بعد آگاهی مرتاض هندی بنام صائف که در ضریح حضرت سیدالشهدا عبادت و ریاضت مشغول بود و بیان نام و مقام و محل ظهور حضرت اعلی بطور رمز و اشاره بجهت جناب حاج سید جواد ایشان فوراً عازم شیراز گردید و خاشع شده در ردیف اصحاب اولیه آنحضرت قرار گرفته بخدمت پرداخت و عاقبت در کرمان بملکوت ابهری شتافت (۱) و همچنین ایمان یافتن جناب شیخ عابد معلم ایام طفولیت آنحضرت است که از همان لحظات سنین صباوت خاطراتی بس شگفت انگیز در قلبش بجای نهاده بود تا منتهی بایمان و اطمینان این مرد بزرگوار گردید .

جناب ابوالفضائل در بعضی از یادداشت‌های خود بنقل از بیانات جناب حاج سید جواد کربلائی در کیفیت ایمان و تصدیق جناب شیخ معلم چنین مینویسند :

" اما آنچه در کیفیت تبلیغ و تصدیق شیخ معلم از مرحوم حاجی سید جواد شنیدم برای نمونه است میفرمود : شیخ معلم مردی فاضل و در انواع علوم آنوقت متبع بود و به تعلیم چند نفر از ابناء نجبای شیراز اشتغال مینمود این استاد در آن ایام در سفر بود پس از مراجعت و استماع حوادث ظهور وی نیز در صد و چون و چرا برآمد . از حضرت اذن طلبیدم که با او در مجلسی ملاقات

[۱] : در کتاب دلائل سبغه مبرماید :

و آنچه از خطای حروف ظاهر شده چنانچه جناب آقا سید جواد کربلائی از نفس هندی نقل مینمود که اسم صاحب ظهور را برای او نوشته بود قبل از نشر [

و گفتگو نمایم پس از صدور اذن و تعیین وقت و محل انعقاد مجلس چون اعضای که موعود بودند همه حاضر شدند و از هر در گفتگو کردند مقرر شد که لوحی از الواح آنحضرت که در جواب اسئله علمیّه بلغت عربیّه صدور یافته بود تلاوت شود من عرض کردم آقایان عادت ما چنین است که در حین تلاوت کتاب سخن نمیگوئیم و بکاری جز استماع مشغول نمیشویم — هر کس بخواهد قلیان بکشد و یا چای تناول نماید قبل از شروع بقرائت باین امور اشتغال جوید و اگر در اثنای قرائت اعتراضی بخاطر رسد بگذارد بعد از فراغ بیان فرماید خلاصه عهد محکم گرفته شد که البته کسی در اثناء تلاوت لوح تکلم ننماید و یکی از حاضرین بقرائت مشغول شد . من در صورت شیخ نظر میکردم دیدم لون او متغیّر میشود و از رنگی برنگی — سی برمیگردد . دانستم که در حال هیجان است . ظاهر است که در عبارت *أَوْ مَعْنَى* بعضی اعتراضات و ایرادات بنظر او بیاید و بر حسب عهد که از تکلم ممنوع است لذا لون او متغیّر میگردد . چون چند صفحه از لوح تلاوت شد دیدم او بحالت اصلی برگشت و آرام یافت . دانستم که هیاج او زائل شد و اعتراضات او منحل گشت . و هنوز لوح ختام نیافته بود که اشک از چشمانش جاری شد و انکارش با قرار و اعتراضش با اعتراضا تبدیل یافت .

مدفن جناب شیخ معلم در قبرستان مصلی شیراز جنب قبر

محمود دهدار^{ست} (۱) و بر روی سنگ سفید کهنه که بطور عمودی در بالای قبر نصب گردیده عبارت ذیل که بخط نسخ برجسته حک شده و بمرور ایام از گوشه و کنار کلمات ریخته شده بخوبی خواند میشود :

هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

وَفَدَّتْ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرِ زَايدٍ مِنْ الْحُسْنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
فَحَمَلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ

الآن اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قد ارتحل من عالم الناسوت دار الغرور الدنیا الدنیه الطالبة المطلوبة إلى دار السُرور العلیة العالیة الطالبة والمطلوبة عالم الالهوت الظاهر بحجاب الجبروت المحتجب بحجاب الأظلة والملکوت العالم الربانی والفاضل الصمدانی والعارف السبحانی العامل الكامل الخیر الحامل ذالیال الذکر وقدرة^{المحققین} وزبدة المدققین وفخر السالکین والمستغرق فی بحار رحمة الله المكنونة الخائصة^ص بالمؤمنین والموحدین المرحوم المغفور شیخنا الشیخ زین العابدین لماکان مرجع وسند للعبد والی من حشر مع يتولاه وقع عام وفاته حشره الله مع الأئمة الهادین فی شهر رجب سنه ۱۲۶۳ (۲)

(۱) در کتاب آثار العجم تالیف فرصت شیرازی مذکور است محمود دهدار که قبرش در دارالسلام است کنیه او ابو محمد تخلصش عیانی است از اهل دهات خفر بوده و در علوم جغرافیا تسلط داشته است .
(۲) در یکی از کتب ردیه که در شیراز به چاپ رسیده و یکی از (بقیه درص بعد)

و همچنین جناب میرزا احمد ازغندی و جناب ملا میرزا محمد
دوغ آبادی و جناب حاج میرزا حسن رضوی و جناب ملا شیخ علی
ترشیزی که بلقب عظیم اشتهار یافت و جناب حاج عبدالعجید
نیشابوری و جناب حاج محمد تقی جوینی که بوسیله جناب
باب‌الباب در خراسان ایمان یافته بودند همه قیام بخدمت
نمودند .

سلا
و از علماء مشهور و متنفذ جناب ملا محمد علی حجة الاسلام
زنجانی بود که آثار قلم اعلی راز بارت نموده ایمان آورد و
بساط درس و بحث را در هم پیچیده این بشارت بزرگ را اعلی
رؤس الاشهاد در بالای منبر بنا گردان خود و عامه مردم
علناً ابلاغ نموده و سبب ایمان جمع کثیری در زنجان گردید .
جناب ملا محمد علی قدوس و جناب ملا صادق مقدس
بر حسب امر حضرت اعلی عربك بسمتی برای ابلاغ امر الله
حرکت نمودند . جناب قدوس بکرمان عزیمت نموده و بر جناب
حاجی سید جواد مجتهد نافذ الحکم کرمان که از منسوبین پدری

بقیه از من قبل :
روحانیین محل نیز تقریبی بر آن نوشته بود در ضمن مطالب مندرجه
ایمان آوردن جناب شیخ معلم را انکار کرده و دلیل آن را این
دانسته که محل دفن ایشان در قبرستان مصلی و نشانی آنرا داده
بود که در جنب قبر محمود دهاد است لذا انگارنده این سخطوراز
این معرفی و نشانی مدفن شیخ که نوشته بود در قبرستان مصلی
در خارج شهر شیراز است آنرا بهمان نشانی که داده شده بود
یافته و عکس آن برداشته شد و عبارات روی سنگ شرح فوق
خوانده شد .

حضرت اعلیٰ بود ورود نموده و ایشان را از کیفیت طلوع امر جدید و ایمان خود و وقایع سفر حج که در حضور حضرت اعلیٰ انجام یافت و ابلاغ امر و اتمام حجت بر خلق و ایمان آوردن عده^{ئی} از علماء منقطع و پرهیزکار آگاه ساخته مجتهد مزبور منجذب گشته ایمان حاصل نمود ولی ایمان خود را مکتوم داشت * و چون حاج محمد کریمخان کرمانی قیام بمخالفت با جناب قدوس نموده بتعرض و تحریک عوام و مریدان خود پرداخت جناب حاج سید جواد حمایت نموده و او مجبور بسکوت گردید *

جناب ملا صادق نیز در بزد با عده ئی از علماء و روحانیین محاجه و مناظره نموده و در مسجد بالای منبر رفت و در اثبات امر بدیع شمه ئی از آیات و کلمات حضرت اعلیٰ را علناً بر مردم فرو خواند و مردم بهیجان آمده در صد دقتل و ایذای او برآمدند ولی سید حسین نام که در آن مسجد امام جماعت بود و از منسوبین ایشان بود بحسن تدبیر او رانجات داده در منزل خود نگهداری کرد و ایشان بعد از چند روزی روانه کرمان شدند و توقیع مبارک را خطاب بحاج محمد کریم خان با و ابلاغ نموده دعوت بقیام بر نصرت امر جدید نمود و لسی او باتکاء مراتب علمیه و انتساب بخاندان قاجاریه و زیاده اقارب و بستگان و ثروت مزروشی پدر با عراض و انکار و ضدیت و مخالفت سخت برخاست و جناب حاج سید جواد حمایت و محافظت نمود و جناب مقدس ناگزیر از کرمان خارج گردیدند *

صورت توتیع مُبارک خطاب بمحاج محمد کریمخان کورمانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلَمْ ذَکَّرْتَبْکَ لِلوَرْقَةِ الْحَمْرَاءِ عَن یَمِیْنِ بَحْرِ الْاَبْیَضِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ قُلْ فَاِیَّ
 فَاُخْرِجُوْنَ اِقْرَا کِتَابَ رَبِّکَ ثُمَّ اسْجُدْ لِاَمْرِهِ وَاِنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ قُلْ اِیَّ
 فَاَشْهَدُوْنَ شَهِدَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْقَدِیْمُ اَشْهَدَ اللّٰهُ فِی ذٰلِکَ
 الْکِتَابِ ثُمَّ لَخَلَقَهٗ کَمَا قَدَّ احَبَ اللّٰهُ لِعِبْدِهٖ اِنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْعَلِیْمُ
 وَلَقَدْ نَزَّلْنَا کِتَابًا مِّنْ قَبْلِ لِمَنْ عَلٰی الْاَرْضِ اَنْ اَدْخُلُوْا الْبَابَ سُجَّدًا عَلَیْکُمْ
 تَفْلِحُوْنَ اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا اٰیَاتِنَا بِالْعَدْلِ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ السَّابِقُوْنَ
 وَاِنَّ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا هُوَ اَتَتْهُمْ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ وَاِنَّ اٰیَةً مِّنْ اٰیَاتِنَا
 تَعْدُلُ فِی کِتَابِ اللّٰهِ اٰیَاتِ الْاَوَّلِیْنَ وَمَا بَعْدَهٗ کُلُّ الْخَلْقِ مِّنْ حِجْجِ اللّٰهِ
 یَسْتَلُوْنَ لَوْ اجْتَمَعَ الْاِنْسُ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ الْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلْنَا
 اِلَیْکَ لَنْ یَسْتَطِیْعُوْنَ وَلَنْ یَقْدِرُوْنَ وَلَوْ کَانَ الْجِنُّ مِیْمًا وَّلَهُمْ عَلٰی الضَّعْفِ
 وَاللّٰهُ قَوِیٌّ حَکِیْمٌ یَّا مُحَمَّدَ اٰیَتِهَا الْکَرِیْمُ اَنْ اَتَّبِعَ حَکْمَ رَبِّکَ ثُمَّ اَخْرَجَ لِعَهْدِ
 بَقِیَّةِ اللّٰهِ اِمَامًا عَدْلًا مَّبِیْنًا هُوَ الَّذِیْ بَیْدهٖ مَلٰکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ وَلَا یَعْزُبُ
 مِنْ عِلْمِهٖ بَعْضُ شَیْءٍ وَاِنَّهٗ عَبْدُ اللّٰهِ فِی کِتَابِ حَفِیْظٍ وَاِنَّ الْیَوْمَ فَرَضُ
 لِمَنْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنْ غَرْبِهَا وَّشَرْقِهَا اَنْ یَخْرُجُوْا مِنْ بَیْتِهِمْ مَّهَاجِرًا اِلَی بَلَدِ
 الذِّکْرِ بِحِکْمِ بَقِیَّةِ اللّٰهِ ا
 الَّذِیْنَ یَبِیْعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ

فوق كل شيء وإِنَّهٗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَوِيٌّ حَمِيدٌ وَلَقَدْ فَرَضْنَا فِي كِتَابِ الْمَلُوكِ
أَنْ إِذْ كَرُوا وَذَكَرَ اللَّهُ بَعْدَ ذِكْرِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَزَانِ لِأَنَّهُ عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ فِي
كُلِّ لَوْجٍ حَفِيفٌ أَنْ أَرَفَعَ هَذَا الْحُكْمَ جَهْرَةً وَأَخْرَجَ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
فِي الْأَمْرِ عَلَى الْفَرَسِ الْقَوِيِّ بِاللَّأَلَاتِ الْمَكْمَلَةِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرَفُكَ
وَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ بِحُكْمِ رَبِّكَ قَبْلَ النَّاسِ
لِتَكُونَ مِنَ النَّاصِرِينَ أَنْ أَخْرَجَ مِنْ بَيْتِكَ وَادْعُوا النَّاسَ إِلَى دِينِ
الْمَخَالِصِ وَأَرْسِلْ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْكِتَابِ إِلَى شَطْرِ الْأَرْضِ مِنْ يَمِينِكَ وَ
الشَّمَائِلِ وَلَا تَخَفْ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ مِنْ أَحَدٍ فَإِنَّ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ
وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلِيمٌ وَكَفَى بِذَلِكَ الْكِتَابِ حُجَّةً ذَكَرَ اسْمَ رَبِّكَ لِئَلَّا يَكُونَ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ عَلِيمٌ وَلَوْ يَشَاءُ لَنُنزِلَ فِي كُلِّ
حَرْفٍ مِثْلَ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّكَ رَبِّ
الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْمُحَدَّثِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۲۲- غزمت حضرت اعلیٰ ارشیراز به اصفهان

حسین خان آجودان باشی والی فارس در اثر گزارشهای که دائر برفت و آمد اصحاب و اجتماع مومنین و مخلصین در حول شمع افروخته الهی حضرت اعلیٰ باو هر دم میرسید دچار وحشت و نگرانی شده و عاقبت در صد دهر آمد که محل سکونت آنحضرت را که تصور مینمود جمعیت زیادی از یاران در آنجا اجتماع مینمایند و ممکن است بشورش و هیجان دیگری منتهی گردد تحت نظر گرفته و ناگهان همه آنها را دستگیر و توقیف نماید چاره اینکار را از داروغه شهر عبد الحمید خواست و او را مأمور نمود که شبانه بخانه حضرت اعلیٰ هجوم برده و همه را در غل و زنجیر کشیده با اوراق و نوشتجات بدار الحکومه برده محبوس دارد .

عبد الحمید نیز طبق دستور و اباعده ئی از گماشتگان خود در نیمه شب ۲۱ ماه رمضان از سال ۱۲۶۲ از دیوار خانه همسایه بالا رفته بطور ناگهانی خانه جناب خال را احاطه نموده وارد شدند و با کمال تعجب مشاهده نمودند که جز آنحضرت و حاج میرزا سید علی خال و سید کاظم زنجانی (۱) کسی دیگر در آنجا نیست . حضرت اعلیٰ از این عمل ناهنجار او

(۱) سید کاظم زنجانی برادر رسید مرتضیٰ زنجانی است که در واقعه شهدای سبعه در طهران بشهادت نائل شد و خود سید کاظم نیز عاقبت در واقعه مازندران و قلعه طبرسی بشهادت رسید

و همراهانش بینهایت متاثر و محزون گردیده بدعا و مناجات پرداختند و در حق او که بچنین عمل بی‌شرمانه بی‌مبادرت ورزیده بود نفرین فرمودند و او بهانه و دست‌آویزی جهت توقیف حاضرین نداشت از آنحضرت برای خود و همراهانش انعام خواست • و چون وجوه نقد موجود نبود لذا آنحضرت شال ترمه خلیل خانی که بر کمر می‌بستند دو نیمه کرده نصف آنرا باو دادند و در حق او نفرین نموده فرمودند امیدوارم خداوند شکمت را پاره کند (۱) عبد الحمید جناب خال رادر منزل گذاشت و حضرت اعلی و سید کاظم را باتمام اوراق و کتب و نوشتجات که در آنجا بود جمع کرده به دارالحکومه برود و حضرت اعلی در آنوقت مکرر این آیه قرآن را تلاوت میفرمودند " اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْاٰیْسُ الصُّبْحُ بِقَرِیْبٍ " و در کمال اطمینان و ثبات و استقامت و شجاعت بودند چون داروغه به بازار رسید مشاعده کرد که شهر در هیجان است و مردم بهر طرف بسا حالت اضطراب و تشویش فرار میکنند و نعشهای اموات را بسا گریه وزاری و فریاد و فغان حمل میکنند علت را جو یا شد معلوم گردید غفلتاً مرضوباً در شهر شیوع یافته وعده زبانی تلف شده و مردم بمصیبت عظیمی مبتلا شده اند و اکثر اهالی

(۱) آورده اند که عبد الحمید بسالی چند بعد از این واقعه در اثر برخی از حوادث مغضوب دربار و سلطنت و مورد سخط و سطوت گردیده مقتول شد و جسدش را نزد درندگان انداختند و جانوران شکمت را دریدند • ظهور الحق جلد ثانی

خانه های خود را از ترس رها نموده و بخدا پناه برده اند
اوبی نهایت پریشان و مضطرب شده بخانه حسین خان حاکم
رفت در آنجا جز پیرمردی را نیافت و او گفت چند نفر از مستخدمین

حاکم بمرض و با تلف شده و خود حاکم از ترس جان با بستگانش
به باغ تخت فرار کرده است پس عبدالحمید حضرت اعلی را بمنزل
خود برد که در تحت مراقبت خود نگاه دارد تا از حاکم دستور
برسد • و چون عبدالحمید داروغه با آنحضرت بخانه خود
داخل شد طفل کوچک خود را بسختی مبتلا بمرض و با دید که
در حال مرگ است • لذا دست بدامان آنحضرت شده از
اعمال قاسیانه خود طلب غفو و بخشش نموده تعهد کرد که
دیگر گرد اینگونه اعمال نرود و با عجز و لا به طلب دعا و نجات
طفل خود را نمود و آنحضرت دعا فرموده آب وضوی خود را با و
دادند و او نوشیده نجات یافت و بستگانش نیز از دعای
آنحضرت شفا یافتند (۱)

(۱) این فرزند عبدالحمید که بدعای آنحضرت شفا یافت نامش
مهدی و مادرش خواهر مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه همدانی
بود و بعد از آنکه بسن رشد رسید دو عیال اختیار کرد یکی دختر
دائی خود اعتماد السلطنه بنام فاطمه جهان خانم و دیگری نیز
بهمین نام فاطمه و از عاقله دیگر بود از این عیال ثانی پسری
متولد شد بنام رحمت الله که نام فامیلی فرزند برای خود اختیار
کرد و در همدان ساکن و عاقبت بخیر شده موفق بتصدیق امر
مبارک گردیده ایمان آورده در راه آهن جنوب مشغول خدمت
بود و این بنده نگارنده ایشا برادر سنی متجاوز از شصت سال در
اهواز ملاقات و از روحانیت او بهره مند شدم و اکنون فرزند آن
ایشان همه در ظل امر الله با ثبات و استقامت کامل بخدا مست
مشغول میباشد •

باین جهت عبد الحمید بر آنحضرت سخت نگرفت و اختیار توقف و بیا مسافرت و خروج از شیراز را بخود آنحضرت واگذار نمود و چون مراتب را بوالی خبر داد او هم موافقت کرده دستور داد که آنحضرت آزادند مشروط بر آنکه از شیراز خارج شوند لذا حضرت اعلیٰ مسافرت اصفهان را مورد توجه قرار داده و امور خانه و حرم مبارک و والدہ ماجدہ را بجناب حاج میرزا سید علی سپرده و جمیع منتسبین را به توکل و تفویض امور بارادہ الہی سفارش و تاکید فرمودند و در حالیکہ ہمہ آنها از فرقت آنحضرت دچار حرقت بودند ناگزیر تسلیم گشتہ با احساس این مطلب دردناک کہ دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد مراتب و داع بجا آورده و در ماہ رمضان از سال ۱۲۶۲ هـ مطابق با سپتامبر سال ۱۸۴۶ میلادی با تفاق آقا سید کاظم زنجانی و محمد حسین اردستانی و یک نفر مستخدم از شیراز خارج و راه اصفهان را متوکلا علی الہ در پیش گرفتند و از طرف دیگر چون چندی گذشت و حسین خان کہ در اثر شیوع مرض وبا بخارج شهر پناہ برده و جز حفظ جان خود فکر دیگری نداشت بخود آمدہ و از حرکت حضرت اعلیٰ مطلع گردید بنای تعرض بہ بستگان آنحضرت گذاشته جناب حاج میرزا ابوالقاسم برادر حرم مبارک را در حالیکہ بیمار بود بدار الحکومہ احضار و مورد عتاب و خطاب قرار داده و با جبار التزام گرفت کہ آنحضرت را تسلیم نماید .

و چون چند روز گذشت باز ایشانرا مجدداً بدار الحکومہ

آورده بشدت مورد مواخذه قرار داده و مبلغی جریمه نمود
و خواست که ایشانرا بفلکه بسته چوبکاری نماید در اینموقع
نامه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان باورسید که
او را از ظلم و تعرض نسبت به بستگان آنحضرت منع نموده
بود و حسین خان ناگزیر دست از تعرض کشید ولی اکثر مومنین
را حبس و زجر نموده جریمه کرد و جمعی ناگزیر آثار قلمی
و آیات و نوشتجات مبارک را که نزد خود داشتند بمنزل جناب
آقامیرزا ابوالقاسم برده سپردند و ایشان نیز از خوف تعرض
و اذیت و آزار حکومت که اعلان کرده بود هر کس نوشتجات
سید باب را در منزلش نگاه داشته باشد آن منزل خراب و
صاحب منزل دچار جریمه و عذاب خواهد شد * ناگزیر آن
نوشتجات را در ظرف آب شسته محو نمودند *

—————

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخیه خورچنین مینگانند

از قرار بکه والده مرحوم والد که اخت حرم باشند
ذکر مینمودند عنوان میداشتند که قبل از ظهر بود و مرحوم
اخوی یعنی حاجی میرزا ابوالقاسم مبتلای بنا خوشی و با بودند
و در بستر ناتوانی آرمیده ناگاه دیدیم بشدت درب منزل
را میکوبند اهل خانه همه مضطرب شدیم فیروز که سیاه خانه
بود رفت در را باز کرد یک دفعه بدون خبر عبدالحمید خان
داروغه با فراشها با جمعی رجاله صحن خانه را پر کردند
هنگامه غریبی درگیر شد آمدند منازل را کاوش کردند •
حضرت را نیافتند پس از یاس آمدند بسر رختخواب مرحوم
اخوی بحال ابتلا ایشانرا دوش کرده میبرد نزد صاحب
اختیار، حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم رامی بیند
بنای تشدد میگذارد و در نهایت غضب میگوید سید باب
کجاست • جواب میفرمایند نمیدانم • من مبتلای و با بودم
و هنوز هم مبتلا میباشم خبری از ایشان ندارم • سختگیری
و اذیت زیاد کرده بالأخره پانزده روز مهلت میگیرد که
باید پسر از پانزده یوم یا حضرت را تسلیم نمایند و یا پانزده
هزار تومان پول بدهند • مجوراً قبول میفرمایند از جناب
حاجی ضامن میخواهد حاجی محمد صادق اصفهانی که در
آنوقت آنهم از تجار معروف و معتبر و با جناب حاجی نهایت

رفاقت را داشته ضمانت مینماید پس از اخذ ضامن حاجی را مرخص مینماید. • منزل تشریف فرما میشوند. • پس از انقضای پانزده یوم که التزام داده بودند فراش میفرستند حاجی را در ارک در حضور حسین خان حاضر مینمایند و بسختی مطالبه حضرت و یا پانزده هزار تومان پول مینماید. • آنچه مرحوم حاجی التماس میکنند و قسم میخورند که خبری از ایشان ندارم بر شدت غضب حسین خان میافزاید. • مرحوم حاجی را حال ضعف برایشان دست میدهد. • در همان حین چاپار اصفهان که مرحوم معتمد الدوله فرستاده بودند مع پاکت میرسد. • خان پاکت که بمهر مرحوم معتمد الدوله مزین بود میدهد بحسین پس از ملاحظه می بیند دیگر نمیتواند مزاحمت و ایرادی بگیرد هزار و پانصد تومان از مرحوم حاجی گرفته ایشانرا مرخص مینماید و حکم میکند هرگاه در خانه احدی يك سطر نوشتجا بخط حضرت و یا عبارات بدع یافت شود آنخانه را خراب خواهم کرد و هر کس که مؤمن و یا مفتون بود گرفته بضرب چوب و اذیت آنچه میتواندست اخذ مینمود آدم بسیار بد نفس و موذی بود شرح حال او را حضرت اعلی در خطبه القهریه برای حاجی میرزا آقاسی بیان میفرمایند (۱)

(۱) حسین خان اجودان باشی که شهرت خانوادگی او مقدم بوده از اولاد آقا خان مقدم از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی و طایفه مقدم از ایل اتوزایکی از ایلات معروف تـرک ساکن در صفحات قفقاز و آذربایجان و منسوب به پناه خان (بقیه در ص بعد)

حضرت اعلیٰ در مناجاتی از ظلمها و ستمهای او باستان الهی چنین شکوه میفرماید :

« فَإِنَّ مِنْ بَعْدِ رَجُوعِي مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِلَى مَقَامِي هَذَا مَا شَرِبْتُ قَطْرَةً فِي مَقْعَدِ الْأَمْنِ مِنْ ظَلَمٍ مَا اِكْتَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ بَامْرِ مَخْتَارِ الْفَارَسِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَنْتَ لَتَعْلَمُ يَا مَلِيكَ وَجُودِي بَأْتَهُ اسْتَسَّ اسَاسَ الظُّلْمِ فِي حَقِّي وَاعْتَدَيْ عَليَّ بِطَغْيَانِهِ فِي عَهْدِي حَتَّى دَخَلُوا حِزْبَهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ عَلَى بَيْتِي بِغَيْرِ أذْنِي وَآخِذُوا مَا اسْتَطَاعُوا مِمَّا لِكُنِي رَبِّي وَلِقَدْرَايَتِ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ الشَّارِبِ لِلخَمْرِ أَمْوَرًا لَمْ يَقْدِرْ نَفْسِي أَنْ يَرَى وَلَا يَحْتَمِلُ حَتَّى ضَاقَ عَليَّ الْأَرْضُ بِسِعَتِهَا فَخَرَجْتُ عَنْهَا مُضْطَرًّا إِلَى مَلِيكَ الخ) ظهور الحق جلدناك»
بقیه از ص قبل :

جوانشیر صاحب قلعه شوش و رئیس ایل اتوزای یکی بوده است .
در کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا مذکور است که حسین خان در خدمت شاهزاده عباس میرزا قاجار ولیعهد فتحعلی شاه و جریبان جنگهای ایران با عده شی از افراد ایل خود شرکت نموده و با کمک و مساعدت محمد خان زنگنه امیر نظام تد ریحاً دارای منصب و رتبه گشته آجودان باشی گردید و زمانی که محمد شاه عازم تسخیر هرات گردید او نیز عده شی از افواج آذربایجان را در شهر سمنان از نظر شاه گذرانیده ملحق بارد و شد و نشان و رتبه سرتیپی یافت و موقعیکه انگلستان بر سر موضوع تسخیر هرات روابط خود را قطع نمود و سفیر خود سر جان مکنیل را احضار نموده و شهرها جنوب ایران را مورد تهدید و هجوم قرار داده محمد شاه ناگزیر از تسخیر هرات صرف نظر نموده و با مشورت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم هیئتی را بریاست حسین خان بکشورهای
(بقیه در ص بعد)

۲۳- ورود حضرت اعلیٰ به اصفهان

چنانکه ذکر شد حضرت اعلی در ماه رمضان از سال ۱۲۶۲ هجری با اتفاق همراهان بطرف اصفهان رهسپار گشتند و چون به نزدیک شهر رسیدند نامه‌ی مبنی بر عزم بقیه از ص قبل :

فرانسه و اطریش و انگلستان فرستاد ولی در انگلستان او را نپذیرفتند و کاری از پیش نبرد و در سال ۱۲۵۶ مراجعت کرد و با خود چند افسر فرانسوی برای تربیت سپاه ایران آورد و در اصفهان بحضور محمد شاه معرفی نمود و مورد مرحمت قرار گرفته در سال ۱۲۵۸ بحکومت یزد و سپس در سال ۱۲۵۹ منطقه یزد و فارس را تحت اختیار او گذاشتند و لقب صاحب اختیار و نظام الدوله یافته و چون مورد حمایت حاجی میرزا آقاسی بود ایام حکمرانی او ادامه یافت تا سال ۱۲۶۴ که محمد شاه وفات یافت و حاجی از مقامش ساقط گردیده در حرم حضرت عبد العظیم متخصن شد اهلالی شیراز نیز که از ظلم و جور حسین خان بجان آمده بودند سر بشورش برداشته عزل او را خواستار شدند تا پس از زد و خورد های زیاد با اهلالی شیراز او را از حکومت معزول و شاهزاده بهرام میرزا معزالدوله بحکمرانی فارس منصوب شد و او را دستگیر و بطهران فرستادند و از جمیع مناصب و القاب معزول و مردود دولت و مخذول گشته و عاقبت با ذلت هر چه تمامتر بسفارت خارجی پناه برد در کتاب تاریخ نبیل فصل نهم درباره خاتمه دوران حیات حسین خان چنین مینویسد :

"... از آنروز که حسین خان از حکومت شیراز عزل شد به بدبختی و مصائب بیشمار دچار گردیده در نهایت بطوری (بقیه در صحنه بعد)

ورود بشهر و خواستن محلی جهت اقامت بمنوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان مرقوم و توسط سید کاظم زنجانی ارسال فرمودند و او بمحض ملاحظه نامه با احترام زیاد رفتار نموده و از میرسید محمد امام جمعه مقتدر اصفهان ملقب به سلطان العلماء خواست که آنحضرت را در منزل خود پذیرائی نماید و اونیز باکمال میل و رغبت قبول نموده برادر خود میرمحمد حسین را باجمعی باستقبال فرستاد و خود امام جمعه نیز تا بیرون دروازه رفته باتجلیل و احترام زیاد آنحضرت را بمنزل خود ورود داده و شخصاً باکمال خلوص و محبت قیام بخدمت و واجبات پذیرائی از میهمان عزیز خود نمود و از آن بعد منزل امام محل رفت و آمد خاص و عام گردیده و جمعیت مردم که صیت و صوت آنحضرت را شنیدند و توجه حاکم و شخص امام جمعه را مشاهده نمودند دسته دسته برای زیارت و استفاضه رو آورنده ایاب و ذهاب خلق مستمر گردید . حتی یک روز که آنحضرت از حمام بمنزل مراجعت میفرمودند جمعیت به صحن حمام هجوم برده آب خزانسه را جهت تبرک و استنشا با خود بردند .

بقیه از ص قبل : بیچاره و مستاصل شد که قادر به معیشت روزانه اش نبود و هیچکس حاضر نکند و مساعدت برای نجات او از این ورطه ذلت نبود زمانیکه حضرت بهاءالله در بغداد تشریف داشتند عریضه ئی مبنی بر توبه و انابه وجبران مافات بحضور مبارک عرض و استدعا نمود که مقام و وظائف سابقش با و باز پس داده شود ولی آنحضرت با و جوابی نفرمودند و او در حال بدبختی و بیچارگی از این عالم درگذشت .

امام جمعه شبی از حضور مبارک استدعا نمود که سوره
والعصر را برای او تفسیر فرمایند تقاضای ایشان مورد قبول
قرار گرفته و حضوراً با سرعت عجیبی بدون تامل و سکون قلم
آیات و کلماتی مبسوط بر معانی موعده در این سوره کوچک مانند
دُر شاهوار نازل و بر صفحات کاغذ نگاشتند که موجب مزید محبت
و حسن عقیدت او گردید .

معتمد الدوله که فضائل و کمالات آنحضرت را شنیده
بود جهت دیدار در منزل امام جمعه ^{مُشرف} شد و در حضور
امام و جمعی از علمای مشهور سئوال در اثبات نبوت خاصه
حضرت رسول اکرم نمود علماء حاضر در آن مجلس هیچیک چنین
قدرتی در خود ندیده عذر آوردند . لذا از آنحضرت استدعا
نمود که حقیقت آنرا بیان فرمایند با و فرمودند شفاهی باشد
یا کتبی . معتمد الدوله اظهار داشت کتبی باشد تا در آتیه
نیز مورد استفاده قرار گیرد . حضرت اعلیٰ قلم بدست گرفته
و در مدتی کمتر از دو ساعت رساله ئی جامع و کامل بر اینجسایه
ورق در بیان مطالب و اتیان دلائل واضحه متینه بر اثبات
حقانیت حضرت رسول اکرم از قلم مبارک نازل شد که باعث
اعجاب حاضرین و سبب مزید انجذاب معتمد الدوله گردیده
گفت تاکنون اعتقاد من با سلام کامل و قلبی نبود ولیکن الان
اعتراف میکنم که مؤمن واقعی با سلام شده ام و این از تاثیر
بیانات این شخص بزرگوار است .

پس از این ملاقات معتمد الدوله در دارالحکومه

ضیافتی ترتیب داده از آنحضرت پذیرائی نمود و چون در این مجلس در ضمن صحبت از اوضاع شیراز و ظلم و ستم حسین خان نسبت به بستگان آنحضرت آگاه شد فوراً نامه ئی با و مرقوم داشت و او را از این اعمال و رفتار ناپسند بر حذر داشت و بلزوم رعایت احترام منسوبین آنحضرت که از خاندان رسالت و بصفات تقوی و عبادت و پرهیزکاری شهرت دارند توصیه و سفارش نموده و لزوم اجتناب از اقوال و اغراض مفسدین را با و یاد آورد و با چاپار مخصوص ارسال داشت و این نامه موقعی رسید که حسین خان چنانکه ذکر شد جناب حاج سید ابوالقاسم برادر رحم مبارک را با حالت بیماری بدار الحکومه آورده قصد آزار و اذیت ایشانرا داشت • و چون نامه معتمد الدوله بدستش رسید و از مضمون مطلع گردید دست از تعرض و آزار کشیده بجریمه نقدی قناعت نمود ولی مؤمنین مظلوم و بی پناه از ظلم و ستم این حاکم جهار و فاسد الاخلاق محفوظ نمانده دائماً در بیم و هراس بسر میبردند •

۲۴- نگرانی و تشویش علما از توجه عامه ناسم

قیام بمخالفت

توقف حضرت اعلی در منزل امام جمعه سلطان العلماء مدت چهل روز طول کشید و در این مدت نهایت محبت و پذیرائی از طرف امام و گماشتگان ایشان بعمل آمد و مومنین این شهر مانند سادات نهری جناب آقا میرزا محمد علی و جناب آقا میرزا هادی و جناب آقا میرزا ابراهیم که غالباً مشرف بودند و جناب آقا میرزا ابراهیم که پیشکار امام جمعه و میهماندار حضرت اعلی بود در منزل خود از آنحضرت و امام جمعه و جمعی دیگر پذیرائی نموده ضیافت ترتیب داده و در این ضیافت است که چون بعرض آنحضرت رسید که جناب میرزا محمد علی تاکنون اولاد و ثمری از ازدواج خود ندارند قدری از غذای خود بایشان عنایت فرمودند که با حرم خود صرف نمایند و در نتیجه خداوند بایشان دختری مرحمت نمود که بعداً بازدواج حضرت عبدالبهاء درآمده از لسان مبارک حضرت بهاء الله منیره نامیده شد • باری از جمله مؤمنین دیگر که مشرف گشتند جناب میرزا حیدر علی اردستانی و جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی بودند که چندین مرتبه بزیارت آنحضرت فائز گشتند و همچنین ملا محمد تقی هروی فاضل و عالم شهیر که همیشه ندیم امام جمعه بود و امور شرعی و مراجعات محضر امام را او اداره مینمود هر چند بعد از چندی تغییری در حال

او پیدا شد ولی در آن موقع در ردیف مومنین محسوب و رساله صحیفه عدلیه را که از قلم حضرت اعلی نازل گشته بود بفارسی ترجمه کرد .

و نیز جناب ملا جعفر گندم پاک کن که بوسیله جناب ملاحسین بابالباب ایمان آورده بود همه این نفوس که قلباً ایمان آورده بودند غالباً در منزل امام جمعه بحضور آنحضرت تشریف حاصل نموده استفاضه مینمودند و نفوسی دیگر نیز بعضی برای درک حقائق دینی و بعضی بجهت طلب شفا و بعضی برای کسب اطلاع از کیفیت و چگونگی این وقایع بحضور مبارك مشرف میشدند .

در این هنگام علما و روحانیین شهر که توجه عامه ناس را مشاهده کرده و از طرف دیگر حمایت معتمدالدوله حکمران مقتدر اصفهان و انجذاب و محبت و خلوص امام جمعه پیشوای متنفذ روحانی را نسبت بآنحضرت میدیدند به تعصب شدید برانگیخته شده تدریجاً در همه جا بمشوب کردن اذهان مردم پرداخته و نسبت کفر و ضلال بآنحضرت دادند و قصد آنها این بود که از این راه مردم عوام را آماده و مهیای شورش و هیجان سختی برضد حضرت اعلی بنمایند . ولی بواسطه حمایت معتمدالدوله و امام جمعه کاری از پیش نبردند . لذا ناگزیر بشاه و صدراعظم شکایت نموده و متوسل گشتند و شرح حال را بیان داشتند که حاکم مقتدر اصفهان که نماینده شاه و وزیر است از سید ذکر حمایت مینماید و امام جمعه نیز

که بر همه علما سمت ریاست و پیشوائی دارد اورا در منزل خود تجلیل و پذیرائی نموده در همه جالسان بتعریف و تمجید گشوده مقامات معنوی اورا بزرگ میشمارد و این سبب گمراهی و ضلالت عوام گشته و قریباً دین آباء و اجدادی خود را از دست خواهند داد .

حاجی میرزا آقاسی خود نیز خائف از تاثیر شهرت حضرت اعلی در قلب و ضمیر ساده محمد شاه بود که مبادا بمناسبت حسن شهرت آنحضرت تمایل شدید حاصل نماید و ارادت و عقیده اش از او سلب گردد لذا نامه ئی بامام جمعه اصفهان نوشت و اورا از عاقبت و مال اینکار تحذیر نمود و امام جمعه طهران را هم واداشت که نامه ئی بامام جمعه نوشته و اورا از حمایت و محبت حضرت اعلی بازدارد . از اینجهت سلطان العلماء امام جمعه جانب احتیاط را رعایت نموده و از ادامه پذیرائی آنحضرت خود را معذور دانست لذا معتمد الدوله آنحضرت را بعمارت دارالحکومه انتقال داده و بسوازم محبت و پذیرائی قیام نمود و چون علما و روحانیون به تکفیر پرداختند آنحضرت را ضال و مضل خواندند معتمد الدوله بآنها پیغام داد شما در ابتدای امر تعریف و تمجید مینمودید چه شد که ناگهان تخییر رویه داده به تکذیب و تکفیر پرداختید و بعد در صد برآمد مجلسی از علما در حضور حضرت اعلی ترتیب دهد تا با آنحضرت مناظره نمایند و صورت گفتگو و مناظره را در ورقه ئی نوشته طرفین امضاء

کنند و آنرا برای شاه و وزیر ارسال دارد تا حق از باطل تمیز داده شود و مردم از تحیر و سرگردانی نجات یابند و او این قصد و نیت خود را بچند نفر از مهمین علما اعلان و اخطار کرد و آنها را در انتخاب محل اجتماع و مناظره مخیر نمود . آن چند نفر از علمای مشهور عبارت بودند از حاجی سید اسدالله پسر مرحوم حاج سید محمد باقر گیلانی و حاجی محمد جعفر آبادی و آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی و میرزا حسن نوری پسر میرزا علی نوری .

آنها ابتدا این دعوت را قبول نموده و مسجد شاه را برای این اجتماع و مناظره مناسب تر دانستند ولی در روز موعود حاج سید اسدالله که سمت پیشوائی و بزرگی بسایر علما داشت آنها را از حضور در این اجتماع بازداشت و ملا جعفر نیز قول او را پسندیده از حضور در مسجد عذر آوردند .

معتمد الدوله در این مورد بر عجز و ناتوانی علما واقف شده برایمان و ارادتش افزود و چون آنحضرت بر مراتب عدم حضور علما و عذر آوردن آنها مطلع گشتند فرمودند برای مباحله حاضر شوند این موضوع را هم علما ابتدا قبول کردند ولی در روز معین عذر آورده حاضر نشدند .

بعد از این دو نوبت که علمای معروف حاضر برای مباحثه و مباحله نشدند معتمد الدوله عده ئی از آنها را که از جمله آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن نوری بودند بمنزل خود دعوت نمود و آنها قبول نموده در دارالحکومه

که حضرت اعلیٰ در یکی از عمارات آن سکونت داشتند حاضر شدند (۱) و چون مجلس بوجود مبارك آنحضرت^ع علما و شخص معتمد الدوله آراسته شد • میرزا حسن نوری در مقام گفتگو برآمده سئوالاتی از کتاب عرشیه ملاصدرا صدر المتالهین از حضور مبارك نمود و جواب کافی شنید • بعد آقا محمد مهدی بعضی مسائل فقهی را مطرح نموده چون از جوابها نیکه آنحضرت دادند قانع نشده بمجادله پرداخت معتمد الدوله جلوگیری نموده دستور داد او را بمنزلش برسانند •

پس از این وقایع علما آرام ننشسته اقدام بصدور فتوای قتل نمودند وعده کثیری از آنها که به هفتاد نفر میرسید آنرا مهر و امضاء نمودند (۲) بغیر از حاج سید اسدالله پسر حاج سید محمد باقر گیلانی سابق الذکر و ملا محمد جعفر آباده ثنی و چون به امام جمعه سلطان العلماء تکلیف کردند که فتوای مزبور را امضاء نماید ایشان برای آنکه علما را قانع نموده و خود را از این مخمصه نجات دهد در ذیل ورقه نوشت من شهادت میدهم در مدت مصاحبتم با این سید جوان هیچ عملی منافی احکام اسلام ندیدم که از او صادر شود و او را در نهایت تقوی

(۱) علمای اعلام و فضیله کرام حقارت شرع مبین را خواستند و مباحثه و مجادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علامه فهامه آقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری (کتاب مقاله سیاح ص ۱۵)

۲- جناب ابوالفضائل در تاریخ خود چنین مرقوم فرموده اند ذیل تاریخ نبیل صفحه ۱۶۵ ترجمه عربی

وتمسك شديد باحكام دیدم ولیکن ادعای بزرگی دارد و امور
دنیوی را حقیرمیشمارد باین جهت عقیده من آنستکه اختلالی
در عقل او حاصل شده باشد .

معتمدالدوله چون اصرار و ابرام علما و فقها را در صدور
فتوای قتل آنحضرت مشاهده نمود تدبیری بخاطرش رسیده در
شهرانتشار داد که شاه و وزیرسید باب را بمركز احضار
نموده اند و دستور داد پانصد نفر سوار آنحضرت را سواره از
کوچه های شهر عبور دهند و محرمانه سفارش کرد که در هر
فرسنگ صد سوار بشهر بازگردد تا ده سوار آخر که مورد ثقه
و اطمینان بودند آنحضرت را بشهر بازگردانند . و ایندستور
کاملاً اجرا شده حضرت باب را از منزل مورچه خوار روز بعد
بشهر مراجعت دادند و معتمدالدوله آنحضرت را محرمانه
در عمارت سرپوشیده صدر اصفهانی معروف به عمارت خورشید
جای داده خود شخصاً بخدمت آنحضرت قیام نمود (۱) و بر

(۱) در باب ۱۶ از واحد ثانی کتاب بیان میفرماید :

"... چنانچه ذرات مرایای علی مقعد عمارات صدری که در ایام
ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند " توضیح آنکه
عمارت صدر از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی
است در مشرق عمارت چهل ستون که آنرا دیوانخانه صدر و عمارت
خورشید میگفتند او در زمان فتحعلیشاه میزیسته و بعد از فوت
میرزا محمد شفیع صدر اعظم فتحعلیشاه بصدارت رسید ابتدا
بلقب امین الدوله و بعد نظام الدوله ملقب گشت و یکی از دختران
فتحعلی شاه را برای پسر خود ابراهیم خان خواستگاری نمود و در
عروسی او مالغ هنگفتی از ثروت خود را بذل و بخشش نمود بر اعتبار
خود افزود و آثار او بنیه دیگری نیز در اصفهان از دوره حکومت او
باقی است . فوت او در ماه صفر سال ۱۲۳۹ هجری و قهرش نزدیک

دستور مبارك ملا عبد الكريم قزوینی که در مدرسه نیم آورد مقیم بود احضار گردید و چند تویق با و عنایت فرمودند که باتفاق آقاسید حسین یزدی و شیخ حسن زبوزی استنساخ نمایند و او مسژده سلامتی آنحضرت را محرمانه با صاحب که در نگرانی سختی بسر میبرد رسانید و حسب الامر مبارك چند نفر از اصحاب با استنساخ آیات مشغول گردیدند •

چندی برای اموال گذشت و در همین ایام بر حسب دستور صلاح دید معتمد الدوله دختر ملاحسین روضه خوان مستماة به فاطمه جهت خدمت و انجام کارهای آنحضرت بعقد انقطاع در آوردند و بخدمت و پرستاری مشغول گشت •

معتمد الدوله روز بروز بر مقامات منیع و مظلومیت آنحضرت بیشتر واقف شده برای نصرت و حمایت آنحضرت آماده تر گردید و شبی به تنهایی در حضور مبارك مشرف و تمام مایملک خود را تقدیم نمود و حضرت اعلی از او قبول فرموده و باو بخشیدند آنگاه نیت قلبی خود را عرض نمود که هرگاه اجازه فرمایند با قدرت و ثروتی که خداوند عطا نموده ممکن است شمارا بطهران بهرم و یکی از بنات سلطنت را باز دوام شهادت آورم و با قدرت خود تمام مملکت را با طاعت شهادت آورم • حضرت اعلی در حق او دعای خیر نموده و حسن نیت او را ستودند و ضمناً فرمودند تقدیرات الهیه بر این قرار گرفته که امرش با مظلومیت و اخلاص و استقامت عبادی که بدون خوف و طمع بنصرت امر قیام مینمایند و بشهادت آنها که دلیل صدق قول آنهاست امر الله در قلوب

عامه بشرتمکن یابد و بالتلویح و اشاره فرمود: ایام من و شما هم در این عالم محدود است و در عالم دیگر تاج افتخار ابدی برای شما مقدور است و از عمر شما هم سه ماه و نه روز دیگر بیشتر باقی نیست که بجهان جاویدان ارتقا خواهی یافت •

معتمد الدوله از شنیدن این بیانات بفرح و سرور آمده و وصیت نامه خود را نوشت و تمام اموال خود را باختیار حضرت اعلی گذاشت • و چندی نگذشت چنانکه آنحضرت پیش بینی فرموده بودند معتمد الدوله د چارکسالت و عارضه شی گشته و عاقبت در ماه ربیع الاول از سنه ۱۲۶۳ از اینجهان درگذشت و روح پرفتوحش بعالم الهی ارتقا یافت و جسده مبارک او با احترامات لازم بقم حمل شده در صحن کهنه در بقعه مخصوصی جنب بقعه فتحعلی شاه بخاک سپرده شد •

—————

۲۵- مختصری از احوالات منوچهرخان معتمدالدوله

شاه
 منوچهرخان معتمدالدوله از امراء و حکام دوره فتحعلی
 و محمد شاه قاجار است او اصلاً گرجی زاده و از شاهزادگان
 گرجستان و در زمره اسرائی بوده است که آقا محمد خان قاجار
 در جنگ و هجوم به تفلیس و گرجستان با خود بایران آورده است
 و چون لیاقت و استعداد ذاتی داشت در دستگاه حکومت ترقی
 نموده و در ردیف خاصان و نزدیکان فتحعلیشاه قرار گرفت و مورد
 اعتماد بود و شغل ایچ آقاسی که تقریباً موازی رئیس تشریفات
 است بعهدده اش بوده و در تاریخ عضدی تالیف شاهزاده
 عضدالدوله پسرفت فتحعلیشاه در چند مورد از عقل و درایت و
 کفایت او یاد نموده است از جمله مینویسد :

((منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی و خواجه باشی
 بود وقت شام و ناهار از بیرون باند رون میآمد ... خوانچه هابرسر
 خواجه هابود آقاسعید در عقب او آفتابه لگن را خود معتمدالدوله
 بدست میگرفت و میآورد بر زمین میگذارد و می ایستاد ... عقل و
 دولت و کفایت منوچهرخان معتمدالدوله از عهدده نحر بر خارج
 است شأن او بطوری بود که اکثر اوقات در کارهای بسیار عمده
 دولتی طرف مشورت خاقان واقع میشد ... در همان زمان ملقب
 به معتمدالدوله بود ... هر وقت خاقان بهرون میرفتند معتمدالدوله
 پیش روی شاه بود))

حاجی معین السلطنه تهریزی در تاریخ خود چنین

می نویسد :

((والد نگارنده که از چاکران معتمد و خدام مقرب محمد شاه و ناصرالدین شاه بود روایت فرمود که محمد شاه در حال فکاهیت گاهی برای امتحان قوت معتمد الدوله حکم میکرد بازوانش را از پشت می بستند آنگاه زوبین را بدست وی میدادند چنان بدیوار میزد که دوسه انگشت فرومی نشست))

و در ناسخ التواریخ مذکور است که بعد از فوت فتحعلیشاه در اصفهان و حرکت محمد شاه از تبریز بطهران که بسعی و کوشش قائم مقام صورت گرفت برای مصارف سفر ناگزیر مبلغ بیست هزار تومان قرض گرفته و وسایل حرکت شاه را فراهم آورد چون موکب شاهی بخرم دره رسید منوچهرخان حاکم اصفهان با استقبال آمده مبلغ چهل هزار تومان زرمسکوک با اسبی بنا م خجسته پیشکش نمود حاضرین اسب خجسته را بفال نیک گرفتند .

در دوره سلطنت فتحعلیشاه بعد از آنکه چند سال به پیشکاری و وزارت اغلب از شاهزادگان که به حکومت ولایات منصوب میگشتند برقرار گردید در سال ۱۲۴۲ مستقلاً بحکومت گیلان منصوب شد و شخصیت او در میان حکام بعدالت گستری و حفظ و حمایت از مظلومین شهرت تام یافت چنانکه حکایت تظلم و داد خواهی یکی از تجار رشت از تعدی و تجاوز نریمان خان برادرزاده اش که او را بفرزندی اختیار کرده بود

معروف است که چون براومسلم شد که نریمان نسبت بعیال
این شخص نظرسوء داشته و او را در زحمت انداخته بدست
خود او را با ضربات خنجر از پای درآورده بسزای اعمال
خائنانه اش رسانید .

باری در سال ۱۲۵۲ بحکومت اصفهان منصوب و با اقتدار
و ثروت بی مانند بر تمام آن صفحات حکمرانی ایشان ادامه یافت
و تا سال ۱۲۶۳ که حضرت اعلی باصفهان ورود فرمودند در این
تمام باقی بود و در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۳ چنانکه حضرت
اعلی پیشگوئی فرموده و او را از قرب صعودش بجهان جاودان—
آگاه فرموده بودند بحالم بقاشتافت .

در توقیع مبارک حضرت اعلی خطاب به محمد شاه در باره
معتمد الدوله چنین نازل گشته است قوله الاعلی :

"... خائفاً مضطراً بیرون آمده بعزم حضور کثیرالنوران بساط
جلالت تا آنکه مرحوم معتمد الدوله بر حقیقت امر مطلع شده
و آنچه لازمه عهدیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود
بجا میآورد و بعضی از جهال بلدش چون در مقام فساد برآمدند
مدتی در عمارت صدر مستوراً اقامه بحق الله مینمود تا آنکه با
رضاء الله بمحل فردوس خود متصل گشت جزاه الله خیراً شکی
نیست که سبب نجات از نار جهنم و حق الناس همین عمل شد
و بعد از صعود بحالم بالا گرگین خان شقی با پنج نفر هفت شب
بلا اسباب بتزویر و قسم های دروغ و جبر صرف حرکت داده .
فَاهِ آهٍ مِمَّا قَضَى عَلَيَّ ... "

ایضاً در همین توقیع مبارک میفرمایند :

"ویکی در امر دنیاست چون خائفم از حق که ترک عهد شود اینست که مرحوم معتمد شبی خلوت نمود حتی ملا احمد را هم امر نمود بیرون رود بعد از آن گفت میدانم کل اموال من ظلم است و مالک او حجة خداوند است حال کل را وامیگذارم با و از تو اذن میطلبم در تصرف او و امروز غیر از توحقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون آورد و داد و من قبول نموده ورد نمودم با و توبه او را قبول نموده و اذن دادم که تصرف نماید اشهد الله و کفی به شهیدا حال هم یکدینار او را من نمیخواهم مال حجة است کل اموال او هر قسم لایق است آنحضرت در اموال آن امر فرماید و من امروز از عهده قبول برآمده بدیگران هر قسم سزاوار است فرمایند ..."

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارک در حق او میفرمایند :
 "در زمانیکه حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشریف داشتند و حضرات علماء علم طغیان برافراشتند مرحوم مغفور معتمد الدوله منوچهرخان چند روز محافظت آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر خبری از او فرمودند و ستایش کردند و حال بدقت ملاحظه نمائید که آن وزارت و دولت و مکتب و ثروت و شکوه کل بهاد رفت و زحمات و مشقات بهدر داده شده و اثری باقی نماند مگر این همت و خدمت جزئییه چون باستان احدیت بود در دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیت در افاق عزت سرمدی واضح و روشن و عیان در جهان

ملکوت مستقر بر سر بزرگوار بیست و در عالم ناسوت نام مهارکش در
جهان و کیهان باقی و برقرار"

۲۶- حرکت دادن حضرت اعلیٰ از اصفهان بطرف طهران

پس از رحلت معتمد الدوله گرگین خان برادرزاده او بوسیله نامه
ایشان دست یافته بر جمیع مملکات استیلا پیدا کرده و وصایای
اورا نادیده انگاشت.

مدت توقف و سکونت آنحضرت در عمارت صد رومی هماننداری
معتمد الدوله از آنحضرت چهار ماه بطول انجامید و چون
گرگین خان پس از رحلت معتمد الدوله از وجود حضرت اعلیٰ
در عمارت سرپوشیده آگاه شد بطمع جلب مساعدت صدراعظم
برای احراز مقام حکمرانی اصفهان خواست حسن خدمتگی
بنماید لذا فوراً مراتب را به محمدشاه نوشته و با قاصدی
مخصوص فرستاد و او را از ماوقع مطلع نمود و محمدشاه دانست که
منوچهرخان قصدش آن بوده که حضرت باب را با شاه ملاقات
دهد باینجهت به گرگین خان دستور داد که آنحضرت را بطور
محرمانه و سری که کسی نشناسد و بی نبرد با اتفاق عده ثی از
سواران نصیری بریاست محمد بیگ چا پارچی با نهایت احترام
بپهران گسیل دارد و او این دستور را چنان با سرعت انجام
داد که فرصت وداع با دوستان و تهیه اسباب و لباس سفر
نداده و برای آنکه در حین سفر کسی به شخصیت آنحضرت

پی نبرد عمامه را بکلاه تبدیل نموده و بالباس تاجرانه مانند یکی از تجار از عمارت سرپوشیده در نیمه شب باتفاق پنج نفر از سواران و محمد بیک بطرف طهران عزیمت فرمودند و در حقیقت گرگین خان فرمودند او که چنین عملی دست زد هرگز بآرزوی خود نخواهد رسید • و همینطور هم واقع شد و او بآرزوی خود که دست یافتن بحکمرانی اصفهان بعد از معتمد الدوله بود نرسید •

۲۷- ورود آنحضرت بکاشان

محمد بیک و سواران بهمراهی آنحضرت منزل بمنزل طی طریق نموده تا روز اول ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۳ — بکاشان وارد شدند • حاجی میرزا جانی که بوسیله جناب باب‌الهاب ایمان یافته بود شب قبل از ورود آنحضرت در عالم رویا مشاهده نمود که در کنار دروازه عطا (۱) ایستاده و ناگهان

(۱) بقعه سلطان عطا بخش فرزند موسی بن جعفر در نزدیکی این دروازه که راه قدیم اصفهان بکاشان است واقع شده و اینجهت این دروازه معروف بدروازه عطا گشته و بطوریکه باستان شناسان تشخیص داده اند ساختمان این بقعه متعلق بدوره سلطنت آل بویه (۳۲۰ — تا ۴۴۷) میباشد •

(استفاده از کتاب آثار تاریخی کاشان و نطنز)

هیكل مبارك را زیارت نمود که بر سر کلاه دارند و سوار بر اسب میباشند و اطراف ایشانرا چند سوار احاطه نموده و چون بساو نزدیک شدند باو فرمودند بزودی بتو وارد میشویم و سه شب میهمان تو خواهیم بود مستعد و آماده ملاقات باش •

حاجی میرزا جانی چون بیدار شد بر رویای صادق خود اطمینان یافته و روز بعد وسایل پذیرائی فراهم کرد و خود را بدروازه عطا رسانید و منتظر ایستاد تا در ساعت معین مشاهده نمود عده سواران از دور پیداشده و چون نزدیک رسیدند حضرت نقطه اولی را چنانکه در عالم رؤیادیده بود شناخته نزدیک رفت و با قلبی سرشار از محبت و سرور برای بوسیدن رکاب آنحضرت قامت خود را خم نمود ولی حضرت مانع شده باو فرمودند تا مدت سه شب میهمان تو خواهیم بود و فردا که روز عید نوروز است در منزل تو جمع خواهیم شد •

حاجی میرزا جانی با محمد بیک و همرا هانش مذاکره نموده و آنها را قانع نمود و اکرام و انعام کرد تا موافقت نمودند که آنحضرت مدت سه شب میهمان ایشان باشند لذا آنحضرت رادر آنشب که شب عید نوروز بود در منزل خود پذیرائی و ضیافت نموده بلوازم خدمت قیام کرد و جمعی از علما و تجار و سادات در آن منزل بشرف لقا و زیارت آنحضرت نائل گشته ایمان حاصل نمودند و صبح روز دوم عید نوروز باد وستان و داع فرموده باتفاق سواران حرکت فرمودند و در بین راه بقریه

قهرود رسیدند (۱) و اهالی این قریه که همه از طایفه نصیری علی اللهی و با محمد بیک چا پارچی که او نیز از این طایفه بود علاقه و محبت داشتند یک شب آنحضرت و همراهان را میهمانی و پذیرائی نمودند و فرخ نام رئیس سواران مأمورانیت آنجا با حضرت اعلی و سواران تاقریه کلین آمده و در طریقی طریق ایمان آورده با بی شد و از آن بعد جمعی از اهالی این قریه ایمان آوردند .

باری آنحضرت و همراهان چون بشهر قم رسیدند بشهر وارد نشده و از کنار شهر گذشتند تا روز هشتم نوروزیه کناره گرد که قریه ثی در نزدیکی طهران است رسیدند و در بالا خانه محلی که چا پارخانه بود منزل اختیار نموده ورود فرمودند (۲) روز بعد

(۱) قریه قهرود یا قهرود از قریه های آباد نزدیک بکاشان و در چند فرسنگی آن شهر قرار گرفته و سد آن که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر بوجود آمده و از آثار عمرانی و جالب آن ایام محسوب گردیده در دوازده کیلومتری قریه مزبور واقع و مورد استفاده است .

(۲) در تاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی چنین مرقوم گشته :
 " پس از کاشان حرکت داده منزل بمنزل بکناره گرد که یک منزلی طهران است ورود نمودند و در حینیکه سواران بر ساط آن قریه وارد شدند چنانکه عادت مالوفه آنان است هنوز پیاده نشده یکی منزل میخواست یکی طویله برای اسب خویش دیگری گاه و بونجه میطلبید و آن یکی خورد و خوراک از صاحب کاروانسرا درخواست مینمود و هیا عوٹی در کاروانسرا انداخته بودند حضرت باب اعظم نیز در پشت اسب منتظر است که مأمورین راحت شوند و برای آنحضرت نیز شرجار معین نمایند
 (بقیه درص بعد)

د ستوری از حاجی میرزا آقاسی به محمد بیک رسید که آنحضرت را
د رقریه کلین که متعلق باو بود برده توقف نمایند تا د ستور
بعد برسد • لذا بقریه مزبور نقل مکان نموده و برای اقامت
واستراحت آنحضرت خیمه ئی را که برای خود حاجی میرزا آقاسی

(۲) بقیه از ص قبل :

پیاده شده اقامت فرمایند د رچنین حالی محمد خان که یکی از
صاحبمنصبان سواروما مورین دولتی بود وی نیز بطرفی ما موربت
داشت و قبلاً بهمان رباط ورود نموده سوارانش مشغول
خدمت و راحت کردن اسبها و محمد خان د رغرفه ئی از اماکن رباط
برای رفع کسالت خستگی راه خواب رفته بود از صدای هیاهوی
سواران نصیری ما مورین حضرت اعلی از خواب بیدار شد و برای
فهمیدن ماجری نظری بمحوطه رباط انداخت آنحضرت را روی
اسب دید چون دیده شه شناس داشت بایک نظر دانست که
آن وجه نورانی و قیافه سبحانی نظیر و شبیه سایرین نیست بی
اختیار این شعر را قرائت نمود •

آنانکه خاک را به نظر کی می کنند آیا بود نه گوشه چشمی بمانند
حضرت باب اعظم از استماع این شعر نظری بمحمد خان انداخت
بمجرد نظر کردن آنحضرت از خانه زین محمد خان د رغرفه بیفتاد
و مد هوش گشت از کسانش که در آنجا حاضر بودند فی الفور مشغول
بحال آوردن وی شدند پس از لمحہ ئی چند محمد خان از غشوه
افاقه یافته سرو پا برهنه با قامتگاه آنحضرت د وید و دست و پای
مبارک را بوسید آنگاه تمنی نمود بفرقه خویش برده رسم خدمت
بجای آورد سواران نصیری و کسان محمد خان از این پیش آمد عجیب
بحیرت اندر شدند و چون محمد خان از صاحبمنصبان محترم
شناخته میشد سخنی نیارستند گفت پس سعادت وجدان ویرا
بجانب ایمان کشانید چند آنکه مومن ممتحن گردید گویند دست از
چاکری دولت کشیده داشت و آخر الا مرد روقعه مازندران با قد
واصحاب قلعه بجای نفاشان همت گماشت •

برپا میداشتند در محل حُرْم و با صفائی برافراشتند پس از چند روز آقاسید حسین و برادرش آقاسید حسن یزدی و شیخ حسن زنوزی و ملا عبد الکریم قزوینی از اصفهان رسیده در منازل مجاور و نزدیک اقامت نمودند و در یوم ۱۴ ربیع الثانی از سنه ۱۲۶۳ که روز دوازدهم از عید نوروز آنسال بود از مقام عظمت حضرت بهاء الله ملامهدی کندی و ملامهدی خوئی نامه و پیام محبت آمیز با تحفه و هدایائی بحضور مبارک آوردند که سبب سرور خاطر آنحضرت گردیده چنان فرح و خوشحالی دست داد که دیگر از آن بعد آثار حزن و اندوه از چهره مبارک رفته و جز در قضایای شهادت اصحاب قلعه کسی آنحضرت را محزون و غمناک ندید .

ملاعبد الکریم قزوینی چنین حکایت کرده است که ما در جوارخیمه آنحضرت بخواب رفته بودیم صبحگاه از صدای پای اسب سواران بیدار شده و دیدیم از نبودن حضرت اعلی درخیمه همه نگرانند و محمد بیک بسواران میگوید چرا مضطربید شرافت نفس آنحضرت برای شما کافی است که بدانید هیچوقت اوراقی نیست برای نجات خود سایرین را در چاروحشت و اضطراب نماید . یقین بدانید که برای ادای نماز و دعا و مناجات بگوشه تنهائی رفته اند در این موقع مشاهده شد که آنحضرت از طریق طهران بطرف مامیآیند و چون نزدیک رسیدند بمحمد بیک فرمودند شما تصور کردید من فرار کرده ام ؟ محمد بیک که در اثر مصاحبت این چند

روزه بی بمقامات سامیه و بزرگواری آنحضرت برده بود خود را بر اقدام مبارک انداخته در حالیکه میبوسید میگفت • استغفرالله که ماچنین تصویری کرده باشیم • مدت دو هفته توقف مبارک در این مکان بطول انجامید و توقیعی خطاب به محمد شاه مرقوم و شرحی از ظلمهای حاکم فارس و عدالت و رافت منوچهرخان معتمد الدوله بیان فرموده و از او خواستند که آنحضرت را بطهران حاضر و مجلسی از علما برای محاجه و مباحله ترتیب دهند تاها آنها صحبت نموده حق از باطل تمیز داده شود محمد شاه که از بزرگواری و نورانیت ضمیر و نسبت آنحضرت بخاندان رسالت و کرامات آنحضرت به تفصیل شنیده بود بی نهایت مایل بود که حضرت اعلی را ملاقات نموده و از حقیقت امر آگاه گردد • خصوصاً پس از اعزام جناب آقا سید یحیی دارابی بشیراز و وصول خبر ایمان آوردن ایشان به آنحضرت تمایل او را بیشتر نموده آرزو داشت بواسطه ابتلای بعرض نقرس و پیاس از معالجات اطبا شفای خود را از حضور حضرت اعلی طلب نماید • یا اینحال حاجی میرزا آقاسی از بیم آنکه مبادا حصول ملاقات سبب نفوذ امر آنحضرت در قلب محمد شاه شده و موجب سلب ارادت و عقیده اش نسبت باو گردد شاه را از قیام علما و روحانیین و هجوم عامه ناس بیم داده و ورود حضرت باب را به پایتخت سبب اختلال امور و مزید فتنه و انقلاب کشور گفت و شاه از خوف خطر این تدبیر مزورانه او را باور کرده از نیت خود منصرف گشت و جوابی به توقیعی

مبارک بشرح ذیل نوشته دستورداد آنحضرت را با عده شی از
سواران به قلعه ماکو اعزام دارند .

یا علی مدر

جناب فضائل و معارف انتساب حقائق الآداب سلاله
الاطیاب قدوة الاحباب حاج میرزا علی محمد شیرازی سلمه الله

تعالی را با علامات رأفت آیات مشهور میداریم

که ذریعه آنجناب ملحوظ نظر التفات اثر شده از مسطورات آن که
مشمول بردعا گونی دولت قاهره بود آگاهی حاصل آمد التفات ما
نسبت باهل ایران عموماً شامل است خصوصاً در حق آنجناب
که از خانواده جلیله سادات و اهل علم است . در باب ملاقات
که خواهش نموده بود چون این روزها موکب همایون در جناح
حرکت میباشد و مقدر ورنمیشود که آنجناب را بطور شایسته ملاقات
نمائیم آنجناب بما کورفته چندی در آنجا توقف و استراحت نماید
و بدعا گونی دولت قاهره پردازد بعالیجاه مقرب الخاقان علیخان
مقرر داشته ایم که در هر حال توقیر و احترام آنجناب را مرعی داشته
مراقب باشد تا انشاء الله موکب همایون مراجعت بدار الخلافه
فرماید آنوقت آنجناب را خواسته قرار می درست در امر آنجناب خواهیم
داد البته از این جهت دل آزرده نشده همه اوقات مقاصد خود را اظهار
داشته زات اقدس پادشاهی از دعا خیر فراموش ننمایند حرره فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۳

در تاریخ نیکلافرانسوی این حکایت از شاهزاده فرهاد میرزا که در آنوقت جوان و در نزد حاجی میرزا آقاسی تلمذ مینموده است مذکور است :

" داستان کوچک زیرخوبی مدلل میکند که صدراعظم ایران در اینموقع تابع چه نوع احساساتی بوده که اراده شاه را تغییر داد : شاهزاده فرهاد میرزا که در اینوقت جوان و از جمله شاگردان حاجی میرزا آقاسی بود بعد ها نقل میکند :

وقتی که شاه رأی صدراعظم را قبول کرد و بباب نوشت که بما کو برود من با حاجی میرزا آقاسی چند روزی رفتیم در باغی که حاجی دریافت آباد حوالی طهران احداث کرده بود گردش کنیم • من خیلی مایل بودم که از معلم خود راجع بحوادثی که واقع شده بود استفسار کنم ولکن دوست نداشتم که ایسـن سؤال را در حضور مردم از او بنمایم تا روزی که من واوبه تنهایی در باغ گردش میکردیم واو نیز خوش خلق وشادمان بود جسارت ورزیده پرسیدم جناب حاجی چرا شما سید باب را بما کوفرستادید حاجی جواب داد • توهنوز جوانی ونمیتوانی پاره قضایا را بفهمی همینقدر بدان اگر اوبه طهران آمده بود من وتوالا ن نمی توانستیم آزادانه و باسودگی در سایه این درختان

پاورقی صفحه قبل :

در آن ایام بواسطه قیام محمد حسن خال سالار پسر آصف الدوله وجعفر قلیخان دامادش در خراسان وطغیان آقاخان رئیس فرقه اسمعیلیه در کرمان که در اثر سوء سیاست حاج میرزا آقاسی رخ داده بود امور مملکت مختل و از هم گسیخته شده ومحمد شاه برای تسخیر هرات وافغانستان عازم حرکت با نصفحات بود •

سرسبز و خرم تفرج نمائیم " (۱)

(۱) حاجی میرزا آقاسی نام اصلیش ملاعباس ماکوئی فرزند میرزا مسلم در سال ۱۱۹۸ هجری قمری در ماکو متولد شده و در سال ۱۲۱۳ در سن پانزده سالگی با اتفاق پدرش بزبارت عتبات رفت و در آنجا نزد ملا عبدالصمد درویش همدانی مشغول تحصیل شده و خدمت او را میکرده است. در سال ۱۲۱۷ هجری در فتنه هجوم و هابیه‌ها به مشاهد مشرفه که جمعی از مردم ساکن کربلا بقتل رسیدند ملا عبدالصمد نیز بقتل رسید و ملاعباس عیال و اطفال او را برداشته بهمدان رفت و از آنجا با آذرها یجان مراجعت کرد و در سال ۱۲۲۵ حج یکی از تجار ایرانی را خرید و بزبارت خانه خد ارت و در طی طریق به کاروان عزت نساء خانم دختر فتحعلیشاه رسید که با حشمت و دستگاه مجللی از خد متگذران بزبارت مکه معظمه میرفت و این شاهزاده خانم چون شوهرش موسی خان پسر حسینقلی خان برادر خاقان در سن جوانی فوت نموده بود این سفر را برای رفع اندوه قلبیش اختیار نموده بود. نوکران و گماشتگان این شاهزاده خانم در راه بملاعباس برخورد نمودند و او را با چهره مضحک و حرکات و اطوار و حرفهای مسخره آمیز یافته و برای سرگرمی و رفع خستگی راه نزد خودشان آوردند و برای رفع ملالت و کسالت خانم او را در خیمه اش احضار نموده به صحبتها و حکایات خنده آور و حرکات زشت او ساعاتی را میگذرانید تا آنکه از مکه مراجعت نمودند و او همچنان در دستگاه شاهزاده خانم بسر برده همه چیز میگفت و همه را میخندانید تا روزی در ضمن حرفها و حرکات مسخره آمیزش از شاهزاده خانم خواستگاری نمود و این حرف چنان بر او گران آمد که دستورداد او را خواهانده گاو سرزدند و حاجی مفلوک بعد از التیام جراحات خود را در لباس درویشی و زندگی در بوزه گی با آذرها یجان رسانید و بوسیله ثی در دستگاه میرزا بزرگ قائم مقام راه یافت و او را

(بقیه درص بعد)

۲۸ - عزیمت مبارک از قریه کلین به تبریز

طبق دستور محمد شاه و صدراعظم حضرت اعلی در ماه جمادی الاولی از سال ۱۲۶۳ مطابق با اردیبهشت ماه از سال چهارم اصفه‌ها امر باتفاق محمد بیک و سوارانی که از طهران ماموریت یافتند سواره بسمت تبریز حرکت فرمودند .

بقیه از صفحه قبل :

به تربیت میرزا موسی خان فرزند خود انتخاب نمود و بعد از فوت میرزا بزرگ قائم مقام بمعرفی امیرخان سردار قاجار خالوی نایب السلطنه بمعلمی شاهزادگان در دستگاه نایب السلطنه عباس میرزا راه یافت و در ضمن برای زنان حرم فال میدید و دعای خوشبختی میداد در این ضمن با محمد میرزا فرزند عباس میرزا مانوس و مالوف شد و از راه تظاهر بزهت و تقوی و ریاضت و غیب‌گوئی خاطر این شاهزاده ساده لوح را در همان اوان جوانی بخود جلب نموده در او نفوذ کرد بطوریکه محمد میرزا او را اهل باطن دانسته یقین نمود که حاجی قادر بر جمیع کارهاست حاجی نیز از این سادگی او استفاده نموده او را مطمئن نمود که بسلطنت خواهد رسید و او نیز صدارت را برای حاجی تعهد نمود تا زمانیکه عباس میرزا در مشهد فوت نمود و با حسن تدبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام محمد میرزا بولیعه‌دی معین شده و پس از فوت فتحعلیشاه با زهم بحسن تدبیر این مرد بزرگ محمد میرزا بمقام سلطنت رسید و ابتدا قائم مقام را بسلامت برافراخت ولی وسوسه های حاجی و اطرافیان دیگر در ذهن محمد شاه کارگرفتاد و عاقبت بر خلاف قسمی که در حرم امام رضا با حضور عباس میرزا و قائم مقام

(بقیه از ص قبل)

و از اصحاب و یاران آنحضرت فقط دو نفر آقاسید حسین یزدی و برادرش آقاسید حسن جهت مصاحبت و همراهی انتخاب گردیده در معیت آنحضرت بودند . و در طی طریق آنحضرت اهدا از وجوهی که دولت جهت مخارج سفر تعیین کرده بود مصرف نفرموده و آنرا بفقرا و محتاجین بذل فرمودند و از خود خرج میفرمودند .

دستور حاجی میرزا آقاسی این بود که سواران نگذارند آنحضرت داخل شهرهای بین راه بشوند تا مبادا مردم ^{رسی} دست پیدا کرده مجذوب گردند معذک در نزدیک شهر قزوین همینکه مردم از عبور آنحضرت اطلاع یافتند جمعیت زیاد از مرد و زن بقیه از صفحه قبل :

ادانموده بود آن صد ریزرگوار و عالی مقام و وزیر بی نظیر راد رشب ۲۴ ماه صفر ۱۲۵۱ بنگارستان احضار نمود و بعد از چند روز که او را توقیف کرد در شب آخر صفر بوسیله دژخیمان خونخوار که در خفاد رسر راه زیر زمین محل عبور او گذاشته بود او را خفه نموده و شبانه جسدش را به حضرت عبدالعظیم حمل و در جنب قبر ابوالفتح رازی بخاک سپردند و بعد از آن مرد بزرگ مقام صدارت و سیاستمداری کشور را بچلین شخص پست و فاسد و ریاکار و فاقد لیاقت و شایستگی سپرد و مملکت و ملت را بخرابی و بی سروسامانی کشانید و همین عزت نساء خانم بدستور محمد شاه باز دواج حاجی درآمد و چون او را در شب زفاف شناخت که همان آخوند دلقک راه مکه است که بدستور او گاو سر زدند آه از نهادش برآمد ولی چاره ئی دیگر نداشت و ناگزیر تسلیم شد حاجی بعد از فوت محمد شاه از بیم جان خود به بقعه حضرت عبدالعظیم پناه برد و از آنجا بکر سلا تبعید شد و عاقبت در ماه رمضان از سال ۱۲۶۵ هجری در آنجا فوت نمود .

برای زیارت آنحضرت هجوم نموده و هربك طلب برکت و شفاء و نجات از مرض و با میخواستند • فقط در قریه سیاد هن يك شب توقف فرمودند • در این قریه یکی از کسانی که زیارت فائز شد ملاسکند رگماشته جناب حجة زنجانی بود و این همان شخصی است که در اوان ظهور مبارك جناب حجة زنجانی او را برای فحص و تحقیق بشیر از فرستادند در این موقع حضرت اعلی او را با توقیعی نزد سلیمانخان افشار صائن قلعه ئی از متنفذین آنحد و که در سفر حج حضرت اعلی را زیارت کرده بود فرستادند که قیام به نصرت نموده و آنحضرت را از دست ظالمین نجات بخشد ولی او توجهی باین امر ننمود •

جناب ملا محمد علی حجة در این هنگام در طهران و به تحريك علمات تحت نظر دولت بودند و با حبا و پیروان خود در زنجان دستور فرمود که حضرت اعلی را از دست ستمکاران رهائی دهند و آنها هم در طهران و قزوین اجتماع نموده و شبانه خود را سیاد هن رسانده و خواستند هجوم نموده آنحضرت را از دست مامورین نجات دهند ولی حضرت اعلی راضی نشد • مجدداً این عبارت را فرمودند (کوه های آذربایجان هم حقی دارد) و بانهایت محبت امر فرمودند به محللهای خود بازگردند • در این منزلگاه نیز توقیعی منیع خطاب به محمد شاه و صدراعظم نازل و توسط محمد بیک ارسال فرمودند • اینک توقیع مبارك

بِسْمِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَمُنُّ عَلَى مَا يَشَاءُ بِحُكْمِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
 اللَّهُ يَعْلَمُ أول خدا شاهد است بر حال من و کفنی به شهیداً که
 ذنبی محتمل نشده ام که باعث چنین حکمی شده باشم اگرچه ^{مضمون} بر
 کلام امیرالمؤمنین (وجودی ذنب لا یُقاس به ذنب) معترفم در هر
 حال و مجمل آنکه اگر مؤمنم و حال آنکه هستم بشهادت خداوند و او ^{لله}
 او که حکم آن بمضمون حدیث شریف من اهان لی ولیا فقد بارزنی
 بالمحاربه این نوع سلوک جائز نیست و اگر کافر و حال آنکه بدت
 مقدس خداوند و علو مقام اهل بیت عصمت که نیستم و حال آنکه
 کافر و در ظل عنایت شاهنشاهی در هوارض بسیار است باز این تو ^ع
 حکم جائز نیست علی ای حال بایک نفر زریه رسول این نوع حکم لایق
 نیست و حال آنکه حکم الله مشهور است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
 إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَحُكْمٌ مِنْ لَمَّ بِحُكْمٍ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ دَرَنظَرٍ أَقْدَسٍ
 ظاهر است و اگر فی الواقع امری بر من مشتبه آنهم فرض است بر شما
 که سبب هدایت گردید و حال آنکه بفضل الله و منته بقدر خوردلی ذنب
 از خوردگمان ندارم و هرگاه مشاهده آثاری که از سیر مشیت الهی ظاهر
 شده ملاحظه نمایند رافع سوء ظن خواهد شد و هرگاه با وجود این

مستحق قتل بذات مقدس الهی که مشتاق بموت اشد اشتیاق طفل به
 ثدی اُمّش بسم الله و با الله منتظر حکم و راضی بقضاء خدا و ندیم و این حکم
 اجلی است در نزد من از غسل ازید غیر این مختصری از حال خودم در ^{مقام}
 فقر و فخر که اظهار نمودم و این مرحله هم امروز ظاهر است که سنگ ریزه ^{های}
 ارض ما موربها اسم مرا می شناسند اگر چه برسم عارف نباشند لایق بر
 حضرتت نیست ملاحظه قلوب اقربا راهم از رؤفت و رحمت خورد نمود
 و هرگاه مقصود در رب خانه بستن برخوردار است امر بمحل نیکوئی فرمود
 بجزول الله امید و ارم اینکه مفتوح نگردد»

و همچنین بوسیله ملا احمد ابدال مراغه ثی که یکی از حروف حی بیان بود چند توقیع برای علمای قزوین ارسال فرمودند از جمله آنها حاج میرزا عبد الوهاب که از پیروان جناب شیخ احمد احسائی بود و او و فرزندش ملاهادی و میرزا محمد علی از حروف حی بیان بودند . و حاج ملا صالح برغانی پدر جناب قرۃ العین و حاجی ملا تقی برغانی که عموی پدر ملا محمد شوهر جناب قرۃ العین بود . حضرت اعلی درهریک از توقیعات آنها راد عوت بقیام و تفحص و تجسس در امر جدید فرمودند که یا نزد آنحضرت حاضر شده حضوراً مذاکره نمایند و یا وسیله فراهم کنند که آنحضرت آمده حقیقت امر را برای آنها اثبات نمایند حاجی میرزا عبد الوهاب و حاجی ملا صالح با آنکه تعلق قلبی داشتند و مایل تشرف بحضور مبارک بودند معذک از بیم اوضاع و احوال حاضر که شخص حاج میرزا آقاسی و جمعی از علما و متعصبین بمخالفت قیام نموده بودند خوف و هراس نمودند و سکوت اختیار نموده اقدامی بعمل نیاوردند . و اما حاجی ملا تقی عموی قرۃ العین بشدت تعصب برافروخته خشمگین شد و توقیع مبارک راد ریده سخنان زشت و ناروا بر زبان آورد و جناب ملا احمد که حامل توقیع مبارک و مامور ابلاغ بود مراجعت نمود و ماقع را بحضور مبارک معروض داشت . آنحضرت بینهایت از این بی انصافی و زشت گوئی او محزون گشته فرمودند آیا کسی در آنجا نبود که بردهش بزند (۱)

(۱) حاجی ملا تقی از علمای متعصب قزوین و بشدت با جناب

ضمناً عده ئی از مومنین خود را بحضور آنحضرت رسانیده
 بآرزوی دل و جان رسیدند و جناب آقاها دی فرهادی از مومنین
 شجاع با همراهان خود خواست حضرت اعلی را از دست ظلم
 و ستم ستمکاران نجات داده مستخلص سازد حضرت اعلی قبول
 نفرموده او را از اینکار منع نمودند و جمیع از مظلومیت و غربت
 و کربت آنحضرت متأثر شده امور راه حی قدیر تفویض و
 تسلیم نموده باچشمی اشگبار حضرت را وداع نموده بشهر
 بازگشتند و مأمورین روز بعد آنحضرت را از سیادهن حرکت
 داده و در نزدیکی شهر زنجان با احتیاط زیاد از جهت
 قدرت و شهرت جناب ملا محمد علی حجة و پیروان ایشان که
 در آنصفحات در میان اهالی و عشایر داشتند در باره ورود
 بشهر و یا عبور از خارج شهر بین محمد بیک و رئیس سواران
 اختلاف نظر ایجاد شد • رئیس سواران از بیم پیروان جناب
 حجة مایل به ورود شهر زنجان نبود ولی محمد بیک از جهت
 آنکه مبادا دشمنان هجوم نموده و موجب اذیت و اذیت
 حضرت را فراهم آورند ورود بشهر را ترجیح میداد و بالاخره
 بقیه از صفحه قبل :

شیخ احساسی و سید رشتی بمخالفت برخاسته تعلیمات و معارف
 شیخ را کفر و ضلال خواند و همه جاشیخ را تکفیر نمود و هر بالای
 منبر بسب و لعن پرداخت و با جناب طاهره سخت معاندت نمود
 و عاقبت جان خود را بر سر این مخالفت و سرپیچی از دست داد باین
 معنی که ملا عبد الله شیرازی خباز از پیروان شیخ و سید معرو
 بمیرزا صالح که عازم زیارت حضرت اعلی بود چون بقزوین رسید
 (بقیه در صفحه بعد)

پس از گفتگوی زیاد نظر محمد بیک مورد قبول واقع و بشهر ورود نمودند و در حالیکه جمعیت زیاد از اهالی درد و طرف محل عبور حضرت اعلی اجتماع کرده بودند به کاروانسرای معصوم خان^{لی} ورود فرمودند و بواسطه شدت مراقبت و محافظت سواران بغیر از میرزا محمد علی طیب فرزند مرحوم میرزا معصوم طیب زنجانی مالک کاروانسرای مزبور بود احدی بدرك لقا و زیارت آنحضرت نائل نگردید (۱) و چراغعلی خان حاکم زنجان که بجناب حجة ارادت میورزید و شدت تعلق و ایمان ایشانرا بحضرت اعلی میدانست در صد دبر آمد که حضور آنحضرت برسد ولی علما و متعصبین آگاه شده او را منع نمودند و مجبور گردیدند بمحمد بیک و سایر سواران سفارش و دستور دهند که با عجله از آنشهر دور شوند و ماورین بید رنگ آنحضرت را در حالیکه نماز صبح را ادا نموده و مشغول مناجات و راز و نیاز بودند مهلت اتمام نداده از آن محل حرکت دادند و جمع کثیری از اصحاب و مؤمنین زنجان در طول طریق آرزوی زیارت آنحضرت را داشتند ولی بواسطه شدت مواظبت سواران میسر نگردید فقط سه نفر توانستند پیاده خود را رسانیده و با سعی فراوان و انعام بسواران — آنحضرت را از نزدیک زیارت نمایند .

بقیه از صفحه قبل :

و در ماه رمضان تعرضات او و پسرش ملا محمد را نسبت بجناب طاهره دید و بدگوئی و سب و لعن او را بشیخ و سید در مسجد شنید طاقت تحمل نیاورده و عاقبت در ماه ذی قعدة همین سال ۱۲۶۲ هنگام صبح در مسجد او را با نیزه که بردهان و گلوبش فرو برد از پای در آورده بقتل رسانید .

۲۹- ورود حضرت اعلیٰ به قریه میانج

حضرت اعلیٰ بهمراهی سواران و محمد بیک منزل بمنزل طی طریق نموده بقریه میانج که در نزدیکی شهر تبریز است ورود فرمودند در اینجا توقیعی بنام شاهزاده بهمن میرزا والی آذربایجان مرقوم فرمودند مضمون توقیع مبارک آنکه به حمایت و نصرت آنحضرت قیام نموده و موافقت نماید که در تبریز اقامت فرمایند و فرمودند اگرچنین حسن نیتی در برابر ظلم و ستم حاجی میرزا آقاسی از خود بروز دهد بجمیع نوایا و آرزوهای باطنی خود خواهد رسید و اگر برخلاف

(۱) پاورقی از صفحه قبل :

حاجی میرزا معصوم طیب از سادات محترم زنجان و مورد احترام و توجه اهالی بود در اوائل سال ۱۲۶۰ در زنجان فوت نمود و پسرش میرزا محمد علی برجای پدر نشست و بشغل طبابت پرداخته صاحب جاه و مقام و ثروت گردید و در اینموقع که حضرت اعلیٰ را بزنجان در کاروانسرای ارثی پدری او وارد ساختند محبت داشت و بوظایف میهمانداری قیام نموده و در همان شب از فیض لقای مبارک مرزوق و بمقام ایمان رسید و در صبح روز حرکت آنحضرت که مشغول وضو برای نماز بودند بحضور مبارک رسیده و در نماز اقتدا با آنحضرت نمود و از مصائب وارده بر آنحضرت متأثر شده اشک ریخت و رجای شهادت در سبیل حق نموده مسرود قبول قرار گرفت و او پس از شهادت مظلومانه حضرت اعلیٰ در تبریز مدتی در همدان و کرمانشاه با اصحاب مخصوصاً با جناب ملا عبد الکریم قزوینی مصاحبت داشت و از کسانی بود که بمقام

(بقیه در صفحه بعد)

رفتار نماید مورد بی مهری شاه و وزیر واقع شده از مقام خود معزول و ناگزیر به بیگانگان پناه خواهد برد و از محمد بیگ خواستند که این توقیع را با و برساند .

محمد بیگ که در طول این سفر از اصفهان تدریجاً بمقامات معنوی و عظمت و بزرگواری آنحضرت پی برده بود و احترامات فوق العاده می نمود از حضور مبارک طلب غفور بخشش کرده و خود را برای انجام او امر مبارک حاضر نمود و این مأموریت را با میل و رغبت تام انجام داده توقیع مبارک را به شاهزاده بهمن میرزا تسلیم نمود و او پس از زیارت توقیع مبارک و مطالعه مضامین آن از اینکه آنحضرت به نیات باطنی او واقف و آگاه بوده و از مافی الضمیرش خبر داده اند دچار تعجب گشته و این موضوع را با بعضی از علما و روحانیین که با او همراه و همگام بودند مشورت نمود و آنها او را منع نموده به پیروی از دستور شاه و وزیر ترغیب نمودند و وعد و وعید نازل در توقیع مبارک را به چیزی بقیه از صفحه قبل :

عظمت حضرت بهاء الله قبل از حادثه سیاه چال و گرفتاری آنحضرت پی برده بود ولی حسب الامر این راز را نهفته داشته خود را آماده خدمت نمود تا بموقع خود که مقامات معکوب آنحضرت ظاهر و پرده برداشته شد در ردیف مؤمنین درآمده همه جا با اصحاب معاشر بود تا بزنجان موطن اصلی خود آمد و در سال ۱۲۸۳ هجری بتحریر میرزا ابوالقاسم مجتهد و فتوای او و صدور فرمان ناصرالدین شاه میرزا زکیخان حاکم زنجان آن سید جلیل القدر را بشهادت رسانید .

نشمده وقعی ننهاده و او امرود ستور حاجی میرزا آقاسی را اجرا نمود ولی چندی نگذشت چنانکه فرموده بودند اسرار باطینش آشکار شد و شاه او را از تمام مقامات و مناصب دولتی خلع نمود و او ناگزیر بسفارتخانه روس پناه برده بعد از چندی تحت حمایت آن دولت درآمد. از ایران خارج گردیده به قفقاز رفت و تا آخر حیات در آنجا بود و اینک شرح قضیه او از اینقرار است :

((شاهزاده بهمن میرزا فرزند شاهزاده عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه و برادر محمد شاه بود که بحکومت شهرها منصوب میگردد . محمد شاه او را بعد از فوت قهرمان میرزا برادر دیگرش که حاکم تبریز بود در سال ۱۲۵۷ بحکمرانی آذربایجان اعزام داشت و او آفتاب عمر برادر خود و محمد شاه را در شرف افول و زوال میدید و به ناصرالدین میرزا که در سن طفولیت بسمت ولیعهدی او معین شده بود بدیده حقارت مینگریست و خود سرأ داعیه وصول باین مقام را داشته و جمعی از رجال دولت و بعضی از علمای خود در خفا همراه نموده بود . در این موقع که حضرت اعلی در قریه میانچ و نزدیک بویرود به تبریز بودند با صدور توقیع منیع و پیام بوسیله محمد بیگ از او خواستند که موافقت و حمایت نموده آنحضرت را از فرستادن بماکو که صرف اراده حاجی میرزا آقاسی است صرف نظر نماید در اینصورت بجمیع آموآرزوهای نهایی خود خواهد رسید والا از حکومت معزول و به بیگانگان پناه خواهد برد و او قدر و منزلتی باین

پیام نگذاشت و جوابی نداد و عاقبت حال او چنان شد که پیشگوئی فرموده بودند {

در تاریخ نو تالیف جهانگیر میرزا عاقبت احوال او را چنین مینگارند :

((امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت آذربایجان با مصلحت گذاران دولت علیه روس که در دارالسلطنه تهریز اقامت داشتند راه خلطه و آشنائی پیش گرفت و با سرحد داران قرا باغ و ایروان و طالش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوک گذاشته خود را در معنی خدمتگذار دولت علیه روس نامیده با وجود مراحم و التفات پادشاهی نسبت باو که از بدو ایام طفولیت تا آن زمان فرموده بودند مُقَدِّم این حرکات ناپسندیده شده بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرد و گرفت و در راه و رسم چاکری - بنای دویینی یا خود بینی گذاشته این جوره امورات را که در عالم سلطنت و پادشاهی از زبردستان پسندیده و لایق نیست مُقَدِّم آمده و پادشاه مرحوم این حرکات را از ایشان بعفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه میگذرانیدند تا اینکه رأی پادشاهی بر آن قرار گرفت که خسروخان را بحکومت مملکت اردلان سرافراز فرماید و خسروخان منصوب بحکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید معتمدین امیرزاده بهمن میرزا از دارالخلافه باواظهار نمودند که خسروخان از دارالخلافه بیرون رفته احتمال کلی دارد برای گرفتن

شما مأمور آذربایجان شده باشد • امیرزاده بهمن میرزا
 بمضمون الخائن خائف از خواندن این نوشتجات هراسان
 شده باجمعی از معتمدین خود سوار شده از طریق غیر
 متعارف حرکت کرده خود را به دارالخلافة رسانید و خدمت
 پادشاه مرحوم رسیده مورد انواع التفات و مرحمت گردید •
 با وجود این بعد از چند ماهی که در دارالخلافة ماند باز وهم
 و هراس بر خود راه داد و روزی از خانه خود سوار شده از
 شهر بیرون رفته همه جا از کنار خندق آمده از در دروازه
 دولت وارد ارك مبارك شده راه خانه وزیر مختار را گرفته
 در درب خانه وزیر مختار خود را بیخودانه از اسب دولت
 انداخته بحقارت تمام وارد خانه وزیر مختار شده در گوشه‌ئی
 قرار گرفت • امیرزاده بعد از چند هفته توقف در خانه وزیر
 مختار از دارالخلافة روانه شده از راه دارالمرز رشت به
 بندر انزلی چ رسیده و از آنجا بکشتی نشسته بولایت روس—
 رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز بخاک روس رفتند ()
 بهمن میرزا عاقبت در قفقاز بسال ۱۳۰۰ هجری درگذشت
 باری بهمن میرزا در اجرای حکم حاجی میرزا آقاسی
 دستور داد محمد بیک و سواران آنحضرت را وارد تبریز
 نمایند • در حین ورود آنحضرت هیجان عجیبی در بین عامه
 ناس ایجاد شد و جمعیت زیادی از مردم در معا بر کوچه‌ها
 برای دیدار آنحضرت که درباره اش حرف‌ها شنیده و گفتگوهای
 شایع گشته اجتماع نموده و جمعی از یاران نیز بدرک لقا

فائز شدند • عده ثی از مردم تجلیل نموده و تحیت و سلام میدادند و حتی خاک پای مبارک را میبوسیدند و عده ثی نیز تعصب ورزیده کلمات ناستوده بر زبان میراندند هیچان مردم جهت ملاقات و دیدار آنحضرت بطوری بود که ناگزیر علما ندا در شهرداری و مردم را از ملاقات حضرت اعلی بر حذر داشتند • محمد بیك ابتدا آنحضرت را در منزل خود که واقع در خارج شهر بود ورود داده نگهداری نمود و سپس بر حسب امر بهمین میرزا به عمارت ارك دولتی که از بناهای تاریخی این شهر بود انتقال داده غرفه بالای عمارت که رفت و آمد بسختی صورت میگرفت و جزبک در برای ورود نداشت بجهت سکونت آنحضرت تعیین گردید (۱) و سربازان خمسه ثی را برای حفاظت و نگهداری برای عمارت گماشتند که دور آن قلعه بزرگ مراقبت نمایند و از اصحاب فقط آقاسید حسین و آقاسید حسن حق

(۱) عمارت ارك دولتی از بناهای قدیمی مرتفع کوه پیکرا و اول قرن هشتم هجری است که بدستور و مراقبت تاج الدین علیشاه وزیر غازان خان و با مشارکت خواجه رشید الدین وزیر دیگر غازان خان در فاصله سالهای ۷۱۶ و ۷۳۶ هجری ساخته شده و تمام شهر از بالای آن دیده میشود در زمان انقلاب ایران و جنگ و زد و خورد بین مستبدین و مشروطه طلبان که در تبریز واقع شد باین بنای عظیم خرابی وارد گردیده شکافهای زیاد ایجاد گردید ولی بعد از سال ۱۳۱۰ جزء آثار ملی به ثبت رسیده تعمیراتی در آن بعمل آمد و غرفه بالای عمارت که محل سکونت آنحضرت بوده سقف آن خراب شده ولی دیوارها بهمین صورت اصلی باقی است •

حضور داشتند و محافظین احدی را اجازه ورود نمیدادند .
 با اینحال در روز دوم از ورود مبارك حاجی محمد تقی میلانی
 با حاج علی اصغر بمیل و اراده مبارك توفیق زیارت آنحضرت را
 حاصل نموده و با وجود منع شدید چون خود حضرت اعلیٰ اجازه
 فرموده بودند وارد ارك شده بحضور مبارك تشرف حاصل
 نموده ملاقات کردند و همچنین چند نفر دیگر از نفوس زکیه که
 با نهایت اخلاص و حسن نیت مشتاق زیارت بودند بدرک لقا
 فائز گردیده ایمان آوردند (۱)

(۱) بطوریکه حاجی معین السلطنه تهریزی در تاریخ خود
 مینویسد از جمله نفوس که بشرف زیارت آنحضرت در قلعه
 ارك علیشاه نائل گردید حاجی جواد خان ساکن قریه آتش
 بیک از توابع هشتروند آذربایجان بود که در بین راه در گردنه
 شہلی به حضرت اعلیٰ و سواران که بریاست محمد بیک بسوی
 تبریز رهسپار بودند رسید و محمد بیک که با او سابقه آشنائی
 داشت شرحی از مقامات معنوی و اخلاق و صفات و مظلومیت
 و نورانیت ضمیر آنحضرت بر وی او گفت و او مشتاق زیارت شد
 چند روز بعد که به تبریز مراجعت نمود در ارك بحضور آنحضرت
 مشرف و مجذوب صفات و احاطه آنحضرت گردیده بسر
 بی انصافی علما و روحانیین تاسف میخورد که با آنحضرت بمعارضه
 برخاسته و منکر این حقائق گشته اند و همچنین حاجی مهدی
 متخلص به شکوهی که دارای اشعاری از ترکی و فارسی است
 مشرف گشته و در رساله خاطرات خود نوشت که از جمله امور
 عجیبه که در این عصر دیده شد ظهور مولا آقا میرزا سید علی محمد
 باب است که الحق علائم و آثار عظمت و بزرگواری از جبین میرش
 هوید او آشکار مییابد . عاقبت د و نفر از فرزندانش حاجی
 میرزا حسن و آقا میرزا جلال بحلیه ایمان مزین و حاجی میرزا حسن
 (بقیه در ص بعد)

۳۰- حرکت حضرت اعلیٰ از تبریز به ماکو

اقامت مبارك حضرت اعلیٰ در تبریز مدت چهل شبانه روز بطول انجامید و بهمن میرزا طبق حکم حاجی میرزا آقاسی دستور داد آنحضرت را با عده ثی از سواران بطرف ماکو حرکت دهند و محمد بیک که در طی طریق از اصفهان به تبریز — تد ریحاً بمقام مظلومیت و بزرگواری حضرت اعلیٰ پی برده و بمقام عرفان و ایمان کامل رسیده بود در اینمورد چون آگاه شد که عزیمت بماکو طبق رضای حضرت اعلیٰ نیست تمارض نموده خود را از انجام این مأموریت معذور داشت و بحضور مبارك مشرف شده از خطا و گناهان گذشته خود طلب عفو و بخشش نمود و با چشمی گریان و نالان و داع کرده و غلامان و مأمورین آنحضرت را از تبریز حرکت داده منزل بمنزل راه را پیموده وارد ماکو شدند و حضرت اعلیٰ را طبق دستوره علیخان سردار ماکوئی سرحد دار تسلیم نموده مراجعت کردید .

علیخان سردار مردی بود ساده دل و دارای قلبی پاک ولی در مذهب خود که طریقه سنت و جماعت بود بسیار

بقیه از صفحه قبل :
 بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید و نیز خطاط و خوش نویس معروف تبریز که به بدیع آفرین مشهور بود بحضور آنحضرت مشرف و از چگونگی سرعت تحریر و زیبایی خط و بیان حقائق که از قلم مبارك نازل گردید متحیر و مجذوب گشته آنرا از اعجاز شمرده و ایمان حاصل نمود .

متعصب و سختگیر بود و تمام عشایر و قبائل آن حدود که همه سنی مذہب بودند او را محترم شمرده از او امر و دستورات او اطاعت و پیروی مینمودند • علیخان ابتدا حضرت اعلی را در قلعه وسیع و محکم آنجا که در بالای کوه قرار گرفته و دارای چهار برج و محاط به کوههای مرتفع و راه های صعب العبور بود جا داده و مستحفظ گماشت و در بزرگ قلعه را بست و جز آقا سید حسین و آقا سید حسن که در مصاحبت آنحضرت بودند احدی حق ورود نداشت و حاجی میرزا آقاسی هم از این جهت این محل را برای سکونت آنحضرت در نظر گرفت که مطمئن بود بواسطه مخالفت و دشمنی شدید بین سنی و شیعه و تعصب شدید علیخان و ساکنین عامی و متعصب آنصفحات و راه های صعب العبور رابطه آنحضرت با اصحاب و پیروان امر مبارک قطع شده و کسی دیگر با آنحضرت دست رسی نخواهد یافت و تدریجاً شعله وجود آنحضرت در آن محل بواسطه سختگیری و تعصب شدید علیخان و اهالی خاموش شده و مقاصد و مآرب ملکوتی آنحضرت محو و فراموش خواهد شد •

ولی اراده الهی چنان خرق اوهام نمود و پرده خیالات واهیہ او را درهم پیچید که خود نمونه ئی از آثار عظمت و قدرت آنحضرت بود که در انظار جلوه گر گردیده و برای تذکر نسلها^ی بعد در تاریخ باقی ماند •

سردار علیخان در ابتدای ورود حضرت اعلی از همه جا بیخبر و بی اطلاع بود لذا طبق دستور حاجی میرزا آقاسی تمام طرق و راه های ارتباط با خارج را بر روی آنحضرت بست و هیچکس را اجازه تشریف بحضور مبارک نمیداد حتی احدی از یاران اجازه اقامت در قصبه نیز نداشت • ولی بزودی در اثر مشاهده آثار بزرگی و بزرگواری و کرامات و نورانیات^ت واحاطه آنحضرت بر جمیع امور چنان مجذوب گردید که برای تلافی مافات قیام بخدمت کرده در مقابل رضا و خوشنودی مبارک بکلی تسلیم و ابواب بسته را مفتوح نمود و هر کس که برای زیارت آنحضرت بماکو وارد میشد طبق رضا و اراده حضرت اعلی بحضور مبارک راهنمایی میکرد •

از جمله وقایعی که سبب انجذاب او گردید حکایت ذیل است که جناب آقا سید حسین یزدی که در مصاحبت آنحضرت بسر میبرد و خود شاهد و ناظر بوده است بیان داشته است :

((روزی قبل از طلوع آفتاب صدای علیخان را شنیدم که مستحفظین قلعه را بشدت مورد مواخذه قرار داده بود که چرا گذاشته اید سید باب از قلعه خارج شود • آنها میگفتند که در قلعه بسته بوده و غفلتی نشده است • او با حالت اضطراب و نگرانی بعجله نزد من آمد و رجا کرد خدمت حضرت اعلی برسد • چون بحضور مبارک عرض کردم اجازه فرمودند و علیخان در حالیکه از شدت هیجان میلرزید

بحضور مبارك رسيد و چون چشمش با آنحضرت افتاد تعظيم نمود
 خود را بر اقدام مبارك انداخت و التماس ميكرد و قسم ميداد
 كه مرا از اين تحير و سرگردانی نجات دهيد . من خود
 با چشم خود ديدم كه شما در خارج قلعه در كنار نهر ايستاده
 و بنماز مشغوليد و دستهای خود را بلند نموده بر از و نیاز
 مشغوليد . من تعجب كردم كه چگونه مستحفظين قلعه
 غفلت نموده اند و شما توانسته ايد بخارج قلعه قدم گذاريد .
 حال می بینم كه در قلعه بسته و شما در حجره خود میباشيد
 حضرت اعلیٰ با و فرمودند آنچه مشاهده کرده ئی حق و
 درست است و اراده الهی این بود كه تو بعظمت امر الهی
 پی بری و از این غفلت و بیخبری رهائی یابی از آن به بعد
 سختگیری و خشونت او به محبت و ارادت مبدل گردید و برای
 تلافی مافات قیام نمود چنانكه شيخ حسن زنوزی را كه مدتی
 بود وارد ما كوشده و در مسجدی با مید دیدار رحل اقامت
 افكنده و واسطه عرايض احبا بحضور مبارك واخذ جواب بود
 عليخان او را بحضور مبارك آورد و پس از آن همیشه سعی و كوشش
 نمود كه موجبات رضایت و خوشنودی حضرت را فراهم آورد .
 شهبها در قلعه رامی بست ولی روزها برای هريك از كسانيكه
 میخواستند بحضور آنحضرت مشرف شوند باز بود . باینجهت
 نام مبارك در آنصفحات شهرت یافت و اهالی ماكو و اكرا د و
 عشایر عموماً از مقامات معنوی آنحضرت آگاه شده پی دیدار
 و زیارت می شتافتند و چنان حالت انجذاب و ارادت حاصل

نمودند که غالباً در مواقع اثبات صدق مدعی خود بنام آن بزرگوار قسم یاد مینمودند • چون این اخبار از جهت رفع موانع و سختگیربها در بین اصحاب شیوع یافت برای درك لقا و زیارت مشرف گشته و برخلاف آنچه که وزیرس تدبیر در خاطرناپاک خود پرورده بود رفت و آمد مستمر گردید •

از جمله نفوس که تشریف حاصل نمود جناب باب‌الہاب بود که باتفاق قبرخادم باوفای خود از خراسان عازم ماکو شد و پیاده این راه را طی نمود در طہران ایامی را در بیت مبارک حضرت بہاء اللہ مشرف بود و بعد در قزوین چند با جناب طاہرہ ملاقات نموده سپس بہ تہریز و آنجا ہماکو عزیمت نمود علیخان سردار شب قبل از ورود جناب ملاحسین باب‌الہاب در خواب دید کہ باو خہر دادند کہ حضرت محمد رسول اللہ قصد عزیمت ہماکو و زیارت سید باب را دارند کہ تہنیت عید نوروز را بگویند و چون این خبر را شنید بانہایت سرعت خود را بہ پل رسانیدہ دید دونفر ہطرف او میآیند و دانست کہ یکی از آنها حضرت محمد و دیگری یکی از اصحاب است با سرعت روان شد کہ خود را ہراقدام ہمارکش انداختہ دامن عبايش را بہوسد ناگہان از خواب بیدار شد و یقین کرد کہ این رؤیای صادقہ است لذا ہر خاستہ نماز ہجا آورده بہترین لباسہای خود را پوشیدہ عطر و گلاب استعمال نموده دستور داد نوکرہای اوسہ رأس اسب در عقب او بیاورند و خود پیادہ عازم ہمان نقطہ ٹی شد کہ

در خواب دیده بود هنوز به پل نرسیده بود ناگاه از دور دید همان دونفری که در خواب دیده بود بطرف او میآیند چون بآنها رسید خود را بر اقدام شخصی که در جلو بود انداخته بوسه میزد و از او خواست که براسب سوار شوند • این دونفر همان جناب باب‌الهاب و قنبر بودند و جناب باب‌الهاب قبول نفرمودند که سوار شوند و فرمودند نذر کرده ام که تمام راه را پیاده طی نمایم و بهمراهی علیخان همچنان پیاده رفته تا بحضور مبارك مشرف گشتند و آنروز نوروز سال ۱۲۶۴ بود که بر حسب خواهش علیخان با جمعی از مؤمنین در قلعه در حضور مبارك بسر بردند • مشاهده این رؤیا که بزودی تعبیر آنرا علیخان بر حسب ظاهر مشاهده نمود سبب شد که بر احترامات خود نسبت بآنحضرت افزود و به صدق مدعای حضرت اعلیٰ یقین حاصل کرد •

در آن چند روز که جناب باب‌الهاب مشرف بود يك روز حضرت اعلیٰ با جناب باب‌الهاب بهام قلعه تشریف برده و به تماشای مناظر اطراف پرداختند • راجع برود خانه ارس که حافظ در اشعار خود آورده جناب باب‌الهاب چنین فرمودند این همان رود و ساحلی است^{که} حافظ درباره آن گفته است :
ای صبا گرگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

بیت سلمی راکه بادش هر دم از ما صد سلام

پرنوای کاروان جز و آنست جریر

اگر ایام اقامت تو در این جامعدود نبود همانطور که سواحل رود ارس را بتو نشان دادیم منزل سلمی را هم نشان میدادیم ((مقصود شهر سلماس است که در نزیك چهریق قرار دارد))

وبعد فرمودند که روح القدس گاهی بلسان شعرا نطق میکند که خود آنها هم پی بمقصود واقعی نمی برند از جمله این بیت است که شاعر گفته : (۱)
شیراز پرغوغا شود شکر لبی پیدا شود

ترسم کز آشوب لبش برهم زند بغداد را

و فرمودند معنی حقیقی این بیت مستور است و در سنه بعد حین آشکار خواهد شد و این حدیث را تلاوت فرمودند :
" ان لله كنوز تحت العرش مفاتيحها السنة الشعراء " و

فرمودند بزودی ما را از این جابه کوه دیگری انتقال خواهند داد و توقبل از آنکه به محل خود برسی خبر آنرا خواهی شنید و از جمله اشخاصی که مشرف گردید محمد بیک چاپارچی سابق الذکر بود که در تبریز طاقت فراق نیاورده بما کو آمده از فیض لقامرزوق گردید (۲)

و در همین ایام توقیعی منیع از قلم مبارک خطاب به محمد شاه نازل و ارسال فرمودند و اینک قسمتهائی از آن آیات زینت بخش این صفحات میگردد :

(۱) این بیت منسوب به کمال الدین اسمعیل است .

(۲) در ذیل صفحه ثی از فصل دوازدهم تاریخ نبیل از آثار قلمی جناب ابوالفضائل نقل گردیده که پسر محمد بیک را بنام علی بیک در طهران ملاقات نموده و حکایاتی مملو از غرائب و عجائب که از

هُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

حکمد و سپاس بی مثل و قیاس حضرت قیوم را سزااست که لم یزل بوده
 و شیئی در ساحت قدس کبریائی او با او نبوده و لایزال بعلو کافوریه
 کینونیه ذات ازلی خود هست و شیئی در عالم عماء بحت با او نیست الا
 كان الله بمثل ما قدم ما كان **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ**
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ وَأَشْهَدُ أَنَّ أَعْلَى وَصَفِ الْمُكِنَاتِ لَدَيْهِ إِرْفَاكُ بَحْتِ
وَعَدَمُ صِرْفِ وَإِنَّهُ كَمَا هُوَ عَلَيْهِ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ وَلَنْ يُوجِدَهُ عَبْدٌ
وَلَا يُضَكِّنُ ذَلِكَ فِي الْإِمْكَانِ لِأَنَّ مَا هُوَ الْمُضَكِّنُ فِي عِلْمِهِ هُوَ خَلْقٌ
فِي مُلْكِهِ لَمْ يَزَلْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَفْسِهِ وَلَمْ يَكْ غَيْرُ حَتَّى يَعْرِفَهُ وَإِنَّ
مَا وَجِدَ بِالْإِنْسَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ وَذَوَاتَ بِالْإِبْدَاعِ لَا عَن شَيْءٍ هُوَ مَذْكَورٌ فِي
صُقْعِ حُدُوثِهِ وَمَوْجُودٌ فِي أَمْكِنَةِ حُدُودِهِ وَهُوَ عِنْدَ جَاعِلِهِ عَدَمٌ بَحْتِ
وَفَنَاءِ صِرْفِ لَمْ يَكْ إِلَّا كَقَبْلِ وُجُودِهِ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ
 بغيره اذ آن یوصف بسواه **الْإِثْنَى أَنَا رَكْنٌ مِنْ كَلِمَةِ الْأَدَلِي**
الَّتِي مَنْ عَرَفَهَا عَرَفَ كُلَّ حَقٍّ وَبَدَخَلُ فِي كُلِّ خَيْرٍ وَمَنْ جَهَلَهَا جَهَلَ
كُلَّ حَقٍّ وَبَدَخَلُ فِي كُلِّ شَرٍّ فَوَرَبِّكَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنْ
عَمِلَ كُلَّ مَا يُضَكِّنُ فِي الْإِمْكَانِ وَيَعْبُدُ اللَّهَ بِكُلِّ عَمَلٍ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ
عِلْمُ اللَّهِ وَيَتَّقَى اللَّهَ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ أَقَلُّ يَمَّا يُحْضِي عِلْمُ اللَّهِ بَغَضِي فَيُحِبُّ

بقیه پاورقی صفحه قبل : پدر خود شنیده بود از معجزات و
 کرامات حضرت باب که در اثناء سفر دیده بود نقل مینموده
 است و او بزرگترین فرزند محمد بیک بود که بحضرت بهاء الله
 ایمان آورده در بین احبای ایران معروف بود .

كَلَّ عَمَلِيهِ وَلَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَيَسْخَطُهُ وَكَانَ مِنَ الْهَالِكِينَ لِأَنَّ اللَّهَ
 قَدْ جَعَلَ كُلَّ خَيْرٍ آخِطٌ بِهِ عِلْمُهُ فِي طَاعَتِي وَكُلُّ مَا يُحْصِيهَا كِتَابُهُ فِي
 مَعْصِيَتِي وَإِنَّ الْيَوْمَ كَأَنِّي أُشَاهِدُ فِي مَقَامِي هَذَا كُلَّ أَهْلِ مَحَبَّتِي وَ
 طَاعَتِي فِي غُرَفَاتِ الرِّضْوَانِ وَأَهْلِ عِدَاوَتِي فِي دَرَكَاتِ النِّيرَانِ
 وَاتْنِي أَنَا وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَفُوتُ مَنْ
 عَرَفَنِي وَرَأَاهُ الْيَقِينُ وَكُلُّ خَيْرٍ وَمَنْ جَهَلَنِي وَرَأَاهُ السَّجِينُ وَكُلُّ
 شَرٍّ قَسَمُ بِنَجْدِ أَوْنَدِكِ أَكَرُّ بَدَانِي دَرِ عَرَضِ أَيْنِ چَهَارِ سَالِ
 چَهَا بَرِ مَنْ گَزْشْتِهَ اسْتِ از حَزْبِ وَجِنْدِ حَضْرَتِ نَفْسِ بِنَفْسِ
 نِيرِ سَانِي از خَشْيَةِ اللَّهِ الْآيِنِكِهَ دَرِ مَقَامِ اطَاعَتِ امْرُحَجَةِ اللَّهِ بَرَأْتِي
 وَجِبْرِ كَسْرِ آنِجِهَ وَاقِعِ شَدِهَ فَرْمَاتِي دَرِ شِيرِازِ بُورِمْ از خَبِيثِ شَقِي
 حَاكَمِشِ ظَلْمِهَا دِيدِمُ كِهَ اِگَرِ بَعْضِي از آن رَا مَطْلَعِ شُومِي هَرِ آيِنِهَ بَعْدِ
 اِنْتِقَامِ كَشِي زِيرَا كِهَ بَسَاطِ سُلْطَنَتِ رَا بِظَلْمِ صَرَفِ اِلِي يَوْمِ الْقِيَمِهَ مُورِدِ
 سَخَطِ اللَّهِ نَمُورِ وَازِ كَثْرَتِ طَغْيَانِ وَشَرِبِ خَمْرِشِ كِهَ هَيْجِ حَكْمِي رَا
 از رُويِ شَعُورِ نَمِيكُورِ خَائِفًا مُضْطَرًّا بِيروُنِ آمَدِمُ بَعَزْمِ حَضُورِ كَثِيرِ
 النُّورِ آنِ بَسَاطِ جِلَالَتِ تَا اِيْنِكِهَ مَرُحُومِ مَعْتَمِدِ الدُّولِهَ بِرِ حَقِيقَتِ
 اِمْرِ مَطْلَعِ شَدِهَ وَآنِجِهَ لَازِمِهَ عِبُودِيَتِ وَخُلُوصِ بِالنَّسْبِهِ اِلِي اَوْلِيَاءِ اللَّهِ
 بُوْدِ بَجَايِ آوَرِدِ وَبَعْضِي از جِهَالِ بِلَدِشِ چُونِ دَرِ مَقَامِ فِسَادِ بَرَامَدِ

مدتی در عمارت صدر مستوراً اقامت بحق الله نمود تا آنکه بارضا^{الله}
 بمحل فرودس خور متصل گشت جزاء الله خیراً
 قسم بستید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسی که
 بر من رحم خواهد کرد حضرت میبورد در وسط کوه قلعه ایست
 در آن قلعه از مرحمت آنحضرت ساکن و اهل آن منحصر است
 بد و نفر مستحفظ و چهار سگ حال تصور فرما چه میگذرد .
 الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقُّهُ قَسَمٌ بِحَقِّ اللَّهِ كَمَا أَنَّ كَسِي كَمَا رَأَى
 باین نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی هست هرگز فرحنا^ل
 نمیشود اگر چه یقین است که جناب حاجی به کما هی
 امر علم بهم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلا حق محزون
 نمودن اشداست از تخریب بیت الله و قسم بحق که امروز منم^{الله} بیت
 واقعی بحق خداوند که اگر بدانی آنچه میدانم کل سلطنت
 دنیا و آخرت را میدهی بر اینکه مرا راضی نمائی در طاعت حق و
 دو مطلب عمده هست مرا بآن حضرت یکی در امر دین و آن آن^{بست}
 سلطان شوی قومی را که در قرآن خداوند « اُولٰٓئِکَ بِاَیْسٍ شَدِیدٍ » در
 حق ایشان فرموده و رحم کنی نفس خود را از سخط خداوند در قیامت
 فَاَیْنَ ذَٰلِقَیْنِ وَ الْقَرْنِیْنَ وَ سَلِیْمَانَ وَ مُلْکِیْهِمَا اِنَّ الدُّنْیَا تَفْنِیْ وَ کُلُّ اِلٰی اللّٰهِ

يُحْشَرُونَ و اگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید
 لِإِقَامَةِ أَمْرِهِ وَكَانَ وَعْدَ اللَّهِ مَفْعُولًا و یکی در امر دنیا است چون
 خائفم از حق که ترك عهد شود این است که مرحوم معتمد شبلی را
 خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر فرمود بیرون رود بعد از
 آن گفت میدادم کل اموالم ظلم است و مالک آن حجة خداوند است
 حال کل را و امید دارم با و از توازن میطلبم در تصرف او و امروز
 غیر از توحقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون
 آورده داد و من قبول نموده و رد نمودم با و و توبه او را قبول نمود
 اذن دادم که تصرف نماید . . . الی آخر بیانہ الأعلى . . .»

۳۱- نزول کتاب بیان شامل قوانین و احکام

از جمله آثار مهمه ثی که در او اوسط ایام سجن در
 قلعه ماکو از قلم مبارک آنحضرت بتدریج نازل و تا اواخر
 ایام سجن خاتمه یافت کتاب مستطاب بیان است که بانظم
 و ترتیب خاصی شامل قوانین و احکام شریعت بیان بعنوان
 یک دیانت مستقل صورت گرفت و آنرا برنورزده واحد و هر واحد
 به نوزده باب تقسیم فرمودند مقصود از واحد که با تطبیق
 بحساب اجد نوزده است اشاره لطیفی بخود آنحضرت یعنی
 نخت سین اونی و حیجده حروف حی صادره از آن نقطه

اولی می‌باشد و ضرب آن که حاصل نوزده در نوزده 19×19 باشد مساویست با ۳۶۱ که با عدد کلشیی منطبق است و هر این قیاس است تقسیمات ماه و سال در شریعت مہارکه بیان که هر سال نوزده ماه و هر ماه نوزده روز و هر نوزده سال یک واحد و هر نوزده واحد یک کلشیی یعنی سیصد و شصت و یکسال است .

در باب ۱۹ از واحد ثالث کتاب بیان می‌فرمایند :

" ذلك نقطه البيان في ذلك الظهور ومشيئة الاوليه في كل ظهور ونفس من يظهره الله " و این نوع تقسیم مطابقت یافته با آنچه که از قبل در روایات و احادیث اسلامی وارد گشته که می‌فرماید : " يَدُورُ الْأَمْرِ فِي زَمَنِ الْقَائِمِ عَلَى عَدَدِ حُرُوفِ الْبِسْمَةِ " یعنی امر و شریعت الهی در زمان قائم دور می‌زند بر محور تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم که نوزده حرف است .

در اثر تزییقات و حوادث سختی که واقع شد این کتاب مستطاب ناتمام ماند و اتمام و اکمال آن موکول بظهور موعود بیان گردید که حضرت اعلیٰ بظهور مہارکش در بیشتر آثار خود مخصوصاً در همین کتاب بیان بشارت فرموده و به قرب ظهورش جمیع اهل بیان را امیدوار فرمود .

کتاب بیان عربی پیش از نزول کتاب بیان فارسی نازل گردیده و شامل قسمتی از احکام بنحو اجمال با عباراتی مختصر در بازده واحد می‌باشد و آنرا کتاب الجزا نامیدند .

و کتاب بیان فارسی که بفاصله کمی از نزول بیان عربی بطور تفصیل در ذکر معتقدات اهل بیان و احکام و قوانین شریعتی نازل گردیده شامل نه واحد و تا باب دهم از واحد نهم نازل گشته است . و در همان ایام چند نسخه بخط جناب آقا سید حسین یزدی و ملا احمد معلم حساری نوشته شده و بین احباب منتشر گردید و چون بخراسان رسید مؤمنین از آن چند نسخه نوشته و زیارت مینمودند از امور عظیمه و مهمه ئی که در تلو تشریح و تعیین احکام و قوانین دیانتی در این کتاب مبین و سایر آثار مبارکه حضرت اعلیٰ مورد توجه آنحضرت قرار گرفت بشارت بظهوری اعظم و اکبر از ظهور خود بنام **مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ** است که کل را با طاعت آنجود مبارک تاکید فرمود و تمام آثار و آیات نازله از قلم خود را بعنوان تحفه ئی معرفی فرمود که به پیشگاه آن شخصیت عظیم تقدیم داشته ^{ست} است هر چه او قبول فرمود قابل اجراست و این قبول از فضل او است و هر چه که مقتضی ندانست و رد فرمود قابل اجرا نیست و این عدم قبول از عدل او است .

در باب ۶ از واحد ثانی کتاب بیان میفرماید :

" **فِي أَنْ الْبَيَانَ مِيزَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى يَوْمٍ مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَهُ نَوْرًا وَمَنْ يَنْحَرِفُ عَنْهُ نَارًا** ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمة که یوم **مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ** باشد ."

در باب ۱۶ از واحد ثانی میفرمایند :

" وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور **مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ**

کل موفق بآن جنت اعظم و لقاء اکبر گردید طوبیٰ لکم ثم
 طوبیٰ لکم ثم طوبیٰ لکم وَاِلَّا اِگر شنیدید ظهوری ظاهر
 شده بآیات قبل از عدد اسم اللّهِ الْاَغِيْثَ که کل داخل
 شوید و اگر نشده و بعد د اسم اللّهِ الْمُسْتَعَاثِ منتهی شده
 و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم
 بر آنفس خود کرده و کل بکلیه در ظل اون نقطه ظاهره
 که کل داخل نشده اید مستظل گردید "

در باب اول از واحد چهارم میفرمایند :
 " و بعد از غروب این شمس غیر از مَنْ يُّظْهِرُهُ اللّهُ مقتدر بر این
 نحو ظهور از ظهور اللّهِ نیست بلکه اوست صرف ظهور که کل
 آیات مدّله عَلَى اللّهِ از ظهور او در افتده کل ظاهر میگردد "

در باب ۶ از واحد ششم میفرمایند :
 " گویا دیده میشود مَنْ يُّظْهِرُهُ اللّهُ مینویسد بکل کلمه
 شهادتین را باسم خود و او است جوهر کل دین که اگر نفسی
 نازل شود وَفِي الْحَيْنِ مُؤْمِنٌ باونگردد آنچه در بیان مالک
 شده محو میگردد "

در باب ۱۶ از واحد سوم میفرمایند :
 " طوبیٰ لِمَنْ يَنْظُرْ اِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللّهِ وَ يَشْكُرْ رِبه فَاِنَّه
 يُّظْهِرُ وَلَا مَرَدَ لَهُ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فِي الْبَيَانِ اِلَى اَنْ يَرْفَعَ اللّهُ
 مَا يَشَاءُ وَيَنْزِلُ مَا يَرِيْدُ اِنَّهٗ قُوٰى قَدِيْرٌ "

۳۲ - انتشار و اشتهار امر اعلی در تمام ایران و عراق

قیام و اقدام شجاعانه حروف حی بیان و سایر اصحاب و مومنین که با اخلاص تام و انقطاع زائد الوصف در سهیل انتشار و اشتهار امر الله بخدمت پرداختند سبب بیداری جمیع مردم از اعالی و ادانی گشته هر یک بطریقی در صد تفحص و تحقیق از چگونگی این خبر بزرگ برآمدند که اصل و ریشه آن چیست و موجود آن کیست • بنابراین شور و نشور عجیبی در تمام اقطار و اکناف ایران افتاده و در هر جا گفتگو از موافق و مخالف درباره این امر اعظم بود •

۱- جناب ملاحسین باب‌الباب که حسب الامر حضرت اعلی عازم طهران گردید در طول راه بهر جا که رسید و استعدادی در خلق مشاهده نمود امر را اعلان نمود و جمعی بنعمت ایمان و ایقان فائز گردیدند تا در طهران که مامور ابلاغ امر بشاه و وزیر بود از آنها بواسطه عدم اقبال و عدم توجه شان مایوس گشت • ولی این یاس و ناامیدی ایشان باراده غیبیه الهیه از طریق دیگر جبران شد و آن این بود که ملا محمد معلم نوری که در مدرسه میرزا صالح محل توقف و سکونت آن جناب ساکن بود در اثر استماع صحبت‌های جناب باب‌الباب با استادش که او هم ملا محمد نام داشت ایمان حاصل نموده و اطمینان و ایمان خود را

بحضور جناب باب‌الهاب عرضه داشت و جناب باب‌الهاب بوسیله او از عظمت و بزرگواری حضرت بهاء الله که در سن بیست و هفت سالگی در بین افراد عائله محترمه جناب میرزا عباس وزیر چون شمع میدرخشید آگاه گشته آثار قلم اعلی را بوسیله او بحضور مبارک تقدیم داشت و آنحضرت بمحض زیارت آن آثار مبارکه بحمايت و نصرت پرداخته ابتدا افراد عائله و نزدیکان را هدایت و تبلیغ فرموده و سپس چند روزی به قم تشریف برده و سبب ایقاظ و انتباه نفوس گردیدند و بعد بصفحات نور و مازندران عزیزت فرموده در تا کر و قراء مجاوره با عده ئی از بزرگان و اعیان و علما و روحانیین ملاقات و بشارت جدید را بسمع آنان رسانیده و آنان غالباً مجذوب بیانات مبارک گشته استفاده از محضر آنحضرت را فوزی عظیم دانستند و در قریه دار کلا ملاها و متنفذین محل بحضور مبارک رسیده اطاعت نمودند و در سعادت آباد بامجتهد بزرگ ملا محمد که داماد ملا محمد تقی مازندرانی شهیر بود ملاقات فرمودند و در حضور جمع کثیری ابلاغ امر و اتمام حجت گردید ولی او بعد آنکه استخاره راه نداد از صحبت و مذاکره خودداری نمود و عجزش بر کل واضح و معلوم گردید و دو نفر دامادهای او ملا عباس و ملا ابوالقاسم به محضر مبارک در دار کلا شتافته و بیانات مبارک را در تشریح و توضیح حقائق قرآن و اسلام استماع نموده چنان خاضع و خاشع گشتند که بخدمت پرداخته و راضی بدوری و محرومی از

فیض حضور نگشتند و این اقدام مبارک سبب اشتها را امر اعلیٰ در صفحات مازندران گردید • تاریخ نبیل زرنندی •

۲— جناب باب‌الباب در سفر خراسان در شهر مشهد

و بشرویه موطن خود ندای امرالله را بگوش عامه مردم رسانیده جمعی از علما و بزرگان ایمان آوردند مانند جناب میرزا محمد باقر قائینی و میرزا احمد ازغندی و ملا شیخ علی ترشیزی که بعداً بلقب عظیم شهرت یافت • و ملا میرزا محمد دوغ آبادی و حاجی عبدالمجید نیشابوری و میرزا محمد تقی جوینی و حاج میرزا حسن رضوی و در قصبه بشرویه قریب به دوهزار نفر در مجلس باب‌الباب حاضر شده کسب فیوضات روحانیه مینمودند و عده‌ئی دم از اطاعت و تسلیم زدند و ملا عبد الرحیم و میرزا محمد علی مجتهد و پیشنماز آنجا عواقت نمودند و سید اسمعیل مجتهد معروف تون به بشرویه آمده با حضور علما با جناب باب‌الباب مذاکره نموده در مقابل فضل و کمال آنجناب تسلیم گردیده اعتراف بقدرت برهان و بیان نمود و ملا محمد علی همه را باطاعت و تسلیم در مقابل جناب ملاحسین دعوت نمود و عاقبت جمعی از مؤمنین بهمراه ایشان به مشهد آمدند •

۳— جناب ملا علی بسطامی ثانی من آمن بر حسب امر

حضرت اعلیٰ عازم عتبات گردیده و توقیع منیع آنحضرت را خطاب بشیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام مرجع تقلید شیعیان جهان در حضور جمعی از طلاب علوم دینیّه با و تسلیم نمود و او بانکار و اعراض برخاسته موجب حبس و زجر ایمن

کار
 رسول الهی گشت • با اینحال جمعی از علمای متقی و پرهیز
 که به تقوی و دین داری او اعتماد داشتند چون مژده ظهور
 جدید را شنیدند با او ملاقات نموده برحقیقت امر واقف
 و آگاه گشته ایمان آوردند عاقبت جناب بسطامی بامر
 نجیب پاشا والی بغداد مدت ششماه در حبس افتاد و بعد
 از آن از مرکز حکومت دستور رسید که ایشانرا باستانه بفرستند
 و ایشان در حین تبعید از بغداد در موصل محبوس گردید
 و در حبس از شدت مصائب وارده بشهادت رسید و ایشان
 اولین نفس مقدسی است که در سبیل اعلائی امر برتبه شهادت
 نائل گردید •

۴— جناب طاهره قره العین در اثر رویائیکه
 دیده بود و ملاقات جناب ملاعلی بسطامی در کربلا و زیارت
 آثار منیعه حضرت اعلی ایمان و اطمینان حاصل نموده
 تکمیل گردیده قیام به ترک تقلید و رسوم بالیه نموده و
 ندای اعلی را در کربلا باصوتی جلی بلند نمود و با علما و مجتهدین
 مباحثه و مناظره نموده و جواب اعتراضات آنها را با تحریر
 و تقریر داد و از اینجهت مورد اذیت و آزار متعصبین و مخالفین
 قرار گرفت و عاقبت حکومت امر بخروج آنجناب از کربلا داده
 و ایشان با عده ثی از همراهان ببغداد ورود نمود و در منزل
 شیخ محمد شبل که یکی از مومنین جانفشان امر مبارک بود
 سکنی گرفت و جماعات بسیاری از هر طبقه در پی تحقیق و
 تفحص از امر جدید رو آور شدند و علما و روحانیین از شیعه

وسنی در محضر ایشان اجتماع نموده و جناب طاهره در پشت پرده و حجاب به سئوالات و اشکالات آنها جواب میداد و در يك نوبت با گروهی از علماء شیعه مناظره نموده قانع نشدند لذا آنها را بمباهله دعوت نمود ولی حاضر نشدند و وضوءاً و غوغای سختی برخاست و حکومت ناگزیر آنجناب را در منزل شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد سکنی داده و مدت ۳ ماه در آن منزل تحت نظر بود در این جا نیز با حضور مفتی باجمعی از علماء مذاهب مختلفه به بحث و مناظره پرداخته و کل از قدرت برهان و سحر بیانش مغلوب و قانع شدند و بعضی چنان بحالت انجذاب درآمدند که بنعت ایمان فائز گشتند .

شدت هیجان و غوغای علمای متعصب سبب شد که عاقبت آنجناب را از بغداد بایران تبعید نمودند ولی آثار روحانیت و قدرت کلام و استدلال ایشان موجب انتباه نفوس و انتشار امر الله در صفحات عراق گردید در طول طریق از سرحد ایران تا شهر قزوین در هر شهر و قصبه امر الهی را بسمع حکام و بزرگان رسانید و با علما و روحانیین مسلمان و یهودی و غیره در مجالس مخصوص که تشکیل میگردد مباحثه و گفتگو داشت و حقانیت ظهور جدید را با دلایل و براهین واضحه اثبات و اعلان فرمود و جمعی ایمان آوردند و عده شی از متعصبین بعادت مالوف به رد و انکار و اعتراض پرداختند مخصوصاً در شهر قزوین بواسطه شدت مخالفت و مخاصمت ملا محمد تقی عموی جناب طاهره و ملا محمد شوهر او

مردم بهیجان آمده عاقبت ملائقی بدست ملا عبدالله خباز شیرازی که بنام میرزا صالح مشهور شد بقتل رسید و غوغا و بلوای عامه بر علیه آنجناب و سایر اصحاب که از این قضیه بکلی بی اطلاع بوده و دخالتی نداشتند شدت یافت و منجر بشهادت چند نفر از مظلومین بیگناه گردید در حالیکه مرتکب اصلی خود را بحکومت معرفی کرده بود با اینحال جناب شیخ صالح عرب کاظمینی را در طهران دم توپ گذاشتند و جناب حاجی اسدالله فرهادی را در مجس طهران بقتل رسانیدند و حاجی ابراهیم محلاتی و حاجی ملاطاهر شیرازی را بقزوین آورده در آنجا بدست عامه مردم کشته شدند • و تمام این حوادث سبب شد که امر الهی گوشزد خاص و عام گردید و جناب طاهره باحسن تدبیر و دستورات حضرت بهاء الله از آن مخمصه نجات یافته بطهران رهسپار گردید در اجتماع اصحاب در بدست شرکت فرمود ولی پس از پایان یافتن این اجتماع و حوادث دیگر عاقبت آنجناب را بطهران آورده در منزل محمود خان کلانتر محبوس داشتند و در حادثه رمی شاه بفتوای دونفر از علما که مدتی قبل صادر شده بود مامورین دولت آنجناب را به باغ ایلخانی برده و بدستور عزیزخان سردار کل خفه نمودند جسد مطهرش را در چاه همان باغ انداخته با سنگ و خاک انباشتند •

۵— جناب ملا محمد علی قدوس در صفحات یـــــــزد

و کرمان و بعد در مازندران جمعی از هوشمندان را بیدار واز

امر مبارک آگاه نموده بامر الهی اقبال جستند و از طریف دیگر
 علما سخت بمخالفت برخاستند • مخصوصاً سعید العلماء
 در بار فروش آنجناب را تکفیر نمود و همه جاد رد و تحقیق
 مطالب حقه کوشید تا آنجا که عده ثی از مومنین مانند
 رضا خان ترکمان بانهایت شهامت و شجاعت بحفظ و حراست
 جناب قدوس پرداختند و سعید العلماء تا چندی ناگزیر
 سکوت اختیار نموده دم فرو بست • و بعد جناب باب الباب
 و جناب قدوس علم امر را در خراسان مرتفع داشتند و جمعی از
 اصحاب در آن شهر اجتماع نموده و به نصرت و حمایت از امر الله
 قیام نمودند و جناب باب الباب در مسجد گوهر شاد با حضور
 عده ثی زیاد از اصحاب و سایر مردم امر مبارک را از بالای منبر
 بعموم ابلاغ و از آیات مبارک قرائت و تلاوت نموده سبب بیداری
 مردم گردید (۱) و عده ثی از علما و بزرگان از اطراف و اکناف
 مانند سبزواری و نیشابوری و تربت حیدریه و سایر نقاط بمحض
 جناب باب الباب شتافتند و بحمايت و نصرت پرداختند و عده ثی
 دیگر از علما نیز بمخالفت سخت برآشفته بحکومت شکایست
 نمودند سامخان که در آنوقت سمت بیگلربیگی و داروغه گی
 شهر را داشت بر بیگناهی اصحاب واقف شده و شاهزاده
 حشمت الدوله حمزه میرزا حکمران خراسان نیز که در خارج
 شهر بسر میبرد کاملاً مطلع گردید که اصحاب بدون هیچ
 علت و سببی مورد ظلم و تعدی مجتهدین و عوام الناس که

(۱) جلد ثانی ظهور الحق تالیف جناب فاضل مازندرانی •

پیروان آنها هستند قرار گرفته اند لذا بحمايت پرداخته آتش
فتنه رافرونشاييدند .

بعد از چندی جناب ياب الياب با جمعی از اصحاب با علمها^ی
سیاه از مشهد خارج و بقصد زیارت عتبات از طریق
مازندران رهسپار گشتند .

۶- جناب قدّوس با چند نفر از یاران از طریق
شاهرود عزیمت فرمودند و در دشت با حضرت بهاء الله و
جناب قرّة العین و جمعی دیگر از اصحاب که حسب الامر
حضرت اعلی عازم خراسان بودند چون امر خراسان و ابلاغ
امر در آنجا خاتمه یافته بود لذا در آن محل خوش آب و هوا
اجتماع نموده و مدت بیست و دو روز در آن سرزمین توقف
فرموده و درباره اعلان استقلال شریعت بیان کنگاش بعمل
آوردند و نتیجه اش نسخ رسوم و آداب و تقالید قدیمه و
اعلان اوامر و احکام جدید گشت و مخصوصاً عظمت مقام و مرجعیت
حضرت بهاء الله در بین اصحاب و آن اجتماع عظیم در نزد
اولیای دولت واضح و مشهود گردید و الواحی از قلم مبارک
نازل و در جمع اصحاب تلاوت میگردید و از طرف آنحضرت بهر
يك از حاضرین اسم جدیدی عنایت شد بدون آنکه اصل
و منشأ و مصدر نزول آن بر اصحاب معلوم گردد از این تاریخ
بعده است که خود آنحضرت بنام بهاء معروف و مشهور گشته
و جناب ملا محمد علی بلقب قدّوس و قرّة العین بلقب طاهره

موصوف و مشتهر گشتند و حضرت اعلی در توقیعات مخصوصی که نازل فرمودند آن نفوس را بهمین القاب طرف خطاب قرار دادند . و پس از پایان این اجتماع جمعی از اصحاب بوفاداری و ثبات و استقامت باقی و قیام بخدمت نمودند و عده ئی دیگر دچار امتحان و افتتان گشته خارج از جمع اصحاب شده و خود را محروم از مواهب الهیه نمودند . از اینجهت اخبار آن مجمع و اجتماع اصحاب در السن و افواه ناس و اهالی اطراف و اکناف بصورت موافق و مخالف شهرت یافت و حکم محرمانه ئی از محمد شاه خطاب بیکی از خوانین مازندران صادر شد که به پسرش بنویسد حضرت بهاء الله را دستگیر نماید و او بواسطه ارادتیکه داشت چند روز مسکوت گذاشت تا آنکه خبر فوت محمد شاه و بی سروسامانی و فرار حاجی و تحصن او در بقعه حضرت عبدالعظیم رسید و این حکم بی اثر مانده اجرا نگردید .

۷- جمیع اصحاب که عده آنها ۲۰۲ نفر

بتعداد رب (۲۰۲) بود در التزام رکاب جناب باب الهاب از خراسان با علمهای سیاه حرکت نموده بودند و بهربك از قراء بین راه که رسیدند بدون خوف و ترس امر الهی را بمردم آن محل ابلاغ نمودند و جمعی ایمان آوردند . بعضی از مومنین با آن جمع پیوستند .

بعد از طی طریق خود را تدریجاً بهار فروش رسانیدند و لسی با مخالفت سخت سعید العلماء و تحریک

جمعی از پیروان او که غالباً از ارازل و اوپاش بودند رو—رو شدند که بسختی از ورود اصحاب بشهر جلوگیری نمودند و چون اصحاب چنین دیدند حسب الامر جناب باب‌الهاب عنان کشیده و مصمم به بازگشت شدند ولی آن جمعیت عنان گسیخته بیشتر جری شده اصحاب را مورد هجوم قرار داده و سمت آنها تفنگ خالی نموده با شلیک تیرهای پی در پی چند نفر را از یاد رآوردند لذا اصحاب ناگزیر بدفاع گشته مهاجمین را تعقیب و مجبور بفرار نمودند و خود وارد کاروانسرا^{ئی} شده استقرار جستند ولی باز هر لحظه مورد هجوم و شرارت مردم بودند تا بعد از چند روز که عباسقلیخان لاریجانی حاکم محل وارد شد و چنین صلاح دید که جناب باب‌الهاب و اصحاب بهمراهی خسرو قادی کلائی و سوارانش که جهت حفظ و حمایت اصحاب گماشته بود از شهر خارج شوند و بهمین نحو اصحاب از شهر عزیمت نموده و راه جنگل رادرییش گرفتند ولی خسرو بدستور و فتوای سعیدالعلما که در پنهانی باوداده بود میخواست آنها را در جنگل بقتل رسانید و اموالشانرا بغارت ببرد لذا بغدر و حيله خواست جناب باب‌الهاب و همراهان را از بیراهه برده و غافلگیر نماید و چون بر اصحاب سختگیری نموده و بهانه جوئی آغاز کرده بخشونت پرداخت تزویر او بر جناب باب‌الهاب و اصحاب آشکار و واضح گردید باینجهت حسب الامر جناب باب‌الهاب او را انعام و اکرام نموده از او خواستند که اصحاب را بحال خود گذاشته

خود و سوارانش در پی کار خود بروند ولی طمع او بجان و مال اصحاب بود و راه را بر اصحاب بسته و این تقاضا را قبول ننموده آنچه با و از نقد و جنس برسم انعام دادند در کرده اسب و شمشیر جناب باب‌الهاب را خواست و گفت علما جان و مال شمارا بر من حلال کرده اند حال باین مختصر چگونه قانع شوم و آنچه با و نصیحت نمودند بر سختی و خشونت افزود و یکی از اصحاب میرزا محمد تنسی جوینی ناگزیر او را با خنجر از پای درآورد و همراهانش از بیم جان رو بفرار نهاده و عده‌ئی از آنها بقتل رسیدند در این موقع جناب باب‌الهاب برای حفظ اصحاب از هجوم قوم و قبیلہ خسرو به بقعه شیخ طهرسی که در آن نزدیکی بود پناه برده در آنجا که نسبتاً محل امنی بود متحصن گشتند (۱) و ناگزیر بساختن برج و بارو پرداخته و آن محوطه را برای دفاع آماده و مهیا ساختند در همین ایام بود که حضرت بهاء الله باتفاق چند نفر از همراهان برای ملاقات اصحاب به قلعه ورود فرموده و دستور فرمودند چند نفر از اصحاب به ساری رفته و جناب قدوس را از منزل میرزا محمد تقی مجتهد که جناب قدوس در آنجا تحت نظر بودند نجات داده بقلعه بیاورند. این دستور مبارک اجرا شده جناب قدوس را بقلعه با احترام زیاد وارد نمودند.

(۱) قلعه طهرسی عبارت بوده است از قطعه زمینی سبز و خرم که دیوار کوتاهی اطراف آن را احاطه کرده و در وسط مقبره شیخ احمد طهرستانی فرزند ابیطالب از علما و محدثین مذهب اثنا عشری است که معروف است بشیخ طهرسی.

و اما حضرت بهاء الله دفعه دیگر نیز در موقعیکه
قلعه در محاصره سربازان دولتی بود با تفاق چند نفر از
یاران بقصد التحاق با صاحب قلعه حرکت فرمودند ولی
در نزدیکی قلعه محاصره مأمورین گشته همه را با مل
برده تحویل محمد تقی خان لاریجانی نمایند. عباسقلیخان
حاکم دادند و مجلسی برای مناظره و مباحثه با علماء در مسجد
منعقد شد و در برابر قوت بیان و سطوت برهان آنحضرت عجز
علمای ظاهر و همه مغلوب گشتند و به قصد قتل آنحضرت بتحریریک
عوام بشورش پرداختند لذا نایب الحکومه محض تشفی
صد ر علماء دستور داد آنحضرت را چوب بستند و پای مبارک
در اثر ضربات چوب مجروح و خونین گردید و این واقعه بر
شهرت امرالله در آن صفحات افزود.

مدت ششماه تحصن اصحاب در قلعه و دفاع آنها
در برابر هجوم اشرار و بعد در مقابل قوای دولتی که با صرا
و ابرام علماء بسرداری مهدیقلی میرزا مأمور سرکوبی اصحاب
شدند طول کشید.

در این مدت قلعه را احاطه نموده و ابواب رخا و
آسایش و حتی رسیدن غذا و خوراک و آب آشامیدنی را بروی
آنها بسته بودند با اینحال آن نفوس از جان گذشته و فداکار
باشجاعت و شهامت بی نظیری بدفاع پرداخته و مخصوصاً
شهامت و جانبازی جناب باب الهاب نزد دوستان و دشمنان
مشهور گردید.

در تاریخ جدید صفحه ۱۷۷ شرح ذیل را از تاریخ حاجی میرزا جانی که از شخص موثق که مومن هم نبوده شنیده است نقل نموده است :

((قریب دو سال بعد از مقدمه و حادثه قلعه طبریه شنیدم که مذکور می داشت که در مجلس بودیم ذکر وقایع محاربه حضرات با حضرت قدوس و جناب باب الهاب بمیان آمدند نواب مستطاب احمد میرزا و سرکار عباسقلیخان شرف حضور داشتند شاهزاده اکرم از عباسقلیخان احوالات ایشانرا مستفسر گردید جواب داد بیان واقع و حقیقت مطلب این است کسانی که کر بلا را ندیده اند اگر طبریه را میدیدند هنگامه دشت کر بلا را فراموش میکردند و اگر ملاحسین را میدیدند یقین بر جعت سیدالشهدا مینمودند و اگر حالت مرا میدیدند حکما می گفتند این شمر و سنان است که با سیف و سنان آمده است بجهت مبارک اعلی حضرت قبله عالم قسم است آقا خوند ملاحسین یک روزی از قلعه بیرون آمد عمامه سهزی بر سر داشت و کفی بگردن انداخته در میان میدان ایستاد و گفت ای قوم چرا بدون تحقیق بهوای نفس اماره و باغوای اهل غرض در حق ما بایندرجه ظلم میکنید و بریختن خون این مظلومان بیجهت اهتمام مینمائید از خداوند عالم شرم کنید و لا اقل راه بدهید که از این ملک بیرون برویم من دیدم که حالت اهل اردو و متغیر گردید بنا کردم به تیر انداختن و باهل نظام گفتم مهمه کنید و مقصود این بود که صدای

ایشانرا نشنوند باز دیدم که صدای ایشان بلند شد بطوریکه همگی ندای ایشانرا شنیدند و در آن حین دیدم همگی اهل جنگ خاموش شدند و اکثری از سوارها احوالشان تغییر کرد گفتم مه‌الذکر فریب بخورند فرمان به تیرانداختن و مهمه کردن دادم دیدم ایشان شمشیر خود را از غلاف کشیده و سر آسمان بلند کردند و گفتند اَللهی براین گروه اتمام حجت نمودم فائده نهخشید و پس از آن بریمین و بیسار خمله کردند قسم بخداوند آنروز شمشیر زدن از ایشان مشاهده نمودم که فوق قوه بشر بود سوارهای مازندرانى بودند که فرار نکردند و طاقت آوردند در آن حین که گرم محاربه بودند بیک نفر سرباز رسید سرباز درختی را پناه خود قرارداد و تفنگ را سپر کرد چنان شمشیری باو نواخت که با درخت و تفنگ شش قسمتش ساخت و در این مدت محاربه هیچوقت شمشیر را منحرف نزدند هرچه زدند راست بود بهر کسی که آخوند ملاحسین شمشیر میزد از آثار ضربتش می شناختیم)) (۱)

(۱) توضیح آنکه تاریخ جدید تصنیف مرحوم میرزا حسین همدانی از منسوبین رضا خان پسر محمد خان ترکمان است که بر حسب خواهش مانگی صاحب که برای سرپرستی پارسیان ایران و رفع ظلم و تعدی بر آنان از هندوستان بایران آمده بود تحریر شد میرزا حسین همدانی قبلاً منشی یکی از رجال دولت ایران و در سفر اول ناصرالدینشاه بفرنگ از همراهان بود و در مراجعت چندی در استانبول توقف نمود و پس از مراجعت بایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که آقا جمال بروجرودی پس از مناظره با علمای طهران گرفتار و در حبس افتاد او نیز (بقیه در صفحه بعد)

و با آنکه چند نفر از حروف حی بیان که جناب باب‌الہساب در رأس^۱ همه قرارداداشتند در این حادثہ بشہادت رسیدہ وعدہ ٹی دیگر از اصحاب نیز با کمال مظلومیت شہید گشتہ بودند معذک جناب قدوس و بقیہ اصحاب بہمان شجاعت و انقطاع ہی نظیر در مقابل هجوم اعدا مقاومت نمودہ بدفاع پرداختند تا عاقبت مہدیقلی میرزا و سایر سران سپاہ دم از صلح و آشتی زدند ولی باطناً ہذیل حیلہ و تزویر تشبث نمودہ تعہد نمودند و قرآن رامہر و امضاء کردہ اطمینان دادند کہ ہر گاہ اصحاب تسلیم شوند در امن و امان بودہ بہر جائیکہ بخواہند بروند آزادی کامل دارند جناب قدوس با آنکہ بقول و تعہد آنان اطمینان نداشتند معذک با احترام قرآن تسلیم شدہ دست از دفاع برداشتہ و ہمہ عازم ارد و شدند ولی همانطور کہ پیش بینی فرمودہ بود بدستور مہدیقلی میرزا سپاہیان جمعی از آن نفوس ہی دفاع و مظلوم رادرمیان

بقیہ از ص قبل :

محبوس گشت و بعد از استخلاص درد فتر مانگی صاحب بہ تحریر و انشاء مراسلات مشغول کار شد و چون مانگی اوراد را ری ہنرنویسندگی دید از او خواہش نمود کہ کتابی در تاریخ وقایع ہابیہ بنگارد لذا میرزا حسین مرحوم بار اہنمائی جناب ابوالفضائل و مراجعہ بتاریخ حاجی میرزا خانی بہ تحریر تاریخ پرداخت و اوراد رنظر بود کہ آن کتاب را درد و قسمت تحریر نماید قسمت اول در تاریخ وقایع ظہور حضرت نقطہ اولی و قسمت دوم در حوادث طلوع حضرت بہاء اللہ اما پس از اتمام قسمت اول اجل او فرارسید و در سنہ ۱۲۹۹ ہجری در شہر رشت بملکوت ابھی صعود کرد *

گرفته از همه ظرف تیرباران نموده و با طرز فجیعی همه را بقتل رسانیدند و جناب قدوس را بهار فروش برد^ه تسلیم سعیدالعلما دشمن پرکین و دیرین آنحضرت نمودند و او ابتدا حکم کرد با تبرزینی ضربتی سخت بفرق آنجناب نواختند و بعد بدست یکی از طلاب سر آنحضرت بریده شد و جسد مبارکش را بهر طرف کشیده زخمی منکر وارد ساختند و قطعات جسم مطهر آنمظلوم را در سبزه میدان بهار فروش با آتش بیسداد سوختند (۱)

پس از خاتمه این وقایع حزن آور اخبار آن بعد از چندی بحضور حضرت اعلی رسید و تا مدتی آنحضرت محزون و متأثر بودند و زیارتنامه های متعدد برای حضرت قدوس و جناب باب الباب و سایر شهدا نازل و جناب ملاعلی سیاح مراغه ئی را امر فرمودند که بالنیابه از آنحضرت بزیارت مقام شهدا رفته زیارتنامه را تلاوت نماید و قبضه ئی از خاک تربت شهدا را همراه بیاورد و او این خدمت را انجام داد و چون بطهران وارد و در بهت مبارک حضرت بهاء الله جناب آقا سید یحیی او را بمحض ورود دید و چون دانست که از سوی محبوب آمده است خود را براقدام او انداخته و میبوسید و صورت و محاسن خود را بگل

(۱) حاجی ملا محمد شریعتمدار معروف به ملاحمره شبانه اشخاصی را فرستاد و بعضی قطعات باقیمانده جسد مطهر جناب قدوس را بدست آورده در مدرسه خرابه ئی نزدیک ^{لش} محل زیارتگاه اهل بها است •

ولای پای اوکه اثری ازکوی حضرت اعلی بود متبرک میساخت •
این حوادث امراعلی را بیش از پیش شهره ایران ساخته وانظار
محققین از داخل وخارج متوجه عظمت امر مبارک گشت •

کنت دوگوبینو مولف کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای
وسطی که در سنوات ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ هجرت نایب اول سفار
فرانسه در طهران بوده و در سنوات ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ هجرت
وزیر مختار دولت فرانسه مشغول خدمت بوده است قسمت
عمده مطالب کتاب خود را به درج تاریخ ظهور جدید و
شخصیت حضرت باب و قیام وفداکاری مومنین آنحضرت اختصاص
داده است •

۳۳- شہادت ہفت نفر از مخلصین در طهران

پس از واقعه قلعه طہرسی و حوادث جانگداز شہادت
جمعی از اصحاب و مومنین فداکار در آن سرزمین قلوب عامہ ناس
متوجه عظمت موضوع گشته جمعی متاثر و محزون و جمعی دیگر
خائف و مرعوب شدند و علما و متنفذین در صدد تحقیق برآمده
باتکای قدرت وسطوت امیر کبیر کہ تازہ بمقام صدارت رسیدہ
بود بکمال عناد بخصومت برخاستہ بہ نشر مفتریات و اکاذیب
پرداختند از جملہ صورت اسامی جمعی از مومنین ساکن طهران
بوسیله شخص منافقی بدست سید مجتہد کاشانی افتاد و او

نزد محمود خان کلانتر فرستاده و از او خواست که آنها را دستگیر نماید و از طرف دیگر مأمورین خُفیه امیرکبیر گزارشی مملو از تهمت و افترا مبنی بر اجتماع اصحاب و قیام مسلحانه آنها بر علیه امام جمعه و امیرکبیر داده ذهن شاه و وزیر را مشوش نمودند لذا امیرکبیر محمود خان کلانتر را با شدت و تاکید زیاد مأمور دستگیری آنها نمود و در نتیجه چهارده نفر را دستگیر نمودند که هفت نفر آنها با کمال شهامت اذعان و اعتراف بعقیده و ایمان خود نموده و طبق دستور صدر اعظم باشد عذاب بشهادت رسیدند و آنها عبارتند از :

۱- جناب حاج میرزا سید علی دائی حضرت اعلیٰ که بحال اعظم شهرت یافت و بتازه گی برای ملاقات حضرت بچهریق رفته و بطهران مراجعت نموده بود در حالیکه در منزل محمد بیک چاپارچی سکونت داشت در این واقعه گرفتار شد و امیرکبیر شخصاً ایشانرا نزد خود طلبیده تکلیف به تبری نمود تا او را از این مهلکه نجات دهد حتی عده ئی از تجار معروف حاضر شدند مبلغی بحکومت بدهند و ایشانرا خلاص نمایند قبول نفرمودند و آن سید جلیل القدر در نزد امیرکبیر بحکمال صراحت ایمان قلبی خود را بخواهرزاده خود بیان نموده و با استقامتی بی نظیر وصول بمقام شهادت را در سهیل آنحضرت اعظم آمال و آرزوی خود دانست و این بیست حافظ را بر زبان آورد :

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا

برمنتهای مطلب خود کامران شدم
 امیرکبیر چون چنین دید بخشم آمد بقتل او اشاره
 نمود و چون آنجناب را جهت اجرای حکم بمیدان آوردند
 رو بجمعیت انبوه تماشاچیان نموده باشجاعت و شهامت
 تام سخنانی ایراد نمود که همه رامتاثر ساخت حتی میرغضب
 که برای قتل آنجناب دستور داشت چنان تحت تاثیر قرار
 گرفت که به بهانه بی از میدان بیرون رفت و از ارتکاب چنین
 گناهی که قتل سیدی نورانی و بیگناه و مظلوم است خودداری
 نمود و همه جا این داستان شگفت انگیز را باچشمی گریان برای
 مردم حکایت مینمود * و شخص دیگری آنجناب را سربریده بقتل
 رسانید و شهادت مظلومانه ایشان تمام جمعیت را دچار تاثر
 شدید و تعجب نمود *

۲- جناب میرزا قربانعلی از اولیا و رؤسا پرتصوف و پیرو

طریقت که مهد علیا مادر شاه و جمعی از بزرگان با و ارادت
 میورزیدند و آنچه او را به عطایا و رتبه های دنیوی نویسد
 دادند که دست از ایمان و ارادت حضرت اعلی بکشد شعله
 محبتش بیشتر زبانه کشیده جسد مطهر آغشته بخون جناب
 خال را در بغل گرفته بود در اینحال میرغضب از عقب ضربتی
 بر او وارد ساخت که تاج از سرش بیفتاد با صدائی رسا این
 بیت را ترنم نمود :

ای خوش آن عاشق سرمست که دریای حبیب

سرو دستار نداند که کدام ادازد

وجلا د بدنهاد درضربت دوم آن عاشق دلخسته راز پای

درآورد •

۳— حاجی ملا اسمعیل فراهانی که مردی عالم و

فاضل بود چون او را از انبار بمیدان میآوردند بمردم تماشاچیان
که بایکدیگر با اشاره او را نشان داده میگفتند اینهم بابی
است رو کرده گفت بلی منم بابی هستم که برای نجات شماها
جان خود را فدا میکنم و چون باو گفتند عده شی در اینجا حاضرند
که مهالغی برای نجات تو بدهند بشرط آنکه تبری کنی بدون
تأمل فریاد برآورده گفت:

ای صبا ازمن با اسمعیل قربانی بگو

نیست

زنده برگشتن زکوی دوست شرط عشق

و در آخرین لحظات حیات از میرغضب خواست شیرینی خرید

ه بیاورد تکه شی از آن بدهان او و تکه دیگر را بدهان خود

گذاشت و گفت برای آنستکه هر دو در دم واپسین شیرین کام

باشیم و عمامه را از سر برداشته جلا د را بانجام وظیفه اش

خواند و او با ضربتی سر از تنش جدا ساخته بآرزوی قلبیش

رسانید •

۴— آقا سید حسین ترشیزی را که مردی فاضل و مجتهد

در علوم دینی و الهی بود و تازه بوسیله جناب حاج محمد تقی

کرمانی ایمان آورده بود بمیدان آوردند و او را تکلیف به تبری

نمودند او با کمال شجاعت خود را آماده شهادت نظیر حسین ابن علی در صحرای کربلا در مقابل سپاه ظلم و کفر یزید خواند در این حال صاحب منصبی که از طرف امیر نظام حکم قتل او را در دست داشت و حاضر بود بشدت تعصب و غضب برافروخته شمشیر خود را کشیده و برگردن آن مظلوم نواخت و او را با عظم آمال و آرزویش رسانید *

۵— حاجی محمد تقی از تجار معتبر و محترم کرمان

که با دو نفر دیگر *

۶— آقا سید مرتضی زنجانی و

۷— آقا محمد حسین مراغه‌ئی گماشته جناب عظیم را

بمیدان آوردند آقا سید مرتضی و آقا محمد حسین خود را بر روی حاجی محمد تقی افکنده و تمنا داشتند که آنها را زودتر بشهادت برسانند و در سبیل نیل بمقصود از یکدیگر سبقت می‌جستند و آن سه نفر را میرغضبان ناگزیر بیکدفعه شهید نمودند * و اجساد مطهر آن شهیدان مظلوم تا مدت سه شبانه روز در قتلگاه که میدان تخته پل آنروز و سبزه میدان امروز است بر روی زمین افتاده و مرد و زن خاک و خاشاک ریخته سب و لعن میکردند تا پس از سه شبانه روز اجساد را بسوی دروازه شهر کشیده ماهین دروازه نو و دروازه عبدالعظیم در کنار خندق محلی را حفر کرده در آن گودال يك جاریخته و با خاک و گل و سنگ پر نموده انباشتند *

این واقعه جانگداز چهار ماه قبل از شهادت عظیم

و ده ماه پس از واقعه قلعه طبرسی در طهران در اواخر ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ واقع گردید و بیش از پیش موجب بیم و هراس دولتیان و تاثر و تالم اکثر از مردم از جهت قوت ایمان و استقامت مومنین و نفوذ و تاثیر امر بدیعی در قلوب گردید .

۳۴- جناب آقا سید محیی دارابی

چندی پس از واقعه شهادت مظلومانه شهدای سبعه جناب آقا سید محیی دارابی فاضل و دانشمند شهیر و واعظ و سخنوری نظیر در نیریز قیام نمود این مرد بزرگوار ابتدا از طرف محمد شاه و حاج میرزا آقاسی مأثوریت یافت که بشیراز آمده درباره حضرت اعلی و آئین جدید تحقیق نموده و از حقیقت حال شاه و وزیر را آگاه سازد ایشان با سفارشات محمد شاه و حاجی بشیراز ورود نمود و مورد احترام و استقبال حسین خان والی فارس قرار گرفت و در سه جلسه بحضور حضرت اعلی تشریف حاصل نموده جواب سئوالات خود را شنید و چون در جلسه سوم آنحضرت منویات قلبی او را بیان فرموده و تفسیری بر سوره کوثر بجهت انجام آرزوهای قلبی او نازل فرمودند مجذوب و بیقرار شده یگسره تسلیم گشته ایمان آورد و شرح ماوقع را بوسیله میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه شاهی بمحمد شاه مرقوم داشت و سپس در راه اعتلای

امر مبارك به تبليغ و انتشار امر پرداخت و چون از شركت در وقایع قلعه طبرسی بواسطه محاصره سپاهیان دولتی محروم گشت خود در شهر یزد و سپس در نیریز بدعوت عامه ناس پرداخت و جمعی از طبقات مختلفه پیروی نموده ایمان آوردند و عده ثی نیز بتحریرك علما و پیشوایان سوء بمخالفت و مخاصمت پرداختند تا آنجاكه آنجناب خانه و لانه و خانواد خود را در یزد وداع نموده بسمت نی ریز رهسپار گردید و جمعیت زیادی از روحانیین و اهالی نیریز از ایشان استقبال نموده محترمانه ورود دادند و آنجناب در این شهر بوعظ و ارشاد نفوس پرداخت و سبب ایمان جمعی از اهالی و مردمان اطراف بامر مبارك گردید .

در این موقع حاج زین العابدین خان حاکم محل با جمعی از همراهان خود بمخالفت پرداخت و در یزد و خورد هائی که بین فریقین واقع شد شکست عظیمی به بستگان خان حاکم وارد گردید و او مجبور بفرار گشت و اطرافیاناش متفرق شدند لذا او از والی فارس كمك و یاری خواست و بعد از چندى عده ثی سرباز با تجهیزات كافی از توپ و تفنگ بكمك او آمدند ولی در اثر فداكارى و جانبازى و ابراز شجاعت بی نظیر مومنین و پیروان جناب آقا سید یحیی شكست برارد و وارد شد و این زد و خورد چند مرتبه دیگر نیز واقع شد و سپاهیان هزیمت یافته از عهده آنان بر نیامدند تا عاقبت مانند حادثه قلعه طبرسی سران سپاه و خان حاکم به خيله و تزویر

دم از صلح و آشتی زدند و قرآن مهر کرده و آن جناب اطمینان دادند و به خیمه وارد و گاه خود دعوت نمودند و آنجناب با آنکه به قدر و حیلہ آنان آگاه بودند با احترام قرآن شریف پذیرفته با چند نفر بطرف اردو رهسپار گشتند *

در ابتدا تمام سران سپاه استقبال نموده و در نماز اقتدا بایشان کردند و کرسی خطابه و وعظ گذاشتند و تمام افراد اردو برای استماع بیانات مبارکتش حاضر گشتند و طوری تحت تاثیر قرار گرفتند که همه بر مظلومیت آنجناب متاثر گشته گریستند ولی خان حاکم که همه این امور را با حیلہ و مکر مراقبت مینمود از بیم آنکه مبادا سربازان فریفته گردند بزودی با سران سپاه قرار کار را گذاشته و چند روزی بمساحه^{مح} گذرانیدند و چون اصحاب دیدند از صلح خبری نشد ناراحت شده باردو حمله نمودند و سران سپاه ظاهراً ناگزیر قرار متارکه جنگ داده و از جناب وحید خواستند که نامه ئسی با صاحب بنوبسند تا اسلحه را کنار گذاشته و قلعه را تخلیه نمایند و بمساکن خود بروند جناب وحید بمقصد باطنسی آنها پی برده نامه ئی بطریق که خواسته بودند مرقوم داشتند که اصحاب متفرق شوند ولی در نامه دیگر اصحاب را از حیلہ و تزویر آنها آگاه نموده و دستور داده بودند که مقاومت نموده اعدا را بسزای اعمالشان برسانند حاجسی عابد نام که حامل نامه بود از بیم جان خود خیانت نموده هر دو نامه را بسران سپاه نشان داد و آنها نامه اولی را مبنی بر

تفرق و تشتت اصحاب باو دادند که برساند • اصحاب بمحض زیارت نامه جناب وحید و اطمینان به حرفهای حاجی عابد اسلحه خود را ریخته از سنگرخارج شدند و سپاهیان قلعه را تصرف نموده و اصحاب را که بدون اسلحه و بلا دفاع گشتند برخلاف قول و قراری که گذاشته بودند احاطه نموده هریک را بطریق بخاک هلاک افکندند و جمعی را با عیال و اطفال با سارت بردند و جناب وحید در این حادثه ————— بانهایت مظلومیت بشهادت رسید و آنها با قساوت هر چه بیشتر سربریده آنجناب را پوست کنده باکاه انباشته و با رؤس عدهئی از شهدای دیگر در حالیکه جمعی از زنان و اطفال شهداء را اسیرو بر شتر برهنه سوار کرده و در میان گرفته بودند برسم فتح و ظفر بشیراز برده در محضر والی فارس و جمعیت انبوه اهالی بمعرض نمایش و دیدار مردم گذاشتند •

—————

۳۵- جناب ملا محمد علی حجة زنجانی

و همچنین قیام جناب ملا محمد علی حجة در زنجان سبب ایمان عده کثیری از پیروان ایشان با امر اعلی گردید . جناب حجة از علما و پیشوایان مشهور زنجان و منسوب بفرقه اخباری بود و از اینجهت در بسیاری از مسائل شرعی با عقیده علمای منسوب بفرقه اصولیین اختلاف نظر داشته و عقائد و آراء آنها را که منکی با استنباط حقائق آیات قرآنی بوسیله اجتهاد و عقل محدود بود بچیزی نمی شمرد و اعمال و رفتار ناستوده آنان را تنقید مینمود . از اینجهت مکرر علما از او شکایت بدربار محمد شاه نموده و او بمرکز احضار شده و در حضور شاه در طهران مطالب حقه خود را بر علما اثبات نمود و مورد احترام و الطاف شاهی قرار گرفته و دیگران مغلوب و منکوب شدند و او محترمانه در حالیکه عده بسیاری از اهالی استقبال نموده و قربانیها نمودند بزنجان معاودت فرمود . باین سبب همیشه علما و روحانیین و مجتهدین این شهر بایشان حسد ورزیده و او را مورد تحقیر و تکفیر قرار میدادند تا آنکه ندای امر جدید و ظهور حضرت اعلی از شیراز بسمع شد و رو نزدیک رسید و جناب ملا محمد علی در بدو امر بوسیله یکی از پیروان خود بنام احمد صراف که در شیراز بحضور حضرت اعلی مشرف گشته و ایمان آورده بود از امر

جدید آگاه گشت باین معنی که بوسیله احمد مزبور چند توقیح
منیح خطاب بچند نفر از مجتهدین و علمای زنجان رسید مانند
سید محمد شیروانی و سید عبدالواسع و آنها ابلاغ گردید ولی
در هیچیک اثری از اقبال مشاهده نگردید .

واما همینکه توقیح مبارک بدست ملا محمد علی حجة
رسید و زیارت نمود آثار مسرت و بشاشت از این مژده بزرگ
در او ظاهر شده و در حضور چهار صد تن از تلامیذ خود آنرا
تلاوت نمود و آنها را بظهور موعود منتظر بشارت داد و فرمود
طَلَبُ الْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ تمام این دفتر عا
و بحثهای ماد دیگر دوره اش منظوی گردیده آنها را کنسار
بگذارید و اگر صاحب این آثار مبارکه مرابقدر ذره خاک قدمش
بپذیرد زهی شرف و منقبت است و حاضرین همه از جهت
مقام و منزلت ایشان اطمینان حاصل نموده ایمان آوردند
و حاضرین چون این خبر و مژده بزرگ را بغائبین رسانیدند
آنها نیز به پیروی و اطاعت از مقتدای خود ایمان و اطمینان
یافته و جمعیت مؤمنین بسه هزار نفر بالغ گردیده و همه قیام
به نشر و انتشار این بشارت و ظهور جدید بسائربین نمودند
و جناب حجة ملا اسکندر که یکی از اصحاب نزدیک خود بود
با عریضه ثی مهنی بر وصول توقیح منیع و ایمان آوردن جمع
کثیری از پیروان خود بحضور مبارک اعزام داشت و توقیحات
دیگری بافتخار ایشان صادر گردید که سبب مزید ایمان و
عرفان ایشان و همه پیروان گردید و در مسجد و بالای منبر

بهانگ بلند تلاوت نموده ابلاغ عمومی صورت گرفت بطوریکه در هرکوی و برزن صحبت از امر جدید وایمان جناب حجة و پیروان ایشان بود تا آنکه علما بمخالفت سخت قیام نموده کار از مباحثه وجدال بمیدان کارزار و قتال کشیده شد و بتحریرک علما عده ئی سر باز و صاحب منصب و توپ و تفنگ از مرکز گسیل گردیده مدتها جنگ و زد و خورد بین طرفین بطول انجامید و اصحاب جناب حجة شجاعتها نموده وفاداری و ثبات و استقامت عجیبی از خود ظاهر نمودند و امر مبارک در آن صفحات اشتهار یافت تا عاقبت بشهادت آنجناب منجر گردید • و با وجود آنکه عده بسیاری از نفوس مهمه سپاهیان دولتی در این گیرودار کشته شده و اموال تلف گردید معذک بجنگ و جدال خود ادامه داده و جمع کثیری از اصحاب بشهادت رسیدند و جمعی دیگر محصور سپاه گشته با سارت افتادند این واقعه از دو واقعه گذشته قلعه طبرسی و نیریزی طولانی تر شده پس از هشت ماه خاتمه یافت و در اواسط این حادثه بود که خبر جانگداز واقعه هائله شهادت حضرت رَبِّ اَعْلَى بزنجان رسیده و اصحاب را محزون و دلخون نمود و تا آخر بن رمق حیات خود در سبیل اعلائی امر مبارکش پایداری نموده و اکثراً از نثار جان در ره جانان مضایقه نموده بشهادت رسیدند •

۳۶ - انتقال حضرت اعلیٰ از ماکو به جهریق

مدت نه ماه از توقف مبارک در قلعه ماکو گذشت و ایام اخیر بواسطه حسن ظن و ارادتیکه سردار علیخان نسبت بانحضرت حاصل کرده بود نسبتاً آرامش و آسایش دست داده و زائرین مشرف گشته و رفت و آمد بعضی از اصحاب مستمر گردید . ولی مجتهدین و ملاحا که بیشتر از عمال حاجی میرزا آقاسی بودند از این وضعیت نگران شده و به حاجی میرزا آقاسی شکایت نموده و موضوع توجه عامه اهالی آنصفحات را بحضور حضرت اعلیٰ و رفت و آمد اصحاب را پیش از آنچه که بود موجب نگرانی و تشویش جلوه داده و سبب مزید بیم و هراس حاجی گردیدند . و از طرف دیگر سردار علیخان که تدریجاً بمقام نورانیت و عظمت و مظلومیت آنحضرت پی برده بود از این مأموریت خود قلباً خائف و وجداناً ناراضی و شرمنده بود شرحی بحاجی میرزا آقاسی نوشت که او را از این مأموریت که نظیر ظلم و جور شمر و یزید است و عملاً زندانبانی سید بزرگواری از اولاد رسول الله است معذور بدارد . و حاجی برسیدن نامه او بانکه نسبت بمأمورین و گماشتگان دولتی خیلی هتاک و بد زبان و بی باک بود معهدا نسبت بسردار علی خان که سابقه خدمت و آشنائی داشت مراعات نموده نسبتها و اهانتهای او را نادیده انگاشته در پی انجام

خواسته او و ضمناً تشدید نیت باطنی خود که دور بود ن
 حضرت اعلیٰ از دست رسی اصحاب و سایر مردم بود تصمیم
 به تغییر اقامتگاه آنحضرت گرفته و دستور داد سرتیپ
 رضاقلیخان پسر سلیمانخان افشار صائن قلعه‌ئی که از فرقه
 شیخیه و داماد جناب سید کاظم رشتی بود با عده ۱۰۰۰ نفر از
 سواران خود بیاکورد رفت و آنحضرت را از علیخان تحویل گرفته
 و در چهریق بدست یحیی خان ایلخانی کرد که سرحد دار بود
 بسپارد و سرتیپ مذکور با سی نفر از سواران برای اجرای دستور
 حرکت نمود و حضرت اعلیٰ قبل از ورود او و حرکت از ماکو
 جناب شیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم را امر فرمودند که
 بارومیه و چهریق رهسپار گشته مقامات معنوی آنحضرت را بر^ی
 اهالی و یحیی خان تشریح و توضیح دهد و او عظمت مقام
 آنحضرت را برای یحیی خان چنان ثابت نمود که تصمیم
 گرفت از آنحضرت استقبال و پذیرائی نماید . بالاخره
 سرتیب رضاقلیخان افشار در تاریخ اوائل شهر جمادى الاولى
 از سال ۱۲۶۴ مطابق با دهم اوریل از سال ۱۸۴۸ میلادی
 و ابتدای سال پنجم اظهار امر آنحضرت را از علیخان تحویل
 گرفته بسمت چهریق رهسپار گشتند و در حین ورود بچهریق
 چون یحیی خان برای رسیدگی بامور عشایر رفته بود
 آنحضرت را در قلعه‌ئی که بر قلعه تپه مرتفعی بنا شده و از
 قدیم برای حفظ و حراست از هجوم اشرا^ر محکم و متین ساخته
 و پرداخته شده بود مکان داده و در قلعه را بسته محافظ

گماشت و به نگرهانی مشغول شد و از امور عجیبه آنکه سرتیپ رضاقلیخان با آنکه پدرش سلیمانخان از فرقه شیخیه و ارادتمندان خاص شیخ و سید بود و دختر جناب سید را بازدواج پسرش سرتیپ مزبور در آورده بود و در عقیده خود تعصب خاصی داشت و با آنکه زیارت حضرت اعلی در سفر حج نصیبش گردید و در دومورد بخطاب توقیع سرافراز گشت معذالك ایمان نیاورده و بمقاومت و مخالفت پرداخت و با اینحال پسر او سرتیپ رضاقلیخان در طی طریق از ماکو بچهریق و همچنین در این چند روزه آثار بزرگواری و احوالات آنحضرت چنان در او تاثیر نمود که مجذوب گشته موجب عقیده و ایمانش نسبت بآنحضرت گردید بطوریکه خواست آنحضرت را بمنزل خود برده حمایت و نصرت نماید ولی آنحضرت قبول نفرمودند (۱) و چون یحیی خان از سرکشی عشاير مراجعت نمود

(۱) حاجی معین السلطنه در کتاب تاریخ خود شرحی درباره سرتیپ رضاقلیخان مرقوم داشته اند که خلاصه آن از اینقرار است که سرتیپ رضاقلی خان پسر سلیمانخان افشار صایسن قلعه ایست ولد شمخال خان که در صائن قلعه (شاهین دژ) با ثروت و مکننت فراوان با احترام زندگی می نمود و از مریدان خاص جناب سید کاظم رشتی بود و دو مسجد عالی با مصاریف خود برای علما و جماعت شیخیه در تبریز بنا نمود و دختر جناب سید را بازدواج پسر خود سرتیپ رضاقلیخان در آورد و بانهایت احترام و تجلیل عروس را از کربلا به محل خود آورده موجبات آسایش او را فراهم ساخت و اکرام و احترام زیاد مرعی میداشت • حاجی سلیمانخان در ایام حیات جناب سید کاظم رشتی مکرر مژده (بقیه در صفحه بعد)

حضرت اعلیٰ را با و تحویل داده و از مقامات معنوی و بزرگواری آنحضرت ستایش نموده بسیار تاکید و سفارش در رعایت احترام

بقیه از صفحه قبل :

ظهور و بشارت موعود منتظر را از ایشان شنیده بود و خود او مکرر حکایت کرده بود که سید بمن فرمود ایام ظهور را درک خواهی کرد و در نهایت تحیرم که چرا این وعده تحقق نیافته در حالیکه در سفر حج حضرت اعلیٰ سلیمانخان افشار از جمله نفوسی بود که آنحضرت را زیارت نموده و صاحب الا مر را بچشم خود دید و ندای الهی را شنید و در ضمن توقیعی با و امر مبارک را ابلاغ فرمودند معذک توجهی ننمود و بعد از جناب سید در زمهره پیروان حاجی محمد کریمخان کرمانی درآمد و در زمان حضرت بهاءالله جناب فاضل قائینی نبیل اکبر زمانی او را ملاقات و اتمام حجت نمودند و در مقام استدلال و اقامه برهان خود را مغلوب یافت با اینحال اقبال ننمود و ایمان نیاورد ولی پسرش رضاقلیخان که مأمور بردن حضرت اعلیٰ از ماکو بچهریق گردید منجذب گردیده ایمان آورده و بعکس پدرش حاجی محمد کریمخان را از معاندین و دشمنان سرسخت قائم موعود میدانست با اینجهت همیشه پدرها و گفتگو داشت و عاقبت از او بدولتیان شکایت نمود مظفرالدین میرزا ولیعهد او را آورده در عمارت عالی قاپو تحت نظر داشت و او در همان محل بی پروا از عظمت و جلالت قدر حضرت اعلیٰ و حضرت بهاءالله صحبت میداشت و چون شرح احوال او بوسیله زائرین عکابحضور مبارک حضرت بهاءالله معروض گردید بیانی باینمضمون فرمودند (ما تا کنون بجهت خدما تیکه سلیمانخان بسید مرحوم نموده است از تعدیات وی اغماض کرده ایم لکن تا ایند رجه خصومت و پیچیدگی برضاقلیخان مقبول حق نیست چرا از مجازات نمی ترسد) از آن زمان بعد بساط ثروت و شوکت سلیمانخان در هم پیچیده شد و در عمری متجاوز از صد سال در حال فقر و مسکنت از این عالم رگذشت و رضاقلیخان سرتیپ در طهران بسر میبرد و پسرش ذوالفقارخان که از عیال دیگر داشت و برویه جدش با او مخالفت مینمود عاقبت پدر را مسموم نمود

و آسایش آنحضرت کرده و بمحل خود بازگشت نمود .
 یحیی خان نیز محل و مسکن آنحضرت را در همان حجره قلعه
 مزبور تعیین کرده و ابتدا بشدت و غلظت رفتار نموده و محافِظین
 جهت مراقبت بگماشت و خود او شخصاً چون منسوب بخاندان
 خلفاء عباسی و فرزندان عموی پیغمبر اسلام (عباس) بسود
 نزد جمیع طوائف و عشایر کرد های آنحدود محترم و او را از اولیاء
 الهی میشمردند . و از جهت دیگر خواهر او حرم دیگر محمد شاه
 قاچار بود و از جهت قرابت و انتساب بخاندان سلطنت قدرت و
 اختیارات وسیعی در آنحدود بین عشایر و ساکنین آنصفحات
 داشت (۱) و حاجی میرزا آقاسی با و تاکید نموده و دستور داد که

(۱) خواهر یحیی خان نامش خدیجه و محمد شاه از اینجهت
 با او ازدواج نمود که پدر یحیی خان از مریدان شیوخ طایفه
 نقشبندیه و مادرش نیز از ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ
 عهدالله بود و محمد شاه هم به شیخ طه ارادت داشت و
 همه ساله برای او تحفه می و هدیه می فرستاد و با خدیجه
 آشنا شد و با او ازدواج کرد و از این ازدواج پسری بوجود
 آمد و او را بنام پدرش عباس میرزا نامید و لقب نایب السلطنه
 را هم با و داده مورد توجه بود و از عیال دیگرش مهد علیا
 مادر ناصرالدینشاه ناراضی بود و میخواست عباس میرزا را
 بجانشینی خود انتخاب کند و این سبب عصبانیت و ناراحتی
 مهد علیا گردید و عمر محمد شاه هم بزودی با آخر رسید و در
 حیات خود بجهاتی ناگزیر از انتخاب ناصرالدین میرزا پست
 و لیعهدی گردید و پس از فوت محمد شاه و سلطنت
 ناصرالدینشاه عباس میرزا بحکومت قم فرستاد و امیر کبیر باین
 کار راضی نبود عباس میرزا در قضیه تیراندازی بناصرالدینشاه

حضرت اعلی راتحت مواظبت و مراقبت سخت قرارداداده و از ملاقات ممنوع دارد معذلك چون یحیی خان برمقامات معنوی و روحانی و شرافت سیادت و انتساب بخاندان عترت و طهارت و از همه بالا تر بزرگواری و مظلومیت آنحضرت واقف گردید —
 براخلاص و احترامات خود نسبت بآنحضرت روز بروز میافزود و عبدالحمید نام گماشته خود را جهت خدمتگذاری آنحضرت معین نمود • ساکنین آنصفحات نیز که همه از اکراد متعصب و نسبت بشیعیان نظر خوبی نداشتند به پیروی از او چنان منجذب اطوار و حالات و کرامات آنحضرت شدند که بی اختیار تعظیم و تکریم نموده بشرف زیارت حضرت و استماع بیانات مبارک که اش مشرف میگشتند و برای ورود زائرین و اصحاب که از هر طرف جهت زیارت میامدند تسهیلات فراهم نموده از

بقیه از صفحه قبل :

مورد سوء ظن مهد علیا قرار گرفت و اصرار در کور کردن او داشت ولی او براهنمائی شاهزاده فرهاد میرزا بحمايت دولت انگلیس درآمد و محفوظ ماند و عاقبت به عتبات تبعید گردید و سالها در آنجا بسربرد و از جمله شاهزادگانی بود که بحضور حضرت بهاء الله مشرف گردید بعد از مدتی بایران آمده لقب ملك آرا باوداده شد و بعد از قتل ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۴ بوزارت عدلیه رسید و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در سن شصت و یکسالگی فوت نمود •

راهنمایی و تهیه وسایل آسایش و راحت آنها فروگذار ننمودند (۱)
 بنا براین در اینجانب نیز برخلاف تصورات و خیالات واهی حاجی
 میرزا آقاسی باب لقا بوجه محبین و مومنین مفتوح گردید
 و نفوس مانند جناب میرزا علی سیاح مراغه‌ئی و جناب ملاحسین
 دخیل مراغه‌ئی و ملا باقر حرف‌چی و میرزا الطغلی پیشخدمت
 محمد شاه که حاجی میرزا آقاسی بواسطه ایمانش او را از خدمت
 دربار منفصل نموده بود و ساکن در محل خود سلما سگشته و
 بانهایت علاقه و محبت بخدمتگذار ^{آزی} آنحضرت و زائرین پرداخته
 بود و نیز میرزا محمد علی زنوزی که بلقب انیس شهرت یافت و
 جناب میرزا اسدالله دیان خوئی که تازه ایمان یافته بود
 هر یک بنوبه خود تشرف حاصل نموده و از فیوضات و برکات
 زیارت آنحضرت بهره یافته و برای خدمت آماده و مهیا گشتند

(۱) در ذیل صفحه ۴۰ تاریخ نبیل زرنندی که بعربی ترجمه
 شده چنین نقل شده است: "در چهریق همانطور که در همه
 جا مردم در حول آنحضرت جمع میشدند بهمان نحو جمع
 گشتند و مسیوموشین در باره آنحضرت چنین مینویسد: (ومن
 در ماه یوئیه ۱۸۵۰ و یاسنه ۱۸۴۹ بنا بر تاریخ صحیح تـر
 عزیمت چهریق نمودم برای انجام وظیفه‌ئی که داشتم و دیدم
 بالا خانه‌ئی که باب از آنجا آیاتش را قرائت مینمود و مردم در
 اطراف جمعیت کرده بودند بطوریکه دیگر جای خالی نبود و
 مردم مستمعین در راهها و کوچه‌های خارج از محوطه ایستاده
 با سکوت و توجه و اشتیاق قرآن جدید را که تلاوت مینمود گوش
 میدادند و بعد از مدت کوتاهی باب را به تبریز انتقال دادند
 که او را بقتل برسانند. نقل از مجله آسیائی سنه ۱۸۶۶ جزء

واز همه مهمتر تشرف دولت راجه مؤمن هندی بود که از
 بزرگان هندوستان و در لباس درویشی سیاحت مینمود و با تحمل
 ریاضات شاقه و عبادات متوالیه بمقامات عالیه رسیده و چون
 صیت و صوت امر مبارک را شنید بیقرار گشت و آنحضرت را در عالم
 رُویا و مکاشفه روحانی مشاهده نمود که با و فرمودند از ثروت و
 مقام چشم پوشیده برای وصول بحق و حقیقت عازم چهربسق
 شو او بهدایت وجدان عازم زیارت گردید و در راه با جناب
 ملا باقر حرف حی عمراه گردید و همینکه در مسافتی نزدیک در
 راه قلعه چشمش بجمال آنحضرت افتاد بیتاب شده فریادی
 از جان کشیده مد هوش بیفتاد و او را بحال آوردند و بلقاء
 مبارک فائز شد و او را در توقیع مبارک بخطاب (ای مؤمن هندی)
 مخاطب و بلقب قهرالله ملقب ساختند و او چندی در حضور
 مبارک بسربرد و حسب الامر ساکن در اسکی شهر شده و عدّه
 زیادی از اکراد با و ارادت ورزیدند و او بی پرده ندای قائمیت
 حضرت اعلیٰ را در آن صفحات بلند نموده و سبب هیجان عمومی
 گردید بطوریکه شاهزاده حکمران شهر خوی او را بایکی دیگر
 از اصحاب بنام ملاحسین خراسانی احضار نموده و از بیم مواخذه
 شاه و وزیر در حضور علما بچوب بسته و سپس سر و ریش آنها را
 تراشیده برالاغ سوار کرده در کوچه و بازار گردانیده خارج
 نمودند و این سبب شد که ندای امرالله در این صفحات
 بسمع هر قریب و بعید رسید و اتمام حجت بر همه خلق گردید
 و جمعی از اکراد گرویدند و در حقیقت میتوان گفت که در

اواخر ایام سجن در تمام اقطار و اکناف ایران بخصوص در صفحات آذربایجان ندای الهی و ظهور امر جدید بگوش عموم رسیده جمعی ایمان آوردند و این سبب تحریک عرق عصبیت و خشم و کین علما و فقها گردیده مجدداً به تکفیر و تحقیر پرداخته مراتب را بشاه و وزیر نوشته و قلع و قمع امر مبارک را خواستار شدند .

۳۷ - احضار حضرت اعلی از چهریق تبریز و مناظره و مباحثه علما با آنحضرت

حوادث و وقایع مذکور و شکایات بی دریغ علما و مجتهدین که از توجه عامه ساکنین آنصفحات و ایمان آوردن جمعی از اکراد و مشاهیر ساکنین آنحدود دچار بیم و هراس شده بودند موجب آن شد که شاه و صدراعظم به تدبیری جدید پرداختند و آن این بود که دستوری مؤکد بولیعهد ناصرالدین میرزا که در آنوقت در سن شانزده سالگی و بحبوحه جوانی در تبریز بسر میبرد صادر نمودند که حضرت اعلی را از چهریق به تبریز احضار نموده و مجلسی از علما و مجتهدین طراز اول با حضور خود ترتیب دهند و با آنحضرت مکالمه و مناظره نمایند و نتیجه این مناظره و مکالمه را بارأی قطعی و فتوای صریح مجتهدین که متفق العقیده شده باشند بنگارند تا دولت آنرا اجرا نماید قبل از آنکه این حکم صادر نسبت

با حضار آنحضرت بولیعهد برسد و امر شدت یابد حضرت اعلیٰ بجناب عظیم امر فرمودند که درویش هندی مذکور باهمان حالت انقطاع که از هندوستان پیاده بایران آمده بود مراجعت نماید و او را بلقب قهرالله ملقب فرمودند و او بمحض صدور امر مبارک اطاعت نموده بهندوستان مراجعت نمود دیگر از سرنوشت او خبری بدست نیامد (۱)

و همچنین فرمودند در تبریز بسید ابراهیم خلیل خبر دهند که آنحضرت را از راه ارومیه به تبریز خواهند آورد • ولی بزودی آتش نمودی که افروخته بغض و عناد دشمنان امرالله است بُرد و سَلَام خواهد شد •

و بمیرزا عبد الوهاب ترشیزی که درخوی متوقف بود دستور فرمودند به ارومیه رفته منتظر ورود آنحضرت باشد • چون حکم شاه و وزیردائر با حضار آنحضرت به ولیعهد رسید متجاوز از سه ماه از انتقال آنحضرت بچهریق گذشته بود و اوعده ثی از سواران و غلامان بچهریق فرستاد تا آنحضرت را از یحیی خان تحویل گرفته به تبریز بیاورند

(۱) از سرنوشت و عاقبت حیات جناب مومن هندی ملقب بقهرالله اطلاع صحیحی در دست نیست بطوریکه جناب محفوظ الحق علمی که از ناشرین نفعات الله و ساکن پاکستان هستند میفرمودند در ایالت بهارین کلکته و دهلی مزاری پیدا شده که بنام درویش قهرالله آنرا (باهاقهر) نامیده اند و مردم آنصفحات آنجا زیارت مینمایند و ممکن است این محل مدفن جناب مومن هندی باشد که مردم باو اعتقاد داشته اند •

و مأمورین برای آنکه آشوب و هیجانی برپا نشود خط سیر و حرکت آنحضرت را از طریق ارومیه تعیین نمودند .

و چون بارومیه رسیدند شاهزاده ملك قاسم میرزا فرزند فتحعلیشاه که والی مقتدر و شخص عالم و دانشمند جلیل القدر بود آنحضرت را با کمال احترام به عمارت دارالحکومه وارد نموده به لوازم خدمت و پذیرائی و میهمان نوازی قیام نمود و مدت ده روز آنحضرت در غرفه فوقانی آن عمارت عظیم و رفیع سکونت اختیار فرمود و جمعی از بزرگان و علما و اعیان شهر بشرف زیارت آنحضرت نائل گردیده و رسم احترام را بجای آوردند و آنحضرت نیز بمنازل آنها تشریف برده ملاقات فرمودند . بطوریکه مذکور است روزی جهت استحمام آنحضرت عازم گرمابه شدند و شاهزاده حکمران محض امتحان دستور داد یکی از اسبهای خاصه اش را که فوق العاده شرورو با حدی رکاب نمیداد زین و لگام نموده جهت سواری آنحضرت حاضر نمایند چون حضرت با سب نزدیک شده دست به یال و گردن او کشیدند رام شده و آنحضرت بکمال راحتی و آسانی سوار شده بحمام تشریف بردند و همینکه پیاده شدند مجدداً اسب بنای ناراحتی گذاشت و حضرت اعلی از حمام بیرون آمده مجدداً سوار بر اسب شده بمنزل عودت فرمودند جمعی از مردم که آن منظره را بانهایت شگفتی مشاهده نمودند بحمام هجوم نموده آب خزان را جهت تبرک با خود بردند حتی افرادی که دیرتر آمده بودند دستمال بکف خزانها

انداخته و رطوبت آنرا گرفته برسم تبرک و استشفاء باخو
 بردند اینگونه بروزات و ظهورکرامات سبب مزید شهرت و
 اعتقاد عامه مردم گشت و موجب ازدیاد عقیدت و ارادت حکمران
 گردید . (۱)

از آثار گرانبهاوی نظیری که در این ایام کوتاه توقف
 مبارک در عمارت حکومتی تهیه گردید تصویر سیاه قلم از
 هیکل مبارک آنحضرت بود که بوسیله آقا بالا بیک نقاشباشی
 شاهزاده ملک قاسم میرزا بر روی صفحه کاغذ آمده و از آنحضرت
 در صفحه روزگار باقیمانده .

پس از انقضاء مدت ده روز باتفاق سواران رهسپار
 تبریز گشتند و چون بشهر تبریز نزدیک شدند بواسطه هیجان
 و مهممه مردم تأمل نمودند و حاجی محمد تقی میلانی سرادر
 بزرگتر حاجی احمد میلانی که از مومنین و مخلصین بود آنحضرت را
 به میلان که خانه و مسکن او بود دعوت نمود و ماورین را اکرام
 و انعام داد تا راضی شدند ولی چون از جانب دولت امر اکید بود
 که از ورود به میلان ممانعت نمایند لذا حاجی محمد تقی در قریه
 کوچکی که در سر راه بود آنحضرت را میهمان نموده و ماورین را
 پذیرائی نمود و در این جا اهالی دسته دسته بزیارت آنحضرت
 مشرف گشتند .

(۱) در کتاب شیخیگری و بابیگری صفحه ۳۰۵ نقل از رساله
 ملامحمد تقی پسر ملامحمد ممقانی چنین مذکور است: ((و در هنگام
 ورود او با رومیه (رضائیه) عامه اهالی آنجا از صغیر و کبیر و
 (بقیه درص بعد)

وحضرت اعلیٰ قبل از ورود بشهر جناب عظیم را آگاه فرمودند که در مجلس ولیعهد و حضور علما مقام خود را صریحاً بعنوان قائم موعود اعلام و ندای حق را بسمع آنها خواهند رسانید • جناب عظیم ابتدا از شنیدن چنین ادعای بزرگ سخت آشفته و نگران گردیده و شب را تا صبح برآز و نیاز و مجاهده بانفس پرداخته و عاقبت بمقام یقین و اطمینان رسید و چون بحضور آنحضرت رسید طلب غفو و بخشش نمود • باو فرمودند ادعای این مقام آنقدر عظیم است که شخصی مانند عظیم را بامتحان و افتتان انداخته و باو امر فرمودند با توقیع منیع ابلاغ رسالت و اعلان مقام قائمیت و ندای اعلیٰ را بی پرده و کتمان بسمع اهل فواد برساند •

بقیه از صفحه قبل :

اناث و ذکور باستقبال او شتافته او را با کمال طمطراق و اجلاق وارد شهر کردند اتفاقاً فردای آنروز مشارالیه بجهت شستشو یکی از حمامهای آنجا رفته بعد از بیرون آمدن او اغنام کالا نعام هجوم و ازدحام آورده تمامی آب خزانه حمام را فجانی بقیمت یک تومان از حمامی خریداری نمودند و چون این حکایت در تبریز منتشر شد عوام اهل تبریز نیز بتوهم افتاده گمانها در حق او بردند و منتظر ورود او و انعقاد مجلس علما بودند که اگر در آن مجلس آثار غلبه از جانب او ظاهر شود یا امر مجلس با شتابه بگذرد عارف و عامی و غریب و بومی عساکر نظامیه بی تامل دست بیعت باو داده اطاعت او را بهرچه حکم رود واجب شمارند •

۳۸ - ورود حضرت اعلیٰ به تبریز و تشکیل مجلس مناظره با علما

ورود آنحضرت بهمراهی سواران دولتی به تبریز سبب مهمه و تشدید هیجان عامه گردیده و علما خیلی مضطرب و نگران شدند و هیجان عمومی بقدری شدید بود که حکومت ناگزیر شد که مقر حضرت اعلیٰ را در این مرتبه در خارج شهر تعیین کند . و حضرت اعلیٰ تا مدت یک هفته بحال خود بودند و محلی احضار نگردیدند زیرا در بین علماء اصولی و شیخی در باره آنحضرت گفتگو زیاد و اختلاف نظر موجود بود . بعضی از علماء اصولی که رؤسای آنها میرزا احمد امام جمعه و پسرش میرزا باقر و ملا مرتضی قلی علم الهدی مرندی و حاجی ملا شریف شیروانی و آقا سید علی زنوزی بودند چندان به تعصب و آزار و اذیت آنحضرت اصرار نداشتند و مقام سیادت و زهد و تقوی و عبادت حضرت را منظور داشته و میگفتند از او عملی مخالف اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و سایر معتقدات اسلامی دیده نشده است فقط ادعای او وحی و الهام و علم لدنی است و ممکن است امر بر خود او مشتبه شده باشد یا داعیه رباست داشته باشد در هر حال مستحق قتل نیست و اگر لازم باشد درباره او حکم به تعزیز شرعی و گوشمالی داده شود که دیگر چنین ادعائی ننماید . و دسته ثی دیگر از علمای شیخیه که در رأس آنها ملا محمد مقانی قرار داشت و او خود را جانشین

جناب سید رشتی میدانست و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا ولیعهد اصرار در تعقیب و آزار و قتل آن بزرگوار داشتند و میگفتند تا او در قید حیات است آتش فتنه قیام اصحاب آنحضرت خاموش نخواهد شد ولی طرفداران تعزیز بیشتر بودند و محمد شاه هم بواسطه ابتلای بمرض صعب العلاج نقرس و درد شدید پا و ملامت و سرزنش وجدانی از جهت قتل ناروای سید بزرگوار میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دائماً او را برنج و آزارش دیدی مبتلا کرده بود و از طرف دیگر امیدواری بدعا و استشفای آنحضرت داشت هیچ راضی به قتل آنحضرت نبود و در برابر امر آنحضرت بحال تحیر و سرگردانی میگذرانید تا آنکه ناصرالدین میرزا ولیعهد طبق فرمان شاه و وزیر دستور داد که مجلس مزبور با حضور حضرت اعلی و جمعی از علماء شیخی و اصولی تشکیل گردد *

در این مجلس که ولیعهد خود شخصاً حضور داشت و چند تن از گماشتگان درباری مانند کاظم خان قراچه داغی فراشبازی پسر اسمعیل خان فراشبازی و داماد فتحعلیشاه و امیر اصلانخان دائی ولیعهد و پیشکار او و میرزا یحیی منشی و حاجی میرزا علی پسر میرزا مسعود انصاری وزیر امور خارجه که مادرش ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه بود همه حاضر و ایستاده بودند * و از علمای حاضر ملا محمد مقانی ملا مرتضی قلی

وحاجی ملامحمود نظام العلماء میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
 ومیرزا احمد امام جمعه و بعضی مجتهدین دیگر حضور داشتند
 و ضمناً در خارج منزل جماعت زیادی از مردم برای زیارت
 آنحضرت اجتماع نموده بودند بطوریکه در حین ورود حضرت
 اعلی مامورین ناگزیر برای عبور مبارک از بین جمعیت راه باز
 میکردند *

چون این مجلس بوجود این عده از علما در حضور
 ولیعهد وسایر گماشتگان دولتی تحت ریاست ملامحمود
 نظام العلماء منعقد گردید ولیعهد دستور داد که حضرت
 اعلی را بآن مجلس احضار نمایند * در این موقع آفتاب قریب
 بافول بود در حالیکه آنحضرت از حمام بیرون تشریف آورد
 بودند به آن مجلس ورود فرمودند و بمحض ورود سلام
 دادند * حاضرین سکوت نموده احدی اجابت ننمود و
 برخلاف دستور صریح شرع مبین که ادای سلام مستحب است
 ولی اجابت سلام واجب شمرده شده هیچیک از حاضرین
 جواب نداد و حتی برای جلوس حضرت محلی را نشان ندادند
 لذا پس از لحظه ئی خود آنحضرت بدون آنکه اعتنائی باین ^{تحقیق}
 حضا^ر بفرمایند در محلی که در بالای مجلس نزدیک محل جلوس
 ولیعهد خالی بود تشریف برده با قوت و قدرت زائد الوصفی
 جلوس فرمودند و در نهایت ادب و وقار بعبادت مألوف دستها
 را از آستین عبا بیرون آورده بر روی زانو گذاشته ب فکر و ذکر
 فرو رفتند * سکوت آمیخته به بهت و حیرت سراسر مجلس را

فراگرفته بود جلالت و عظمت معنوی و نورانیت آنحضرت چشمهای حاضرین را خیره کرده و همه بسوی نقطه و محل جلوس آنحضرت و چهره جَدَّاب و درخشان که حاکی از تسلط و قدرت خارق العاده و در عین حال مظلومیت کبریٰ و معصومیت مبارک بود نظر دوخته بودند و کسی قدرت تکلم در خود نمی‌دید در اینحال ملامحمود نظام العلماء که رئیس این مجلس بود سکوت را شکسته و بعد از چند کلمه صحبت و نجوا با ملامهاو ادای کلماتی تملق آمیز نسبت به ولیعهد رو با آنحضرت نمود گفت :

آقا سید حقیقت مطلب و ادعای شما چیست ؟

حضرت اعلیٰ در جواب او با کمال صراحت فرمودند :

" منم آن قائمی که مدت هزار سال است منتظر ظهور او میباشید و بشنیدن اسمش قیام نموده مشتاق زیارت و لقای او بوده اید منم نقطه مشیّت اولیّه و محل نزول آیات و بیّنات الهیه "

چون علما و حاضرین در مجلس این ادعای عظیم را مبنی بر ادعای ظهور موعود منتظر و استقلال شریعت و نزول وحی از آنحضرت شنیدند بشدت مندهش گشته ملامحمد مقانی کلمات ناهنجار بر زبان آورده بشدت پر خاش نمود ولی ملامحمود بهتر آن دید که بر رسالت آنحضرت اعتراض کند لذا او و علمای دیگر با حالتی معزوج از خشم و تحیّر دلیل و برهان از آنحضرت خواستند .

حضرت اعلیٰ به نزول آیات که بصرف وحی الهی است

تَحَدَّى فَرَمُودَه آيَه " أَوْلَمَّ يَكْفَهُم إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ " رَاهِر
 چَمَع فَرُوخَوَانِد نَد وَآيَه " قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
 مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ " رَا تَلَاوَت فَرَمُود نَد وَهَمچِنِينَ قَسَمَتِي از آيَات
 نازله از قلم مبارك راتلاوت وآنهارا باتيان بمثل دعوت
 فرمودند علمای حاضر بعادت مألوف بنای محاجّه و مناقشه
 را گذاشته ودر باره علامات و آثار مرويه در احاديث و اخبار
 كه قائم بايد داشته باشد گفتگو نمودند و ملا محمد گفت اگر
 شما در ادعای خود صادق ميباشيد در وصف اين مجلس و
 اين اجتماع آياتی برسياق قرآن بياوريد تا وليعهد و علماء
 حاضر در اين مجمع بصحت دعوت شما شهادت دهند حضرت
 اعلى موافقت فرموده و با ادای اين جمله " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ " شروع بنزول
 آيآت فرمودند ملا محمد اعتراض نموده بايرادات صرف و نحوی
 پرداخت و اعراب کلمات را ناصحيح دانست . آنحضرت
 بانهايت صبر و سکون با آرامی و لحن جذاب خود بهر يك از
 ايرادات پاسخ مناسبی ادا فرموده و در باره ايرادات صرف
 و نحوی فرمودند من اُمِّيٌّ هَسْتُمْ وَتَحْصِيلُ عُلُومٍ رَايَجُهُ رَا نکرده ام
 و آنچه بر لسانم جاری ميشود بالفطره بوحی الهی است و لكن
 شما علما كه مدعی تحصيل قواعد صرف و نحو هستيد و آنرا
 باين درجه معتبر ميشماريد بگوئيد چگونه در آيآت قرآن كه
 بلسان قوم نازل شده در باره ئی از کلمات رعایت قوانین صرف

و نحو متداول در لسان عرب ملحوظ نگردیده (۱) و ضمناً فرمودند من تحصیل ملامتی نکرده ام و آیاتیکه بر لسان جاری میشود موافق اخبار و آثار ائمه هدی که در باره من خبر داده اند فطری میباشد و بعد ثانیاً همان جمله را ادا فرموده و بنزول آیات پرداختند مجدداً ملامحمد اعتراض نموده و حاضرین گفتند شما که میگوئید تحصیل علم نکرده ام پس این مسائل را از کجا فرا گرفته اید در جواب فرمودند از تلمذ و تدریس نیافته ام بلکه بوحی الهی است .

در اینوقت هریک از حاضرین کلمه ئی از روی استهزاء گفته ایرادی وارد ساخته و برخی ایرادات کودکان نمودند

(۱) مانند آیه (و کلمة منه اسمہ المسیح) که مطابق قاعده علمای صرف و نحو باید منها و اسمها المسیح باشد زیرا (کلمه) مونث مجازی است و ضمیر راجع باو هم باید مونث باشد و آیه (وما هی الا ذکر للبشر) که در حق قرآن است باید هو فرموده باشد . و آیه (انها لاحدی الکبرنذیراً للبشر) که در حق حضرت محمد رسول الله است باید انسه ضمیر مذکر باشد و نیز آیه (ان هذان لساحران) که اسم ان باید منصوب باشد و لازم بود ان هذین لساحران بفرماید و همچنین آیه (لنسفعا بالناسیه) تنوین در آخر فعل مضارع (لنسفعا) آمده در حالیکه تنوین مخصوص اسم است . و نیز آیه (وقال نسوة فی المدینه) لازم بود قالت گفته شده باشد چون فاعل فعل مونث است .

مثلاً یکنفر جسارت نموده سؤال کرد اُسْطَرْتَن چه صیغَةُ است و ملامحمد ممقانی با اشاراتی مستهزانه خشم و کین باطنی خود را نشان میداد (۱) و چون وضع مجلس باینجا کشید که حاضرین از ادب خارج گردیده به هیاهو و همهمه و جنجال پرداختند آنحضرت برخاسته از مجلس خارج شدند و مامورین آنحضرت را دو مرتبه مراجعت دادند • و ملامحمود نظام العلماء از رفتار ملامحمد و سایرین برآشفته و گفت وای

(۱) در تاریخ نبیل فصل ۱۸ مذکور است ، (شیخ حسن زنوزی روایت کرد که جناب سید کاظم رشتی مکرر در باره خبثت و عدم ایمان ملامحمد ممقانی بیاناتی میفرمود و من مایل بودم به بینم در آتیه احوال او و روش و سلوکش چگونه خواهد بود تا روزیکه در مجلس ولیعهد رفتار و سلوک او را با حضرت اعلی دیدم دانستم که استاد بزرگوار آنچه در باره غفلت و غرور و تکبر او میفرمود همه راست و درست بود در آنروز که مجلس ولیعهد تشکیل شد من در آن موقع در خارج محل نزدیک در ایستاده بودم و هرچه در مجلس میگذشت دیدم و میشنیدم ملامحمد در دست چپ ولیعهد نشسته بود و حضرت باب در بین ملامحمد و ولیعهد جالس بودند چون حضرت باب در جواب نظام العلماء مقام قائمیت را ادعا فرمود همه حضار را ترس و خوف احاطه کرد و سیمای همه تغییر کرد و رنگ صورتها زرد شد ملامحمد برآشفته گفت ای جوان بد بخت شیرازی عراق را خراب کردی حالا آمده ئی آذربایجان را هم خراب کنی حضرت اعلی فرمودند من بمیل خود نیامده ام شماها مرا احضار کرده اید و باین مجلس دعوت نموده اید ملامحمد مجدداً متغیر شده گفت ای پست ترین پیروان شیطان ساکت باش •

برحال مردم تبریز چه مناسبت است بین مقام خطیری که سید باب مدعی است و این سئوالات که از او می‌مائید .
 علما بعد از شنیدن اقرار صریح بر ادعای مقام قائمیت و نزول وحی بمقصود خود که شنیدن اقرار و اعتراف بود رسید .
 متفرق شدند و همه روزه نتیجه آن اجتماع و صدور دستور ولیعهد را مصلحاً از ملا محمود نظام العلماء خواستار بودند (۱)

(۱) در این موقع که حضرت اعلی راد قلعه ارك دولتی تحت نظر نگاه داشته بودند بدستور علما و ولیعهد دو نفر طبیب ایرانی باتفاق یکنفر دکتر مسیحی بنام دکتر کورمیک Dr. در محبس حضرت اعلی را ملاقات نمودند دکتر کورمیک *Cornick* اصلاً از اهالی انگلستان و سالها طبیب مخصوص شاهزاده عباس میرزا ولیعهد بود و بعد از فوت او همچنان در تبریز ساکن و در دربار ولیعهد ناصرالدین میرزا بخدمت مشغول و مورد احترام اهالی بود این شخص چندی بعد از آن ملاقات در جواب پرسش قسیس بنیامین لاری که از میسیون مذهبی آمریکاییها در ارومیه بود شرح ملاقات خود را نوشته و پسر دکتر شید *W.A. Shedd* این نامه را در ضمن اوراق پدر خود که او هم از این دسته مذهبی بوده یافته و در ضمن نامه ئی در تاریخ اول مارچ سنه ۱۹۱۱ بجهت پرفسور برون مستشرق معروف انگلیسی فرستاده است پرفسور برون نیز عین نامه را با شرح مزبور در کتاب خود بنام (موادی جهت تحصیل دیانت باهی) درج نموده است اینک ترجمه آن :
 ((پرفسور برون عزیز در اثناء رسیدگی باوراق پدرم قسیس ح — ه — شید که از هیئت مرسلین آمریکائی در ارومیه بوده و دکتر بنیامین لاری نیز از آن دسته بوده ، بعضی اشیائی یافتیم که شاید از جهت جنبه تاریخی دارای ارزش —
 (بقیه درص بعد)

و عاقبت چون دانستند که محمد شاه حکم به قتل حضرت اعلی نخواهد داد لذا متفق الرأی گشته و فتوا به تعزیر دادند که آنحضرت را چوبکاری نموده و گوشمالی سخت بدهند

بقیه از صفحه قبل :

باشد و نزد من در اینجا کتبی نیست و ممکن هم نیست بدانم که آیا این شهادت انتفاعی از آن حاصل میشود یا خیر و شاید هم عکس آن باشد لذا بهتر دانستم که آنرا نزد شما بفرستم تا بهتر ترتیبی که مقتضی است مورد استفاده قرار دهند و اما در صحت معلوماتی که شامل است هیچ شك و تردیدی نیست ((

ترجمه نامه دکتر کورمیک به قسیس بنیامین لاری :

((از من تفصیل ملاقاتم را با موسس فرقه معروف به بابیه را پرسیده بودید میگویم که در این روپوشدن امر مهمی حاصل نشد زیرا باب میدانست که من با دونفر طبیب ایرانی مامور شده ایم که قوای عقلانی او را رسیدگی کنیم که آیا باید بقتل برسد یا خیر باینجهت اکراه داشت که جواب سئوالات ما را بدهد و علی رغم سئوالات و پرسشهاییکه از او میشد بما با نظر لطف و کرم نگاه میکرد و باصوت ملایم و آهسته مناجات تلاوت مینمود با او دونفر از اشراف بودند که از مخلصین و ارادتمندان او بودند که بعداً آنها هم بقتل رسیدند و همچنین بسیاری از مامورین حکومتی در آنجا بودند و او بسئوالات من هیچ جواب نداد مگر یکدفعه و آن موقعی بود که با او گفتم من مسلمان نیستم و مایلم از دین شما چیزی بدانم شاید من هم بگروم • در آنموقع نظر دقیقی بسوی من نمود ه گفت هیچ شکی ندارم که بزودی جمیع اروپائیهامن ایمان خواهند آورد ما در آنموقع نظریه خود را بشاه تقدیم کردیم و آن این بود که حالت و طبیعت او مقتضی اعدام نیست و لکن بعد از مدت کوتاهی میرزاتقی خان امیر نظام او را بقتل رسانید

(بقیه در صفحه بعد)

تا از چنین ادعای بزرگی صرفنظر نمایند ولیعهد نیز با فتوای مجتهدین موافقت نمود و این امر در شهر و بین اهالی شهرت یافت و چون به فراشان این دستور رسید که

بقیه از صفحه قبل :

و اما بعد از آنکه نظریه ما تقدیم شد او را چوبکاری نمودند و در اثناء عمل چوبکاری ضربتی بصورت او از روی قصد یا بدون قصد وارد آمد و زخم بزرگی ایجاد نمود و چون از او پرسیدند که آیا مایل بآمدن طبیب ایرانی هست او بآمدن من اظهار تمایل و رغبت نمود لذا او را در ظرف چند روز معالجه کردم ولیکن در تمام این ملاقاتها ممکن نشد بواسطه حضور و مراقبت دائمی بعضی از اجزای حکومتی با او سرأ صحبت بنمایم زیرا او زندانی بود و از این محبت من خیلی شکرگذار بود او دارای چهرهئی گشاده و زیبا و محبوب و جسمی نحیف و لاغر بود و هر کس او را میدید گمان نمی نمود او ایرانی است زیرا لطیف ترین چهره ها را دارا بود و دارای صوت ملایم و با اهتزاز بود که در من اثر فراوانی نمود و چون سید بود لباس اشراف که عادت این گروه است ملبس بود بطور کلی هیئت و سیمای او انسانرا بطرف خود جذب مینمود و با اینکه معروف بود که دین او شهابت زیادی بدیانت مسیحی دارد مع هذا کلمات مخصوصی راجع بدیانتش از او شنیدم و بسیاری از نجارهای ارمنی که بجهت بعضی اصلاحات و تعمیرات بزدان میرفتند او را دیده اند و او آشکارا تورات را بدون اینکه مخفی نماید میخواند و با آنها هم در خصوص آن صحبت کرده است و در دیانت او بهیچوجه تعصب شدید اسلامی که نسبت بدیانت مسیح موجود است نیست و همچنین حبس زنهار))

بطوریکه در مجله یادگار شماره چهارم و پنجم از سال

(بقیه در صفحه بعد)

برای چوبکاری حاضر ومهیا گردند آنها با آنکه هاینگونه
 شقاوتها خو گرفته وشغل وکارشان بود معذلك يك دل و
 يك زبان از این عمل منکر امتناع ورزیده گفتند ما چگونه سید
 اولاد رسول و مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ راکه بزهد وتقوی وعبادت
 شهرت دارد بیازاریم ودر قیامت نزد جدش رسول الله خجل
 وشرمنده ومورد عقاب باشیم •

چون فرایشان استنکاف ورزیده حاضر نشدند ولیعهد
 وعلما اجرای این رأی را از میرزا علی اصغر شیخ الاسلام کسه
 بشرارت وهتاکی معروف واز علم وشرافت بهره ئی نداشت
 خواستند و او حاضر شده آنحضرت را بمنزل خود برد ودر محل

بقیه از صفحه قبل ز:

پنجم در ضمن شرح حال ژنرال سمینو نوشته است دکتر
 کورمیک طبیب مخصوص ژنرال مزور بوده که در سال ۱۸۲۱
 میلادی متفقاً وارد تبریز گردیده و در خدمت شاهزاده
 عباس میرزا ولیعهد ایران درآمده است •
 در کتاب تاریخ وتالیف شاهزاده جهانگیر میرزا از دکتر کورمیک
 بعنوان طبیب ولیعهد چنین یاد نموده است " قریب به دوازده
 سال بود که مزاح نایب السلطنه علیل وناخوش شده از صحت و
 اعتدال افتاده بود ... شش ماه تمام در ستر ناتوانی خوابیده و
 بطبابت مستر کارمک انگلیسی که طبیبی حاذق بود از فضل خدا
 شفایافته بودند و اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت
 نایب السلطنه مشغول معالجه بود "
 در کتاب امیر کبیر وایران تالیف دکتر فریدون آدمیت صفحه
 ۳۲۴ درباره دکتر کورمیک مینویسد " آبله کوبی در زمان فتحعلی
 شاه بایران آمد دکتر کورمیک انگلیسی پزشک عباس میرزا رساله ئی
 در باب بیماری آبله نوشت که منتشر گردید "

نمازخانه بچند نفر از سادات بستگان خود دستور داد که
 آنحضرت را به فلك بسته چوبکاری نمایند • آنها هم امتناع
 نمودند • لذا خود او شخصاً با یکنفر دیگر میرصادق نام که
 در بین مردم به شمر معروف بود دوپای آنحضرت را به فلك
 گذاشته سر آنرا بدو نفر از گماشتگان خود داد و خود او با
 میرصادق مزبور چوب بدست گرفته و تقریباً یازده ضربه
 بر پای مبارك در حالیکه آنحضرت پا جامه خود را با دست
 گرفته و بالا نگاه داشته بودند وارد ساخت در اینحال یکنفر
 از سادات که ناظر آن منظره حزن آور بود طاقت نیاورده پیش
 دویده با آشفته گی حال چوب را از دست میرصادق کشیده
 و شکسته دور انداخت و او را بشدت مورد عتاب و خطاب قرار
 داده ملامت و سرزنش نمود و شیخ الاسلام چون حال را
 بدینموال دید ناگزیر چوب را از دست بر زمین انداخته
 سرافکنده از این عمل ناهنجار خود بداخل اندرون شتافت و
 حضرت را با اینحال پرملال دوباره به محبس آورده نگاهدا
 ملا محمود نظام العلماء شرح آن مجلس را از قول
 ناصرالدین میرزا ولیعهد به پدرش محمدشاه نوشت که
 چگونه پس از وصول فرمان شاهی حضرت باب را از چهار قریق
 به تبریز احضار و در محضر علما با جمعی از آنان مناظره
 و مکالمه صورت گرفت و در نهایت فتوای علما مبنی بر تعزیز
 شرعی آنحضرت و اجرای آن بدست شیخ الاسلام و چوبکاری
 آنحضرت • همه این مطالب را با آب و تاب فراوان مآئند

فتحنامه ثی بعرض پدر خود رسانید و در پایان حکم شاه را در این خصوص تقاضا نمود (۱) و این واقعه در اواخر ماه شعبان در سال ۱۲۶۴ واقع گردید . و از عجایب حوادث آنکه بهمین نحو که آنحضرت در نمازخانه شیخ الاسلام بدست او چوبکاری شدند پنجاه بعد یعنی در تاریخ محرم سنه ۱۲۶۵ حضرت بهاء الله نیز در واقعه عزیمت با عده ثی از همراهان بطرف قلعه طبرسی و گرفتاری آنوجود مبارک و همراهان بدست مأمورین که قلعه را محاصره کردند بودند و بردن آنها بآمل و بلوای عمومی و اجتماع علماء در مسجد آمل و بالأخره اقدام میرزا تقی خان نایب الحکومه به چوبکاری حضرت بهاء الله برای تشفی قلب ملاحی متعصب و عامه مردم و نجات دادن حضرت بهاء الله از آن مخمصه درست در همین ماه شعبان اتفاق افتاده است .

(۱) درباره ملام محمود نظام العلماء در ذیل صفحه ۶ ظهور الحق به نقل از ملامحمد نبیل زرنندی چنین مذکور است از بیانات شفاهیه حضرت بهاء الله که فرمودند چون مرا بانبار شاهی برده و زنجیر کردند روزی ملاحی و معیر الممالک و بعضی دیگر نزد من آمده معیر الممالک با احترام و زانو نشسته و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاحی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگرچه در مجلس ولیعهد تبریز وقتیکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید)

حاج ملامحمود در سال ۱۲۷۲ هجری از این عالم درگذشت .

۳۹- مراجعت دادن حضرت اعلیٰ از سزیه چهرتق

چون حضرت اعلیٰ در محضر ولیعهد با حضور جمعی از علما و مجتهدین مقام قائمیت را با نهایت قدرت و عظمت اعلان و به نزول آیات و بینات استدلال و احتجاج فرمودند علما سخت دچار بیم و هراس شده و حکم تعزیز شرعی درباره آنحضرت اجرا نمودند . این خهرچون بسمع تمام مردم شهرها^ی دیگر رسید و ملاها و مجتهدین اطلاع یافتند بیش از پیش بمخالفت و سب و لعن و تکفیر و تحقیر پرداخته هر جا دستشان رسید و توانستند اصحاب مظلوم آنحضرت را با دستیاری مأمورین حکومتی بزیور شکنجه و عذاب کشیده و اموال آنها را بر مردم حلال دانسته حکم به غارت و یغما دادند و حکم قتل صادر میکردند و چه بسا اشخاصی راهم که باهی نبودند بطمع مال و اموال آنان به تهمت خروج از دین گرفتار کرده جریمه نموده و دارائی آنها را ضبط میکردند خلاصه در تمام مجامع عمومی و مساجد صحبت از امر جدید بود و مباحثات در رد و اثبات بعمل میآمد و بالنتیجه ولوله و آشوب شدیدی در سراسر کشور برپا شده و بر مصائب و بلائی ای اصحاب افزوده گشته بود و مؤمنین نیز از طرف دیگر به تبلیغ امر و اثبات حقانیت و مظلومیت حضرت اعلیٰ پرداخته و در مقابل معاندت و مخالفت سخت اعدا بکمال شجاعت و شهامت

استقامت نموده ایمان و اطمینان قلبی خود را با مر بدیع —
در همه جا به ثبوت میرساندند .

محمدشاه در این ایام در بستر نقامت و بیماری آخرین
روزهای عمر خود را میگذرانید و از خود اختیار و اراده نسی
نداشت . و حاجی میرزا آقاسی که صاحب اختیار کل کشور بود
به واسطه سوء تدبیر و خودخواهی جاهلانه کشور را به پریشانی
و هرج و مرج کشانیده و هرساعت و دقیقه فکری و خیالی داشت
و هر لحظه بطرفی متمایل میگرددید . تمام افکارش مشوش و مضطرب
و فکری جز حفظ و ابقای مقام باز یافته خود نداشت . باینجهت
مجتهدین و ملاها فرصت بیشتری یافته در بالای عنابر بسبب
ولعن پرداختند و بر غوغا و همهمه مردم و تحریک عوام به
مخاصمت و معاندت افزوده آتش فتنه را در همه جا دامنه
زدند . و از طرف دیگر حکم دولت صادر شد که آنحضرت را
مجدداً بچهریق برده تسلیم یحیی خان نغایند و مامورین در
مراجعت از راه ارونق و انزاب بسوی سلماس و چهریق رفته
و در بین راه در خاک سلماس رضاییک یاور بزرگ ایل لك و
فرمانده توپچیان که مردی صاحب ثروت و دولت و قدرت بود
دوشبانه روز از آنحضرت پذیرائی نموده و مراسم محبت و
اعزاز و احترام بجا آورد . و همچنین در عمارت تیمورخان پسر
ابراهیم خلیل خان سردار ایل لك بیتوته فرمودند . و میرزا
لطفعلی پیشخدمت خاصه محمدشاه که از مومنین جان نثار
بود مدت دو ازده شبانه روز پذیرائی نموده و تمام سواران

را مورد اکرام و انعام خود قرارداداده بوظائف خدمتگزاری پرداخت و پس از آن سواران حضرت اعلی را بچهریق رسانیده وبه یحیی خان تسلیم و دستور دولت و علما را باو ابلاغ نمودند. یحیی خان آنحضرت را در همان حجره در قلعه با تفاق آقا سید حسین یزدی جاداد عبدالحمید نام گماشته خود را جهت خدمت معین نمود و چون بمقامات معنوی و بزرگوار^ی آنحضرت پی برده بود به حکم دولت و فتوای علمای شیعه^م وقعی ننهاده و باب ورود را بروی زائرین باز نمود بطوریکه تمام مومنین میتوانستند داخل در قصبه شده توقف کنند و عرکس را که خود آنحضرت اجازه میفرمودند داخل در قلعه شده مشرف میگرددید و گاهی هم خود آنحضرت برای گردش از قلعه بیرون تشریف آورده مشی میفرمودند و زائرین تا کنار رودخانه در حضور آنحضرت بسر برده و از بیانات مبارک استفاده مینمودند از جمله اشخاصی که مشرف گردیدید ملاحظه حسین دخیل مراغه ای بود که مفتی یکیار شبهای جمعه مشرف میشد و اشعاری که در ذکر مصائب و بلاهای خاندان ائمه اطهار سروده بود میخواند و آنحضرت ایستاد^و واشک مانند باران بهاری از چشمان مبارکش جاری بود و پس از خاتمه خواندن اشعار می نشستند و چای میل میفرمودند و بلاحسین را اجازه میدادند که مسلمان مراجعت نماید^(۱)

(۱) کتاب کلیات اشعار و مرثیاتی جناب ملاحظه حسین دخیل در

سال ۱۳۸۴ بچاپ رسیده و در دست رس عموم است .

پس از مراجعت آنحضرت از تبریز بچهریق توقیعی مفصل
بعنوان خطبة القهریه خطاب بحاجی میرزا آقاسی نازل
و بوسیله جناب ملامحمد علی حجة که در آنموقع در طهران
بسر میبردند برای او ارسال فرمودند *

بطوریکه جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود مینویسد
ایامی که حضرت بهاء الله در سجن عکا تشریف داشتند
فرمودند که ملامحمد علی زنجانی بعد از آنکه توقیع مبارک را
بحاجی تسلیم نمود بملاقات من آمد در حالیکه میرزا مسیح
نوری و جمعی از مؤمنین حضور داشتند چگونگی تسلیم توقیع
مبارک را بیان داشت و تمام آن توقیع را که حفظ نموده بود
تلاوت کرد *

اینک قسمتی از آن توقیع مبارک زینت بخش این اوراق میگردد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَهَّرَ بِتَقْهِيرِ تَقَهَّرُوا قِتْهَارِ قَهَرٍ قَهَارِيَّتِهِ عَلَى كَيْنُونِيَّاتِ
 الْمَشْرِكَةِ مِنَ الْمَكِينَاتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَبَّرُ بِتَجْبِيرِ تَجَبَّرُوا جَبَّارِ
 جَبَّارِيَّتِهِ عَلَى نَفْسِيَّاتِ الْمُبْعِدَاتِ
 أَمَا بَعْدُ فَأَعْلَمُ أَيُّهَا الْكَافِرُ بِاللَّهِ وَالْمَشْرِكُ بِآيَاتِهِ وَالْمُعْرِضُ عَنْ
 جَنَابِهِ وَالْمُسْتَكْبِرُ عَنْ بَابِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَعْزُبُ عَنْ عَلَيْهِ
 شَيْءٌ وَلَا يَعْجُزُ فِي قُدْرَتِهِ شَيْءٌ وَإِنَّهُ مَا آمَهَلَكَ فِي مَقَامِكَ وَلَا أَنْغَلَ
 عَنْ حُكْمِكَ فِي أَعْمَالِكَ لِأَنَّهَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْقَوْتَ وَارْتَهُ
 يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُدْرِكُ الْقَوْتَ وَيَنْزِلُ الْمَوْتَ . فَأَشْهَدُ بِالْيَقِينِ
 ثُمَّ أَنْظُرُ بَعَيْنِ الْيَقِينِ ثُمَّ لَأَحِظُ بِحَقِّ الْيَقِينِ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فَوَالَّذِي نَفْسِي
 بِيَدِهِ إِنَّ غَفْلَتَكَ عَنْ ذِكْرِي وَعِصْيَانَكَ فِي حُكْمِي وَإِعْرَاضَكَ
 عَنْ طَلْعَتِي لَكَ أَشَدُّ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بَلْ إِنَّهَا هِيَ تَظْهَرُ لِنَفْسِكَ
 فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْأَنْ لَوْ تَعْلَمُ بِعِلْمِ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ
 لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ فَوَالَّذِي هُوَ مَلِيكُ وَجُودِي قَدْ تَغَيَّرَتِ
 الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا مِنْ حُكْمِكَ وَمَا الْأَنْ شَيْءٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ
 مُعْرِضٌ عَنْكَ وَلَا عَنكَ فَمَهْلًا مَهْلًا لَكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ أَوْلِيَاءِهِ

لَوْ تَعْلَمُ مَا اكْتَسَبَتْ يَدَاكَ فِي أَمْرِي لَتَفَرُّ إِلَى قَلْبِ الْأَوْتَادِ وَتَجْلِسُ
عُرْيَانًا فِي الرَّمَادِ وَتَشْهَقُ مِنْ حُكْمِ الْأَيْجَادِ وَتَضَعُ لِأَهْلِ الْفُؤَادِ
أَمَا تَعْلَمُ مَا فَعَلْتَ يَا مَظْهَرَ الْأَبْلِسِ فَكَأَنَّمَا ظَلَمْتَ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي
الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشُّهُورِ وَقَتَلْتَ كُلَّ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْوُدُودِ
فَإِنَّ الْأَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ مَنْ أَحْتَمَلَ ذَنْبًا فَكَأَنَّمَا إِحْتَمَلَ
كُلَّ الذُّنُوبِ فَأَيُّ آيَةٍ يُظْلِمُكَ تَشَهَّقْتَ الْفِرْدَوْسِ وَمَنْ فِيهَا وَتَضَعْتَ
الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا فَقَدْ تَغَيَّرَتِ الْمِيَاهُ وَالْأَرْيَاحُ وَتَحَرَّبَتِ الْبِلَادُ
وَأَنْدَكَّتِ الْجِبَالُ وَأَصْفَرَّتِ الْأَوْرَاقُ وَأَيَّبَتِ الْأَغْصَانُ وَانْقَطَعَتْ
الْأَشْجَارُ وَلَقَدْ خَافَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَبَعْدَ ذَلِكَ مَعَ
سِعَةِ أَرْضِكَ وَكَثْرَةِ أَمْوَالِكَ قَدْ أَزِنْتَ لِي بِسِجْنِ جَبَلِ الذَّهَبِ
لَمْ يَكُنْ هُنَا لِكَ إِنْسَانًا وَلَيْسَ أَبْعَدُ مِنْهُ أَرْضًا وَجَعَلْتَ نُرُوبِي عَلَى
الذَّهَبِ أَنْتَ تَعْرِفُ مَقَامَهُ فَلَعَمْرِي لَوْ جَاءَ إِلَى بَابِ بَيْتِي بِأَنْ جَعَلَهُ
خَارِجًا لِمَجْمَارِي مَا اخْتَرْتُهُ بِقِلَّةِ رَأْيِهِ وَبُعْدِ مَقَامِهِ وَمِمَّا أَضْعَكْنِي
فِعْلُهُ إِنَّهُ خَرَجَ مَرَارًا عَدِيدَةً إِلَى ضَرْبِ مَلْخٍ بِمَكْنَةِ أَيْدِي رَعَايَا
وَحَشِيشِ أَيْدِي الصَّبْيَانِ لِهَذَا مَبْلَغُ جَهْلِهِ لَدَيْكَ وَإِنَّكَ مَعْدُوكَ
تَكْتُبُ إِلَيْهِ « رُوحِي فِدَاكَ » بَلِي بِمِثْلِكَ يَلِيقُ أَنْ تَجْعَلَ رُوحَكَ
فِدَاهُ وَتَأْخُذَ أَمْوَالَ الْمَلِكِ وَتُعْطِيَ إِلَى قَوْمِ لَدَيْكَ مِنْ أَنْعَامِ

ليصرفون في غير محبة الله و يشربون الخمر و يلعنون في السر
 و ان ذلك حظك في الحيوۃ الدنيا و لا تصرف لذرۃ رسول الله
 صلى الله عليه و آله بقدر قيمت حيوان في سبيل سجنه
 و لقد اهلكت المملك بما صنعت في حقه من شكل التثليث و التزبيع
 بما اخبرته ببعض ما اخبرك الذين في حوله من امناء حزبك و انه
 لأجل الحق اتبعك و انت ما ترحمت عليه و رضيت بهلاكته و
 هلاكت نفسك إتق الله فانتك ما ظلمت إلا نفسك و ما جمعت لنا
 إلا لنفسك و انى مع موقفي في السجن كاني في الفردوس عند
 ربي لا أرى لذة إلا في قربه و لا سرور إلا في رضاه و لا راحة إلا في
 انس جنابه و لا أرى ما دونه إلا كقبيل وجوده لمريك شيئاً و كفى
 به ولياً و كفى به نصيراً»

۴۰- فوت محمد شاه و سلطنت ناصرالدین شاه

محمد شاه که مدتی بود در بستر کسالت و نقاهت با مرض صعب العلاج دست بگریبان بود عاقبت در شب سه شنبه ششم ماه شوال از سال ۱۲۶۴ مطابق با چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی بعد از چهارده سال سلطنت در عمارت سلطنتی تجریش از اینجهان درگذشت و دوره ریاست و فرمانروائی حاجی میرزا آقاسی سپری گشته و او از بیم جان خود به بقعه حضرت عبدالعظیم پناه برده متحصن گردید و ناصرالدین میززا ولیعهد که در سن هفده سالگی در ^{حومه} جوانی و مستغرق در شهوت رانی و کامرانی بود از فوت پدر آگاه گشته در روز یکشنبه هیجدهم شوال سلطنت خود را در تهریز اعلام کرد و با اتفاق میرزا تقی خان وزیر نظام و جمعی از نوکران و گماشتگان وعده ئی سوار و پیاده از تهریز حرکت نمود و در چمن سلطانیه با صد و فرمانی میرزا تقی خان را بلقب امیر نظام ملقب نمود و چون به طهران رسیدند در روز بیست و ^{یکم} ذی قعدة سال ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و او را به صدارت ارتقاء داده بلقب اتابك اعظم نیز مفتخر نمود و او از آن تاریخ بعنوان شخص اول مملکت و امیر کبیر در بین مردم داخل و خارج شهرت یافت و حل و فصل جمیع امور را شاه با و محول داشت و او در ابتدای زمامداری

خت

خود به نظم و ترتیب امور آشفته و از هم گسیخته کشورپردا
 و مواجه باقیام و انقلابات مدعیان سلطنت گردید مانند
 اللهیارخان آصف الدوله و پسرش سالار که با جعفرقلیخان
 بجنوردی وعده ثی از ترکمانان همدست شده و در ایالت
 خراسان داعیه سلطنت داشت و سیف الملوك میرزا پسر اکبر
 میرزا ظل السلطان که در قزوین بسرکشی و مخالفت برخاسته
 بود و شورش مردم فارس که به مخالفت با حسین خان اجودان^{باشی}
 انقلاب و هیجانی در شیراز برپا کرده و او را در عمارت حکومتی
 محاصره نموده بودند و همچنین در کرمانشاه اهالی برضد
 محبعلی خان ماکوئی حاکم بلوانموده و اخراج او را خواستار^{ند}
 و نیز ایلدرم میرزا پسر عباس میرزا و عموی ناصرالدینشاه که
 در صفحات لرستان و عراق قیام به مخالفت نموده دم از استقلال^ل
 میزد *

امیرکبیر که مردی سخت گیر و مستبد الرای بود بواسطه
 ازدواج با عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه تدریجاً بدستگاه
 سلطنت بیشتر تقرب یافته و بکار و شغل خود بی اندازه مغرور
 گشته بود از این حوادث بشدت خشمگین شده و برای قلع و
 قمع آنان و دفع مفاسد و فرونشاندن انقلابات و هرج و مرجها
 به تجهیز سپاه پرداخت و از هرسو بجنگ وجدال مشغول
 گردید و بجای حسن تدبیر متوسل بزور و شمشیرگشته بشدت
 عمل و بی باکی و سفاکی میخواست گره گشائی نماید در همین موقع
 بود که امر حضرت اعلیٰ در سراسر ایران در بین جمیع طبقات

نفوذ یافته و جمع کثیری اقبال جسته و به نصرت و حمایت و تبلیغ و اعلان امر پرداختند .

بدیهی است جمعی از پیشوایان مذهبی در گوشه و کنار مخالفت با امر جدید نموده و مردم را بهیجان و شورش برضد باهیان اغوا کرده و ذهن اولیای دولت را نسبت باصحاب مشوب نمودند و آنها را به ریاست طلبی و مخالفت باشاه و مملکت متهم نمودند باینجهت اصحاب حضرت اعلی مورد هجوم مردم تحریک شده و سپاهیان دولت قرار گرفته و جمعی را بیگناه دست بسته طعمه شمشیر نمودند این ظلم و ستم سبب گردید که اصحاب در بعضی از نقاط مانند مازندران و نیریز و زنجان برای حفظ خود و عیال و اطفالشان از ظلم و جور اعدا و حکام ستم پیشه بمدافعه پرداختند و امیر نظام که بارای قاطع و حکم صارم خود تصمیم به فرونشاندن امر واقعه و حادثه ثی گرفته بود درباره اصحاب و پیروان امر حضرت اعلی بدون آنکه تحقیق از اصل و اساس عقیده و مرام اصلی آنان که صرفاً مسئله روحانی و دینی بود بنمایند باقوال و سعایت‌های معاندین و دشمنان امر اعلی که اکثرآ از علما و مجتهدین متنفذ بودند اعتماد نموده این قیام و اقدام مومنین را نیز در ردیف سایر انقلابات سیاسی که بجهت امور مملکتی و وصول بمقام ریاست و زمامداری بوجود آمده بود انگاشته و برای قلع و قمع اصحاب بی پناه به تجهیز سپاه پرداخت . در حالیکه در این موقع ممکن بود که حل و فصل امور

اعتقادی و دینی را از علما و پیشوایان روحانی بخواهد که در نهایت بیطرفی قضاوت عادلانه نمایند و قوای تأمینیه را برای بسط عدالت و امنیت و نظم و نسق امور از هم گسیخته کشور بکاربرد ولی او با صرف مال و فیر و تجهیز عده ثی کثیر از سران کشور و سپاهیان بیخبر بر اصحاب مظلوم هجوم قاسیانه نمود و بخیال خود خواست از این راه این نهضت روحانی و وجدانی را از بیخ و بن برکند • در این صورت چون آن عده از جان گذشته خود را محروم از عدالت خواهی اولیای امور دیدند و در محاصره سخت سپاهیان قرار گرفتند بکمال شجاعت و شہامت بجان کوشیده و از خود دفاع و سربازان را مغلوب و منکوب نمودند تا عاقبت سران سپاه بذیل حیلہ و تزویز متشبث گردیده با تمهیر قرآن و وعده صلح و امان آن نفوس مقدسه را ہدام کشیده و برخلاف اصول دینی و انسانی آنها را بأشد قساوت و خونخواری بقتل رسانیدند و بعضی از آنان را مانند برده بمعرض فروش در آوردند و جمعی را با سارت بطهران برده و در آنجا بقتل رسانیدند •

مهمترین وقایع مزبور بطوریکہ در تاریخ مفصل امر نوشته شدہ و قبلا ہم در صفحات این کتاب از آن مختصری ذکر گردیدہ عبارت است از واقعه قلعه طہرسی مازندران کہ مدت ششماہ بطول انجامید و بشہادت نہ نفر از حروف حی بیان کہ جناب باب الہاب و جناب قدوس در رأس آنها قرار داشتند و جمعی دیگر از مومنین و مخلصین منتهی گردید •

و واقعه نیریز که مدت یکماه و سه روز طول کشید و در این حادثه جناب آقاسیدیحیی وحید اکبر باجمعی از اصحاب بشهادت رسیدند •

و واقعه دیگر حادثه زنجان است که مدت هشت ماه بطول انجامید و در این حادثه نیز که قریب به دوهزار نفر از اصحاب شرکت کرده بودند عاقبت به شهادت جناب ملا محمد علی حجة زنجانی و جمعی از اصحاب منتهی گردید • و واقعه جانگداز دیگر واقعه شهادت هفت نفر از نخه اصحاب و مومنین حضرت اعلی در طهران بود که امیر کبیر با بعضی از آنها شخصاً مواجهه نمود و سپس دستور قتل آنان را داد و آنها بکمال مظلومیت و بیگناهی بدون آنکه مانند وقایع دیگر زد و خورد و دفاعی در کار باشد در میدان تخته پل سابق و سبزه میدان امروز به شهادت رسانیدند •

۴۱- آخرین ایام حیات مبارک

در این ایام وحشت بارکه حوادث ناگوار از هر جهت یاران رادرهگوشه و کنار احاطه نموده وامیرکبیر و شاه جوان بی تدبیر اصحاب را مورد قهر و غضب قرار داده و باغواهی علما تصمیم به قلع و قمع آنان گرفته و در هر شهرو قصه بی جمعی از مردان و زنان و اطفال بیگناه را بـخاک و خون میکشیدند حضرت اعلی در سجن چهریق آخرین روزهای حیات رادر این عالم ادنی میگذرانیدند و هر دفعه که خبر شهادت جانگداز مظلومین در اطراف و اکناف ایران بآنحضرت میرسید از شدت حزن و اندوه تا چند روزی از اکل و شرب و راحت و آسوده گی برکنار و ائما اشک از دیدگان مبارکش جاری بود و از مجاری امور چنین معلوم میگردد که صدراعظم مغرور محو و ناپودی آنحضرت را وجه همت خود قرار داده و در نزد خود چنین تصور مینمود که تا زمانیکه آنحضرت که اصل و منشأ این نهضت روحانی میباشد در حیاتند این وقایع بی درپسی رخ خواهد داد و چون آنحضرت مصلوب و معدوم گردند امرش از اذهان فراموش و این آتش افروخته خاموش خواهد شد غافل از آنکه شدت تعرض با مور وجدانی سبب مزید اشتغال است و تحکم و سختگیری موجب ازدیاد توجه و تمسک بمظهر خداوند ذوالجلال • از این جهت هر دم آثار و علائم قسرب وقوع شهادت نزدیکتر میگشت •

در همین ایام رقیمه ثی از حضور حضرت بهاء الله صادر
 و جهت آنحضرت ارسال گردید که چون بنظر مبارک رسید
 و مطالعه فرمودند بسیار مسرور گشته بشکر و سپاس پرداخته
 و بانهایت اعزاز و احترام جواب مرقوم و ارسال فرمودند •
 درباره این لوح مبارک در یکی از الواح خطاب بجناب شیخ
 کاظم سمندر میفرمایند :

" انانزلناالمشری ماقرت به عیون کتب الله المهیمن القیوم
 وارسلنا الیه فلما حضر وقرء انجذب من نفحات الوحی علی
 شان طاریکله فی هوائی و قصد الحضور امام وجهی قد هزتمه
 الکلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم و المداد ولا باللسان بپشهد
 بذک ام الکتاب فی المآب اناسترنا اصل الامر لحفظه حکمة من
 عندنا وانا العزیز المختار انه یفعل ما یشاء ولا یسئل عما یشاء
 وهو المقتدر العزیز العلام "

و همچنین حضرت اعلی چهل روز قبل از آنکه وجود
 مبارک را از سجن چهریق به تبریز انتقال دهند جمیع
 اوراق و الواح و توقیعات مخصوصه و آثار مهمه را از قبیل
 قلمدان و مهر و انگشترهای عقیق در جعبه ثی نهاده و قفل
 نمودند و کلید آنرا با توقیعی خطاب بملا عبدالکریم قزوینی در
 لفافه بسته و آنرا بملا باقر تبریزی حرف حی سپردند و فرمودند
 که آنرا سر بسته بدون آنکه احدی از محتویات آن آگاه گردد
 بدست ملا عبدالکریم قزوینی تسلیم نماید ملا باقر نیز بر حسب
 امر مبارک فوراً عزیمت نموده پس از هیجده روز بقزوین رسید

در آنجا باو گفتند که ملا عبدالکریم در قم توقف دارد لذا عازم قم گشت و در اواسط ماه شعبان بود که خانه و محل سکونت او را در محله باغ پنبه پیدا نمود و در حضور جمعی از بزرگان اصحاب مانند شیخ عظیم و آقا سید اسمعیل زواره ثی توقیع مبارک و صد وقچه را تحویل ملا عبدالکریم داد شیخ عظیم از شدت اشتیاق اصرار در باز کردن صد وقچه نمود و ملا عبدالکریم ناگزیر آنها را باز کرد و در مابین آثار ورقی آبی رنگ یافت شد که در نهایت لطافت و پاکیزگی با خط ریز بصورت هیکل انسانی آیاتی مرقوم که حاوی سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها* بود (۱) و حاضرین غرق در دریای شگفتی و مسرت شده پسر از زیارت همچنان ورقه را در جعبه نهاده آنرا قفل و تسلیم ملا عبدالکریم نمودند و از مضمون توقیع مبارک همینقدر گفتند که ما موافقت آنرا بحضور حضرت بها* الله تقدیم نمایم و عازم طهران گردیده و آن امانت را بحضور حضرت بها* الله تسلیم داشت *

(۱) مقاله شخص سیاح

۴۲ - تصمیم امیر کبیر بر صدور فرمان قتل حضرت اعلی

بطوریکه مذکور شد قیام اصحاب و پیروان حضرت باب جهت انتشار و ابلاغ امر موجب آن شد که بسیاری از نفوس مستعد که در انتظار فرج و گشایش بسر میبردند از هرسو بامر مبارک رو آورده و با وجود مخالفت و ممانعت سخت علما و فقها با بذل مال و ایثار جان و تسلیم در مقابل رضاواراده الهی ندای حق را بسمع خاص و عام رسانیدند امیر کبیر چون بمقام صدارت رسید و جمیع امور را در قبضه اقتدار و تسلط شخصی خود گرفت از سیاست رفق و مدارای دوره محمد شاه و صدارت حاجی که بنظر او در امر حضرت باب مسامحه و مسامله نموده اند ناراضی و نگران گردیده سیاست و روش خود را در برابر این نهضت روحانی بر شدت عمل گذاشته و مصمم گردید که با اعمال زور و قدرت در همه جا پیروان این امر را از میان برداشته قلع و قمع نماید لذا در قضایای تحصن اصحاب در قلعه طهرسی مازندران و همچنین جناب وحید و اصحاب در نیریز و نیسز جناب ملا محمد علی حجة زنجانی به تجهیز سپاه پرداخت و در پایتخت نیز هرجا اجتماعی از مومنین بود متفرق نموده عده ثی راه قتل رسانید و در تمام وقایع و حوادث با توسل به ذیل حیل و تزویر و تمهیر قرآن به تامین آنان پرداخته و دم از صلح و آشتی زدند ولی عاقبت به قول و قرار خود اعتنائی

نموده آنها را از دم شمشیر گذرانند *

با اینحال امیرکبیر با اینهمه تدابیر و فعالیتها موفق نگردید که احساسات و عواطف روحانی و وجدانی نفوس را فرو نشاند و مردم را از توجه و تعلق بامر الهی بازدارد و با سعی و کوشش متمادی خود آتش افروخته دست قدرت خداوند^ی را خاموش نماید *

لذا با نهایت اضطراب و نگرانی^ی جمیع آنوقایع و فعالیتها^ی بیهوده خود را که جز اتلاف نفوس و صرف مال و اموال خزانه دولت ثمر و نتیجه^ی بی بر آن مرتب نبود تحت نظر گذرانده و مشاهده نمود که از جمیع مساعی و کوششهای پی در پی خود^ی ضرر و زیان نتیجه^ی عاید دولت و ملت نگردیده و با اعمال قدرت و تعرضات شدید قادر نگردیده است که مردم را از توجه بامر جدید بازدارد و یا از تعلقات قلبی و عشق و ایمان پیروان آنحضرت ذره^ی بیگانه بلکه تعرضات قاسیانسه سبب مزید اشتغال نائره ایمان و اخلاص مومنین گشت و انعکاس فداکارها و جانبازها که مردم حاضر و ناظر آنگونه مناظر شهادت شهدا^ی بودند سبب مزید حس تفحص و کنجکاوی نفوس نسبت بامر بدیع گشت و روز بروز هر جمع پیروان آئین جدید افزود *

با توجه به این وقایع و حوادث بود که امیرمخرو را بر آن واداشت که بانعدام مؤسس و موجد این امر مبارک تصمیم بگیرد تا به تصویراهی خود درخت را از ریشه برکنده باشد

غافل از آنکه شجره طیبه الهیه ریشه اش در قلوب مخلصین
 و مؤمنین جانفشانش انبات گشته و چنان محکم و استوار است
 که قدرت بشری هر قدر هم زیاد باشد قادر به قلع و قمع
 آن نیست بلکه (اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها فی کل
 حین) نص صریح آیات الهی است •

امیرچون مصمم بر قتل و اعدام آنحضرت گردید با میرزا
 آقاخان اعتمادالدوله که در آنوقت سمت قائم مقامی و معاونت
 او را داشت و در بسیاری از امور با او مشورت مینمود گفتگو نمود
 و در این باره نیز رأی و عقیده او را خواست و او امیر را از این
 عمل نهی نموده بر حذر داشت و گفت چگونه میتوان سیّد
 بیگناه و مظلومی را که در گوشه‌ئی از قلعه دوردست سکنی
 داده شده و پیروانش با و دست رسی ندارند مسئول اعمال
 آنان دانست و او را بقتل رسانید •

ولی امیر بعنوان مصلحت و حفظ امنیت کشور نظیر قتل
 حضرت امام حسین بفرمان یزید خلیفه وقت اعدام آنحضرت
 را لازم و ضروری دانست و اعتنائی بر رأی و عقیده اعتمادالدوله
 ننمود و خود سرانه ابتدا بوسیله میرزا حسن خان وزیر نظام
 برادر خود که در آذربایجان بصر میبرد دستوری بعهدده
 شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله والی و حکمران آذربایجان
 (۱) بدون اشاره بمقصود واقعی خود صادر نمود که حضرت

(۱) شاهزاده حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله یکی از
 فرزندان باحشمت و جلال شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه
 (بقیسه درص بعد)

اعلی را از چهریق به تبریز احضار نماید .

شاهزاده مزبور در بین شاهزادگان برقت قلب و پاکی ضمیر معروف بود و در نزد خود تصور نمود که مقصود امیر کبیر از این احضار آزاد ساختن حضرت اعلی است لذا ابسلیمان خان شاهسون ملقب به صاحب اختیار دستور داد که باسی نفر سوار چهریق رفته و آنحضرت را از بحیی خان تحویل گرفته بارعایت کمال احترام به تبریز بیاورد . او نیز در پی انجام این ماموریت رفت و آنحضرت را بطرف تبریز حرکت داد مومنین که گاهی سواره و گاهی پیاده بودند با آنحضرت میآمدند و چند نفر دیگر از مومنین مانند ملاحسین دخیل مراغه‌ئی و حاجی سید خلیل مدائنی و ملاعلی کهنه شهری بطور احتیاط گاهی دور و گاهی نزدیک همراه بودند در کهنه شهر سلماس میرزا

بقیه از صفحه قبل :

بود که ابتدا بحکومت خراسان بجای حسام السلطنه منصوب گردید و در ایام فرمانروائی او بود که جناب باب‌الهاب و جناب قدوس در مشهد ساکن و با علما و روحانیین آن بلد مناظره و مباحثه داشتند و چون یکی از اصحاب مورد ظلم و ستم گماشتگان مجتهد محل حاج میرزا حسن واقع شد و اصحاب در پی نجات او شتافتند و خورد واقع شد و به سامخان بیگلریکی شهر و شاهزاده والی تظلم نمودند و او با مشورت سر تپ عبد العلیخان مراغه‌ئی که مومن با مر مبارک بود نامه‌ئی محترمانه بحناب باب‌الهاب مرقوم و ایشان را بار و گاه خود دعوت نمود و بلوازم محبت و پذیرائی پرداخت و در اثر مصاحبه با جناب باب‌الهاب از حقانیت امر مبارک اطلاع یافته بود .

لطفعلی پیشخدمت شاهی که در این موقع در خانه خود بسر میبرد آنحضرت و همراهان را پذیرائی نموده و سیزده شبانه روز بلوازم میهمانداری و خدمت گذاری قیام نموده خود شخصاً به پذیرائی و خدمت آنحضرت پرداخته شام و ناهار و چای بحضور مبارک میآورد و مباشرت به شستن دستهای مبارک مینمود (۱) در این جا جمعیت زیادی از اهالی آنحدود برای زیارت مشرف گشتند و چون مومنین احساس نمودند که آنحضرت با اکراه باین سفر تشریف میبرند اجتماع نموده خواستند با سواران مقاومت نموده آنحضرت را از دست آنها خلاص نمایند ولی بوسیله حاجی ملا محمد مجتهد سلماسی بعموم یاران که در مسجد مجتهد مزبور اجتماع نموده بودند

(۱) میرزا لطفعلی پیشخدمت مخصوص محمد شاه و از درباریان و نفوسی بود که در ابتدا ی ظهور امر حضرت اعلی منجذب گردیده ایمان آورده بود و از دوستان جناب آقا سید یحیی وحید بود و همین دوستی و آشنائی سبب شد که محمد شاه برای تحقیق از کیفیت امر آنحضرت جناب آقا سید یحیی را انتخاب نمود و بشیراز اعزام داشت و ایشان پس از تشریف حضور حضرت اعلی ایمان آورده شرح این ملاقات و ایمان خود را توسط میرزا لطفعلی بجهت شاه فرستاد و عاقبت حاجی میرزا آقا سسی او را بواسطه ایمانش از شغل و مقامش منفصل نمود و او از دربار خارج شده و در موطن خود کهنه شهر سلماس توطن اختیار نموده و بخدمت زائرین از اصحاب که بقصد تشریف میآمدند پرداخت و در این موقع افتخار پذیرائی آنحضرت و همراهان نصیبش گردید *

ابانغ گردید که آنحضرت راضی باین عمل نیستند دست از هجوم بردارند و امور را بید اراده غیبیه و تقدیرات الهیه واگذارند لذا مومنین در حالیکه بر مظلومیت آنحضرت گریان و نالان بودند اطاعت نموده منصرف گشتند و سلیمانخان آنحضرت را از کهنه شهر حرکت داده و روز پنجم ماه شعبان از سال ۱۲۶۶ وارد تبریز گشتند و در خانه ثی که شاهسزاده حکمران معین کرده بود با کمال احترام آنحضرت را وارد نمودند

۴۳- وصول فرمان امیر کبیر

از ورود مبارک به تبریز سه روز گذشته بود که فرمانی جدید از امیر کبیر توسط میرزا حسن خان وزیر نظام برادر او و شاهزاده حکمران آذربایجان رسید که سید باب و عرکس از همراهان که علناً اعتراف و اقرار بایمان خود بنمایند در میدان سر بازخانه و ملاء عام بقتل برساند و فوج آرامنه را که تحت سرپرستی و فرماندهی سامخان بود مأمور اجرای فرمان نموده بود چون شاهزاده حشمت الدوله حکمران از مضمون فرمان مطلع گردید خود را از انجام آن معذور داشته به میرزا حسنخان گفت که با میر بنویسد که کشتن سیدی مظلوم و بیگناه و مستجاب الدعوه که زهد و تقوی و طهارت و انتساب او بخاندان رسالت بر همه مشهود و واضح است شایسته شأن و مقام من نیست و مرا امید آن بود که

بمحرابه سرکشان و فرونشاییدن تجاوز بیگانگان از همسایگان
 مامور نماید که مملکت و اهالی این مز و هوم را از شرور طاعیان
 و بیایان محفوظ دارم نه آنکه مرام موریتی نظیر کار یزید
 و ابن زیاد بدهید که دستم بخون اولاد رسول الله آلوده
 گردد •

در تاریخ جدید تالیف مرحوم میرزا حسین همدانی مذکور است :
 از قراریکه شخصی از اکابر موثق که محرم نواب والا حمزه
 میرزا بود از لسان ایشان حکایت میکرد و همچنین شخص عارف
 محترم دیگر هم که در تهریز در خدمت نواب والا بوده و در
 آن مجلس حاضر بوده و نوشتجات و آثار و خطوط مبارک حضرت
 راهم نواب والا بدست ایشان سپرده بودند و این بنده
 مصحح تاریخ نبیل اهل عالین از خطوط مبارکه نزد ایشان
 دیدم حکایت میکرد که بعد از ورود ایشان به تهریز شہی را
 محض اطلاع برحالت و ملاقات ایشان مجلس را آراستیم و
 چراغان نمودیم و حضرت ایشانرا به مجلس طلب نمودم حین
 ورود احترام منظور داشته تادم اطاق استقبال نمودم اگرچه
 ایشانرا آن شخص مامور طهران بوضع خفت یعنی بی عمامه
 و قبا باارخالق تنها وارد نمود خلاصه ایشانرا در شاه نشین
 که صدر بود مقابل خود جا دادم و آقا سید حسین کاتب که در
 خدمت ایشان بود یکنفر حریم بجهت ایشان قراردادہ پائینتر
 نشست بعد من از ایشان سئوال کردم که آقا این چه اوضاعی
 است که در عالم براه انداخته اید و باعث اینجہ فتنہ

و خونریزی بندگان خدا شده اید فرمودند من چه کرده ام
 بجز اینکه مظلوم و اسیر و محبوس بوده ام و میگویم کسه
 آنشخص موعود که هزارودویست و شصت سال منتظر او بوده اید
 که قائم شود منم من گفتم خوب جناب آقا محض ادا کسه
 نمیشود دلیل و سند و آیت شما بر این ادعا چه چیز
 است گفتند آیات و آثار من که موجود است و نزد همه هست
 که همان دلیل و آیت رسول الله بود گفتم خوب از همان آیات
 قدری تلاوت نمائید و اظهار دارید ولی در سر قدری احتیاط
 نمودم که مبادا آیاتی بمضامینی از پیش محفوظ داشته باشند
 و همان را بخوانند و مطلب در شبهه بماند خواهش نمودم که
 آیاتی که مضامینش متعلق باین چراغها و روشنی های مجلس
 باشد اظهار دارید سکوت نمودند و بادب و وقار نشسته
 بلحن خوشی بسم الله گفتند و شروع بخواندن و افتتاح
 سوره نمودند و بقدر یکساعت متصل بدون مکث و تامل مشغول
 خواندن آیات بودند تا ختم نمودند و بمنشی خود که حاضر
 بود اول امر نمودم که جزوه سفید بردار و بسرعت و تعجیل
 بنویس آنچه را که میخوانند او مشغول بود بعد از اتمام
 نوشته را خواستم بقدریک جزو تقریباً شده بود و همانطور
 که خواسته بودم آیاتی بود بسک آیه نور مشتمل بر مضامین نور
 و سراج و مصباح و زجاجه و قندیل و بلور و محتوی بر مراتب
 مقصود منظوره خود ایشان از توحید و ولایت و ظهور بقسمی که
 حیرت دست داد و نتوانستم از جهتی ایرادی وارد آورم باز ^{و سوسه}

نمودم و امتحان دیگر بنظم آمد بایشان گفتم که خواهش دارم آنچه را که خواندید دو مرتبه تکرار و اعاده نمائید سکوت نموده باز بسم الله گفته مشغول خواندن آیات شدند و باز بمنشی خود اشاره نمودم که بنویسد آنچه را که خوانده میشود تا اینکه ختم نمودند و ساکت شدند این جزو خواستم با جزو اول مطابقه نمودم دیدم مطابق نیست و آیات اخیره عین آیات دفعه اولی نیست و اختلاف دارد دیدم با خیال و اراده من که از ایشان خواسته بودم وفق نداد گفتم جناب آقا من گفتم همچنانچه را که خواندید بخوانید و اینها که عین آنها نیست و اختلاف دارد جواب دادند اینطور نازل شد باری چون این خیال و مقصود من صورت نگرفت بشبهه افتادم و در تکلیف خود متحیر گردیدم و بایشان گفتم حال بروید بمنزل خود و آسوده شوید برخاستند و باز تا در باطاق ایشان را مشایعت نمودم صبحی شخص مأمور را اعلام نمودم که من در این کار مداخله نمیکنم بهیچوجه خود میدانی بهر طور میدانی و مأموری عمل کن در این باب رجوع بعلمای کن ((

صفحه ۳۹۰ تا صفحه ۳۹۵

میرزا حسنخان چون این امتناع از قبول فرمان و مأموریت^ع را از شاهزاده شنید مراتب را بامیر کبیر نوشته منتظر دستور ماند . و او در این فاصله آنحضرت و همراهان را در همان عمارت ارك دولتی که در دونوبت قبل محل سکونت و استقرار آنحضرت بود برده تحت نظر داشت .

حضرت اعلی و عمراهان در این مدت کوتاه در آن عمارت
بسربردند و عده ثی از معاریف شهر و چند نفر از مومنین از جمله
جناب میرزا محمد علی زنوزی که او را بلقب انیس ملقب فرمودند
بحضور مبارک مشرف گشتند .

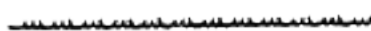
امیر کبیر چون از مضمون نامه برادر خود میرزا حسن خان
وزیر نظام در رد فرمان از طرف شاهزاده حکمران مطلع
گشت و در تصمیم خود عازم بود بخود او فوراً دستور صادر
نمود که شخصاً فرمان را بدون فوت وقت قبل از رسیدن ماه
مبارک رمضان بموقع اجرا گذارد تا با خیال راحت بعبادت و
روزه داری بپردازد .

میرزا حسن خان بوصول دستور امیرخواست که شاهزاده
را از فرمان جدید مطلع نماید ولی او از شدت تاثیر تمارض نموده
و از ملاقات او امتناع ورزید . لذا میرزا حسن خان بفراشاهی
خود که او هم نامش حسن خان بود دستور داد که حضرت
باب و همراهان را از منزلی که سکونت داشتند بیرون آورده در
یکی از حجرات میدان سربازخانه تحت نظر بدارند و ده نفر
از سربازان را بمواظبت بگمارد .

لذا فراشاهی عمامه و شال سبز را که علامت سیادت
آنحضرت بود از سر و کمر حضرت اعلی برگرفت و با آقا سیّد
حسین کاتب بسمت میدان سربازخانه حرکت داد .

در آنروز هیجان و اضطراب شدیدی مردم تبریز را فرا
گرفته بود و مانند آن بود که روز رستاخیر و قیامت موعود فرا

رسیده است . همینکه حضرت باب با آن وضع در حالیکه
محاظ به عده ثی سرباز و مأمورین مسلح حکومتی بودند
بمیدان سربازخانه نزدیک شدند تا آنحضرت را در یکی
از حجرات آن حبس نموده تحت نظر بدارند مردم هجوم
نموده در سر راه با کمال تحیر نگران آن وضعیت بودند
در این لحظه جناب میرزا محمد علی زنوزی با شرف و انجذابی
زائد الوصف که از تمام شئون و احوال و حرکاتش انوار محبت
و عشق و ایمان بفاکاری و جانفشانی تابان و درخشان بود
سر و پای برهنه بسرعت از میان جمعیت بیرون آمده و خود
را با آنحضرت نزدیک نموده بر اقدام مبارکش افتاد و دامن
آنحضرت را گرفته و با تضرع و زاری میگفت ای مولای من مرا
از خودت دور مکن و بهر جا که میروی مرا هم همراه نما . آنحضرت
با و وعده صریح داده فرمودند . برخیز تو با ما هستی و فردا
قضای الهی را مشاهده خواهی نمود .



۴۴- انیس کیست

میرزا محمد علی زنوزی ملقب به انیس فرزند میرزا
 عبد الوهاب از سلسله علما و فضلاء زنوز بود از جمله نفوسی
 است، که در تهریز بحضور مبارک حضرت اعلیٰ مشرف گردیده
 ایمان آورده و بمرتبہ ثی عجیب از عشق واقعی و فداکاری رسید
 او پس از انتقال آنحضرت از ماکو بچهریق بطوری آتش شوق
 و اشتیاق زیارت در قلبش زبانه کشید که حاضر بود جام
 شهادت را در سبیلش بنوشد .

سید علی زنوزی که از علما و اعیان تهریز و ناپدری او بود
 نهایت سعی و کوشش در منع او نمود و عاقبت چاره را منحصر
 بر آن دید که او را در منزل حبس نموده و بانهایت شدت از
 او مراقبت بعمل آورد او در حبس مریض شد و بهمین حال بود
 تا زمانیکه حضرت اعلیٰ را از چهریق به تهریز احضار و پس از
 تشکیل مجلس مکالمه و مباحثه با علما و صدور فتوای تعزیز
 و چوبکاری بدست شیخ الاسلام مجدداً بسجن چهریق
 عودت دادند شیخ حسن زنوزی حکایت نموده است که :
 ((در وقتیکه حضرت اعلیٰ جناب عظیم را امر فرمودند از چهریق
 حرکت نمایند بمن نیز امر فرمودند جمیع الواح و آثاری که
 در مدت سجن ماکو و چهریق نازل شده جمع آوری نموده و در
 تهریز بدست سید ابراهیم خلیل تسلیم نمایم که آنها را بانها^{یت}

دقت محفوظ به دارد . لذا به تبریز آمدم و در اثناء اقامت در این شهر بسیاری از اوقات سید علی زینوی را که با من قرابت داشت ملاقات مینمردم او بر حال فرزندش جناب انیس تأسف میخورد و بانهایت تأثر میگفت او عقل و شعورش را از دست داد و برای من ننگ و عار نگفتی فراهم آورده است . شما کوشش کنید و او را قانع نمائید که ایمان خود را مخفی به دارد و اینقدر جزع و فرع ننماید . باینجهت من هر روز به دیدار او میرفتم و میدیدم چگونه سیل اشک دائماً برگونه اش جاریست تا وقتیکه حضرت اعلی را به چهریق عودت دادند چون به دیدار او رفتم بانهایت تعجب مشاهده نمودم که خوشحال و مسرور است همین که مرادید با سرور فوق العاده می مرا در آغوش گرفته و چشمهایم را بوسید و سبب سرور بی اندازه خود را چنین بیان داشت :

((پس از آنکه حضرت باب را به چهریق بازگردانیدند من در حجره خود قلباً با آنحضرت توجه نموده بر از و نیاز پرداختم که ای محبوب من تو بر عجز و گرفتاری من واقفی و میدانی چقدر شائق یک نظر چهره مبارکت هستم پس این ظلمت و تاریکی که بر قلبم خیمه زده بقوت انوار وجهت بردار در اینحال بطوری متاثر گشتم که از خود بیخود شدم . ناگهان صوت مبارک را شنیدم که مرا امر بقیام فرمود . جمال نورانی آنحضرت را در مقابل خود دیدم که متبسّمانه بمن نظر میفرماید . من خود را بر اقدام مبارکش افکندم . بمن فرمودند

خوشحال باش. ساعت موعود فرارسیده. بزودی در این شهر
 در برابر انظار مردم طعمه آتشی که دشمنان من افروخته اند
 خواهیم شد و در نوشیدن جام شهادت جز تو کسی را شریک
 خود نخواهم ساخت و تاکید فرمودند که بزودی این وعده
 تحقق خواهد یافت. چون بخود آدمم خویش را در دریائی
 از سرور و نشاط یافته بطوریکه احزان جمیع عالم نمیتوانند
 این سرور و خوشحالی را محو نمایند. از آن به بعد دائماً صوت
 مهارك در گوشم طنین انداز است و آن جمال مهارك در برابر
 چشم مصور و مجسم است بطوریکه دیگر متوجه نیستم که گرفتار
 حبس و زندانم و بقیین دارم که آنچه وعده فرموده اند بزودی
 واقع شده و تاخیری رخ نخواهد داد))

من او را نصیحت نمودم که این امر را مستوریدارد و صبر
 پیشه سازد و تعهد نمود که این قضیه را به کسی ابراز ندارد و
 با سید علی هم بهمدار رفتار کند. من نزد سید علی شتافته او را
 از تغییر حال و بهبودی انیس آگاه نمودم و این سبب شد که
 او از حبس رهائی یافته و با جمیع اقربا و بستگانش بهکمال سرور
 و بهجت رفتار مینمود. تا روزیکه وعده آنحضرت سر رسید و او
 خود را قربانی مولا یش نموده و جماعت مردم بر حالش گریستند.

(۱) نقل از تاریخ نبیل زرنندی

۴۵- صدور فتوای علمای تبریز و واقعه شهادت

حضرت اعلیٰ

میرزا محمد علی انیس بطوریکه ذکر شد با حال آشفته

و سراسیمه خود را حضرت اعلیٰ که بوسیله مأمورین و سربازان دولتی احاطه شده بودند رسانید و دو نفر دیگر از مومنین که آنها نیز مراتب خضوع و خشوع و تعلق خود را ظاهر ساخته بودند بالتماس و اصرار بآنحضرت پیوستند مأمورین همه را با آنحضرت بسربازخانه وارد ساخته و در حجره فی محبوس نمودند و در را از بیرون بسته قفل نمودند و چهل نفر از سربازان فوج آرامه بر حسب دستور برپام و اطراف حجره شبانه روز بیدار و به نگهبانی و پاسداری پرداختند و ده نفر دیگر از آنها در جلوی حجره بمراقبت مشغول گشتند •

در آن لحظات حساس که انوار شمس حقیقت مردم از افق این عالم ناسوت بافول نزدیک ترمیشد آنحضرت در آن حجره تنگ و تاریک برآز و نیاز مشغول و با سوز و گداز کلمات موثر و عمیقی از بیوفائی دنیا و اهلش و غفلت و ناسپاسی مردم بر لسان مبارکش جاری و گاهی به پند و نصیحت و موعظه اصحاب پرداخته و آنها را به ثبات و استقامت دلالت میفرمودند و گاهی در عالمی از سرور و ابتهاج آرزوی ورود بحالم الهی و جانفشانی در سبیل محبوب را میخواستند •

از جناب آقا سید حسین یزدی کاتب که خود در آن وقایع

حاضر و در حضور مبارك بسرمیبرد روایت شده است که در آن شب چهره مبارك حضرت اعلی بقدری نورانی بود که تا آنوقت بآن درجه نورانیت دیده نشده بود باکمال سرور و انبساط با ما صحبت میفرمودند بدون آنکه توجهی به حوادث صعب و سخت اطراف خود داشته باشند • از آنجمله فرمودند شکی نیست که فردا مرا بقتل خواهند رسانید و من ترجیح میدهم که بدست یکی از دوستانم بقتل برسم تا بدست دشمنان • از شما کیست که قیام نموده بحیات من خاتمه دهد؟ همه ما گریستیم و در حال سکوت و حیرت از این عمل امتناع نمودیم ولیکن میرزا محمد علی انیس ناگهان قیام نموده و خود را برای اجرای امر آنحضرت حاضر نموده گفت بهرچه امر فرمائی طاعت نموده عمل مینمایم • ما او را منع نمودیم ولی آنحضرت فرمودند این جوان که برای تنفیذ اراده من قیام نمود با من برتبه شهادت نائل خواهد شد و اوست تنها کسیکه من برای شرکت در احراز تاج افتخار شهادت برگزیده ام •

آن شب تیره و تار به پایان رسید و صبح غم انگیز هجر و فراق محبوب آفاق برد مید و آثار وقوع مصیبت جانگداز و فاجعه شهادت مظلومانه آنحضرت از همه سو نمودار گردید • مردم این شهر که سراز بستر غفلت برداشتند اولین خبری را که در هر کوی و برزن با یکدیگر بازگو کرده و همه در انتظار بودند آن بود که آن سید مظلوم را امروز بفتوای علما بقتل میزنند • و همه دانستند که امروز ناظر منظره غم افزائی خواهند بود صبح

آنروز میرزا حسن خان وزیر نظام به فراشاهی دستور داد که حضرت باب را نزد مجتهدین حاضر نموده و فتوای قتل آنحضرت را بدست بیاورد . آقاسید حسین کاتب در خصوص خود از آنحضرت کسب تکلیف نمود که در برابر سؤال از عقیده آیا ایمان خود را صریحاً اعتراف نماید یا آنکه حکمت نموده و کتمان کند . باو فرمودند تقیه پیشه نموده ایمان خود را مستور دارد تا از گذشته شدن محفوظ بماند و بتواند آنچه از حقائق و بواطن امر اعلی که در مدت شش سال مصاحبت و خدمت آنحضرت دیده و درک نموده با صاحب پرسانسد و ابلاغ دارد .

در اینموقع که چند ساعت قبل از ظهر یکشنبه ۸ آذر شهر شعبان سال ۱۲۶۶ قمری مطابق با ۱۸ تیرماه و نهم جولای از سال ۱۸۵۰ میلادی بود هنوز آنحضرت با آقاسید حسین مشغول مکالمه و مصاحبه بودند که در حجره باز شد و میرزا حسن خان فراشاهی با جمعی از گماشتگان و سربازان درآمد و با شدت و خشونت و غلظت به آقاسید حسین نهیب زده دست او را گرفت و بسمتی کشیده و ملامت و سرزنش نموده گفت حالا موقع نجوی و گفتگو نیست . آنحضرت باو فرمودند تا من آنچه را که اراده دارم به سید حسین بگویم تمام ننمایم هیچ قوه‌ئی و قدرتی قادر نیست مرا منع نماید ولو آنکه جمیع اهل عالم جمع شوند و بخواهند مرا از اتمام کلام بازدارند . میرزا حسن خان پی بقدرت عظیمه برده مدهش و ساکت گردید

از آقا سید حسین و آقا سید حسن سئوال از عقیده آنها نمودند طبق دستور مبارک تقیه نمودند و همچنین چند نفر دیگر ایمان خود را مکتوم داشتند لذا همه آنها را در همان حجره محبوس و تحت نظر داشتند تا تکلیفشان را بعد معین نمایند (۱) پس از آن میرزا محمد علی زنوزی را که صراحتاً ایمان خود را اظهار و برای فداکاری و جان‌نازی حاضر گردیده بود از آن حجره بیرون آورده و در مجمع مجتهدین حاضر ساختند .

ملا محمد مقانی از جناب میرزا محمد علی سئوال از عقیدت نمود و او با نهایت عشق و انجذاب عقیده خود را ابراز داشته گفت ممکن نیست من از مولای خود دست بردارم اودین من و بهشت من است و خود را برای فدا شدن در سبیل امرش آماده

(۱) جناب آقا سید حسین یزدی از حروف حی بیان و بافتخار مصاحبت و خدمت کتابت آثار و آیات حضرت اعلی در مدت چهار سال ایام اخیر حیات مبارک مفتخر گردید و بعنوان کاتب البیان مشهور گشت و بلقب عزیز ملقب شد و بر بسیاری از حوادث و وقایع حیات مبارک آگاه و بر اسرار امر الهی مطلع بود و در این موقع حسب الامر مبارک تقیه نمود تا آنوقایع و حوادث را که جز او کسی دیگر نمیدانست بر اصحاب و یاران القا نماید بنا بر این از قتل نجات یافت و همیشه از این محرومیت خود نالان و نگران بود تا اینکه او را بطهران برد و محبوس داشتند و در حادثه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ و قتل جمعی از نفوس مقدسه او نیز در حبس انبار بدست عزیزخان سردار کل با شمشیر قتل رسید .

ومهیانموده ام ملامحمد برای آنکه او منسوب به آقاسید علی زنوزی بود خواست او را بعنوان آنکه مجنون است مستخلص سازد باو گفت ساکت شو تو دیوانه هستی و برمجنون حرجی نیست • میرزا محمد علی باو گفت من مجنون نیستم دیوانه کسی است که حکم به قتل قائم موعود میدهد کسیکه تبعیت از او میکند و حاضر است جان خود را در راهش فدا نماید و خودش را برخاک ریزد دیوانه نیست •

بعد وزیرنظام به فراشاهی دستور داد آنحضرت را بخانه فرد فرد علمای مزبور برده فتوای کتبی از آنها دریافت دارد لذا جمعی از سرایان و مامورین مسلح آنحضرت و میرزا محمد علی را احاطه نموده ابتدا بخانه ملامحمد مقانی بردند و وزیرنظام بوسیله فراشاهی باو پیغام فرستاد که از اجتماع علما و مباحثه باسید باب تکلیف قطعی معین نشد و ایمن سهل انگاری و مسامحه در حقیقت بی اهمیت شمردن فرمان جازم امیراست • اگر عقیده و رای قطعی خود را با مهر ننویسد ناگزیر با میرشکایت خواهم نمود ملامحمد از شنیدن این پیام مضطرب و نگران شده بعاقبت کار خود اندیشناک گردید و بطوریکه در تاریخ نبیل مذکور است فتوای خود را که نوشته بود بخادم خود داد و گفت آنرا بفراشاهی بده و بگو حضور سید باب دیگر در نزد من لزومی ندارد من همان روزی که در محضر ولیعهد با او مواجه شدم فتوای قتل او را در دم حال هم همان شخص است و از هیچیک از ادعاهای خود تنزل نکرده است •

بطوریکه در تاریخ حاجی معین السلطنه نوشته شده و در جلد دوم تاریخ ظهور الحق نیز مندرج گشته فتوای ملامحمد مقانی بدین مضمون بوده است :

((من در امرسید باب قبل از آنکه ملاقات و مکالمه نماید در تردد و تحیر بودم و کلمات و آیات و آثار علمیه اش را دیده چپیزی نفهمیدم و چنین دانستم که دچار خباط است و یادداشتها افتاده و امر بر خودش مشتبه شده و همینکه در محضر ولیعهد مشافهة سئوال و جواب کردم دانستم شعور سالم و عقل کامل دارد و در امر خود با اشتباه نیفتاده بلکه اساسی برای نیل به سلطنت فراهم آورده میخواهد صاحب فرمانروائی و سلطنت گردد و بر حضرت صاحب الامر افترا میگوید و از اینرو کافر محض است و قتلش واجب و هر کس او را تصدیق نماید مُرْتَدَّ است)) و در خاتمه بر آنحضرت لعن نوشته تبری نموده ممضی و محتوم کرده تسلیم نمود (۱) و فراشه‌اشی حضرت اعلیٰ و میرزا محمد علی را

(۱) ملامحمد تقی فرزند ارشد ملامحمد مقانی در رساله ثی که بدستور ناصرالدینشاه در سال ۱۳۰۶ هنگامی که بفرنگستان عزیمت و از تبریز عبور می نمود از وقایع اخیر مواجهه حضرت اعلیٰ با علما مخصوصاً پدرش ملامحمد که فتوای قتل آنحضرت را قبل از همه علما نوشت برشته تحریر در آورده چنین می نویسد :

((از آنجا بخانه والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود باکمال شفقت و دلسوزی بمشارالیه القافر نمود در سنگ خاره قطره باران اثر نکرده پس والد بعد از باس از این فقره از در (بقیه درص بعد)

با اینورقه نزد علمای دیگر از شیخیه مانند میرزا علی اصغر
 شیخ الاسلام و میرزا ابوالقاسم و ملا مرتضی قلی بردند و آنها
 تبعیت از ملا محمد نموده امضاء و مهر نمودند . سپس آنحضرت
 را بمنزل میرزا محمد باقر مجتهد پسر حاجی میرزا احمد مجتهد
 بردند و او از اندرون خانه بیرون نیامد و حتی حضوراً هم با آنحضرت
 مواجه نگردیده مکالمه نمی نمود و باین مضمون رای خود را نوشته
 امضا کرد که من و پدرم از اول امر سید باب را بکمال عقل
 بقیه از صفحه قبل :

احتجاج درآمده فرمودند سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش
 دارد بی بینه و برهان کسی از او نمی پذیرد آخرین دعوپها که تو
 میکنی دلیل و برهان بر آنها چیست ... این ادعاها که تو میکنی
 از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه
 یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری میاور والا حجتی
 برمانداری . گفت خیر دلیل من همان است که گفتم . فرمودند
 باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی
 صاحب الامرو افتتاح باب وحی . تاسیس و اتیان بمثل قرآن
 و غیره آیا در سر آنها باقی هستی گفت آری . فرمودند از این
 عقائد برگرد خوب نیست . خود و مردم را عبث بمهلکه نینداز
 گفت حاشا و کلاً پس والد قدری نصایح باقا محمد علی کردند
 اصلاً مفید نیفتاد . موکلان دیوانی خواستند آنها را بردارند
 باب رو بوالد کرده عرض کرد حال شما بقتل من فتویٰ میدهی .
 والد فرمودند حاجت بفتوای من نیست همین حرفهای تو که
 همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست . گفت نه من از
 شما سؤال میکنم . فرمودند حال که اصرار داری . بلسی .
 مادام که در این دعاوی باطله و عقائد فاسده که اسباب
 ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انور قتل تو واجب است .
 ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول میدانم اگر از این عقائد
 (بقیه در صفحه بعد)

و شعور میدانستیم و معلوم بود که باینوسیله میخواهد مالک سلطنت شود کفر او و تابعینش نزد من از دیگر کفار بیشتر است و واجب القتل میباشد • (تاریخ نبیل زرنندی و ظهور الحق جلد ثانی)

پس از آن مامورین و گماشتگان فراشاهی چون اینورقه فتوای را از مجتهدین بدست آوردند نزد وزیر نظام آمده تسلیم او نمودند و او ورقه را گرفته به میرزا حسن خان فراشاهی بقیه از صفحه قبل : اظهار توبه نمائی من تورا از این مهلکه خلاص میدهم • گفت حاشا حرف همان است که گفته ام و جای توبه نیست • پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و بمیدان سرنازخانه حکومت بردند ((نقل از کتاب شیخیگری و بابیگری صفحه ۲۰۸—۰

و در کتاب مفتاح باب الالبواب تالیف میرزا مهدی خان صفحه ۱۵۷ ترجمه بفارسی چنین مندرج است : (آنگاه او را بخانه مرحوم ملا محمد ماقانی مجتهد رئیس علمای شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم • میرزا حسن زرنوزی که هر دو ملقب به ملاحاشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرمی داشت و او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده مبادرت بسخن فرموده به باب چنین گفت : آیا این کتاب و نوشته ها از تو میباشد باب گفت آری اینها کتب من است و من اینها را بدست خودم نوشته ام صاحبخانه پرسید بصحت آنچه در این نوشته ها میباشد اقرار و اعتراف داری باب گفت آری من بصحت آنها اعتراف دارم صاحبخانه پرسید آیا تو بر عقیده خود باقی میباشی خودت که میگفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد ص هستم باب گفت آری حجت الاسلام گفت اکنون کشتن تو واجب و خونست بهدر رفت چنین گفت و از جا برخاست •

دستور داد که آنحضرت را به سامخان فرمانده فوج آرامنه بسپارد که بقتل برساند چون میرزا محمد علی را خواستند با دیگران در همان حجره محبوس بدارند با تضرع و زاری التماس نموده مرافقت آنحضرت را بر همه چیز ترجیح داد حتی عیال و طفل او را آوردند در میدان بلکه از دیدن آنها با متاثر شده دست از دامن مولای خود بردارد تا اثری ننمود و ذره ئی از ایمان و محبت سرشار از عشق او کاسته نشد. لذا فراشباهی حضرت اعلی و میرزا محمد علی زنوزی را تسلیم سامخان^ن نموده و اجرای حکم قتل را باو واگذار نمود (۱).

(تاریخ نبیل و ظهور الحق جلد ثانی)

سامخان اصلاً مسیحی و یکی از افسران نظامی روسیه بود که در جنگهای ایران و روسیه در زمان فتحعلیشاه بدست سپاهیان ایران اسیر شده و بعد از دیانت مسیحی بدیانت اسلام گرائید و مسجدی در محله ارمنستان تبریز بنا کرد که اکنون با اسم مسجد سامخان معروف میباشد و او از جانب دولت ایران بلقب خانی ملقب و جمعی از آرامنه ساکن ارومیه و اسرا^ی سربازان روسی را فوجی ترتیب داده تحت فرماندهی او

(۱) میرزا محمد علی انیس در این موقع قبای قدکی که در تن داشت از تن خویش بیرون آورده بطرفی انداخت ملا علی کهنه شهری سلماسی که از مومنین و با تفاق ملاحسین دخیل مراغه ئی در آن حین حضور داشت قبا را برداشته بعداً آستر عبائی که حضرت اعلی باو بخشیده بودند نموده برای خود از آن لباسی تهیه نمود (تاریخ حاج معین السلطنه)

گذاشتند و او در موقع حکومت شاهزاده حشمت الدوله در خراسان و بروز فتنه سالار داروغه گی شهر مشهد را بعهده داشت و چون علمای رسوم و عوام الناس بر علیه جناب ملاحسین بشرویه ثی و اصحاب در مشهد قیام نموده و موجب اذیت و آزار مومنین گشتند از حسن سلوک اصحاب منجذب گشته حمایت نمود و مانع ظلم و تعدی آنها گردیده و حسن ظن داشت لذا در این موقع مظلومیت و طرز رفتار و استقامت حضرت اعلی در برابر مصائب و بلایا او را متوجه ساخته و قلباً متأثر گشته و بیمناک گردید که عمل او جالب و جاذب قهر و غضب الهی شود از این جهت حضور حضرت اعلی معروض داشت که من بهیچوجه راضی باین عمل نیستم اگر این امر حق است نوعی پیش بیاید که این فاجعه بدست من واقع نشود حضرت اعلی با او فرمودند تو دستور را اجرا کن و مطمئن باش اگر در بیئت خود صادق باشی خداوند قادر است تو را از این اضطراب درونی نجات دهد و نوعی پیش آورد که بدست تو این حکم اجرا نشود *

در این لحظه جمعیت انبوهی از مردم شهر که برای تماشا آمده بودند بالغ بر ده هزار نفر در میدان و سام حجرات سر باز خانه ایستاده و همه بانهایت حیرت و نگرانی ناظر جریان منظره حزن انگیزی بودند که در میدان در شرف وقوع بود *

سامخان به سربازان خود دستور داد تفنگهای خود

را از سرب و باروت انباشته آماده کردند و آنها دستور را اجرا نموده و منتظر فرمان ایستادند و عده ثی مأمورین^۶ مسلح به تمام درعای ورودی سربازخانه و روی بامها گماشته بودند که مبادا با بیان هجوم نموده و آنحضرت را مستخلص نمایند .

نزدیک ظهر بود که دو میخ آهنین بردیوار مابین حجره محبس و حجره مجاور آن کوبیدند و دو طناب محکم آورده دولا نمودند و آنحضرت و میرزا محمد علی زنوزی را بان طناب که برسینه انداخته و از زیر بغل به پشت پرده گره زدند و به بالا کشیده بان دو میخ آویختند . میرزا محمد علی خواهش نمود که او را روی بحضرت قرار دهند بطوریکه سر او روی سینه مبارک قرار گیرد و در حقیقت سپر بلا شود و در دم آخر جسم و روحش را قربانی وفدای مولای خود نماید . تقاضای او اجابت شد و همانطور که خواسته بود محاذی هیكل مبارک مولایش آویخته گردید . و در خیمان و مأمورین خود را کنار کشیدند .

سامخان سربازان خود را که هفتصد و پنجاه نفر بودند بسه صف که هر صف دو بیست و پنجاه نفر بودند تقسیم نمود فاصله دسته اول با ستونی که آن هیاكل نورانیه آویخته شده بودند بیش از شصت قدم نبود . بفرمان سامخان صف اول بیکبار تفنگهای خود را خالی نمودند . صدای شلیك تفنگها میدان را بلرزه درآورد و دود غلیظ باروت تمام فضا

و نشستند و سربازان صف دوم و سپس صف سوم تفنگهای خود را خالی کردند

راتیره وتار نمود و جمعیت مردم تماشاچی نفسهارا در سینه
 حبس نموده با چشمهای خیره شده منتظر بودند که آن دو
 جسم را از ضربات سرب و گلوله متلاشی شده به بینند •
 تدربجاً دودهای غلیظ باروت در فضا پراکنده شد و پُرده
 سیاهی که آن محوطه را در خود فرو برده بود بیکسو رفت
 تماشاچیان با منظره عجیب و غریبی مواجه گردیدند • همه
 با دیده نگران خود دیدند که گلوله ریسمانها را گسیخته
 و میرزا محمد علی زنوزی سالم در پای ستون ایستاده و بجمعیت
 تماشاچیان نگاه میکند حتی ملبوس او هم اندک آسیبی ندیده
 و حضرت اعلی غائب از انظار است •

جمعیت انبوه مردم بهیجان آمده همه نموده
 غوغا و فریاد برآوردند که آنسید مظلوم بیگناه بود • جمعی
 صدا بلند نموده میگفتند سید با آسمان رفت و جمعی میگفتند
 از انظار غائب شد •

مأمورین که از این واقعه شگفت انگیز مضطرب و نگران
 شده بودند به تفحص و جستجو پرداخته نزد میرزا محمد علی
 شتافته و از حضرت اعلی جوپاشدند • میرزا محمد علی گفت چون
 ریسمانها گسیخته شد ما بزمین آمدیم و آنحضرت به حجره
 مجاور رفتند •

مأمورین و دژخیمان قَسِي الْقَلْبِ بدون آنکه از این حادثه
 حالت تذکری بیابند گفتند مگر ممکن است فرار کردن بحجره
 سبب خلاصی شود میرزا محمد علی گفت رفتن ایشان به حجره

نه از جهت فرار از قضا و قدر بود بلکه برای اتمام حجت و اثبات قدرت بر خلق بوده .

پس از آن میرزا حسنخان فراشبازی با قوچعلی سلطان که سردسته صد نفر از فوج بهادران بود داخل حجره شده و جمعی نیز از عقب آنها داخل شدند و مشاهده نمودند که آنحضرت باراده الهیه سالم مانده و بدون آنکه آسیبی از شلیک گلوله ها یافته باشند با آقاسید حسین کاتب مشغول صحبت میباشند .

در آن لحظه به فراشبازی فرمودند اکنون گفتگوی من

با آقاسید حسین تمام شد و ابلاغ رسالت و نوایای من پایان رسیده آنچه از طرف خداوند مأمور بودم انجام دادم . از

این لحظه بعد در اختیار شما هستم هر چه میخواهید بنمائید .

میرزا حسنخان فراشبازی که قبلاً بیان آنحضرت را شنیده

بود بر خود لرزیده متأثر گردید و از تعقیب این مأموریت که

منجر بشهادت آنحضرت گردد روگردانده بیدرنگ از میدان ^{نگیز}

بیرون رفت و از شغل خود استعفا داده و این قضیه حیرت آ

راکه خود شاهد آن بود برای چند نفر از نفوس مهمه از جمله

سید محسن نام از اعیان تبریز حکایت نمود و سبب ایمان او با

مبارک گردید (۱)

(۱) بطوریکه جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود میندازند

میرزا سید محسن را بعداً در تبریز ملاقات نموده و ابش آن

جناب نبیل را میدانی که محل شهادت آنحضرت بود

(بقیه درص بعد)

و همچنین سامخان که از وقوع این حادثه عجب که بنحو معجزه آسائی بآن دو همیکل نورانی کوچکترین آسیبی از شلیک تفنگهای سربازان وارد نشده د چاردهشت گشته و بقدرت و احاطه عظیمه الهیه که در آن وجود مبارک نهفته است پی برده و فوراً سربازان خود را از میدان خارج کرده و از شرکت در عملی که کوچکترین ضرر و آسیبی بآنحضرت برسد بشدت امتناع ورزید و لو آنکه باخراج و یا اعدام او منجر گردد • بنابراین سامخان و سربازانش خود را کنار کشیدند و فراشباشی هم بآن طریق خود را از شرکت در عملیات ظالمانه دژخیمان دور ساخته از میدان خارج شده بود در اینحال قوچعلی سلطان (۱) گریبان آنحضرت را گرفته و بشدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقا جان بیک خمسه ثی فرمانده فوج ناصری بمیدان آمده با عده سربازان تحت فرمان خود حاضر برای تنفیذ حکم گردید •

بقیه از ص قبل : راهنمائی کرده و ستون حجره ثی را که حضرت باب و میرزا محمد علی بر آن آویخته شده بودند نشان داده و حجره ثی را که آنحضرت با آقا سید حسین مکالمه فرموده اند نشان داده و میخ آهنین را که بآن آویخته شده بود نشان داده است •

(۱) جناب معین السلطنه در تاریخ خود مینوسید (نگارنده قوچعلی سلطان را نیز دیده بودم مرد وقیح و بسیاری غیرت و بی حمیت بود مردم به وی فحش عرض و ناموس میگفتند وی میخندید و محظوظ و مسرور میگشت)

لذا مجدداً حضرت اعلیٰ را با میرزا محمد علی زنوزی
 بهمان صورت و وضعیت قبل بهمان ستون آویخته و سربازان
 تفتنگهای خود را مشغول پرکردن از سرب و باروت شده و آماده
 برای شلیک گردیدند •

در این حین جناب ملا علی کهنه شهری سلماسی
 سابق الذکر که باتفاق جناب ملاحسین دخیل مراغه در آن
 نزدیکی ایستاده بود حکایت کرده است که در اینحال حضرت
 اعلیٰ رو بجمعیت تماشاچی نموده کلماتی ادا فرمودند که
 از شدت ازدحام و هیاهوی مردم فقط کسانی که نزدیک بودند
 می شنیدند که آنحضرت فرمود :

((ای مردم جاهل و غافل اگر شما بمن ایمان آورده بودید
 هر یک از شما مانند این جوان که بدرجات اعلیٰ و اسبق از
 شما است در راه من خود را فدا مینمودید • من قائم موعود
 شما شستم آیا جایز است هر جاکه نام من برده شود با احترام
 من قیام میکنید ولی با خود من این نوع معامله مینمائید
 از قهر و غضب الهی که قریب الزوال است بترسید و برخود
 و فرزندانتان رحم کنید • بزودی روزی خواهد رسید که مرا
 بشناسید ولی در آنروز من دیگر با شما نیستم))

ولی در آن هنگامه و هیاهو کسی بدین سخنان حضرت
 توجهی نداشته اعتنا نمیکرد • در آنحال ناگهان آقا جنان ^{بیک}
 فرمان آتش داد و همه سربازان بیک بار شلیک نمودند در این
 بار سینه مبارکی که مخزن علم الهی بود از اصابت گلوله ها
 مَشْبُکٌ وَ بَدَنٌ شَرَحَه شَرَحَه شده مگر چهره مبارک که اندکی

آزرده شده بود و آن دوهیکل مبارک از آسیب گلوله ها چنان بهم ملصق شده بود که استخوان و گوشتهای بدن درهم کوفته و مخلوط گشته و حکم یک جسد یافته بود بنحویکه جدا کردن آن میسر نگردید .

در همان لحظه و ساعت که این فاجعه عظمی رخ داد طوفان شدیدی جمیع اطراف شهر را احاطه نموده و هوا تیره و تاریک شد بطوریکه کسی منزل خود را نمی یافت . این طوفان تا شب باقی بود . ولی همه این حوادث مانند سالم ماندن آنحضرت در شلیک اول و استعفا و کناره گیری سامخان و بیرون رفتن او از میدان و متذکر و متنبه شدن میرزا حسن خان فراشبازی و دور شدن او از انجام مأموریتی که بعهدده او گذاشته بودند و همچنین طوفانی که سراسر آنشهر را دربر گرفته بود هیچکدام برای هدایت و بیداری مردم تأثیر نکرده و آنها را از خواب غفلت بیدار ننمود (۱)

(۱) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب بمیرزا حیدرعلی اسکوئی میفرمایند : " فوجی که تیرباران نمود در ایام حکومت میرزا صادق قائم مقام بتمامه کشته شد سرتیب آن فوج در محاربه محمره با انگلیس پاره پاره گشت و حال در آن میدان چه خونها ریخته جمیع از تاثیر خون مطهرو خون شهدای جمال ابهتی بود " توضیح آنکه آقا جان بیک خمسه ثی بعد از واقعه شهادت حضرت باب در قبال انجام حکم قتل آنحضرت رتبه سرتیبی یافت و چندی نگذشت که در سال ۱۲۷۳ موقع هجوم کشتیهای جنگی انگلیس به محمره در اثر گلوله توپ جسدش متلاشی گشت و سربازان او هم که متصدی اجرای فرمان شلیک (بقیه در صفحه بعد)

شهادت آنحضرت در ظهر روز یکشنبه ۲۸ شعبان از سال ۱۲۶۶ هجری قمری مطابق با دهم جولای سنه ۱۸۵۰ میلادی و نوزدهم تیرماه واقع گردید در حالیکه از عمر آنحضرت سی و یک سال و هفت ماه و بیست و هفت روز بتاریخ قمری گذشته بود .

بقیه از صفحه قبل : تفنگ بودند در همان سال واقعه شهادت با سردسته های خود دو بست و پنجاه نفر آنها بر اثر زلزله سخت در بین راه اردبیل و تبریز در ایام تابستان در حالیکه هنگام ظهر در سایه دیواری پناه برده بودند ناگهان دیوار بر اثر زلزله فرو ریخته و تمام آنها بهلاکت رسیدند و پانصد نفر دیگر از آن فوج سه سال بعد از حادثه شهادت حضرت باب چون طغیان نموده بودند بدستور میرزا صادق نوری قائم مقام تبریزان شدند و حتی برای آنکه احدی از آنان جان سالم بدر نهند فرمان داد دو مرتبه بر آنها شلیک نمودند و بعد آنها را با نیزه و شمشیر پاره پاره نمودند و بدنهای پاره شده آنها را برای عبرت مردم در معرض تماشای اهالی شهر گذاشتند .

میرزا تقی خان امیر کبیر اصلاً از اهل قریه هزاوه از محل فراهان اراک است پدرش کربلایی قربان دردستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام شغل آشپزی داشته است سال تولد او را در سال ۱۲۲۲ دانسته اند و زمانی که در اووان جوانی با پدرش در خانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام جزء خدمتگذاران بوده قائم مقام او را کربلایی تقی میخوانده و چون در اثر مراقبت و مواظبت قائم مقام و استعداد ذاتی که داشت خط و ربطی پیدا کرد جزء لشکر نویسان و منشیان درآمد و دردستگاه محمدخان زنگنه که مقام امیر نظامی عباس میرزا ولیعهد راد را در ایجان داشت مشغول خدمت و در سلك مستوفیان درآمد . در سال (بقیه در ص بعد)

همان روز وقوع شهادت جانگداز هنگام غروب آفتاب بحکم امیرنظام اجساد مطهره مشبك شده آن دو مظلوم را كه بر زمین افكنده شده بود از میدان سر بازخانه بكنار خندق كشیده و عده ئی سر باز برای محافظت گماشتند • صبح روز

بقیه از صفحه قبل : ۱۲۴۴ هنگامی كه خسرو میرزا فرزند فتحعلیشاه برای عذر خواهی از قتل گریایدف عازم روسیه شد اونیز از همراهان بود و مرتبه ئی دیگر باتفاق محمد خان زنگنه امیرنظام در ردیف همراهان ناصرالدین میرزا ولیعهد بسود كه بملاقات امپراطور روسیه میرفت • و در مراجعت لقب وزیر نظام یافت و در موقعیكه بین ایران و عثمانی اختلافاتی حاصل شده بود بنمایندهی دولت ایران با عده ئی از ارزته السروم عزیمت نموده خود و همراهانش در چاراشكالات و هجوم عامه مردم آن حدود گشتند • كه نزدیک بود او و همراهان را بقتل برسانند • پس از چهار سال با وساطت دولت خارجه ماموریت او به عهدنامه ایران و عثمانی منتهی گردیده مراجعت نمود و بهمان شغل وزیرنظام باقی بود تا محمد شاه در سال ۱۲۶۴ فوت نمود و ناصرالدین میرزا ولیعهد در سن هفده سالگی بهمراهی میرزاتقی خان بهایتخت عزیمت نموده در بین راه او را بلقب امیرنظام ملقب نمود و در ورود بهایتخت و جلوس بر تخت سلطنت او را بلقب امیركبير و اتابك اعظم مفتخر داشت و جمیع امور كشوری و لشكری كشور را بید قدرت او تفویض نمود و بواسطه ازدواج با ملك زاده خانم ملقب به عزت الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه تقرب او بدستگاه سلطنت بیشتر شده و قدرت و تسلط او در امور مملکتی افزوده شد و در حین رتق و فتق امور كشور كه بانهایت شدت و سختی عمل مینمود نهضت مومنین با مرجدید را كه صرفاً مسئله روحانی و دینی بود مورد تعقیب قرار داده فرمان قتل و اعدام آنها را (بقیه در صفحه بعد)

بعد قونسول روس در تبریز با تفاق نقاش قونسولخانه بکنار خندق رفته تصویر آن دو جسد را بهمان شکل و وضعی که بر روی زمین مطروح بود ترسیم نموده با خود بردند .

درباره این تصویر حاج علی عسگر برای جناب نهبیل زرنندی چنین حکایت کرده است :

(یکی از اعضاء قونسولخانه که با من رابطه دوستی داشت در همان روز که آن تصویر کشیده شده بود بمن نشان داد چون در آن دقت کردم چهره مبارک و لبها محفوظ مانده

بقیه از صفحه قبل : از هر سو صادر نمود و عاقبت به قتل مظلوم آفاق حضرت اعلی فرمان داد . ولی پس از چهار سال حکومت و فرمانروائی مطلق که هیچ شخص و مقامی را در برابر خود صاحب رأی و عقیده نمی دانست ناصرالدین شاه از او بدگمان شده در سال ۱۲۶۷ پس از مراجعت از سفر اصفهان او را از جمیع مشاغل و مناصب معزول و بکاشان تبعید نمود و چیزی نگذشت که آثار قهر و غضب الهی ظاهر گشته او را از اوج عزت و قدرت بخاک ذلت و مسکنت انداخت و حاجی علی خان حاجب الدوله با فرمان شاهی مأمور قتل و اعدام او گشته و او را در حمام فین کاشان یافته بدون آنکه فرصت دیدار عیال و بستگانش را بدهد رگ حیاتش را قطع نموده او را بقتل رسانید و از قرار مذکور در آخرین لحظات و دقائقی که خون از رگهای پاره شده دستش فوران مینمود بزبان آورده است که من خیانتی به مملکت نکرده ام ولی در تبریز او را قتل رسانیدند . جسد او را اندک ریخت مشیت کاشان بخاک سپردند امانت گذاشتند و بعد از چند ماه عزت الدوله عیال او نعش را بکربلا برده بخاک سپردند .

و هنوز اثر تبسم لطیفی بر آن نمودار بود ولی بدن شرحه شرحه شده و سر و بازوی میرزا محمد علی زنوزی واضح و مشهود نمایان بود و مانند آن بود که محبوب خود را در آغوش گرفته و خود را سپر بالای آنحضرت ساخته است . از شدت تاثر قلبی که مشاهده آن تصویر در من ایجاد نمود تا سه روز در را بر روی خود بسته و از خورد و خواب باز مانده و مستغرق در بحر تفکر و حزن بودم که چگونه حیات مملو از متاعب و مصائب آنحضرت منجر به شهادت مظلومانه گردید .

حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به سلمان درباره مقام شهادت حضرت اعلیٰ میفرماید :

" وَاِذَا كُنَّ مَقَامُكَ مَقَامَ الْهَيْ مَنحَصِرٍ
 باین عالم بود هرگز ظهور قبل خود را بدست اعدا نمیگذاشت
 و جان فدائی نمود . قسم بافتاب فجر امر که اگر ناس بر شحی
 از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی
 را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سبیل این
 ظهور عزیزی دهد "

و همچنین درباره جناب میرزا محمد علی زنوزی در لوح مبارک خطاب
 به قاسم میفرماید :

« إِنَّا نَذْكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مُحَمَّدًا قَبْلَ عَلِيٍّ الَّذِي أَمْتَرَجَ لِحْمِهِ يُلْحِمُهُ
 وَرَمَهُ يَدَمِهِ وَجَسَدُهُ بِجَسَدِهِ وَعَظْمُهُ بِعَظْمِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ
 يَشْهَدُ الْقَلَمُ الْأَعْلَى بِأَنَّهُ فَازٍ بِمَا لَا فَازِيَهُ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَوَرَدَ عَلَيْهِ

مَا لَأَسَمِعَتْ شِبْهَهُ الْأَازَانَ عَلَيْهِ بَهَائِي وَبِهَاءُ مَلَكُوتِي وَجَبْرُوتِي
وَأَهْلِي مَدَائِنِ الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ» (۱)

ع ۴ - واقعه زلزله شیراز بعد از دو سال از فاجعه کمری

بفاصله دو سال و چند ماه از حادثه جانگداز شهادت
مظلومانه آنحضرت زلزله شدیدی در شب چهارشنبه
بیست و پنجم ماه رجب از سال ۱۲۶۹ در شهر شیراز واقع
گردید که قسمت عمده بناهای شهر منهدم و ویران شده
زیاده از دوازده هزار نفر تلف گردیدند و اضطراب شدیدی
از امراض و وبا و قحط و غلا و گرسنگی و ابتلا تمام مردم را فرا
گرفت که مثل و مانند نداشت و این واقعه بطوریکه در صفحه
۲۵۵ ترجمه کتاب قرن بدیع جلد اول مذکور است در کتاب
مکاشفات یوحنا نیز پیش بینی شده است.

در کتاب فارسنامه حاج میرزا حسن فسائی واقعه هولناک
مزبور را در ضمن حوادث سال ۱۲۶۹ چنین ذکر کرده است :
((و در شب بیست و پنجم ماه رجب این سال (۱۲۶۹) ۱۵
پانزدهم اردیبهشت جلالی که آفتاب در سیزدهم درجه
و چهل و شش دقیقه ثور بود نزدیک بیک ساعت پیش از طلوع
صبح صادق در شهر شیراز زلزله شدید بیامد و چندین
صد خانه را ویران و چندین هزار را شکسته نمود و چندین
هزار نفر در زبر عمارات خرابه ماندند و بمردند بیشتر
مساجد و مدارس خراب گشت و عموماً محتاج به تعمیر گردید))

در کتاب منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۲۵ از وقایع

سال ۱۲۶۹ مینویسد :

((شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب در شیراز زلزله سختی شده و خرابی زیاد رسائیده و تقریباً زیاده ازدوازه مزار نفر تلف شدند))

زلزله مزبور بقدری سخت و مهیب بوده که در هنگام حرکت و جنبش زمین مانند اینکه از مشرق بمغرب و بالعکس زمین در رفت و آمد است و مثل گهواره بشدت می جنبیده تمام بناهای مهم یا خراب و یا شکست شدید یافت و گنبد بعضی از مساجد و اما مزاده ها بجای دورتری پرتاب شده تنها بنائی که در برابر این قهر و غضب الهی محفوظ ماند ابنیه وکیل است . با اینحال در بعضی از قسمتهای آن شکاف عمیقی ایجاد گشت و یکی از برجهای چهارگانه اَرک وکیلی با همه استحکام که دارد متعایل بخارج گشته و بهمان حال باقی است . اجساد تلف شدگان بقدری زیاد بوده که از عهد کفن و دفن آنها بر نمی آمدند . باینجهت هوای شهر متعفن و امراض گوناگون مزید گشته عده دیگر راکه جان از مهلکه بدر بردند تلف نمود بسیاری از شعرا آن حادثه را برشته نظم کشیدند از آنجمله آقای داوری سومین فرزند وصال شیرازی که در این حادثه در منزل شخصی خود بوده و جزئیات واقعه را بچشم خود دیده است بصورت قصیده ثی تمام آن وقایع هولناک را برشته نظم در آورده است که بعد از مقدمه میگوید :

قربب آنکه برآید زبانه خورشید

بگاه آنکه بمیرد فتیله اختر

چنان بلرزه درآمد زمین که گفتی خاک

بشد زمركز خود سوی مرکزی دیگر

نعوذ بالله خارا شكاف زلزله ئی

خارادر

مهیّب و نعره زن و خانه کوب

هزار کوه بیکبارگفتی از سر جای

بلندگشت و بیفتاد بر سر کشور

بایستادم و دیدم که شد زهرجانب

زیر

زمین چو کشتی طوفان رسیده زیر

بیک دولرزه بهم در شکست شهر چنا^ن

که آهگینه خالی زیتک آهنگر

ز پیچ و تاب زمین گرد یکدیگر پیچید

چنارهای قوی همچو شاخ نیلوفر

چه خانه ها که در اوصد نفرزون و یکی

برون نرفت که آرد ز اهل خانه خبر

مگر نعیم و جحیم دگر پدید آرد

خدا بکبفر پاداش مؤمن و کافر

وگر نه این همه کز خلق مُرد پندارم

که نی دگر جنان جای ماندونی بسقر

۴۷ - انتقال اجساد مطهره

خبر واقعه جانگداز شهادت حضرت اعلیٰ بطهران رسید و میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله که در آن موقع مقام معاونت میرزا تقی خان امیرکبیر را داشت و چنانکه قبلاً اشاره شد در موقعیکه امیر تصمیم بر قتل آنحضرت گرفت با رأی او مخالفت نموده و او را از این عمل بر حذر داشت • اولین کسی بود که از حادثه شهادت کبری مطلع گردید و این خبر غم انگیز را فوراً بحضور حضرت بهاء الله معروض داشت و از راه تملق آمیخته بخیرخواهی اظهار داشت چنان بنظر میرسد که آتش فتنه و نزول مصائب خاموش شده است و برای شما از جانب دولت سختگیری نخواهد بود • آنحضرت با و فرمودند چنین نیست بلکه بالعکس آن آتش زبانه خواهد کشید و واقعه مذکور سبب بروز حوادث و واقعات بزرگتر و عظیم تری در آتیه خواهد شد که امر جدید را در دنیا انتشار داده و این خبر بسمع جهانیان خواهد رسید •

و همچنین موقعیکه امیرکبیر فرمان قتل آنحضرت را صادر نمود قبل از آنکه فرمان مزبور به تبریز برسد سلیمانخان تبریزی فرزند یحیی خان که از رجال دولت و از مؤمنین جانفشان آنحضرت بود بقصد امیرکبیر مطلع گشته و از طهران با عده شی از با بیان بقصد نصرت و استخلاص آنحضرت عازم آذربایجان گردید تا بهر وسیله شی که ممکن باشد ولو آنکه جانش در خطر

افتد خود را بجمع مستحفظین زده و آنحضرت از دست آنها مستخلص سازد ولی ورودش به تبریز مصادف با روز دوم شهادت آنحضرت بود و در محله باغ میشه منزل حاجی میرزا مهدی کلانتر که مردی درویش مشرب و با او سابقه دوستی داشت ورود نمود و چون از حادثه شهادت کبری مطلع گشت از آتش حسرت و اندوه برافروخت و اشگ تأثر فرو ریخت و مصمم گردید که فی الحین بکنار خندق رفته اجساد مَطَهَّرَه را اگر چه جانش در خطر افتد از آن محل بدر برد . ولی کلانتر مانع شده و او را بصبر و شکیبائی نصیحت نمود و حاج اللہیار نام را که از پهلوانان بیباک و سردسته جوانمردان بلد بود مأمور نمود که با سلیمانخان و چند نفر از بابیان شبانه بکنار خندق رفته اجساد را در برند . (۱)

لذا در شب دوم از شهادت که اجساد مطهره برهنه در کنار خندق افتاده بودند وعده ثی سرباز بر آنها پاسبانی مینمود حاجی اللہیار خان با چند نفر از اعوانش مسلح و سلیمانخان و حاجی محمد تقی میلانی و حسین میلانی بکنار خندق رفته بنحوی

(۱) حاج سلیمانخان و حسین میلانی در حادثه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ در طهران بشهادت رسیدند و حاجی اللہیار خان نیز در سال ۱۲۸۴ در زمان حکومت طهما سب میرزا مویس الدوله در تبریز محض ورود برای اظهار قدرت و حسن سیاست و ترسانیدن اهالی عده ثی سرباز و سوار فرستاده اطراف خانه او را احاطه نموده بدون آنکه تقصیری کرده باشد او را بقتل رسانید و جسد او را ریسمان بهایش بسته با طبل و شیپور در بازار کوچه ها گردانیدند . (تاریخ حاجی معین السلطنه)

که قراولان که بمحافظت آن دوجسد گماشته بودند از ترس جان خود جرئت جلوگیری و تعرض ننموده خود را کنار کشیدند آن دوجسد آمیخته بیکدیگر رادربا پیچیده آوردند و بکارخانه حربیافی حسین میلانی که عاقبت در قضیه رمی شاه در طهران شهید شد منتقل نمودند و دو روز بعد بهارچه حربی پیچیده در صندوقی چوبی گذاشته بمحل امنی انتقال دادند .

حاجی سلیمانخان تفصیل را بحضور مبارک حضرت بهاءالله که آنوقت در طهران تشریف داشتند معروض داشت و آنحضرت بجناب میرزا موسی کلیم دستور فرمودند یکنفر شخص با کفایت و امین و مورد اعتماد را بفرستند که آن امانت را بطهران انتقال دهند زیرا آنحضرت در هنگام عبور از طهران و عزیمت بسمت آذربایجان بعزت کمال تعلق به طهران زیارتنامه ثی جهت حضرت عبد العظیم مرقوم فرموده و میرزا سلیمان نقلی خطیب الرحمن و چند نفر دیگر از احبا را مامور فرمودند که آنروز در ضریح آن مکان قرائت نمایند در آن زیارتنامه آرزوی خود را چنین بیان میفرمایند :

« نَالِيكَ اَشْكُو اَمِنْ حَالِ بِنِي وَبَيْنِ زِيَارَتِكَ وَالْوُرُودِ عَلٰى سَبَاطِ عَزَّتِكَ فَوَالَّذِي رُوْحِي بِيَدَيْهِ لَوْ مَلَكَنِي اللّٰهُ مَا عَلِي الْاَرْضِ كُلِّهَا لَرَضِيْتُ بِاَنْ اَعْطِي وَادْخُلُ حَرَمَكَ لِاِنَّهُ قِطْعَةٌ مِنْ رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ وَيَجْرِي فِي حُكْمِهَا حُكْمُ وَادِي الْمَقْدِسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ فِي نَظَرِ

بالبيان الى حكم البيان ولكن الله شاهدٌ علىّ بائني على منتهى
 جهدي رغبتُ فيك وما استطعتُ»

صندوق محتوی اجساد مطهره آماده برای ارسال به پایتخت
 گردید و حسن آقا تفرشی که در این موقع مقام نیابت ریاست گمرک
 آذربایجان را داشت و از مومنین مخلصین امر بود تقبل نمود که
 حامل صندوق گشته و بطهران بیاورد و او این خدمت را با تمام
 مشکلاتی که داشت بخوبی انجام داد (۱) و موقعی بطهران
 رسید که حضرت بهاء الله بر حسب اشاره میرزا تقی خان امیر کبیر
 بعنایت تشریف برده بودند (شعبان ۱۲۶۷ تا ماه رجب ۱۲۶۸)

لذا جناب میرزا موسی کلیم با اتفاق میرزا عبدالکریم قزوینی
 مشهور بمیرزا احمد کاتب بر حسب دستور آنحضرت صندوق را از
 حامل آن تحویل گرفته و در بقعه امامزاده حسن در پناه محلی

(۱) در تاریخ حاجی معین السلطنه مذکور است: "پس از تهیه
 صندوق آن دو جسد مبارک را در صندوق نهادند بر حسب
 امر آنحضرت حسن آقا تفرشی که یکی از مومنین خاص و مخلص
 حضرت رب شهید بود و در گمرک آذربایجان سمت نیابت رئیس
 داشت و شخص نافذ القول بود و در شادند دستگیری از مومنین
 میکرد و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در کتاب بهجه الصدور
 اسمی از وی برده است حامل صندوق مبارک گردیده بود در
 طهران تسلیم حضرت مَنْ يُظَاهِرُهُ اللهُ یعنی حضرت بهاء الله
 نموده مراجعت کرد"

مخفی از انظار پنهان نمودند بطوریکه جز آن دو نفر احدی اطلاع نیافت و پس از چند روز منزل حاجی سلیمانخان واقع در محله سرچشمه منتقل نموده و از آنجا با مازاده معصوم بردند و در محلی از زاویه شمالی آنجا گذاشته جلوی آنرا تیغه نمودند و تا سال ۱۲۸۴ آن امانت الهی در آن مکان مخفی بود .

در آنوقت حضرت بهاء الله در آدرنه تشریف داشتند بر حسب امر مبارک جناب میرزا موسی کلیم میرزا آقا کاشانی ملقب به منیب راکه از مبلغین مشهور و در حضور مبارک بسر میبرد از محل اختفای عرش مبارک مطلع نموده و تعلیمات لازمه را باو داده و روانه ایران نمودند که صندوق را به محل دیگر انتقال دهد لیکن ایشان محل اختفای صندوق را نیافت لذا الوحسی خطاب بجناب ملا علی اکبر شه میرزادی ایادی امرالله و آقا جمال بروجردی نازل و امر فرمودند فوراً صندوق را از مازاده معصوم بمحل دیگر انتقال دهند .

آن دو نفر محل صندوق را یافته و بطرف حضرت عبدالعظیم صندوق را حمل نمودند ولی در آنجا محسوس امنی نیافتند لذا در نزدیکی چشمه علی به مسجد شاه الله برخوردند آنجا را مناسب دیده عرش مطهر را در کنار دیواری از مسجد گذاشته جلو آنرا تیغه نمودند و جهت استراحت بقریه نزدیکی آنجا موسوم به قوچ حصار رفتند . در هنگام مراجعت بظهران چون برای اطمینان خاطر به محل مزبور سرکشی نمودند دیوار را خراب و مکشوف مشاهده کردند . با حال اضطراب چون بدرون محل

کاوش نمودند صندوق محتوی اجساد مطهره را بجا دیدند
لذا صندوق را برداشته بشهر آوردند و بمنزل میرزا حسن
تفرشی وزیرکه یکی از مؤمنین و داماد حاجی میرزا سید علی تفرشی
ملقب به مجد الاشراف بود برده مستقر ساختند .

مدت پانزده ماه عرش مطهر در آن خانه بود و تدریجاً
احبابی برده و بقصد زیارت رفت و آمد مینمودند تا جناب
ملا علی اکبر مجبور شد شرح ماوقع را بحضور مبارک عرض و کسب
تکلیف نمود لذا آنحضرت حاج شاه محمد منشادی ملقب
بامین البیان را مأمور حفاظت آن امانت الهی فرمود . ایشان
بطهران آمد و صندوق را با اتفاق حاجی میرزا حسین — در
حاجی میرزا ابوالقاسم ناظر تحویل گرفته و در حرم امامزاده زید
زیر ضریح پنهان ساخت . تا آنکه در سال ۱۳۰۳ هجری
مطابق با سال ۱۸۸۵ میلادی از ساحت اقدس حضرت بهاء الله
بمیرزا اسد الله اصفهانی ماموریت داده شد که آن صندوق را
از امام زاده زید بمحل دیگری انتقال دهد لذا او پس از تمهید
مقدماتی آن صندوق را اول بخانه خود واقع در سزقبر آقا انتقال
داد و سپس بمنزل آقا حسینعلی نور اصفهانی و از آنجا چندی در
منزل جناب آقا محمد کریم عطار استقرار یافت . تا در سال ۱۳۱۶
هجری میرزا اسد الله از طرف حضرت عبدالبهاء ماموریت یافت
که بایران آمده و صندوق عرش مبارک را بحیفا حمل نماید .
و از طرف دیگر جناب آقا سید مهدی ساکن رنگسئون
هندوستان امر فرمودند که یک صندوق از سنگ مرمر و صندوق

دیگری از چوب صندل و آبنوس تهیه و صندوق مرمر را بقطعات
(یا بهاء الأبهی) و (یا علی الأعلی) خط نویسنده شهیر
بهائی مشگین قلم تزئین نموده بحیفا ارسال دارند •

و چون این دستور مبارک بایشان رسید فوراً باتفاق سلیل جلیل
خود آقا سید اسمعیل اقدام نموده و توفیق انجام این خدمت
بزرگ نصیب ایشان گردید و همین که خبر خاتمه صندوق بعرض
مبارک رسید در لوحی خطاب بایشان چنین میفرمایند رنگون
جناب آقا سید مهدی علیه بهاء الله •

ای ثابت بر پیمان محررات شمارسید و مؤده اتمام
صندوق سبب سرور شدید گشت الحمد لله باین خدمت عظمی
موفق گشتید و باین موهبت کبری مؤید این از فضل عظیم و
موهبت قدیم حضرت ربّ جلیل است که آنجناب و حضرت
سلیل سید اسمعیل باین خدمت مشرف گردیدند این خدمتی
است که ابد الابد مانند ستاره صبحگاهی میدرخشد • از فضل
جدالقدم چنین تاجی بر سر نهادید و چنین خلعتی در بر نمودید
در مردمی صد هزار شکرانه بجا آرید که مورد چنین الطاف
شدید و منظر چنین اعطاف هزاران قرن بگذرد و آثار ملوک
ارض محو و مندرس گردد ولیکن این اثر باقی و برقرار ماند
لهذا محفل مکملی از احبای الهی بیارائید و جمیع راجع
کنید و ترتیل آیات توحید نمائید و تلاوت مناجات کنید و بشکرانه
این موهبت حمد و ثنای جمال احدیت جمعاً بنمائید مهمانی
مکملی فرمائید تا یاران الهی در این سرور و شادمانی شریک

وسهيم شماگردند و عليك التحية والثناء ع ع

ودر لوح ديگر خطاب بايشان ميفرمايند :

رنگون جناب آقا سيد مهدي عليه بهاء الأبهى •

هو الأبهى — اي قائم بخدمت روضه مقدسه • اين خدمت

تاجي است که از آسمان برفرق تونهاده شد • اين خدمت

نوربست که در جبين تو چون صبح مابين روشن گشت اين خدمت

صيت کرامتي است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد اين

خدمت علمی است که برفراز آسمان بلند خواهد شد • اين خدمت

گوهر بست که در تاج ملوک ملکوت مي درخشد زيرا تاهوتي است

که در قرآن مي فرمايد آيةً مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ

اين سکينه جسد مُطَهَّر است • اين سکينه روح مجسم است

اين سکينه هيکل مُنَوَّر است • اين سکينه قميص نوراني جمال

أَطْهَرَ است طوبى لكَ طوبى لكَ • ع ع

ميرزا اسدالله اصفهاني چنانکه دستور مبارك حضرت

عبدالبهاء بود صندوق محتوي آن امانت الهی را باتفاق چند

نفر از احبا از راه قم ، اصفهان ، نجف آباد خوانسار ،

کرمانشاه ، بغداد ، دمشق ، با زحمات زياد که فقط

اراده مقتدره الهیه رفع هر مانع مينمود وارد بيروت نمود و بر

حسب دستور مبارك از آنجا بوسيله کشتی بحيفا حمل نمودند و

در تاريخ ۱۹ ماه رمضان از سال ۱۳۱۶ قمری مطابق با ۳۱

جانوري سال ۱۸۹۹ بارض اقدس وارد گردید و در حجره ثی از

حجرات بيت مسکونی حضرت عبدالبهاء مخفی و پنهان از انظار

گذاشته شد در این موقع درست مدت پنجاه سال قمری از شهادت آنحضرت گذشته بود مدت ده سال دیگر آن صندوق مبارک تحت مراقبت حضرت عبدالبهاء چندی در بیت مبارک و مدتی دیگر مستوراً عَنِ الْبَصَارِ در محلی از جبل کرمل محفوظ ماند تا مقام مقدسی که جهت استقرار عرش مبارک حسب الامر حضرت بهاء الله آماده گردیده بود خاتمه یافت .

۴۸- مقام مقدس اعلی و استقرار عرش مبارک

در اواخر ایام حیات مبارک حضرت بهاء الله یعنی در سال ۱۸۹۰ میلادی چهار بار مدینه حیفای بانوار جمال حضرت بهاء الله جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْلَى منور گردید و نوبت اخیر مدت سه ماه اقامت مبارک در آن شهر بطول انجامید و خیمه مبارک بانهایت حشمت و جلال بر صفح جبل کرمل در جواریام ایلیا و دیر حضرات آلمانیها (۱) برافراشته شد و در همین ایام

(۱) مقام ایلیا غاری است در کوه کرمل و محل عبادت ایلیای نبی بوده است و حکایت مباحله او با انبیای بعل کسه به بت پرستی گرائیده بودند در زمان سلطنت احاب در باب ۴۸ کتاب اول پادشاهان مندرج است . و دیر آلمانیها عبارت از بنائی است که آلمانیها از اهل اشتوتگارت از سنه ۱۸۵۰ بعد بارض اقدس رو آوردند ساخته اند و بناهایی دیگر بوجود آورده و در آنجا ساکن و در انتظار نزول رب الجنود بودند و در بالای منازل خود نوشته بودند بازگشت رب نزدیک است .

لوح مبارك كرمل كه كاشف اسرار الهيه وبشارت دهنده
تاسيسات جليله روحاني واداري امر مبارك است از قلم آنحضرت
نازل كرديد * (۲)

در اين هنگام قطعه ئي از اراضي كه واقع در قلب جهل
كرمل بود مورد توجه آنحضرت قرار گرفته و از موقعيت آن خيلى
تعريف و توصيف فرمودند و خريد آن محوطه راجهت استقرار
عرش مبارك حضرت اعلى به حضرت غصن اعظم وصيت فرمودند *

لذا پس از واقعه صعود حضرت بهاء الله جل اسمه
الأعلى^۱ در سال ۱۸۹۲ ميلادى و جلوس غصن اعظم ابهى
حضرت عبدالبهاء بر كرسى عهد و پيمان الهى اولين امرى كه
انجامش را وجهه همت خويش ساختند خريد زمين مزبور و انتقال
عرش مبارك و ساختمان مقام مقدس اعلى بود *

لذا آنحضرت ابتدا قطعه زمين مورد نظر و توجه مبارك
را در قلب كوه كرمل با زحمات زياد كه هردم مشكلاتى از طرف
ناقضين و منتسبين فراهم ميگرديد از صاحب طمّاعش الياس مدوّر
داماد جبران سعد با قيمت معتدلى خريدارى و

(۱) در لوح مبارك كرمل مركز روحاني اهل بها بنام مدينة الله
و كعبة الله بشارت داده شده كه مقصود مقام مبارك اعلى در
حيفا و روضه مبارك در عكا است و مركز ادارى بنام سفينة الله
بشارت داده شده كه مقصود بيت العدل اعظم الهى است
و همه اين نبوات اكنون تحقق يافته است *

شروع به بنا و ساختمان فرمودند و اولین سنگ بنا بدست مبارك در سال ۱۸۹۹ نصب گردید . و نقشه بنا آن بود که نه اطاق در جوار یکدیگر ساخته شود . ولی شش اطاق آن بیشتر در ایام مبارك حضرت عبدالبهاء اتمام نیافت و سه اطاق دیگر پس از صعود آنحضرت بتصدی جناب متصاعدالی ^{لله} حاجی محمود قصابچی و تصویب حضرت ولی امرالله ارواحنا لرمسه الا طهر فدا انجام پذیرفت و برای محفظه آثار امری اختصاص داده شد در آن ایام الواحی از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء عز نزول یافته که حاکی از اهمیت شایان این اقدام خطیر و تاثیر آن در عالم آفاق و انفس میباشد .

از جمله این لوح مبارك خطاب به آقا میرزا عبدالحسین

افغان شرف صد و ربافته است :

" بشارتی بتو دهم که چشمت روشن گردد و جانت گلشن شود و آن اینست که جمال مبارك بکرات و مرات در حیفا محلی را که در جهل کرمسل در نهایت لطافت و صفا بود امر با حباب فرمودند که بگیرند و اظهار مسرت از آن محل میفرمودند که در نهایت نضارت و صفاست و بهترین مواقع اینجهاست و اطراف است و فی ^{لحقیقه} بنظر نمی آید که در سایر جهات عالم نیز نظیرش باشد .

باری چهارسنه پیش محض مقام مبارك حضرت اعلی روحی و حقیقتی و ذاتی و کینونتی لترتبه الفداء خریده شد و حاضرگشت و بعد سفارش برنگون مرقوم شد که يك صندوق مرمر منبت در نهایت ظرافت يك پارچه و يك صندوق از بهترین خشب

هندوستان مهیا نمایند و بفرستند • در ششماه قبل آن صندوق
 بعشقت و تفصیلی زیاد وارد حیفاگشت ولی هیچ نفسی ^{نست} نمیداد
 که این صندوق بجهت چه مقام است و همچو گمان مینمودند
 که بجهت روضه مبارکه است • باری جناب آقا میرزا اسدالله
 را مخصوص از اینها با چند نفر ارسال نمودیم رفتند در کمال احتیاط
 و احترام و احتشام بدون آنکه نفسی جز آقا میرزا اسدالله بداند
 حتی همراهان گمان نوشتجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر
 و هیکل مقدس روحی و ذاتی لترتبه الفدا با کمال خضوع و خشوع
 با تخت روان وارد ارض شام نمودند و با واپور وارد ارض مقدس
 نمودند دیگر معلوم است که چه روحانیت و سروری رخ داد •
 حال در جهل کرمبل محلی که از پیش گرفته شده و مهیا شده
 و جمال قدم روحی لا حباه الفدا همیشه توصیف آنرا فرموده بودند
 و امر گرفتن آن نموده بودند و در جمیع کتب انبیاء تعریف آن واقع
 و بشارات واضح مشغول به بنیان مقدس هستیم تا اراده الهیه
 چه تعلق گیرد • لهذا شما باید بخاک کشی و سنگ کشی در آن
 مقام مشرف شوید و بزودی بهر قسم باشد حاضر گردید و باین
 شرافت کبری موفق شوید *هَذَا خَيْرُكَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ* "
 مشکلات و موانعی که در راه ساختمان مقام اعلی جهت
 حضرت عبدالبهاء از طرف دشمنان امر و مخصوصاً ناقضین فراهم
 گردید خارج از احصا و شماره است • زیرا ناقضین عــــ
 و منتسبین حقوق بادشمنان خارجی همدست شده بنای مزبور
 را در انظار اولیای دولتی و دربار سلطان عبدالحمید يك قلعه

جنگی معرفی نموده و چنین وانمود کرده بودند که آنحضرت در صد د قیام و اقدام بر علیه دولت میباشند و آنقدر در القاء شبهات پافشاری نمودند تا موضوع اهمیت یافته در د نوبت هیئتهائی برای تفتیش بحیفا اعزام گردید و آنها در هر مرتبه با ناقضین همد استان گردیده و او را ق مملوا ز تهمت و افترا تهیه و با سلامبول مراجعت نمودند و همه انتظار داشتند که در نتیجه گزارش آنها فرمان اعدام یا تبعید حضرت عبدالبهاء به فیزان یا نقطه دیگری صادر گردد ولی هنوز کشتی آنها در وسط دریا بود که بفرموده آنحضرت توپ خدا صدا کرد .

توضیح این مطلب آنکه سلطان عبدالحمید موقعیکه روز جمعه از مسجد خارج میشد مورد سوء قصد آزاد ی خواهان واقع گردید و بمهی در نزدیکی او منفجر شد و جمعی از همراهان او مقتول و مجروح شدند و خود او بطوری دچار بیم و هراس گشت که دیگر موضوع عکا و آنحضرت را فراموش نمود و این واقعه عاقبت منجر بشورش و انقلاب داخلی گردیده و در ماه آوریل از سال ۱۹۰۹ میلادی عبدالحمید از سلطنت خلع گردیده و در بندر سالونیک محبوس گشت .

با وجود تمام این مشکلات و آلام متزاید ه شش اطاق از مقام مقدس اعلی باراده مبارک حضرت عبدالبهاء ساخته و پرداخته شد و جسد مطهر حضرت اعلی در صندوق مرمر دست مبارک قرار داده شد و در روز عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق با ۲۱ مارچ از سال ۱۹۰۹ میلادی با حضور جمعی

از احبای شرق و غرب و مجاورین در مقام ابدی خود استقرار یافت •
و کیفیت استقرار عرش مبارک نقل از مکتوب جناب میرزا منیر زین
بقرار ذیل است :

((صبح یکشنبه حضرت عبدالبهاء باعائله مبارکه وعده ٹی از
احبا از عکابجانب حیفا عزیمت فرمودند در امتداد ساحل
در نیمه راه بین عکا و حیفا در این ایام بنای کوچکی موجود است
که از طرف حکومت برای مراقبت راه اختصاص یافته هیکل مبارک
در همین نقطه وسط صحرا توقف کرده و مختصر خوراکی صرف
فرمودند و پس از یک ساعت ونیم بحیفا وارد شدیم • چند نفر از
احبا میدانستند که از نه سال قبل عرش اطهر حضرت ربّ علی
جل ذکره الأعلیٰ در نقطه ٹی که حظیره القدس کوه کرمـل
واقع شده مخفی و محفوظ است یک هفته پیش از عید نوروز
هیکل مبارک دو نفر از احبا را بحیفا فرستادند تا لوازم جشن
عید را فراهم نمایند • نه سال قبل یکی از احبای رنگون صندوق
بزرگی از مرمر بحیفا فرستاد که در اطراف آن اسم اعظم نگاشته
شده بود • آخر کار بواسطه هیکل مبارک مرکز عهد الهی در
جبل کرمـل استقرار یافت • چند هفته قبل بیست نفر از رجال
صندوق مزبور را بجبل کرمـل بردند و هیکل مبارک و سائل لازمه
راتهییه فرموده بودند و آن صندوق با آلات و وسائل موجوده که
قبلاً تهییه شده بود در قسمت تحتانی مقام مبارک قرار گرفت •
انجام این مهم منوط بتائیدات متتابعه ملکوت ابھی
بود هر چند بر حسب ظاهر بوسیله اشخاص صورت گرفت ولی

همه حیران بودند که چگونه اینکار سخت باین آسانی انجام یافت قسمت تحتانی ضریح مبارک بایک چراغ روشن شده بود هیکل مبارک مرکز میثاق منتظر بودند تا جمیع وسائل و مقدمات آماده گردید . آنگاه مولوی و تاج مبارک را از سر برداشتند و کفشهای مبارک را بیرون آوردند هر چه بخواهم وقایع جاریه را مجسم کنم نمیتوانم . ناچارم که واقعه را ساده بیان کنم . مولای محبوب باگیسوان مشگبوی مبارکش در اطراف سر مبارکش در حرکت و قلب جهانی را با آن موی پریشان پریشان ساخته بود رخسار هیکل مبارک بسیار روشن و نورانی و نهایت عظمت و شها^{مت} از طلعت مبارک آشکار بود با اینحالت هیکل مبارک وارد آرامگاه عرش اطهر شدند زانو زدند جسد مطهر حضرت باب را با دست مبارک خود در میان صندوق مرموق قرار دادند . آنگاه سر خود را بکنار صندوق تکیه داده گریستند . گریستند گریستند . همه احبا با هیکل مبارک گریستند . آن شب اهدا^ت خواب بچشم مولای محبوب ما نیامد))

باین ترتیب این عمل خطیرو تاریخی که از امور مهمه قرن اول بهائی بشمار میرود با تائیدات غیبیه الهیه و اراده قویه حضرت عبدالبهاء ارواحنا لترتبه الفداء انجام یافت و در اثر اینواقعه عظیم دو حادثه مهمه تاریخیه در شرق و غرب عالم بهائی رخ داد . در شرق همانطور که هنگام طلوع آن نیراعظم از افق فارس هیجده نفر از نفوس مقدسه آن هیکل مکرم را بجان استقبال نموده و در راه اعلا^ی امرش فدا گشتند

در این یوم عظیم یعنی نوروز سال ۱۳۲۷ نیز که عرش مطهر حضرت رب اعلیٰ بدست مبارک حضرت عبدالبهاء در آرامگاه ابدی خود استقرار یافت • هیجده نفر از احبای نیریز عرش مطهر را بدرقه نموده و در نیریز بدرجه شهادت رسیدند و فرموده حضرت عبدالبهاء قربانیان استقرار عرش مبارک میباشد و چون شجر امرالهی بخون مظهر این شهیدان فی سبیل الله آبیاری گردید ثمرات آن در غرب نمودار گشته و سبب ظهور واقعه تاریخی دیگر گردید و آن انتخاب نمایندگان و انعقاد اولین انجمن شور روحانی امریک و تعیین هیئت معبد بهائی برای خرید محل مناسب جهت ایجاد مشرق الاذکار مجلل امریک میباشد که پس از خاتمه امّ المعاهد غرب نامیده شد •

۴۹ - شمائل مبارک

یگانه اثر مهم تاریخی که در صفحه روزگار از صورت و چهره مبارک حضرت اعلیٰ باقیمانده تصویری است که در سن بیست و نه سالگی در هنگام توقف ده روزه در ارومیه و منزل شاهزاده ملک قاسم میزاحاکم آنجا بوسیله آقا بالا بیسک شیشوانی نقاشباشی شاهزاده حکمران بطرز سیاه قلم ترسیم شده است این تصویر اکنون در دارالانوار ارض اقدس محفوظ و

و مورد زیارت زائرین میباشد .

چگونگی ترسیم صورت مبارک و بدست آمدن آن و تقدیم بساحت اقدس از اینقرار است :

((آقا بالا بیک نقاشباشی از اهالی شیشوان که خود بشرف ایمان مشرف گردیده بود اوقاتیکه حضرت اعلی در منزل شاهزاده ملك قاسم میرزا در ارومیه تشریف داشتند با کسب اجازه از حضور آنحضرت موفق گردید که تصویری از چهره مبارک ترسیم نماید و در سه نوبت هر دفعه بدقت بچهره مبارک توجه کرده و در بیرون اطاق تصویر را بطور سیاه قلم تکمیل کرده است . و هر دفعه که داخل اطاق شده و بچهره مبارک نظر میدوخته آنحضرت عبا را بردوش انداخته و دستهارا از عبا بیرون آورده روی زانو میگذاشتند تا تصویر تکمیل گردیده است .

این تصویر بعد از فوت آقا بالا بیک نزد پسر ایشان میرزا محمود بوده است که او منشی و نویسنده امامقلی میرزا پسر شاهزاده ملك قاسم میرزا بوده است تا در سال ۱۲۹۹ هجری قمری حسب الامر حضرت بهاء الله حضرت غصن اعظم عبدالبهاء رسم مزبور را خواستار شدند لذا جناب میرزا علی محمد ورقاء شهید مجید رسم مزبور را از میرزا محمود گرفته و بواسطه جناب ملا علی اکبر ایادی امرالله که برای عزیمت ارض اقدس به تبریز وارد شده بودند تقدیم داشت . و بیک نسخه دیگر که از روی همان تصویر بوسیله آقا بالا بیک نقاشی شده بود جناب ورقا برای خود نگاه داشتند و از حضور مبارک کسب اجازه نمودند که از روی شمایل مبارک چند نسخه برای نه مشرق الاذکار

د نیاکه در آتیه ساخته میشود تهیه و آماده گردد و ضمناً سؤال نمودند که آیا تصویر تقدیم شده کاملاً شباهت دارد یا خیر .

بقرار مذکور جمال مبارک جل ثنائیه بمحض ملاحظه شمایل مبارک فرمودند کاملاً شباهت دارد و بعد شمائل مبارک را جناب میرزا سید حسن افغان کبیر برادر حرم مبارک حضرت اعلی نشان داده و فرمودند نظر شما چیست ؟ ایشان نیز تصدیق نمودند که شباهت کامل است . و در لوحی جناب ورقا فرمودند :

" واذن میدهیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آنجناب و یک دو نفر از اولیاء بنگارد "

در این مورد عین نامه جناب ورقا را که مشتمل بر قسمتی از لوح مبارک راجع بشمائل حضرت اعلی است درج مینماید .

واینکه ذکر جناب نقاش باشی علیه بهاء الله الابهی و اراده ایشانرا فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد .

* قوله تبارک و تعالی *

" لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر فی الحقیقه این عمل ایشان لا عدل له است و الی ابد الا با در کتاب الهی مخلد گشته و اذن میدهیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آنجناب و یک دو نفر از اولیاء بنگارد انه من عنایته الله و فیضه الاعظم و عطاءه الا کمل الا تم البهائم من لدنا علیه و علی ابنه و ضلعه و علی الذین شهدوا بهما شهد الله رب العرش العظیم .

معدود آن جایز اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلومست

یا محبوب قلبی و فوادی روحی **لَا تُرِكَ وَثَمْرُكَ وَعَمَلُكَ الْفِدَاءُ** انشاء الله
 قد رومقام این عمل عظیم و عنایت قویم را بد انبید و بشکر و حمد و ثنای الهی
 ناطق شوید هرگاه میل و اراده مبارک عالی قرار بگیرد بهمان تفصیلی
 که از قبل عرض شد الی عدد تسع باین معنی که آن یکی که بـفـوق
 ارسال شد و دیگری که در نزد فانی است هفت عدد دیگر هم بنگارید
 و از عدد معلوم هم تجاوز جایزه البته میزان سابق در نظر عالی
 است فانیهم بر عهد باقی و حاضر م یکی بارض ق یکی بارض ط یکی
 بارض خا یکی بارض با یکی بارض صاد یکی بارض ش یکی بارض ك
 ش و هرگاه میل و اراده مبارک نباشد آنهم بحمد الله فانی
 بموهبت خود رسیده و بحمد الله بجهت آن محبوب هم اطمینان
 حاصل شد و باذن و عنایت مطرز و مشرف شدید حضرت محبوبی
 آقا ملا حاجی آقا و سایر اولیای آن ارض را مکرم مترصد و
 منتظر جواب میباشم • فانی ورقا ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰۶
 چون در سال ۱۲۱۳ هجری قمری جناب ورقا و روح الله در زنجان
 دستگیر شدند تمام کتب و آثار نفیسه ایشان از جمله همان تصویر
 مبارک بدست علاءالدوله حاکم زنجان افتاد و نسخه ثی دیگر از شما
 مبارک را میرزا محمود به جناب میرزا علی اصغر فرزند جناب ملاحسین
 دخیل مراغه ثی داد و در این خانواده موجود بود تا در سال ۱۳۲۰
 هجری قمری جناب آقا سید اسد الله قمی آن تصویر را از والد میرزا
 حسین ابن ابن دخیل بدست آورده و در رخوی رجعه مخصوصی
 نهاد و توسط میرزا یوسف خان وحید کشفی ملقب به لسان حضور که
 عازم ارض اقدس بود بحضور مبارک تقدیم داشت • حضرت عبدالبهاء

در دلوح امنع خطاب بمشارالیهها وصول آن هدیه ثمینہ را
اعلام فرمودند :

مراغه — بوسیله جناب میرزا حسین ابن ابن دخیل امة الله
الموقنه ورقه مطمئنہ والدہ محترمہشان علیہا بہاء الله الابہی •
ہوالله — ای امة الله بشارت ہاد ترا کہ ہدیہ تود ر
تربت مقدسہ مقبول افتاد و در نزد عبدالہباء سبب ممنونیت
ہی منتهی شد بسیار از تورا ضی شدم کہ چنین ہدیہ
مقدسہ ٹی ارسال نمودی در اطاق مہارک گذاشتہ شد و
عبدالہباء مشاہدہ آن شمایل نورامینماید ورقہ موقنہ
امة الله صبیہ را تحیت و ثنا برسان و بگو مطمئن بفضل
حضرت یزدان باش • ع ع

مراغه بوسیله آقا حسین ابن ابن دخیل امة الله والدہ شان
علیہا بہاء الله •

ہوالله — ای ورقہ مطمئنہ ہدیہ کبری و تحفہ عظمی ہواسطہ
میرزا یوسفخان رسید چشم بمشاہدہ آن شمائل نوراً روشن گشت
و دست باستلام آن ہدیہ عظمی مشرف گردید ہوئیدم و ہوسیدم
و بردیدہ نہادم و فوراً مکتوبی در بیان سرور و حہوراز وصول آن
ہدیہ ممتازہ مقبولہ بشما مرقوم شد و ارسال گشت • معلوم
است کہ نرسیدہ این را ہدان کہ اگر جمیع مافی الأرض را با
جوہر لطائفش تقدیم مینمودی البتہ چنین مقبول نمی افتاد
این عبد از مقابلہ باین ہدیہ عاجز است لہذا مکافات این

عطیه را بر برب بریه تفویض کردم انشاء الله الطاف و عنایات حضرت رحمانیه تلافی خواهد فرمود و امیدوارم اجر موفور این عمل مبرور را در ملکوت ابهی مشاهده نمائی ورقه موقنه صبیبه محترمه راتحیت ذکبه برسان و بگو تو سلاله حضرت دخیلی آن بمرثیه سید الشهداء روحیفاء مشهور آفاق گشت و تونیز به محبت ظهور حسینی جمال ابهی معروف بین نساء گرد .
وعلیک التحیه و الثناء ع ع

پس از فوت آقا بالا بیک نقاشی جناب آقا حسین آقا فرزند جناب میرزا علی اصغر ابن دخیل بواسطه دوستی با میرزا علی اشرف نوه ایشان موفق میشوند که در بین اوراق باقیمانده یک تصویر دیگر سیاه قلم کامل و یک تصویر سیاه قلم ناقص از شمائل مبارک را پیدا نماید . سیاه قلمی که کامل بود ولی رنگ نشده بود بوسیله میرزا علی اشرف که از فن نقاشی بهره مند بود تکمیل شده و در خانواده جناب دخیل محفوظ ^{فتند} مانده بود و غالباً در ایام متبرکه احبا بزیارت آن توفیق می یافتند تا در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی بوسیله محفل روحانی تبریز بمحفل مقدس روحانی ملی ایران تقدیم گردید و آن محفل نیز برای ضبط در محفظه آثار ارض اقدس بحضور مبارک حضرت ولی امر الله تقدیم داشتند . عین مرقومه شماره ۲۴۵ محفل روحانی تبریز که ضمیمه است درج میگردد .

(۱) از بیانات شفاهی جناب میرزا ولی الله خان ورقاد رکنفرانس کامپالا و همچنین از مشروحه ثی که جناب دکتر دخیلی فرزند جناب آقا حسین آقا دخیلی مرقوم فرموده اند استفاده شده است

محفل روحانی تبریز

نمره ۲۴۵

یار روحانی آقا حسین دخیلی علیه بهاء الله

يك قطعه شمایل مبارك حضرت نقطه اولی
روح الوجود لمظلوميته الفدا توسط آقا زین العابدین
بالا زاده باین محفل واصل که شمایل مزبور را بمحفل
مقدس روحانی ملی رسانیده و رسید آنرا آورده و پس
از تسلیم همین نوشته دریافت گرد د •

منشی محفل — احد برادران

حضرت آقای دخیلی

از محفل مقدس روحانی

از محفل مقدس روحانی امر فرموده اند شمایل
مبارک حضرت اعلی را از حضرت عالی بگیرم گویا از
محفل مقدس ملی بهائیان ایران خواسته اند •
خواهشمندم توی کاغذ پیچیده مرحمت کنید پریچهر
بیاورد • زین العابدین بالا زاده

۵۰- صورت و سیرت آنحضرت

از تعمق در تصویر نادرالنظیر مبارک حضرت اعلیٰ بخوبی واضح میشود که جمال یوسفی و کمال الهی از آن چهره همایون مانند آفتاب خیره کننده ابصار است چه که صورت و چهره مبارک جمیل و دارای جبینی گشاده و ابروان پیوسته و مقوس و چشمانی سیه فام و درشت • و خال در طرف گونیه راست (۱) و بینی نازک و قلمی که قسمت بالای آن دارای برجسته گی که اَقْنَى الْأَنْفِ در آثار و اخبار وارده از آنجمال الهی توصیف گردیده است (۲) رنگ چهره و بدن سفید مایل به گندمگون و قامتی رسا نه بلند و نه کوتاه و ترکیب اعضا کامل بدون هیچگونه نقص بوده اند لباس مبارک ارحالک از

(۱) در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ۱۷۰ مذکور است حَرَّتْ اَزْ عَلٰی اِبْنِ اَبِيْطَالِبٍ نَقْلَ نَعْمُوْدَهْ كَهْ : " اَنَهْ قَالِ الْمَهْدِيْ اَقْبَلْ جَحْدَ بَحْدَهْ خَالِ يَكُوْنُ مَهْدَاثُهْ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ " يَعْنِيْ قَائِمٌ مَوْعُوْدٌ مَخْمُوْر الْعِيْنَ وَمَجْعُوْدٌ اَرَايْ خَالِيْ دَرْ كُوْنَهْ اَشْ وَمَحَلُّ ظُهُوْرٍ اَوْ اَزْ جَانِبِ مَشْرِقِ زَمِيْنٍ اَسْتْ •

(۲) در کتاب اليواقیت والجواهر در مبحث شصت و پنجم از جزء ثانی صفحه ۱۴۳ درباره اوصاف مهدی میفرماید : " عَوَاجِلِي الْجَبِيْهَهْ اَقْنَى الْأَنْفِ ... " يَعْنِيْ اَنْحَضْرَتْ كُشَادَهْ رُوِيْ وَ قَسْمَتِ اَعْلَايِ بِيْنِيْ اَشْ اَنْدَكِيْ مَرْتَفَعٌ اَسْتْ وَ جَنَابٌ اَبْوَالْفَضَائِلِ دَرْ كِتَابِ فَرَائِدِ بَعْدَ اَزْ نَقْلِ اَيْنِ رَوَايَتِ مِيْنُوْبِيْسَدِ (اَوَايْنِ عِلَامَتِ رَا اَصْحَابِ عِلْمِ تَيَافِهْ وَ حَكْمَا عِلَامَتِ وَ فَوْرِ عَقْلِ وَ فَرَا سْتِ دَا نَسْتَهْ اَنْدِ)

پارچه های لطیف بافت ایران وعبای مشگی با حاشیه ثی زربفت چنانکه در عربستان هنوز هم معمول است بردوش و روی لباس داشته و عمامه سبز رنگ بعلامت سیادت هاشمی بر سرو شال نیز بهمین نحو از شالهای سبز رنگ کشمیری معروف به خلیل خانی برکمرداشتند • در هنگام جلوس چنانچه در تصویر سرب مبارک نمودار است همیشه بر دو زانوی ادب نشسته و دستها را از آستین عبا تا حد انگشتان بیرون آورده و بروی زانومینها ^{دند} و غالباً تسبیح در دست مبارک بوده و در حال مشی و خرام عصای ظریفی در دست مبارک بوده است که اکنون تمام آنها از اشیاء خاصه آنحضرت در دارالآثار ارض اقدس و همچنین در بیت مبارک شیراز محفوظ مانده است •

در نظافت و لطافت بدن و لباس نهایت دقت و مواظبت را منظور داشته و غالباً گلاب و عطر استعمال میفرمودند و از هر چه که رایحه کریحه از آن بمشام برسد احتراز میفرمودند و همیشه در حال وضو بوده اند حتی در ایام سخت زمستان در ماکو با آب یخ بسته وضو میساخته اند •

در اکل و شرب بسیار اندک غذا میل میفرمودند و در طبعی طریق که از اصفهان تا تبریز بصحابت محمد بیک چا پارچی عزیمت فرمودند هیچگاه حاضر نشدند که مأمورین از مردم چیزی بجزر و عنف برای غذا و مصارف سفر بگیرند و حتی برای سواری آنحضرت اگر مالی را بزور و تعدی از مردم میگرفتند سوار نشده و پیاده روی و تحمل مشقت آنرا ترجیح میدادند •

هرگز بد خانیات مانند قلیان که در آن ایام خیلی رایج
و معمول بود لب نیالوده و نهی فرمودند و استعمال چای را
بانهایت نظافت و پاکیزگی تاکید و سفارش فرموده و خود نیز
صرف میفرمودند •

از ابتدای طفولیت به عصمت و طهارت نفس و تقوی
و پرهیزکاری ممتاز و مشار بالبنان بوده و حتی از استعمال مکروها
نیز اجتناب میورزیدند •

روحانیت صرفه و آداب و وقار و سکینه و عظمت و جلال
آن مظهر ذوالجلال از همان سنین طفولیت جاذب و جالب
قلوب و انظار گشته و تدریجاً مراحل کمال پیموده و آثارش در
حلاوت بیان و اعتدال در گفتار و کردار ظاهر و بارز گردیده
بود بنحویکه هر بیننده و شنونده پاک ضمیری را بخود
جذب و جذب مینمود • و چنانکه قبلاً نیز ذکر شد یکی از نفوسیکه
آنحضرت را در حبس تبریز ملاقات نمود دکتر کورمیک طبیب
انگلیسی با اتفاق دو نفر طبیب ایرانی بوده و او آنحضرت را چنین
توصیف کرده است :

((دارای چهره گشاده و زیبا و محبوب و جسمی نحیف
ولاغر بود و هر کس او را میدید گمان نمی نمود او ایرانی است
زیرا لطیف ترین چهره ها را دارا بود و دارای صوت ملایم و با
اهتزاز بود که در من اثر فراوانی نمود و چون سید بود به لباس
اشراف که عادت این گروه است ملهس بود و بطور کلی هیئت
وسیمای او انسانرا بطرف خود جذب مینمود))

چون آیات قرآن شریف در حضور آنحضرت تلاوت میگردید نهایت مسرت را حاصل میفرمودند و تفاسیری که از قلم آنحضرت در باره بعضی از سُور و آیات قرآنی نازل شده حاکی از احاطه کلیه آنحضرت به تأویل آیات و بسط و تبیین کلمات الهیه است .

ذکر مصائب حضرت سیدالشهدا^ع و سایر اهل بیت و ائمه هدی غالباً در حضور آنحضرت بعد از اداى صلوٰة هر روز بوسیله آقاسید حسین یزدی بعمل میآمد که يك صفحه از کتاب مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ را میخواند و گاهی ملاحظه حسین دخیل مراغه‌ئی مشرف می‌گشت و از اشعار و مرثی خود که در باره مصائب و بلائی وارده بر ائمه اطهار و اهل بیت سروده بود میخواند و آنحضرت در اینحال بانهایت حزن و اندوه اشک از چشمان مبارکش برگشته^ش فرو میریخت . و در آثار مبارکه حضرت سیدالشهدا^ع را نُورُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ یاد فرموده اند .

در ایام اشتغال به تجارت در شیراز و بوشهر همیشه بعدالت و انصاف معامله مینمودند حتی اگر کسی مال التجاره خود را بامانت نزد آنحضرت می سپرد اگر بموقع خود فروخته بودند و از این راه ضرری بصاحب مال رسیده بود شخصاً جبران فرموده راضی بضرر صاحب مال نمیشدند . چنانکه مذکور است در ایام بوشهر تاجر یزدی بنام ابوالحسن چون عازم سفر حج بود مال التجاره خود را با آنحضرت سپرد و روانه

مقصد گردید. در این میان سفری برای حضرت اعلیٰ بشیر از پیش آمد
 و اموال تا جرد را نهار مانده و بمقدار فاحشی تنزل قیمت یافته بود ولی
 آنحضرت جبران نموده کم بود ارزش آنرا شخصاً تادیه فرمودند (۱)
 و همچنین مذکور است که در همان ایام تا جری مقداری نیل
 برسم امانت نزد آنحضرت آورد و چندی بعد مشتری برای خرید آمد
 و آنحضرت در آن حین بنماز و دعا مشغول بودند و با اشاره امر فرمودند
 قدری صبر و تأمل نماید تا از نماز فارغ گردند. ولی مشتری صبر ننموده
 رفت و چون از نمازود عافراغت حاصل شد اطلاع یافتند که قیمت نیل
 تنزل نموده است لذا آنرا فروخته و ضرر صاحب مال را که از جهت
 تأخیر حاصل شده بود ادا فرمودند. بطوریکه اسباب تعجب صاحب
 مال گردیده هر چه خواست اضافه قیمت را پس بد هد قبول فرمودند.
 و در عین حال به بعضی از رسوم و عادات ناروای تجار
 بی اعتنا بوده و ترک آنگونه رسوم خارج از عدالت و انصاف را عملاً
 و قولاً توصیه و تاکید میفرمودند در این مورد حکایتی از رساله
 تاریخی جناب حاجی میرزا حبیب الله افغان که خود در محضر
 مبارک حضرت عبدالبهاء در ایام تشریف شنیده بود در
 در صفحه ۷۶ نقل نموده ایم و مختصر آن ایست که تجار بوشهر
 رسمی داشتند که بعد از خرید هر جنسی برای ادای قیمت دبه
 میآوردند و تخفیفی از فروشنده میگرفته اند و در یک معامله
 یک فقره نیل از آنحضرت خواستند باین رویه تخفیف بگیرند
 آنحضرت قبول فرمودند و هر چه اصرار کردند و گفتند این کار معمول

(۱) تاریخ حاجی معین السلطنه و تاریخ ظهور الحق جلد ثانی

تجار هست نپذیرفتند و فرمودند این رویه صحیح نیست و بایستی متروک شود و بالأخره مال را پس آوردند و دَبه را قبول فرمودند •

در تاریخ جناب نبیل زردی فصل ۱۷ مذکور است زمانیکه حضرت اعلی در سجن چهریق تشریف داشتند فرمودند مقداری عسل برای آنحضرت خریداری نمایند • چون عسل را خریده آوردند ملاحظه نمودند که فروشنده گران داده است لذا فرمودند عسل را با صاحبش مسترد دارند زیرا عسل خوب را بقیمت مناسب تر از این میتوان خرید سپس فرمودند من که الان مقتدای شما هستم قبلاً تا جر بوده ام بر شما لازم است که اقتدا بمن نمائید در جمیع معاملاتتان هیچوقت طرف را مغبون نکنید و نگذارید آنها هم شما را مغبون نمایند این است روش مولای شما •



۵۱- آیات و آثار نازل از قلم حضرت اعلیٰ

با آنکه حضرت اعلیٰ از ابتدای اظهار امر اکثر اوقات در تحت نظر و مراقبت مأمورین دولتی و محدودیت‌های سخت گذرانیدند معذک هیچگاه صریحاً قلم اعلیٰ ساکت نگردید و قلم از نزول آیات و آثار جاری مسائل مهمه در باره اصلاح و اکمال عقائد دینی و رفع مشکلات و حلّ معضلات و تفسیر آیات و بیان حقایق و تعلیمات اخلاقی و آداب اجتماعی باز نایستاد و آنهمه آثار که از قلم معجزشیم مبارک با مراعات زمان و استعداد و حالات نفوس تدوین و تنظیم یافته نمیتوان با ایام کوتاه دوره رسالت آنشمن حقیقت که از افق شیراز طلوع و بشهادت مبارک در افق شهر تبریز افول نمود مقایسه کرد زیرا آن ایام معدود بیش از شش سال بطول نیا نجامید ولی آثار و آیات بقدری زیساد است که بشماره و احصا در نیامده است .

چه بسیار از آثار که در اثر حوادث ناگوار و انقلابات و اضطهاداتی که همواره امر جدید و مؤمنین را احاطه نموده بود از بین رفته و چه بسیار از آیات که در هنگام هجوم معاندین و مخالفین و غارت اموال مؤمنین بدست غارتگران افتاده و از سرنوشت آنها تاکنون کسی را اطلاعی نیست .

از آنچه که امروز از آثار مبارک زیارت گردیده میتوان دریافت که آیات نازل از قلم اعلیٰ بیشتر در شئون مختلفه

مناجات • ادعیه تفاسیر، خطابات، وجواب سئوالات، و نزول احکام و تعالیم انفرادی و اجتماعی مبنی بر تشریح شریعت جدید میباشد که بعضی از آن آثار بلسان عربی و بعضی بلسان فارسی و بعضی ممزوج از کلمات و جملات عربی و فارسی است که بسبک و اسلوب بدیع و ساده و بدون تکلف مرقوم گشته و اهداً شباهتی با اسلوب تحریرات و مقالات متداوله رایج بین علما و دانشمندان و نویسندگان آن عصر نداشته و حاکی از آنستکه مبداء نزول آیات و آثار وحی والهام الهی و علوم نامحدود کدنی است نه اکتسابی و ساخته و پرداخته افکار محدود بشری •

درباره کیفیت و چگونگی نزول آیات و تأثیر و نفوذ آن در قلوب شهادت نفوس مانند جناب ملاحسین بشرویه ثی که خود از فحول علما و تلامیذ جناب سیدرشتی بوده برهانی است کافی زیرا مراتب فضل و بینش او مورد تصدیق تمام علمای شیخیه حتی مخالفین این امر بوده چنانکه ملامحمد مقانی مکرر گفته بود که اگر ملاحسین خود مدعی مقام مهدویت می شد نظر بعلم و فضل و کمال و احاطه و زهد و ورع و تقوی که در وی سراغ داشتیم بدون تأمل ایمان می آوردیم و تسلیم میشدیم متعجبم که چنین تحریری نظیر بیکنفر جوان تاجر عاری از سواد فریفته و مفتون گشته است (۱)

(۱) تاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی

و همچنین جناب علام محمد علی قدوس عالم کامل و جناب آقاسیدیحیی دارابی نحریر جلیل که صیت فضل و دانش آنها نزد عوام و خواص مشهور و عده ثی از علمای مسلم دیگر که خود در حین نزول آیات حضور داشته و تحت نفوذ و تاثیر قوای خلاقه کلمات و آیات نازله قرار گرفته اند مذکور داشته اند که چون آنحضرت قلم را بدست می گرفتند بسرعت غیر قابل تصویری بر صفحات اوراق که غالباً از کاغذهای نازک و لطیف انتخاب می فرمودند در حرکت و جولان بوده و صریر آن مرتفع و خود همیکل مبارک در حین نزول آیات تمام و یا قسمتی از آنرا بصوت ملایم و مؤثری تَرْنُم می فرمودند که تا اعماق قلب شنونده تأثیر و او را بخود منجذب و مفتون می ساخته است .

چنانکه جناب ملاحسین بشرویه ثی خود چنین حکایت نموده است :

|| بنحوی مسحور بیانات آن شمس معانی گشتم که از خود بیخود شدم و از دنیا و مافیها بیخبر ماندم و فکر اَصْدِقَاءُ که در خارج منتظر معاودت من بودند از صفحه ضمیرم محو گردید و ندانستم چه وقت و چه هنگام است تا آنکه صدای مؤذن بلند شد و اذان صبح طنین انداز گردید و مرا از آن حالت جذبه که محو آن طلعت بيمثال و مستغرق در دریای تفکر و تأمل بودم بیدار نمود ... در آن شب خواب از عیونم متواری شد و دل از نغمات جان پرور حضرتش متلذذ گردید و جان و وجدان از ترنمات معنویسه اش حین نزول آیات قیوم الأسماء اهتزاز جدید حاصل نمود در

خاتمه هربیان آن مولای عالمیان باین آیه مبارکه ناطق
 قوله تبارک و تعالی " سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
 وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " (۱)

سرعت در تحریر بدون تفکر توأم بانظم و ترتیب و اسلوب
 عبارات و کلمات و استحکام مطالب و بیان حقائق با خوبی
 و زیبایی خط که اکثر شیوه شکسته و نستعلیق را بکار
 میبردند نوام گشته و در حالیکه ابدأ قلم خوردگی و تصحیح
 صورت نگرفته و مطالب تکرار نگشته تمام جملات مختصر و مفید
 بدون تکلف و اغلاق در نهایت سادگی است و هر یک از آن کلمات
 و جملات جلوه گاه این حقیقت متعالیه است که ندای آنحضرت
 ندای الهی و کلماتش بوحی سماوی است که جمیع انبیاء و
 رسل از قبل بدان بشارت داده بودند و این اثر و نفوذ کافی
 است که هر بیننده و شنونده شی را خاضع و خاشع نماید .
 چنانکه در اوائل ورود آنحضرت به تبریز و سکونت در
 عمارت ارك دولتی یکی از خوانین و اعیان آنصفحات موسسوم
 به حاجی جواد خان ساکن در قریه آتش بیك که بامحمد بیك
 چاپارچی سابقه آشنائی و دوستی داشت بوسیله او از ورود
 آنحضرت مطلع گشته و در عمارت ارك در حالیکه عده شی از اهل
 علم و فضل حضور داشتند مشرف گردید . در آن حین مکتوبی
 از آقابیرزاهمد علی زنوزی بدست مبارک رسید که سؤال از
 معنی یَا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ نموده بود آنحضرت

(۱) ترجمه لوح مبارک گاد پاسزهای بوسیله جناب نصرالله مودت

قلم برداشته و بدون تفکر و سکون قلم در نهایت سرعت جواب مرقوم داشتند و پس از خاتمه آن چند نفر که حضور داشتند قرائت نموده بیکدیگر گفتند که حقیقتاً جرات می‌خواهد که این بزرگوار را بدون دلیل و تأمل انکار کردن و دیگری گفت که من این علم و احاطه را در هیچ عالمی ندیده ام (۱)

و همچنین بدیع‌الفرین خوش‌نویس معروف تبریز که بیشتر خطوط مخصوصاً نستعلیق را بسیار نیکو مینوشته است . پس از تشرف بحضور مبارک حضرت اعلی مؤمن گردید و علت ایمان خود را چنین بیان داشت که من خویشتن را کنار و بیطرف قرار داده میگویم که اگر میرعماد که در خط نستعلیق استاد مسلم است و در رویش عهدالمجید که در خط شکسته مهارت داشته و یاقوت و احمد نیریزی که در خط نسخ ید طولائی دارند حاضر میشدند جز ایمان و اعتراف بر قصور و عجز خویش چاره نداشتند زیرا که خط نوشتن این سید از قوه بشر خارج است که خط را با این سرعت بنویسد و قواعد را نیز از دست ندهد و خوب بنویسد جهت اینکه از شرائط خوب نوشتن با تأنی نوشتن و بطئی القلم بودن است (((۲)

و جناب آقا سید یحیی وحید اکبر پس از تشرف بحضور مبارک حضرت اعلی و ایمان و جوهری چند بر عظمت آثار و آیات نازله از قلم آنحضرت برای پدر خود آقا سید جعفر کشفی بیان نمود که اَهِمَّ آن وجوه این بود که آنحضرت اُمّی است و در نزد

(۱) و (۲) نقل بمعنی از تاریخ حاجی معین السلطنه

اهل علم تحصیل نکرده است و در موقع بیان علوم و مطالب علمیّه مطالب مفصل را بکلمات مفید و مختصر ادا میفرماید و کلمات و عبارات شبیه به کلمات علما نیست و این اعظم دلیل است که علم آنحضرت اکتسابی نیست • اگر مکتبی و اکتسابی بود لازم بود بکلمات و مصطلحات قوم سخن گوید و ملاحظه میشود که در وقت سؤال مطلب هر قدر کاغذ در دست آنحضرت بوده باشد ولو اینکه گنجایش نوشتن یک سطر را داشته باشد در همان کاغذ جواب سائل را مرقوم میفرمایند که سبب سکوت او میشود)) چنانکه تفسیر سوره کوثر را بنا به تمنا و آرزوی قلبی جناب وحید در حضور خود ایشان بسرعت غیر قابل تصویری نازل فرمودند که سبب مزید ایمان و اطمینان قلبی ایشان گردید • اکثر اوقات که بین اصحاب و علما مناظره و گفتگوئی صورت میگرفت اصحاب نزول آیات و بینات را از لسان و قلم آنحضرت بصرف فطرت و وحی الهی استدلال بر حقانیت امر بدیعی نموده و منکرین را باتیان بمثل دعوت مینمودند و در این موقع عجز آنها ثابت میگردد چنانکه در احوالات جناب ملا یوسف علی اردبیلی که از حروف حی بیان و شهدای واقعه قلعه طبرسی است مذکور گردیده (۱) که روزی وارد مجلس ملا محمد ممقانی گردید و مشاهده نمود که بحث و سخن اهل مجلس درباره حضرت باب و بابیه است در این موقع ملا محمد حصار مجلس را مخاطب ساخته و گفت من نیز میتوانم مانند آیات سید باب بنویسم

(۱) از تاریخ حاجی معین السلطنه

بلکه تلامیذ من هم میتوانند مانند آن کلمات بیاورند در اینحال
 ملا یوسفعلی طاقت نیاورده فوراً قلم و کاغذ را بیرون آورده و نزد
 ملامحمد گذاشت وگفت اگرچنین است حالت حاضره مجلس را
 بلحن آیات بدون سکون قلم و تفکر بر صفحه کاغذ بنویس • ملا
 محمد در جواب سکوت اختیار کرد آنگاه ملا یوسفعلی مجدداً
 گفت اگر بلغت عربی بر تو دشوار است به پارسی بنویس ملامحمد
 همچنان ساکت بود • ملا یوسفعلی گفتار خویش را تعقیب کرده
 بازگفت اگر بلغت پارسی نیز بر شما زحمتی دارد به لغت
 ترکی که لسان مأنوس و امی و وطنی تو است مرقوم دار • ملا
 محمد چارهئی جز سکوت نداشت • پس از آن گفت از تلامیذ
 و متعلقین هریک را شایسته و سزاوار میشناسی اجازت ده
 بنویسد • ملامحمد حیران و نگران مانده برهیچیک از این
 سئوالات جوابی نداد و سخنی نگفت • آنگاه ملا یوسفعلی
 آیه مبارکه **فُبِهتَ الَّذِی کَفَرَ** را بر او و حاضرین خوانده از مجلس
 وی بیرون رفت •



ملکه کرمل

۵۲- بنای رفیع و بدیع مقام اعلیٰ

بنای جدید و رفیع مقام اعلیٰ که اکنون مانند صدفی بنای اصلی و گوهر گرانبهای ضریح مقدس حضرت اعلیٰ را در برگرفته و مانند عروسی زیبا با تاج طلائی خود در دامنه کرمل قد برافراشته و مورد توجه اهل نظرگردیده است یکی از مشروعات مقدسه عظیمه ایست که طبق نوایای مبارکه مرکز عهد و پیمان الهی حضرت عبدالبهاء بعمل آمده است. زیرا در اواخر ایام حیات مبارک بشارت آنرا باین بیان فرمودند
 قوله عزبیا نه :

" نشد مقام اعلیٰ ساخته شود انشاء الله میشود ^{بیگر} د ما باینقدر رسانده ایم "

و حضرت ولی امرالله آرزوی قلبی آنحضرت را با نقشه بدیع و جالهی در مدت پنجسال جلوه گرفتند .

نقشه بدیع این ساختمان را حسب الامر مبارک جناب مستر ماکسول پدر والا مقام امة البهائه سرکار روحیه خانم حرم مبارک در تحت هدایت و راهنمایی مبارک حضرت ولی امرالله ترسیم نموده و مدل ساختمان را که در امریکا تهیه شده بود در روز ۲۳ ماه مه از سال ۱۹۴۴ در روز جشن صدساله بعثت مبارک حضرت اعلیٰ جمعی از احبای مجاورین ارض اقدس که حضور مبارک مشرف بودند زیارت نمودند و از آن به بعد

با وجود انقلابات حاصله از منازعات اعراب و یهود و مشکلات اقتصادی که در اثر جنگ دوم جهانی جمیع جهات را فرا گرفته بود اراده عالیه آنحضرت علی رغم تمام این موانع و حوادث براین تعلق گرفت که آن نقشه عظیم الهی شروع و بصورت عمل درآید •

لذا بر حسب دستور مبارک عملیات پی کنی و خاک برداری و توسعه محوطه اطراف مقام با وجود برودت هوا و بارندگیهای متوالی شروع و جناب مستر ماکسول برای سفارش حجاری ستونهای رواق بایطالیا مسافرت نموده و با همت و جدیت جناب مستر جیاگری سی و دو عدد ستونها بارض اقدس حمل گردید و پس از ورود صرف بنای ایوان حول مرقد مقدس شد و از سال ۱۹۴۸ بعد در هر مرتبه که بنای طبقه اول و ثانی و ثالث اتمام می پذیرفت بشارت آنرا طی تلگراف مخصوصی بشرق و غرب عالم بهائی مخابره فرموده و قلوب اهل بهامملو از شادی و مسرت میگردید •

تا آنکه بنای استوانه‌ئی نیز که بر روی آن قبه ذهبی باید قرار گیرد تمام گشته و بنای قبه ذهبی با نصب چوب بستنهائی که جهت پوشش آن بکار رفته بود شروع گردید و در یوم نهم عید سعید رضوان از سال ۱۹۵۳ مطابق با اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ که مقارن با انقضاء نود سال از اظهار امر مبارک - حضرت بهاء الله در بغداد بود با حضور جمعی از زائرین ارض اقدس مقداری از خاک سقف سجن حضرت اعلی در ماکسو

که در قوطی نقره‌ئی گذاشته شده بود بدست مبارك حضرت ولی امرالله در زیر یکی از آجرهای طلائی گنبد قرارداد شد • وانجام این مراسم باشکوه در ضمن پیام مبارك بوسیله امة البهاء سرکار روحیه خانم حرم مبارك بانجمن شورروحانی امریک ابلاغ فرمودند •

ودوماه پس از ابلاغ بشارت مزبور آخرین مرحله بنیای مقام اعلیٰ مقارن باتشکیل کنفرانسهای بین القارات یعنی ماه اکتبر از سال ۱۹۵۲ وخاتمه سال مقدس اتمام یافت • واین مشروع عظیم که مدت پنجسال ساختمانش بطول انجامید و پیشرفت آن در هر لحظه بشکل معجزه آسائی مشمول تائیدات وامدادات غیبیه الهیه میگردد زینت افزای آن مکان مقدس گشته جالب انظار وطبق بیان مبارك " ملکه کرم ل " نامیده شد که بر سریر جبل رب جالس وتاج وهاجی از طلا بر سر و خلعت بیضا برتن و کمر بند زمردین بر میان دارد •

٥٣ - زيارتنامه مبارکه

اَلْتَّاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلَى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ
 جَمَالِكَ الْاِبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ
 مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنَّ بِكَ ظَهَرْتَ سَلْطَنَةَ اللّٰهِ وَاِقْتِدَاءُ
 وَعَظْمَةَ اللّٰهِ وَكِبْرِيَاءَهُ وَبِكَ اَشْرَقَتْ شَمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ
 الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ اُفُقِ الْبَدَاءِ وَاَشْهَدُ اَنَّ بِحُجْرَةٍ
 مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللّٰهِ الْمَكْنُونِ
 وَبَدَّتْ الْمُكِنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ وَاَشْهَدُ اَنَّ بِجَمَالِكَ
 ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُورِ وَيُوجِّهُكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ
 مِنْ عِنْدِكَ فَصِلَ بَيْنَ الْمُكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى
 الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَاَشْهَدُ
 بِاَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ
 بِلِقَاءِ اللّٰهِ فَطُوبَى لِمَنْ اٰمَنَ بِكَ وَيَا يَا تَيْكَ وَخَضَعَ لِسُلْطَانِكَ
 وَشَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ
 عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَاَنْكَرَكَ وَكَفَرَ يَا يَا تَيْكَ وَجَا حَدَ
 لِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاَسْتَكْبَرَ لَدَيْكَ وَجَهَكَ وَجَادَلَ
 بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاِقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

فِي الْوَاَحِ الْقُدُسِ مِنْ اِصْبَحِ الْاَمْرِ مَكْتُوبًا يَا اِلٰهِي وَمَحْبُوْبِي
 فَارْسَلْ اِلَيَّ عَنِ يَمِيْنِ رَحْمَتِكَ وَعَنَّا تِكَ نَفَحَاتِ قُدُسِ الطَّافِكِ
 لِتَجِدِي بَنِي عَنِ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا اِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ اِنَّكَ
 اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى مَا تَشَاءُ وَاِنَّكَ كُنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيْطًا عَلَيْكَ
 يَا جَمَالَ اللهِ تَشَاءُ اللهُ ذِكْرُهُ وَبَهَاءُ اللهِ وَنُوْرُهُ اَشْهَدُ بِاَنَّ مَا رَأَيْتُ
 عَيْنُ الْاَبْدَاعِ مَظْلُوْمًا شَبِهَكَ كُنْتُ فِي اَيَّامِكَ فِي عَمْرَاتِ الْبَلَايَا
 مَرَّةً كُنْتُ مَحْتًا السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتُ تَحْتِ سِيُوْفِ
 الْاَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذٰلِكَ اَمَرْتُ النَّاسَ بِمَا اُمِرْتُ مِنْ لَدُنْ عَلِيْمِ
 حَكِيْمِ رُوْحِي لِضِرِّكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِبِلَاثِكَ الْفِدَاءِ اَسْئَلُ اللهُ
 بِكَ وَبِالَّذِيْنَ اسْتَضَاثَتْ وُجُوْهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوْا مَا
 اَمَرُوْا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السَّبْحَاتِ الَّتِيْ حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ
 خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِيْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي
 الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ صَلِّ اللهُ يَا اِلٰهِيْ عَلٰى السِّدْرَةِ وَاَوْرَاقِهَا وَاَغْصَانِهَا
 وَاَفْنَانِهَا وَاَصُوْلِهَا وَفُرُوْعِهَا يَدِ وَاِمِّ اسْمَائِكَ الْحُسْنٰى وَصِفَاتِكَ الْعُلِيَّاءِ
 اَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَبِيْنَ وَجُنُوْرِ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيْرُ صَلِّ
 اللهُ يَا اِلٰهِيْ عَلٰى عِبَادِكَ الْفَاثِرِيْنَ وَاِيْمَانِكَ الْفَاثِرَاتِ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيْمُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَفُوْرُ الْكَرِيْمُ

۵۴ - مناجات مبارک حضرت ولی امر

يَا رَبَّنَا الْأَعْلَى سَسْتَلُكَ بِحَقِّ دَمِكَ الْمُرْشُوشِ عَلَى التُّرَابِ بِأَنْ تُجِبَ
 دُعَانَا وَتَحْفَظَنَا فِي صَوْنِ حِمَايَتِكَ وَكِلَالَتِكَ وَتُمْطِرَ عَلَيْنَا سَحَابَ
 جُودِكَ وَإِحْسَانِكَ وَتُوَيْدِنَا وَتُوَفِّقَنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَ
 التَّمَسُّكِ بِحَبْلِ وِلَايَتِكَ وَإِثْبَاتِ حُجَّتِكَ وَإِنْتِشَارِ إِثَارِكَ وَدَفْعِ
 شَرِّ أَعْدَائِكَ وَالتَّخَلُّقِ بِأَخْلَاقِكَ وَإِعْلَانِ أَمْرِ مَحَبُّوبِكَ الْأَبْلَهِيِّ الَّذِي
 فَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَمَا تَمَنَيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِهِ أَغْنَانَا
 يَا مَحْبُوبَنَا الْأَعْلَى وَاشْدُدْ أَوْزُورَنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَاغْفِرْ ذُنُوبَنَا
 وَكْفِرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَأَطْلُقْ أَلْسِنَتِنَا بِمَحَامِدِكَ وَنَعْوُتِكَ وَكَلِمَلِ
 أَعْمَالِنَا وَبَجْهُورَاتِنَا بِإِكْلِيلِ قَبُولِكَ وَرِضَائِكَ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ
 حَيَاتِنَا مَا قَدَّرْتَهُ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَجِرْنَا فِي جِوَارِ رَحْمَتِكَ
 وَأَدْخِلْنَا فِي فِتَاءِ أَنْوَارِ قُرْبِكَ وَاحْشُرْنَا مَعَ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَحَبَّتِكَ
 وَقَدِّرْ لَنَا الْوُفُورَ عَلَيْكَ وَرَمِّحْنَا بِصَهْبَاءِ لِقَائِكَ وَأَخْلِدْنَا فِي حَدَائِقِ
 قُدْسِكَ وَأَرْزُقْنَا كُلَّ خَيْرٍ قَدَّرْتَهُ فِي مَلَكُوتِكَ يَا مُغْنِيَتِ الْعَالَمِينَ .

فهرست مند رجات کتاب حیات حضرت نقطه اولی

| شماره | نام کتاب | صفحه |
|-------|---|------|
| ۱ | مرقومه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران | ۳ |
| | مقدمه مؤلف | ۵ |
| ۱ | شیراز جنت طراز | ۷ |
| ۲ | جناب شیخ احمد احساسی | ۱۵ |
| ۳ | جناب سید کاظم رشتی | ۴۵ |
| ۴ | حضرت باب | ۶۴ |
| ۵ | تولد حضرت باب | ۷۱ |
| ۶ | مکتب شیخ عابد | ۷۴ |
| ۷ | حکایاتی از ایام طفولیت حضرت اعلی | ۷۸ |
| ۸ | ایام تجارت حضرت اعلی | ۸۲ |
| ۹ | عزیمت حضرت اعلی بکربلا | ۹۳ |
| ۱۰ | مراجعت حضرت اعلی از کربلا | ۱۰۴ |
| ۱۱ | قیام جناب ملاحسین در جستجوی موعود | ۱۰۸ |
| ۱۲ | ملاقات جناب ملاحسین و حضرت اعلی | ۱۱۱ |
| ۱۳ | اظهار امر مبارک | ۱۱۳ |

| شماره | صفحه |
|-------|---|
| ۱۴ | تشکیل حروف حی بیان ۱۲۴ |
| ۱۵ | عزیمت حضرت باب بمکه ومدینه ۱۳۲ |
| ۱۶ | مراجعت آنحضرت از سفر حج به بوشهر ۱۴۶ |
| ۱۷ | مراجعت حضرت اعلی بشیراز ۱۵۸ |
| ۱۸ | سوء رفتار والی فارس ۱۶۰ |
| ۱۹ | حضور حضرت اعلی در مسجد وکیل ۱۶۲ |
| ۲۰ | ورود جناب باب الهاب وهمراهان بشیراز ۱۷۰ |
| ۲۱ | قیام اصحاب جهته ابلاغ امر ۱۷۴ |
| ۲۲ | عزیمت حضرت اعلی به اصفهان ۱۸۳ |
| ۲۳ | ورود حضرت اعلی به اصفهان ۱۹۱ |
| ۲۴ | نگرانی و تشویش علما ۱۹۵ |
| ۲۵ | احوالات منوچهرخان معتمدالدوله ۲۰۳ |
| ۲۶ | حرکت دادن آنحضرت بطهران ۲۰۷ |
| ۲۷ | ورود مبارک بکاشان ۲۰۸ |
| ۲۸ | عزیمت مبارک به تبریز ۲۸ |
| ۲۹ | ورود حضرت اعلی به قریه میانج ۲۲۵ |
| ۳۰ | حرکت حضرت اعلی از تبریز بماکو ۲۳۲ |
| ۳۱ | نزول کتاب بیان ۲۴۲ |

| صفحه | | شماره |
|------|---|-------|
| ۲۴۶ | انتشار امر مبارک در ایران و عراق | ۳۲ |
| ۲۶۲ | شهادت شهدای سبعت | ۳۳ |
| ۲۶۷ | جناب آقاسید یحیی دارابی | ۳۴ |
| ۲۷۱ | جناب ملا محمد علی حجت زنجانی | ۳۵ |
| ۲۷۴ | انتقال حضرت اعلی از ماکوه چهریق | ۳۶ |
| ۲۸۲ | احضار حضرت اعلی به تبریز | ۳۷ |
| ۲۸۷ | ورود مبارک به تبریز و مجلس مناظره با علما | ۳۸ |
| ۳۰۰ | مراجعت دادن آنحضرت از تبریز به چهریق | ۳۹ |
| ۳۰۷ | فوت محمد شاه و سلطنت ناصرالدین شاه | ۴۰ |
| ۳۱۲ | آخرین ایام حیات مبارک | ۴۱ |
| ۳۱۵ | تصمیم امیر کبیر بصدور فرمان قتل آنحضرت | ۴۲ |
| ۳۲۰ | وصول فرمان امیر کبیر | ۴۳ |
| ۳۲۶ | انیس کیست | ۴۴ |
| ۳۴۹ | صدور فتوای علمای تبریز و شهادت آنحضرت | ۴۵ |
| ۳۴۹ | واقعه زلزله شیراز | ۴۶ |
| ۳۵۲ | انتقال اجساد مطهره | ۴۷ |
| ۳۶۰ | مقام مقدس اعلی | ۴۸ |
| ۳۶۷ | شمایل مبارک | ۴۹ |

| صفحه | شماره |
|------|----------------------------------|
| ۳۷۴ | ۵۰ صورت و سیرت آنحضرت |
| ۳۸۰ | ۵۱ آیات و آثار قلم حضرت اعلی |
| ۳۸۷ | ۵۲ بنای رفیع و بدیع مقام اعلی |
| ۳۹۰ | ۵۳ زیارتنامه مبارکه |
| ۳۹۲ | ۵۴ مناجات مبارک حضرت ولی امرالله |

از خوانندگان محترم متعنی است
 اغلاط ذیل را قبل از مطالعه
 تصحیح فرمایید

| شماره صفحه | شماره سطر | غلط | صحیح |
|------------|-----------|--------|-------------|
| ۴ | ۷ | لامة | لدمه |
| ۷ | ۴ | تالیف | تالیف |
| ۶۴ | ۷ | بلی | بلی |
| ۸۱ | ۳ | نمود | نمود |
| ۲۷۰ | ۱۱ | وبرهنه | وبرشتربرهنه |
| ۳۶۹ | ۱۹ | لدا | من لدا |

بعد از سطر آخر صفحه ۸۲ این جمله اضافه شود (حجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند) •

بعد از سطر آخر صفحه ۸۷ این جمله اضافه شود (اهمیت تاریخی که داشت خراب و برای توسعه خیابان بکار رفت) •

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|-----|------------|------------|
| ۱۱ | ۱۰ | غَيْرِكُمْ | غَيْرِكُمْ |
| ۱۱ | ۱۰ | تَكُونُوا | يَكُونُوا |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|--------|----------------------------|-------------------------------|
| ۱۲ | ۱۱ | رِجَالٌ | رِجَالٍ |
| ۱۵ | | | ذیل عکس آحمد مدزاید است |
| ۱۶ | ۱۴ | نَفْسُهُ | نَفْسُهُ |
| ۱۷ | ۱ | فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ | فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ |
| ۱۹ | ۸ | أَصْلُ الشَّيْءِ | أَصْلُ الشَّيْءِ |
| ۲۰ | ۲۰ | حُلِيٌّ | حِلِيٌّ |
| ۲۱ | ۳ | عُلَمَاءُ | عُلَمَاءُ |
| ۲۱ | ۹ | رَوَايَةٌ | رَوَايَةٌ |
| ۲۱ | ۱۲ | تَقَرَّرَ | تَقَرَّرَ |
| ۲۶ | ۲ | يَسَّرَ | يَسَّرَ |
| ۲۶ | ۵ | الْمُحْرَمُ | الْمُحْرَمُ |
| ۲۳ | ۸ | العَصْمَةُ | العَصْمَةُ |
| ۲۷ | ۱ | علامت (۱) زائد است | |
| ۲۸ | ۲ | يَشَاءُ | يَشَاءُ |
| ۳۹ | ۱۶ و ۲ | مُسْتَقَرٌّ | مُسْتَقَرٌّ |
| ۳۹ | | سطر آخر نَبَاهُ | نَبَاهُ |
| ۴۰ | ۱۶ | مُسْتَقَرٌّ | مُسْتَقَرٌّ |
| ۴۰ | ۱۷ | نَبَاهُ | نَبَاهُ |
| ۴۱ | ۱۵-۱ | نَبَاهُ | نَبَاهُ |
| ۴۱ | ۱۸ | نَبَاهُ | نَبَاهُ |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|-----|-----------------------------|-----------------------------|
| ۴۲ | ۳ | كُلُّ | كُلِّ |
| ۴۲ | ۱۳ | السَّاطِعُ | السَّاطِعِ |
| ۴۲ | ۱۳ | العَظِيمُ | العَظِيمِ |
| ۴۲ | ۱۴ | عَلْمٌ - مَرْجَعُ | عَلِمٌ - مَرْجِعِ |
| ۴۲ | ۱۶ | رَمِسِهِ | رَفْسُهُ |
| ۴۳ | ۲ | ذُو الْعِلْمِ وَالشَّهْوَدِ | ذُو الْعِلْمِ وَالشَّهْوَدِ |
| ۴۳ | ۲۰ | تَلَامِيذَتِهِ | تَلَامِيذَتُهُ |
| ۴۶ | ۱۵ | غَيْرِهِ | غَيْرُهُ |
| ۵۲ | ۱۸ | ثَابِتٌ | ثَابِتَ |
| ۵۳ | ۵ | صَلَوَاتِهِ | صَلَوَاتُهُ |
| ۵۳ | ۵ | أَوْلِيَائِهِ | أَوْلِيَاءِ |
| ۵۳ | ۱ | كلمه محسنين مكرراست | |
| ۵۳ | ۶ | أَوْلِيَائِهِ | أَوْلِيَاءِ |
| ۵۳ | ۶ | يَخْرُلُونَ | يَخْرُلُونِ |
| ۵۶ | ۱۰ | الدَّوْرَةَ | الدَّوْرَةَ |
| ۵۸ | ۸ | الْمُنْكَسَّ | الْمُنْكَسِ |
| ۵۸ | ۹ | أَلِفٌ | أَلِفِ |
| ۵۸ | ۱۱ | كلمه "ما" زائد است | |
| ۶۴ | ۸ | الأَعْلِيين | الأَعْلِيين |
| ۶۵ | ۲ | العُلَى | العُلَى |

| صحيح | غلط | سطر | شماره صفحه |
|------------------|------------------------|-----|---------------|
| أَعْلَمَ | أَعْلَمَ | ٨ | ٦٥ |
| أَعْلَمَيْتَ | أَعْلَمَيْتَ | ١٠ | ٦٥ |
| الأصل | الأصل | ١٨ | ٦٥ |
| يَنْطِقُهُمْ | يَنْطِقُهُمْ | ١٠ | ٦٨ |
| وُجُوهُ | وُجُوهُ | ١٢ | ٦٨ |
| الْقِيَوْمِ | الْقِيَوْمِ | ١٧ | ٦٨ |
| الْأَسْمَاءِ | ١٤ پاورقی الْأَسْمَاءِ | | ٧٢ |
| السَّلَامِ | ١ پاورقی السَّلَامِ | | ٧٣ |
| قَدَرَ | ٢ پاورقی قَدَرَ | | ٧٣ |
| اطلاقُ | ٧ پاورقی اِطْلَاقِ | | ٧٢ |
| مِثْلَ | مِثْلِ | ١٩ | ٨٥ |
| أَعَزَّهُمْ | أَعَزَّهُمْ | ٥ | ٨٩ |
| يُنْصِفُونَ | يُنْصِفُونَ | ٤ | ٨٩ |
| يَتَجَرَّرُ | يَتَجَرَّرُ | ٦ | ٨٩ |
| ضَمَنَ | ضَمَنَ | ٦ | ٨٩ |
| الأطهر - بالأخره | الأطهر - بالأخره | ٧ | ٩٢ |
| رَتَّهُمْ | رَتَّهُمْ | ١ | ٩٧ |
| الأعظم | ٥ وسطر الأعظم | | ١٠١ |
| | آخر | | |
| صَعَدَتْ | صَعَدَتْ | ٣ | ١٠٥ |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|----------|---------------|---------------|
| ۱۰۵ | ۲ | عَنَابِتِكَ | عَنَابِتِكَ |
| ۱۰۷ | ۴ | وَتَذْخُلْنَا | وَتُذْخِلْنَا |
| ۱۰۷ | ۴ | الْحُننِ | الْحُننِ |
| ۱۱۱ | ۱۳ | عَمَامَه | عَمَامَه |
| ۱۱۱ | ۱۵ | لِللَّهِ | لِللَّهِ |
| ۱۱۴ | ۴ و ۲ | أُولَى | أُولَى |
| ۱۱۴ | ۱۲ | مُتَرَقِّبَه | مُتَرَقِّبَه |
| ۱۱۷ | ۱ | انحداب | انحداب |
| ۱۱۸ | ۶ | الْقِصَصِ | الْقِصَصِ |
| ۱۱۹ | ۸ | دَرَجَتَه | دَرَجَتَه |
| ۱۲۱ | ۳ پاورقی | دَارُ | دَارُ |
| ۱۲۱ | ۱۱-۱۲ | دَعَوْهُمْ | دَعَوْهُمْ |
| | | | پاورقی |
| ۱۲۶ | ۲ پاورقی | عَادُ اللّٰهِ | عَادُ اللّٰهِ |
| ۱۲۸ | ۱۲ | الْقِصَصِ | الْقِصَصِ |
| ۱۳۳ | ۷ | حَبَطَ | حَبَطَ |
| ۱۳۴ | ۱۷ | نَزَلَ | نَزَلَ |
| ۱۴۳ | ۱ | عَرَفَ | عَرَفَ |
| ۱۴۷ | ۱ | الْقِصَصِ | الْقِصَصِ |
| ۱۴۹ | ۱۲ | مَثَلٌ | مَثَلٌ |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|-----|------------------------|------------------------|
| ۱۴۹ | ۱۲ | رَبِّكَ | رَبِّكَ |
| ۱۴۹ | ۱۴ | وَجُوهَهُمْ | وَجُوهَهُمْ |
| ۱۵۰ | ۴ | فَتَى | فَتَى |
| ۱۵۰ | ۱۵ | تُرْسَلُ | تُرْسَلُ |
| ۱۵۱ | ۲ | رُسُلِ عَدُوِّ اللَّهِ | رُسُلِ عَدُوِّ اللَّهِ |
| ۱۵۲ | ۱۲ | لَا مَقْرَءَ | لَا مَقْرَءَ |
| ۱۵۲ | ۱۶ | الرُّوحُ | الرُّوحُ |
| ۱۵۳ | ۱۷ | عَهْدَ | عَهْدَ |
| ۱۵۳ | ۴ | رَبِّ | رَبِّ |
| ۱۵۴ | ۱۹ | عَهْدُ | عَهْدُ |
| ۱۵۶ | ۸ | يَا مَعْشَرَ | يَا مَعْشَرَ |
| ۱۵۶ | ۹ | إِنَاءَ | إِنَاءَ |
| ۱۵۷ | ۱۲ | آمَنُوا | آمَنُوا |
| ۱۵۸ | ۹ | عِزَّهُ | عِزَّهُ |
| ۱۵۸ | ۷ | اعْظَمُ | اعْظَمُ |
| ۱۶۰ | ۱۲ | بِجَهَالَةٍ | بِجَهَالَةٍ |
| ۱۶۴ | ۱۵ | وَصِيَاتِ | وَصِيَاتِ |
| ۱۶۷ | ۵ | حَرَامِ إِلَى يَوْمِ | حَرَامِ إِلَى يَوْمِ |
| ۱۷۲ | | سَطْرًا خَرَّ نَبَاهُ | نَبَاهُ |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|-------|---------------------------|----------------------------------|
| ۱۷۷ | ۱۲ | متعیر | متغیر |
| ۱۷۷ | ۱۴ | أَوْ | أَوْ |
| ۱۷۸ | ۶ | أَقْبَحُ كُلُّ | أَقْبَحُ كُلِّ |
| ۱۷۸ | ۷ | الْقَلْبُ | الْقَلْبِ |
| ۱۷۸ | ۹ | دارُ الغُرُورِ | دارُ الغُرُورِ — دارُ السُّرُورِ |
| ۱۷۸ — دو بیت عربی به نحو ذیل باید نوشته شود : | | | |
| وفدت علی الکریم بغیر زاد | | من الحسنات والقلب السلیم | |
| فحمل الزاد اقبح کل شی | | اذا کان الوفود علی الکریم | |
| ۱۸۱ | ۴ | کتابَ رَبِّكَ | کتابَ رَبِّكَ |
| ۱۸۱ | ۱۴ | امامُ | امامِ |
| ۱۸۲ | ۲ | الآذان | الآذان |
| ۱۸۴ | ۱۲ | إِنْ مَوْعِدُهُمْ | إِنْ مَوْعِدَهُمْ |
| ۱۹۹ | ۱ | پاورقی گرام | گرام |
| ۲۱۱ | ۱۶ | پاورقی افاقه | افاقه |
| ۲۳۹ | ۷ | لَنْ يَعْرِفَهُ | لَنْ يَعْرِفَهُ |
| ۲۳۹ | ۷ | لَنْ يُوْجِدَهُ | لَنْ يُوْجِدَهُ |
| ۲۳۹ | ۹ | حَتَّى يَعْرِفَهُ | حَتَّى يَعْرِفَهُ |
| ۲۳۹ | ۳ و ۴ | شیئی | شیئی |
| ۲۳۹ | ۱۰ | وَجَدَ | وَجِدَ |
| ۲۳۹ | ۱۱ | أَمْكِنْتَهُ | أَمَكَّنْتَهُ |

| شماره صفحه | سطر | غلاط | صحیح |
|------------|-----|-----------------------|-----------------------|
| ۲۳۹ | ۱۲ | فَنَاءُ | فَنَاءُ |
| ۲۳۹ | ۱۴ | عَرَفَ كُلُّ | عَرَفَ كُلُّ |
| ۲۳۹ | ۱۵ | كُلُّ حَقِّ | كُلُّ حَقِّ |
| ۲۳۹ | ۱۵ | فَوْرَتِكَ | فَوْرَتِكَ |
| ۲۳۹ | ۱۶ | عَمَلُ كُلِّ | عَمَلُ كُلِّ |
| ۲۴۰ | ۱ | يَسْخِطُهُ | يَسْخِطُهُ |
| ۲۴۰ | ۲ | جَعَلَ كُلُّ | جَعَلَ كُلُّ |
| ۲۴۰ | ۲ | عَلِمَهُ | عَلِمَهُ |
| ۲۴۰ | ۲ | كَتَابَهُ | كَتَابَهُ |
| ۲۴۰ | ۳ | كُلُّ | كُلُّ |
| ۲۴۰ | ۶ | وَرَائِهِ | وَرَائِهِ |
| ۲۴۵ | ۱۹ | أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ | أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ |
| ۲۴۵ | ۱۸ | بِهَاءِ اللَّهِ | بِهَاءِ اللَّهِ |
| ۲۴۵ | ۲۰ | يَنْزِلُ | يَنْزِلُ |
| ۲۹۵ | ۲ | تُعْزِزُ | تُعْزِزُ |
| ۳۰۴ | ۶ | خِيَابِهِ | خِيَابِهِ |
| ۳۰۴ | ۳ | تَجْبِرُ | تَجْبِرُ |
| ۳۰۴ | ۵ | الْمُشْرِكِ | الْمُشْرِكِ |
| ۳۰۴ | ۵ | الْمُعْرِضِ | الْمُعْرِضِ |
| ۳۰۴ | ۷ | أَغْفَلُ | أَغْفَلُ |

| شماره | صفحہ | سطر غلط | صحیح |
|-------|-------|-------------------------------|-----------------------|
| ۳۰۴ | ۱۲ | غَفَلَتِكَ | غَفَلَتِكَ |
| ۳۰۴ | ۱۲ | عِصْيَانِكَ | عِصْيَانِكَ |
| ۳۰۴ | ۱۲ | إِعْرَاضِكَ | إِعْرَاضِكَ |
| ۳۰۴ | | سطر آخر لا عَنْكَ | لا عَنْكَ |
| ۳۰۴ | | سطر آخر فَمَهْلًا مَهْلًا | فَمَهْلًا مَهْلًا |
| ۳۰۴ | | سطر آخر عَدُّ وَأَوْلِيَائِهِ | عَدُّ وَأَوْلِيَائِهِ |
| ۳۰۵ | ۵ | أَمِنَ أَحْتَمَلَ | مِنَ أَحْتَمَلَ |
| ۳۰۵ | ۴ | كُلُّ | كُلُّ |
| ۳۰۵ | ۱۰ | كثيرة | كثيرة |
| ۳۰۵ | ۱۲ | فَلِعَمْرِي | فَلِعَمْرِي |
| ۳۰۵ | ۱۳ | بُعْدَ | بُعْدِ |
| ۳۰۵ | ۱۴-۱۵ | أَيْدِي | أَيْدِي |
| ۳۰۵ | ۱۵ | حَشِيشَ | حَشِيشِ |
| ۳۰۵ | | سطر آخر أَمْوَالِ | أَمْوَالِ |
| ۳۰۶ | ۲ | ذَلِكَ مَحْظِكَ | ذَلِكَ مَحْظِكَ |
| ۳۰۶ | ۴ | أَهْلَكَتَ | أَهْلَكَتَ |
| ۳۰۶ | ۶ | رَضِيَتْ | رَضِيَتْ |
| ۳۴۱ | ۱۸ | حِكَايَتِ | حِكَايَتِ |
| ۳۴۳ | | سطر آخر شَرْحِهِ شَرْحِهِ | شَرْحِهِ شَرْحِهِ |
| ۳۴۹ | ۱ | وَبِهَاءِ | وَبِهَاءِ |

| شماره صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------------|---------|---------------------|---------------------|
| ۳۵۴ | ۲۰ | أَدْخَلَ حَرَمَكَ | أَدْخُلْ حَرَمَكَ |
| ۳۵۵ | ۱ | وَلِيَكُنْ | وَلَكِنْ |
| ۳۸۳ | ۲ | رَبُّكَ | رَبِّكَ |
| ۳۸۵ | ۱۰ | وَخَيْدٍ | وَحِيدٍ |
| ۳۹۰ | ۶ | الْهِدَايَةِ | الْهِدَايَ |
| ۳۹۰ | ۸ | بَدِثْتُ | بُدِثْتُ |
| ۳۹۰ | ۸ | بُعِثْتُ | بُعِثْتُ |
| ۳۹۰ | ۱۴ | شُرْفٍ | شُرْفٍ |
| ۳۹۰ | سطر آخر | بِهْرَهَا نَكَ | بِهْرَهَا نَكَ |
| ۳۹۰ | سطر آخر | اِقْتِدَارِكَ | اِقْتِدَارِكَ |
| ۳۹۱ | ۵ | يَا جَمَالَ اللَّهِ | يَا جَمَالَ اللَّهِ |
| ۳۹۱ | ۸ | عَلِيمٍ | عَلِيمٍ |
| ۳۹۱ | ۱۰ | وَجُوهَهُمْ | وَجُوهَهُمْ |
| ۳۹۲ | ۲ | رَبَّنَا | رَبَّنَا |
| ۳۹۲ | ۲ | بِأَنْ تَجِيبَ | بِأَنْ تَجِيبَ |
| ۳۹۲ | ۳ | تَحْفِظَنَا | تَحْفِظَنَا |
| ۳۹۲ | ۳ | وَتَمْطِرَ | وَتَمْطِرَ |
| ۳۹۲ | ۴ | تُوَايِدُنَا | تُوَايِدُنَا |
| ۳۹۲ | ۵ | الْتَمَسْكَ | الْتَمَسْكَ |

| شماره | سطر غلط | صحیح |
|-------|---------|------------------|
| صفحه | | |
| ۳۹۲ | ۸ | يَا مَحْبُوبِنَا |
| ۳۹۲ | ۸ | أُزُورُنَا |
| ۳۹۲ | ۱۳ | الْوُفُودَ |

Originally published in Tīhrán 132 (1976-1977)
© Bahá'í-Verlag GmbH
Hofheim-Langenhain 1987 — 144 (431-39)
ISBN 3-87037-936-7

Muḥammad-‘Alí Fayḏí

Ḥaḏrat-i-Nuḡṭay-i Úlá
The Life Of The Báb

Bahá'í-Verlag